معارف
۱۱

تفسیر موضوعی قرآن کریم

جمعی از نویسندگان



بسم الله الرحمن الرحیم

دانشجوی گرامی

برای شرکت در قرعه‌کشی، سریال هولوگرام روی جلد کتاب را به شماره «۳۰۰۰۸۵۸۵» پیامک فرمایید.

جوایز قرعه‌کشی شامل کمک هزینه عمره، عتبات و... می‌باشد. برای دریافت جایزه ارائه کتاب با مهر فروشنده الزامی است.

عنوان و نام پدیدآور:	تفسیر موضوعی قرآن کریم / عبدالکریم بهجت‌پور، محمدعلی رضایی‌اصفهانی، ابراهیم کلانتری، علی نصیری؛ تدوین نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها، معاونت پژوهشی دانشگاه معارف اسلامی.
مشخصات نشر:	قم: دفتر نشر معارف، ۱۳۸۹.
مشخصات ظاهری:	۳۰۸ ص.
شابک:	978 - 964 - 8523 - 96 - 6
فروست:	مجموعه آشنایی با منابع اسلامی؛ ۱۱
وضعیت فهرست‌نویسی:	فیپا
موضوع:	تفاسیر ـ قرن ۱۴
موضوع:	قرآن ـ بررسی و شناخت ـ بهجت‌پور، عبدالکریم / نویسنده و همکار
شناسه افزوده:	نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها، دفتر نشر معارف
شناسه افزوده:	دانشگاه معارف اسلامی، معاونت پژوهشی
رده‌بندی کنگره:	BP ۹۸ / ت

استاد محترم و دانشجوی عزیز

خواهشمند است با ارائه نظرات خود ما را در رفع نواقص و ارتقای کتاب یاری بخشید.

به انتقادها و پیشنهادهای برتر هدایای ارزنده‌ای تعلق خواهد گرفت.

شماره تلفن واحد ارزیابی علمی: ۷۷۴۹۹۱۹ ـ ۰۲۵۱ نمابر: ۷۷۴۷۲۴۰ ـ ۰۲۵۱

پست الکترونیکی: arzyabi@maaref.ac.ir صندوق پستی: ۶۱۷۳ ـ ۳۷۱۵۵

تفسیر موضوعی قرآن کریم

نویسندگان

حجة‌الاسلام عبدالکریم بهجت‌پور

دکتر محمدعلی رضایی اصفهانی

دکتر ابراهیم کلانتری

دکتر علی نصیری

به کوشش علیرضا کمالی

تفسیرموضوعی قرآن کریم /عبدالکریم بهجت‌پور، محمدعلی رضایی اصفهانی، ابراهیم کلانتری، علی نصیری؛ تدوین: نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها، معاونت پژوهشی دانشگاه معارف اسلامی. ـ قم: دفتر نشر معارف، ۱۳۹۱.

ISBN: 978 - 964 - 8523 - 96 - 6 ۳۰۸ ص.

کتابنامه ۲۹۷ ـ ۳۰۸؛ بصورت زیرنویس

۱ ـ تفاسیر ـ قرن ۱۴. ۲ ـ قرآن ـ بررسی و شناخت. الف ـ بهجت‌پور، عبدالکریم، ۳ ـ، نویسنده همکار. ب ـ نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها، معاونت پژوهشی دانشگاه معارف اسلامی، گردآورنده.

BP ۹۸ / ت ۷

معارف

تفسیر موضوعی قرآن کریم

مؤلفان: عبدالکریم بهجت‌پور، دکتر محمدعلی رضایی اصفهانی
دکتر ابراهیم کلانتری، دکتر علی نصیری
به کوشش: علیرضا کمالی
تدوین: نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها
معاونت پژوهشی دانشگاه معارف اسلامی
ویراستار: امیرعباس رجبی
ناشر: دفتر نشر معارف
نوبت چاپ: چهل و دوم، تابستان ۱۳۹۱ / ۱۰۰۰۰ نسخه
چاپ: افق
قیمت: ۳۷۰۰ تومان
شابک: ۶ـ ۹۶ـ ۸۵۲۳ـ ۹۶۴ـ ۹۷۸

کلیه حقوق محفوظ است

مراکز پخش:
مدیریت پخش دفتر نشر معارف: قم، خیابان شهدا، کوچه ۳۲، پلاک ۳، تلفن و نمابر ۷۷۴۰۰۰۴
فروشگاه شماره ۱(پاتوق کتاب): قم، خیابان شهدا، روبه‌روی دفتر مقام معظم رهبری، تلفن: ۷۷۳۵۴۵۱
فروشگاه شماره ۲(پاتوق کتاب): تهران، خیابان انقلاب، چهارراه کالج، جنب بانک ملت، پلاک ۷۱۵ ؛ تلفن: ۸۸۹۱۱۲۱۲ ؛ نمابر: ۸۸۸۰۹۳۸۶
نشانی الکترونیک: info@ketabroom.ir ؛ پایگاه اینترنت: www.ketabroom.ir

این شرح بی‌نهایت کز زلف یار گفتند
حرفی است از هزاران کاندر عبارت آمد
حافظ

سخن آغازین

قرآن کتاب هدایت انسان‌ها در همهٔ اعصار است؛ پهنهٔ زمین و گسترهٔ زمان حوزه نورافشانی این خورشید همیشه تابان است. قرآن به مثابه قانون اساسی اسلام، برای هدایت فردی و اجتماعی انسان و رساندن او به بلندای سعادت و زندگی توأم با عزت و سرافرازی بر پیامبر رحمت ﷺ نازل گشت. مطابق فرمایش امام علی ؑ همنشین قرآن هماره با دو توفیق قرین است: زیادت در هدایت و نقصان در گمراهی. (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۷۵)

مرور ایام و گذشت قرن‌ها هرگز نتوانسته ذره‌ای از طراوت و تازگی این کتاب جاودانی بکاهد تا بدانجا که در هر عصری تلقی اندیشمندانی که در اقیانوس ژرف قرآن غور کرده‌اند بر آن است که این کتاب تنها برای مردمان همان عصر نازل گشته است.

گرچه نیاز انسان به قرآن به زمان خاصی اختصاص ندارد اما به جرأت می‌توان مدعی شد که نیاز انسان عصر حاضر به این کتاب حیات‌بخش به مراتب بیش از گذشته است؛ چرا که در این برهه از زمان احساس فقر و نیاز انسان دور افتاده از خویشتن خویش و فاصله گرفته از فضایل اخلاقی و عواطف انسانی و محبوس شده در اضطراب‌ها و نگرانی‌ها به هدایتگری که به بهترین راهها هدایت کند به مراتب بیشتر است و انسان عصر مدرن از عمق جان به‌دنبال حقیقت ناب و آب حیات است و آن را جز در دین سراسر معنویت اسلام و کتاب روح نواز و هدایت‌گر آن، قرآن نخواهد یافت.

ارتباط و انس با قرآن، بارقه امید به زندگی و طیّ طریق سعادت را در دلهای مضطرب، نگران و مأیوس زنده می‌کند و نور قرآن انسان گرفتار آمده در تاریکی‌ها را به سوی روشنایی و راههای امن و سلامت جسم و جان رهنمون می‌سازد. قَدْ جاءَكُمْ مِنَ اللهِ نُورٌ وَ كِتابٌ مُبِينٌ * يَهْدِي بِهِ اللهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوانَهُ سُبُلَ السَّلامِ وَ يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ. (مائده(۵): ۱۵ ـ ۱۶)

یکی از اقدامات شایسته و قابل تقدیر شورای عالی انقلاب فرهنگی و کمیته برنامه‌ریزی دروس معارف اسلامی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، ایجاد تحول عظیم و گسترده در سرفصل‌های دروس معارف اسلامی است که از جمله ثمرات آن جای گرفتن درس «تفسیر موضوعی قرآن کریم» در برنامه‌ریزی جدید است.

کتاب حاضر بر اساس سرفصل این درس و با همکاری، همدلی و هم‌اندیشی جمعی از قرآن‌پژوهان حوزه علمیه قم ـ که جملگی نیز از استادان دروس معارف اسلامی‌اند ـ در قالب دو بخش تألیف گردیده است و تقدیم استادان بزرگوار و دانشجویان ارجمند می‌گردد.

بخش نخست این اثر به مباحث مقدماتی تفسیر اختصاص دارد که به قلم حجت‌الاسلام دکتر **ابراهیم کلانتری** نگارش یافته است، بخش دوم نیز طی نه فصل به تفسیری از معارف قرآن پرداخته که دو فصل نخست آن را حجت‌الاسلام **عبدالکریم بهجت‌پور**، فصول سوم تا پنجم را حجت‌الاسلام دکتر **محمدعلی رضایی اصفهانی**، و چهار فصل پایانی آن را نیز حجت‌الاسلام دکتر **علی نصیری** نگاشته است.

گروه آشنایی با منابع اسلامی مرکز برنامه‌ریزی و تدوین متون درسی نهاد، ضمن سپاس‌گزاری از مؤلفان ارجمند از استادان، صاحب‌نظران و دانشجویان گرامی انتظار دارد با ارائه نظرها و پیشنهادهای سازنده خویش این مرکز را جهت دستیابی به متنی مطلوب یاری رسانند.

نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها
معاونت پژوهشی دانشگاه معارف اسلامی
گروه آشنایی با منابع اسلامی

فهرست مطالب

سخن مرکز ۵

بخش اول: مباحث مقدماتی

۷۱ ـ ۱۵

فصل اوّل: انس با قرآن ۱۷

مراتب انس با قرآن ۱۹

۱. گوش فرادادن و نظر کردن به آیات قرآن ۱۹

۲. تلاوت قرآن ۲۰

۳. درک معانی و مفاهیم قرآن ۲۲

۴. تفسیر قرآن ۲۲

۵. تدبر در قرآن ۲۴

ثمره انس با قرآن ۲۶

پژوهش و اندیشه ۲۷

منابع برای مطالعه و پژوهش ۲۷

فصل دوّم: شناخت قرآن ۲۹

اقسام شناخت قرآن ۳۰

۱. شناخت سندی ۳۰

۲. شناخت تحلیلی ۳۴

۳. شناخت ریشه‌ای ۳۵

فرض‌های بنیادین در شناخت قرآن ۳۵

۱. وحیانی بودن الفاظ قرآن ۳۶
۲. ابدیت و تغییر ۴۰
حوزه‌های مباحث قرآن ۴۱
اسرار ماندگاری قرآن در بستر زمان ۴۲
۱. ژرفای نامحدود قرآن ۴۲
۲. پیوند قرآن و عترت ۴۷
۳. اجتهاد روشمند در قرآن ۵۱
پژوهش و اندیشه ۵۴
منابع برای مطالعه و پژوهش ۵۴
فصل سوم: تفسیر قرآن ۵۵
دانش تفسیر ۵۶
شیوه‌های نگارش تفسیر قرآن ۵۷
۱. تفسیر ترتیبی ۵۷
۲. تفسیر موضوعی ۵۷
اصلی‌ترین روش‌های تفسیری ۵۸
۱. روش تفسیر نقلی ۵۸
۲. روش تفسیر اجتهادی ۵۸
دلایل نیازمندی قرآن به تفسیر ۵۸
۱. بیان اصول و کلیات ۵۹
۲. به‌کارگیری سبک خاص در بیان مطالب ۶۰
۳. معرفی جهان‌های فراطبیعی ۶۰
۴. ژرفای نامحدود ۶۰
۵. جهان‌شمولی و ابدیت ۶۱
۶. فصاحت و بلاغت بی‌نظیر ۶۲
۷. اشاره‌ها و نشانه‌ها ۶۲
تفسیر روشمند ۶۳
الف) شرایط مفسر ۶۳
ب) منابع تفسیر ۶۸
تفسیربه‌رأی ۶۹
گرایش‌های تفسیری ۷۰
پژوهش و اندیشه ۷۱
منابع برای مطالعه و پژوهش ۷۱

بخش دوم: معارفی از قرآن

۷۳ ـ ۲۹۶

فصل اول: خدا در قرآن ۷۵
اسما و صفات خدا در یک نگاه ۷۶
تفسیر برخی از صفات ۸۱
الف) خالقیت ۸۱
خداوند، آفریدگار هستی ۸۲
آفریدگاری، نقطهٔ آغازین معرفت ۸۳
پردازش، اندازه‌گیری و هدایت ۸۴
ب) ربوبیت ۸۷
مربی انسان کیست؟ ۸۷
پروردگار انسان، همان پروردگار هستی ۸۹
برهان ابراهیم علیه السلام علیه نمرود ۹۰
مناظره موسی علیه السلام با فرعون ۹۱
ج) دانش گسترده ۹۲
د) قدرت بی‌پایان پروردگار ۹۷
پژوهش و اندیشه ۱۰۲
منابع برای مطالعه و پژوهش ۱۰۲
فصل دوم: جهان‌های دیگر ۱۰۳
۱. عالم لاهوت ۱۰۴
ارزش یقین به عالم لاهوت ۱۰۵
عبادت، راه تحصیل یقین ۱۰۵
۲. عالم ملکوت ۱۰۸
رابطه دیدن ملکوت با پدیده یقین ۱۰۹
نظر به ملکوت و بازگشت از تکذیب و تمرد ۱۱۰
۳. عالم برزخ ۱۱۱
برزخ، مرگ تا بعثت ۱۱۲
۴. عالم قیامت ۱۱۵
آثار زیانبار انکار جهان آخرت ۱۱۷
یک. زینت اعمال و کوری باطن ۱۱۷
دو. عدم فهم عمیق و بی‌علاقگی به شنیدن معارف قرآن ۱۱۹
سه. غوطه‌ور شدن در گناهان ۱۲۰

برخی از تأثیرات یادآوری خانه آخرت..... ۱۲۲
دستیابی به مقام اخلاص..... ۱۲۲
استقامت و انجام عمل صالح ۱۲۳
پژوهش و اندیشه..... ۱۲۴
منابع برای مطالعه و پژوهش ۱۲۴
فصل سوم: اهداف آفرینش..... ۱۲۵
الف) اهداف آفرینش جهان ۱۲۷
۱. خلقت جهان برای انسان..... ۱۲۹
۲. دانش افزایی بشر ۱۳۰
۳. معاد و عدالت..... ۱۳۱
ب) اهداف آفرینش انسان ۱۳۲
۱. آزمایش..... ۱۳۲
۲. عبادت..... ۱۳۴
۳. رحمت..... ۱۳۷
ملاقات الهی ۱۳۹
پژوهش و اندیشه..... ۱۴۳
منابع برای مطالعه و پژوهش ۱۴۳
فصل چهارم: قرآن و علم..... ۱۴۵
قرآن زمینه‌ساز پیدایش و رشد علوم..... ۱۴۶
اشارات قرآن به منابع و روش‌های علمی..... ۱۴۸
کاربردهای علم در قرآن..... ۱۴۸
اشارات علمی قرآن ۱۵۱
الف) اشارات علمی اعجازآمیز قرآن..... ۱۵۱
۱. نیروی جاذبه ۱۵۲
۲. حرکت‌های خورشید..... ۱۵۳
۳. زوجیت..... ۱۵۵
۴. لقاح (زایا کردن گیاهان و ابرها توسط بادها)..... ۱۵۶
۵. چینش مراحل آفرینش انسان..... ۱۵۸
ب) اشارات علمی شگفت‌آور قرآن ۱۶۱
۱. آغاز جهان و چگونگی پیدایش آن ۱۶۱
۲. حرکت زمین ۱۶۱
۳. پیدایش حیات از آب..... ۱۶۲

۴. ممنوعیت شرابخواری و اعلام زیان‌ها ۱۶۳
ج) اشارات علمی اندیشه‌ساز قرآن ۱۶۴
پژوهش و اندیشه ۱۶۶
منابع برای مطالعه و پژوهش ۱۶۷
فصل پنجم: قرآن و بهداشت روان ۱۶۹
بهداشت روانی ۱۶۹
فشار روانی ۱۷۰
نشانه‌های فشار روانی ۱۷۰
شفا بخشی قرآن ۱۷۳
شفابخشی قرآن از دیدگاه امام‌علی علیه‌السلام ۱۷۳
گستره شفابخشی قرآن ۱۷۴
تاریخ، شاهدی گویا بر شفابخشی قرآن ۱۷۵
بیماری‌های درمان‌پذیر ۱۷۶
الف) بیماری‌های فکری و عقیدتی ۱۷۶
ب) بیماری‌های اجتماعی و راهکار درمانی ۱۷۷
۱. دانش افزایی ۱۷۷
۲. عدالت محوری ۱۷۷
۳. تعدیل ثروت ۱۷۸
۴. سفارش به امانت‌داری و رعایت عهد و پیمان ۱۷۸
۵. دعوت به وحدت ۱۷۹
۶. فراخوان به صلح و پرهیز از جنگ (جز در موارد ضروری) ۱۷۹
۷. سالم‌سازی محیط با امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه با فساد ۱۸۰
۸. دفاع از حقوق زنان ۱۸۰
ج) بیماری‌های اخلاقی، روحی و روانی و راهکار درمانی ۱۸۱
۱. ترک نفاق و در پیش گرفتن اخلاص ۱۸۱
۲. پرهیز از ترس، و ترغیب به شجاعت در امور ۱۸۱
۳. دعوت به آرامش و امنیت ۱۸۲
۴. دوری از تکبر و دعوت به فروتنی ۱۸۲
۵. ترک دنیاپرستی و روی آوردن به انفاق و ایثار ۱۸۲
۶. دوری از شهوت‌پرستی و درپیش‌گرفتن اعتدال در امور ۱۸۳
عوامل فشار روانی و راهکارهای قرآن برای تامین بهداشت روانی ۱۸۳
راهکارهای تأمین بهداشت روانی ۱۸۴

۱. راهکارهای معرفتی برای تأمین بهداشت روانی ۱۸۵
یک. وحدت شخصیت انسان و رابطه آن با توحید قرآنی ۱۸۵
دو. نقش ایمان در بهداشت روانی ۱۸۵
سه. ممنوعیت یأس و ناامیدی در قرآن و تأثیر امید در کاهش افسردگی ۱۸۷
چهار. تاثیر هدف‌مندی و معناداری زندگی در بهداشت روانی ۱۸۸
پنج. اصل قضا و قدر و تصادفی نبودن رویدادها (توحید افعالی) ۱۸۹
شش. تاثیر اعتقاد به معاد و نگاه مثبت به مرگ در بهداشت روانی ۱۹۰
هفت. رابطه توکل با بهداشت روانی ۱۹۱
۲. راهکارهای رفتاری برای تأمین بهداشت روانی ۱۹۳
یک. ارتباط با منبع قدرت معنوی ۱۹۳
اول. یاد خدا ۱۹۳
دوم. دعا ۱۹۴
سوم. نماز ۱۹۵
چهارم. قرائت قرآن و تأثیر آن در کاهش اضطراب ۱۹۷
پنجم. روزه ۱۹۸
دو. قوانین بازدارنده برای تأمین بهداشت روانی ۱۹۹
ممنوعیت خودکشی ۱۹۹
سه. قوانین کنترل‌کننده شهوت برای تأمین بهداشت روانی ۲۰۰
یک. حجاب ۲۰۰
دو. ممنوعیت انحرافات جنسی ۲۰۱
۳. راهکارهای عاطفی تأمین‌کننده بهداشت روانی ۲۰۲
یک. محبت به پدر و مادر و صله‌رحم (گسترش نظام حمایت خانواده) ۲۰۲
دو. سفارش به صبر و بالا رفتن سطح مقاومت ۲۰۳
سه. توبه ۲۰۴
۴. راهکارهای تأمین بهداشت روانی در حوزه اجتماع ۲۰۴
یک. حمایت اقتصادی از اقشار آسیب‌پذیر ۲۰۴
دو. حمایت از یتیمان ۲۰۵
سه. حمایت اقتصادی و روانی از بیماران روانی و عقب‌ماندگان ذهنی ۲۰۵
چهار. انسان مأمور به وظیفه است، نه نتیجه ۲۰۵
پنج. حُسن‌ظن به مردم ۲۰۵
شش. ازدواج، زمینه‌ساز بهداشت روانی فرد و جامعه ۲۰۶
هفت. سالم سازی اجتماع با مسئولیت‌پذیری همگان (امربه‌معروف) ۲۰۶

پژوهش و اندیشه ۲۰۶
منابع برای مطالعه و پژوهش ۲۰۷
فصل ششم: سنت‌های الهی ۲۰۹
سنت در لغت و اصطلاح ۲۰۹
تقسیم‌بندی سنت‌های الهی ۲۱۰
ویژگی‌های سنت‌های الهی ۲۱۳
۱. هدفمندی ۲۱۳
۲. سازواری ۲۱۶
۳. فراگیری ۲۱۶
۴. ثبات و ماندگاری ۲۱۷
نتایج بررسی سنت‌ها ۲۱۸
تفسیر پاره‌ای از سنت‌ها ۲۱۹
۱. سنت هدایت عام تکوینی ۲۱۹
۲. سنت امتحان و ابتلا ۲۲۲
فراگیری سنت امتحان ۲۲۳
حکمت امتحان ۲۲۴
۱. زمینه‌سازی رشد و تعالی انسان ۲۲۵
۲. جداسازی راستگویان از مدعیان دروغین ۲۲۶
۳. سنت امداد ۲۲۸
امداد الهی به مؤمنان و صالحان ۲۳۱
پژوهش و اندیشه ۲۳۴
منابع برای مطالعه و پژوهش ۲۳۴
فصل هفتم: ازدواج ۲۳۵
جایگاه و ثمرات ازدواج از منظر قرآن و روایات ۲۳۵
اسلام و تشویق به ازدواج ۲۳۹
تفکر رهبانی ترک ازدواج ۲۴۲
مقایسه‌ای میان تفکر رهبانی و نگاه اسلامی به ازدواج ۲۴۵
ویژگی‌های همسر شایسته از نگاه قرآن ۲۴۶
۱. ایمان و خداباوری ۲۴۷
۲. عفت و پاکدامنی ۲۴۹
۳. نیک خلقی ۲۵۱
۴. برخورداری از فضایل اخلاقی ۲۵۱

پژوهش و اندیشه ۲۵۵
منابع برای مطالعه و پژوهش ۲۵۵
فصل هشتم: روابط خانوادگی (آیین همسرداری) ۲۵۷
گستره مفهوم خانواده ۲۵۷
حقوق و وظایف متقابل همسران ۲۵۸
۱. مهرورزی ۲۵۸
۲. همدلی و همراهی ۲۶۱
۳. رعایت حقوق همسری ۲۶۵
یک. تأمین نیازهای اقتصادی زندگی مشترک ۲۶۵
دو. تمکین و تأمین نیازهای جنسی طرفین ۲۶۹
۴. نیک رفتاری ۲۷۱
پژوهش و اندیشه ۲۷۴
منابع برای مطالعه و پژوهش ۲۷۴
فصل نهم: روابط اجتماعی (آیین مهرورزی) ۲۷۵
رفتارهای متفاوت اجتماعی ۲۷۵
عوامل چندگانه رفتارهای اجتماعی ۲۷۶
۱. روحیات اخلاقی وراثتی ۲۷۶
۲. روحیات اخلاقی اکتسابی ۲۷۷
۳. عدم آگاهی از اصول و قواعد رفتار اجتماعی ۲۷۸
رفتارهای عادلانه و محسنانه ۲۸۱
۱. صداقت و یکرنگی ۲۸۲
۲. خوش‌خلقی و خوش رویی ۲۸۶
نشانه‌های خوش‌خلقی ۲۸۸
یک. گشاده‌رویی ۲۸۸
دو. نرم‌خویی ۲۸۹
سه. ارتباط گرم و صمیمانه داشتن ۲۸۹
۳. عفو و گذشت ۲۹۲
پژوهش و اندیشه ۲۹۶
منابع برای مطالعه و پژوهش ۲۹۶

کتابنامه

۲۹۷_۳۰۸

بخش اول

مباحث مقدماتی

فصل اول: انس با قرآن

در غـــم مـــا روزهـــا بـــیگاه شـــد
روزهـــا بـــا ســـوزها هـــمراه شـــد
روزهـــا گـــر رفت گـــو رو بـــاک نـــیست
تو بمان ای آنکه چون تـو پـاک نـیست [1]

درآمد

در این خاکستان ناآشنا کم نیستند عوامل رنگارنگ و محرک‌های پرجاذبه‌ای که آدمیان را از هویت انسانی و گوهر گران خویش غافل و در بن‌بست‌های تاریک دنیاگرایی به سراب‌های فریبنده مادی مشغول ساخته‌اند.

از سویی در حوزه فردی، بدخُلقی‌ها، سوءظن‌ها، حسادت‌ها، خودپسندی‌ها، غرورها، بدزبانی‌ها و افراط و تفریط‌ها، هر یک بخشی از هویت انسانی ما را به مخاطره انداخته و از سویی دیگر در حوزه اجتماعی نیز سودجویی‌ها، خیانت‌ها، منفعت‌طلبی‌ها، فریب‌ها، هوس‌بازی‌ها و کام‌جویی‌های نامشروع، فضای زندگی‌مان را به ابتذال و پوچی کشانده است.

هنگامی که رنگ‌های مجازی، قدم‌ها را از رفتن بازمی‌دارند و جلوه‌نمایی‌ها و عشوه‌گری‌ها، زانوها را سست و لذت‌های نقد، کام را شیرین و فریب‌ها و هوس‌بازی‌ها، آدمی را اسیر خود می‌کنند، دیگر در ذهن و ضمیرش جایی برای اندیشیدن ـ درباره هدف بلند آفرینش ـ و انگیزه‌ای برای تلاش

---

۱. مولوی.

و حرکت به سوی آنچه هویت انسان در گرو رسیدن به آن است، باقی نمی‌ماند. در چنین شرایطی، کوشش‌ها بی‌حاصل و دویدن‌ها بی‌هدف می‌شوند و آنچه بدست می‌آید بی‌باری، سرگردانی و تباهی عمر گرانسنگ آدمی است.

اینها همان فتنه‌هایی است که ما را از رسیدن به حقیقت باز داشته، روز روشن ما را تیره و تار و آرزوهای شیرین‌مان را دور و دست نیافتنی کرده‌اند. در چنین فضایی ما می‌مانیم و کویری سوخته در پیش رویمان که در آن جز سیاهی و سراب چیزی نیست. مائیم و بن‌بست‌ها، تناقض‌ها، سرخوردگی‌ها، تنهایی‌ها، اضطراب‌ها و آرزوهای برباد رفته زندگی.

درواقع، غفلت و بی‌دردی ما را به گرداب سهمناک فتنه‌ها کشانده و بحران‌های اخلاقی و معنوی و بیماری‌های بغرنج روحی جانمان را زار و نحیف کرده‌اند. فریاد عجز و لابه‌ای آشنا به گوش می‌رسد که: ما در روز روشن در امواج خروشان فتنه‌ها گرفتار آمده‌ایم. این فریاد جمعی ما انسان‌ها است که از خویشتن حقیقی خویش و اصول حیات بخشمان دور افتاده‌ایم، از ملکوت بریده و در قمارخانه طبیعت، گوهر گران خود را به‌دست فراموشی سپرده‌ایم. حال باید پرسید که راه رهایی از این فتنه‌ها چیست و آیا روزنه‌ای برای آزادی از این اسارت‌ها پیش روی ما گشوده خواهد شد؟

پیامبر رحمت ﷺ همچون پدری مهربان و طبیبی دردآشنا، ما را به قرآن فرامی‌خواند و تمسک به این نسخه شفابخش را رمز رهیدن از فتنه‌ها معرفی می‌کند:

> ای مردم!... هنگامی که فتنه‌ها چون شب تاز شما را فراگرفت، به قرآن رو آورید که قرآن شفاعت‌کننده‌ای است که شفاعتش پذیرفته است و گزارش‌دهنده‌ای است که گزارشش تصدیق شده است و هرکس قرآن را پیشوای خود قرار دهد، به بهشتش راهنمایی کند و کسی که آن را پشت سر قرار دهد، به دوزخش کشاند. قرآن هدایتگری است که به بهترین راه‌ها هدایت می‌کند و کتابی است که در آن جزئیات [شریعت]، بیان [حقایق] و تحصیل [حق] قرار دارد. قرآن جداکننده [حق و باطل] است که در آن بیهوده‌ای راه ندارد. قرآن ظاهری دارد و باطنی [که] ظاهرش حکم و دستور است و باطنش علم و دانش؛ ظاهرش زیباست و باطنش ژرف. قرآن ستارگانی دارد و ستارگان آن هم ستارگانی؛ شگفتی‌هایش به شماره نیاید و عجایبش کهنه نشود. چراغ‌های هدایت در قرآن است و نشانه‌های حکمت ....[1]

---

۱. *الکافی*، ج ۲، ص ۵۹۹. برای مطالعه روایات ناظر به فضیلت قرآن بنگرید به: همان، ص ۵۹۶ ـ ۶۰۲.

بدین‌سان تمسک به قرآن دریچه‌ای از ملکوت بر آدمیان می‌گشاید و آنان را از دام غفلت‌ها و اسارت فتنه‌ها رهانده، به حق و «بهشت گمشده خویش» رهنمون می‌سازد. بی‌جهت نیست که امام سجاد﵇ قرآن را بهترین انیس خود دانسته، می‌فرماید: «اگر همه مردم ـ از شرق تا غرب ـ جهان بمیرند، من از تنهایی هراس نکنم، آن‌گاه که قرآن با من باشد.»[1]

مراتب انس با قرآن

ایمان به قرآن اصلی‌ترین بخش از اندیشه و باور دینی هر مسلمان است. بی‌شک تجلی این ایمان و عینیت یافتن آن در اندیشه، سلوک عملی و زندگی فردی و اجتماعی، در گرو انس، ارتباط و تعامل با قرآن (پس از ایمان به الهی بودن قرآن) است و ازآنجا که میزان انس و سطح ارتباط با قرآن متفاوت است، تجلی آن ایمان در ابعاد گوناگون زندگی نیز متفاوت و گوناگون خواهد بود.

انس و ارتباط با قرآن از مرتبه پایین آغاز می‌شود و تا مراتب بالا ادامه می‌یابد. البته این‌گونه نیست که با ورود به مرتبه‌ای، ضرورتاً مراتب بعدی نیز به‌دست آید، بلکه توفیق صعود به مراتب بالاتر در گرو تلاش، جدیت و فراهم آوردن شرایط لازم است.

ممکن است بی‌توجهی، غفلت، بی‌برنامگی و یا موانع دیگر، انسان را همواره در مرتبهٔ پایین از انس با قرآن متوقف سازند و از این سو شاید توجه، برنامه‌ریزی، تلاش و جدیت نیز انسان مؤمن را به عالی‌ترین مراتب انس با قرآن برساند.

آنچه در اینجا به‌عنوان «مراتب انس با قرآن» ذکر می‌شود، اصلی‌ترین مراتبی است که در این باب مطرح است. به‌یقین با مراجعه به روایات مراتب دیگری را نیز می‌توان بدانها افزود که در این فصل مجال پرداختن به آنها نیست. مراتب تدریجی انس با قرآن را می‌توان پنج مرتبه دانست که به آنها می‌پردازیم.

۱. گوش فرادادن و نظر کردن به آیات قرآن

نخستین و عام‌ترین مرتبهٔ انس و ارتباط با قرآن «استماع» و توجه به آیات آن است. خداوند گوش فرادادن و سکوت به هنگام تلاوت آیات آسمانی را موجب نزول لطف و رحمت الهی می‌داند:

---

۱. همان، ص ۶۰۲.

وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ.[۱]

و چون قرآن خوانده شود، گوش بدان فرا دارید و خاموش مانید، امید که بر شما رحمت آید.

امام‌صادق‌ﷺ می‌فرماید: «هرکس به حرفی از قرآن گوش فرا دهد، [بدون آنکه آن را قرائت کند]، ثوابی برایش نوشته می‌شود و گناهی از او پاک می‌گردد و درجه‌ای بالا می‌رود.»[۲]

از سوی دیگر، نظر کردن به آیات قرآن نیز خود نوعی انس و ارتباط با قرآن به شمار می‌آید. امام‌صادق‌ﷺ می‌فرماید: «... أَنَّ النَّظَرَ فی الْمُصْحَفِ عبادةٌ[۳]: نگاه کردن در قرآن عبادت است.»

در روایت دیگری، پیامبرگرامی‌ﷺ چهار نگاه را عبادت خداوند دانسته است: «نگاه به علی‌بن ابیطالب، نظر به والدین همراه با لطف و رحمت، نظر در قرآن و نظر به کعبه عبادت است.»[۴]

از آن رو که قرآن «ذکر» خدا و پرتوی از «نور» ملکوت الهی است، بی‌شک برقراری انس و ارتباط سمعی و بصری با آن ـ که برای همگان نیز امکان‌پذیر است ـ جان و قلب انسان را به نور قرآن روشن نموده، او را در پیمودن راه برای رسیدن به «یاد خدا» رهنمون می‌سازد.

۲. تلاوت قرآن

تلاوت که نوعی ذکر زبانی است، مورد تأکید برخی آیات نیز قرار گرفته است. برای مثال، خداوند در سوره مُزَّمِّل پس از فراخواندن پیامبر به شب‌زنده‌داری، او را به تلاوت قرآن در دل شب امر می‌کند:

يَا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ * قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلاً * نِصْفَهُ أَوِ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلاً * أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَ رَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلاً.[۵]

ای جامه به خویشتن فروپیچیده، به پاخیز شب را مگر اندکی، نیمی از شب یا اندکی از آن را بکاه، یا بر آن [نصف] بیفزای و قرآن را شمرده شمرده بخوان.

در ادامه همین سوره، خداوند عموم مسلمانان را مخاطب قرار داده، می‌فرماید:

فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ.[۶]

هر چه از قرآن میسّر می‌شود بخوانید.

---

۱. اعراف (۷): ۲۰۴.
۲. *بحارالأنوار*، ج ۸۹، ص ۲۰۱.
۳. *الکافی*، ج ۲، ص ۶۱۴.
۴. *بحارالأنوار*، ج ۸۹، ص ۱۹۹.
۵. مزّمّل (۷۳): ۱ ـ ۴.
۶. مزّمّل (۷۳): ۲۰.

در جایی دیگر نیز چنین آمده:

وَ إِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالآخِرَةِ حِجَاباً مَسْتُوراً.[1]

و چون قرآن بخوانی، میان تو و کسانی که به آخرت ایمان ندارند، پرده‌ای پوشیده قرار می‌دهیم.

از منظر روایات نیز تلاوت قرآن برای انسان مسلمان بسیار حایز اهمیت است. امام‌علی‌ؑ می‌فرماید: «کسی که به تلاوت قرآن انس گیرد، جدایی دوستانْ او را به وحشت نمی‌اندازد.»[2]

امام‌صادق‌ؑ می‌فرماید: «بر شما باد تلاوت قرآن؛ زیرا درجات بهشت براساس تعداد آیات قرآن است. روز قیامت که فرارسد، به قاری قرآن گفته می‌شود بخوان و بالا برو؛ پس چون آیه‌ای بخواند، درجه‌ای بالا می‌رود.»[3]

پیامبر اسلام‌ﷺ ـ به نقل از حضرت رضاؑ ـ می‌فرماید:

برای خانه‌هایتان نصیبی از قرآن قرار دهید؛ زیرا هرگاه در خانه‌ای قرآن تلاوت شود، امور آن خانه بر اهلش آسان می‌شود؛ خیرش افزایش می‌یابد و ساکنان آن در برکت و رفاه قرار می‌گیرند، و هرگاه در خانه‌ای قرآن تلاوت نشود، تنگدستی بر اهلش چیره می‌شود؛ خیرش کاهش می‌یابد و ساکنان آن در فقر و کمبود قرار می‌گیرند.[4]

شایسته است تلاوت قرآن با طهارت، ترتیل (شمرده‌شمرده خواندن) و صوت نیکو و حزین باشد. همچنین مستحب است قاری قرآن در آغاز تلاوت (حتی قرائت یک آیه) «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» بگوید؛ چنان‌که قرآن دراین‌باره می‌فرماید:

فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطانِ الرَّجِيمِ.[5]

پس چون قرآن می‌خوانی، از شیطان مطرود به خدا پناه بر.

نیز باید هنگام تلاوت، ادب حضور در پیشگاه کتاب خدا را رعایت نمود و آن را وسیله صعود به مراتب عالی علم، عمل و انس بیشتر با قرآن قرار داد.

---

۱. اسراء (۱۷): ۴۵.
۲. *غررالحکم و دررالکلم*، ج ۲، ص ۳۱۲.
۳. *بحارالأنوار*، ج ۸۹، ص ۱۹۷.
۴. همان، ص ۲۰۰.
۵. نحل (۱۶): ۹۸.

۳. درک معانی و مفاهیم قرآن

آنان که قادر نیستند صرفاً با تلاوت آیاتْ معانی قرآن را نیز دریابند، می‌باید با ترجمه آیات با مفاهیم اولیه موردنظر قرآن آشنا شوند و بدین وسیله نوعی ارتباط معنادار با قرآن برقرار کنند. با این گام، انسان مؤمن قادر خواهد شد با بسیاری از مفاهیم، پیام‌ها، دستورالعمل‌ها، نکات اخلاقی و عبادی و داستان‌های پیامبران آشنا شود. نیز در همین مرحله می‌توان درباره ویژگی‌های زندگی دنیوی، برزخ، جهان آخرت، بهشت و دوزخ و ... به مجموعه‌ای از شناخت‌ها دست یافت.

مهم‌ترین زمینه‌های لازم برای گام نهادن در این مرحله، آشنایی با زبان و ادبیات عرب و آگاهی از لغات و مفردات الفاظ قرآن‌کریم است؛ زمینه‌هایی که فراهم ساختن آنها نه‌تنها شرط اصلی برای ورود به مرحله درک مفاهیم و معانی قرآن، که اساسِ ورود به مراحل پیشرفته شناخت قرآن نیز به شمار می‌آید.[۱] در صورتی که فراهم ساختن این ابزار برای برخی ممکن نباشد، در این حال مراجعه به ترجمه‌های قرآن و مطالعه دقیق آنها سودمند است. با گام نهادن در این مرحله، یقیناً راه برای انس و ارتباط آگاهانه و هدفمند با قرآن گشوده می‌شود، اما بی‌شک آنچه به‌دست می‌آید، از جامعیت، انسجام و ژرفای کافی برخوردار نیست. در این مرحله، برخی از مفاهیم و پیام‌های قرآن شناخته نمی‌شوند و دریافت‌های ما نیز از شناخت اولیه و ابتدایی فراتر نمی‌رود.

به هرروی، تلاش برای درک معانی و مفاهیم آیات، گام بزرگی برای رسیدن به شناخت جامع‌تر و ژرف‌تر قرآن به شمار می‌رود. برخی صحابه که قرآن را از محضر پیامبرﷺ می‌آموختند، چنین گزارش کرده‌اند که آنان ده آیه را از آن حضرت فرامی‌گرفتند، اما پیش از پرداختن به ده آیه دیگر می‌کوشیدند تا آنچه از علم و عمل در آن آیات بود، بیاموزند.[۲]

۴. تفسیر قرآن

شناخت جامع و منسجم مفاهیم و پیام‌های قرآن در گرو تفسیر آن است. در این مرحله، با استفاده صحیح از ابزارها و فراهم ساختن مقدمات لازم، شناخت ما از مرحله ابتدایی فراتر می‌رود و به شکل‌گیری یک اندیشه نظام‌مند قرآنی می‌انجامد.

در پرتو تفسیر، ارتباط معناییِ بسیاری از آیات آشکار می‌شود. به سخن دیگر، بسیاری از آیاتی که

---

۱. بنگرید به: *مفردات الفاظ القرآن*، ص ۵۴.

۲. بنگرید به: *بحارالأنوار*، ج ۸۹، ص ۱۰۶.

پیش از این از هم جدا و پراکنده بودند، بدین رو کنار هم قرار می‌گیرند و به دنبال آن مفاهیم و آموزه‌های جدیدی زاییده می‌شود. تفسیر قرآن اگر براساس شرایط و ضوابط ضروری این علم صورت گیرد، اندیشمند مسلمان را قادر می‌سازد تا به دیدگاه‌های قرآن درباره مسائل و موضوعات گوناگون مورد نیاز بشر ـ در عرصه‌های مختلف ـ دست یابد و از سویی این امکان را فراهم می‌کند که خود نیز در عرصه اندیشه و عمل، نمونه یک انسان قرآنی باشد.

آگاهی از تفسیر قرآن در نگاه اهل‌بیت علیهم‌السلام از ارزش و جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. درباره امام‌علی علیه‌السلام نقل شده است که وی جابربن عبدالله انصاری را به داشتن دانش و آگاهی می‌ستود. روزی کسی از سر تعجب پرسید: فدایت شوم! شما جابر را این‌گونه می‌ستایید، درحالی‌که خود در علم و دانش سرآمد روزگار هستید؟ امام علیه‌السلام در پاسخ فرمود: «او تفسیر این سخن خداوند بزرگ را می‌داند: «إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ؛[1] در حقیقت، همان کسی که این قرآن را بر تو فرض کرد، یقیناً تو را به سوی وعده‌گاه باز می‌گرداند.»[2]

در این مرحله، علاوه بر شناخت واژگان و ترکیب جملات، فراهم ساختن ابزارهای دیگری ازقبیل آگاهی از شأن نزول آیات، علوم قرآنی، علم منطق، روایات و سنت و برخی علوم دیگر نیز ضرورت می‌یابد. درحقیقت تفسیر نوعی تلاش فکری است تا مفسر به وسیله آن به پیام‌ها، هدایت‌ها و طرح جامع قرآن آگاهی یابد. به‌یقین این تلاش فکری ـ همانند هر تلاش فکری دیگر ـ بدون برخورداری از ابزارهای لازم هرگز ممکن نمی‌گردد.

تفسیر را از آن جهت ارجمندترین علوم دین شمرده‌اند که از یک سو فرد را به صورت مستقیم با کلام خداوند مرتبط می‌کند و از دیگر سو ذهن و زندگی انسان را رنگی دیگر می‌بخشد.[3]

ذکر این نکته ضروری است که پرداختن به تفسیر همه آیات ـ از آغاز تا پایان ـ صرفاً کاری تخصّصی است که در حوزه‌های گوناگون دین‌پژوهی صورت می‌گیرد، اما برای آنان که در هیچ‌یک از حوزه‌های دین‌پژوهی از تخصص کافی برخوردار نیستند، روی آوردن به تفسیر فراگیر قرآن نه ممکن است و نه لازم. راه و روش صحیح برای این‌گونه افراد مطالعه تفسیرهای معتبر است که در این باب

---

۱. قصص (۲۸): ۸۵.

۲. *مقدمتان فی علوم القرآن*، ص ۲۶۲.

۳. بنگرید به: *مناهل العرفان فی علوم القرآن*، ص ۳۸۴.

نیز بهترین روش، استفاده از تفسیرهای موضوعی است که به صورت مستقیم دیدگاه قرآن را در باره موضوع مورد نیاز در اختیار افراد می‌نهد.

۵. تدبر در قرآن

مراتب گذشته هر یک در جای خود دارای اعتبار و ارزش خاصی است. انسان مسلمان برحسب توانایی‌ها، زمینه‌ها و امکانات خود می‌تواند در برخی از این مراتب و یا همه آنها گام بردارد.

پس از توفیق در طی مراتب پیشین، نوبت به مرتبه «تدبر» می‌رسد. تدبر در آیات بالاترین نوع انس و ارتباط با قرآن است. تدبر عبور از سطوح اولیه و مفاهیم ظاهری آیات و ورود اندیشمندانه به لایه‌های ژرف برای کشف حقایق پنهانی است؛ حقایقی که بدون توجه و ژرف‌اندیشی بر ما آشکار نمی‌شود.

قرآن عظمت و بلندای معارف خود را این‌گونه به توصیف می‌کشد:

لَوْ أَنزَلْنَا هٰذَا الْقُرْآنَ عَلىٰ جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشيَةِ اللَّه.[۱]

اگر این قرآن را بر کوهی فرومی‌فرستادیم، یقیناً آن [کوه] را از بیم خدا فروتن [و] از هم پاشیده می‌دیدی.

این توصیف بیانگر بزرگی، سنگینی و ژرفای معارف آسمانی قرآن است. بی‌گمان گام نهادن در چنین اقیانوس ژرفی از یک‌سو نیازمند ژرف‌اندیشی و از سوی دیگر در گرو دل سپردن به انوار وحی و گشودن قلب بر لطایف آیات است. درحقیقت تدبر، جریانی فکری ـ روحی است که از نوعی ارتباط میان عقل و قلب پدید می‌آید. قرآن‌کریم در باره اهمیت تدبر می‌فرماید:

أَ فَلا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا.[۲]

آیا به آیات قرآن نمی‌اندیشند؟ یا [مگر] بر دلهایشان قفلهایی نهاده شده است؟

نیز در جایی دیگر می‌فرماید:

كِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَ لِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الأَلْبَابِ.[۳]

---

۱. حشر (۵۹): ۲۱.
۲. محمّد (۴۷): ۲۴.
۳. ص (۳۸): ۲۹.

[این] کتابی مبارک است که آن را به سوی تو نازل کرده‌ایم تا در [بارهٔ] آیات آن بیندیشند، و خردمندان پند گیرند.

امام‌علی﵇ ژرف‌اندیشی در قرآن را بهار دل‌ها دانسته است: «و قرآن را بیاموزید که آن زیباترین سخن است و در آن ژرف بیندیشید که بهار دل‌هاست.»[۱]

در پرتو تدبر، قرآن جانی دوباره می‌گیرد و اسرار نهفته آن آشکار می‌شود. اینجاست که نه‌فقط آیه‌ها، که زیر و بم‌ها نیز به سخن می‌آیند و هر یک پیامی، نکته‌ای، دلالتی، لطیفه‌ای و رازی را با مؤمن ژرف‌اندیش بازمی‌گویند. در این مرحله، دیگر هیچ سخنی، حکایتی، بشارتی و انذاری در قرآن کهنه و غریبه نمی‌نماید و همه یکپارچه پیام، لطف، شفا، رحمت و شفقت می‌شوند.

هنگامی که انسان مؤمن با تدبر، دل را در معرض نسیم‌های بهاری قرآن قرار دهد، با همه وجودْ خود را در فضای نزول قرآن می‌بیند. اینجا دیگر آیه‌ها بی‌واسطه با او سخن می‌گویند و او نیز چنان است که گویی بی‌واسطه از پیامبرِ رحمت، آیه‌ها را دریافت می‌کند و چون مرهمی بر زخم‌های خود می‌نهد. با تدبر در قرآن است که آدمی در شمار پرهیزگاران قرار می‌گیرد؛ آن‌گونه که امیرمؤمنان﵇ در توصیف اینان آورده است:

> در دل شب قدم‌هایشان را استوار ساخته، درحالی‌که قرآن را جزءجزء و با تفکر و اندیشه تلاوت می‌کنند، با قرآن جان خود را محزون، و دوای دردشان را از آن طلب می‌نمایند. پس هرگاه به آیه‌ای گذر کنند که در آن تشویقی است، به شوق پاداش به آن روی آورند و جانشان از شوق به سوی آن پرکشد و گمان دارند که نعمت‌های بهشت در برابر دیدگانشان قرار دارد، و هرگاه به آیه‌ای گذر کنند که ترس از خدا در آن باشد، گوش دل به آن می‌سپارند و گمان می‌برند که شرار شعله‌های آتش جهنم و نعرهٔ آن در گوششان طنین‌انداز است؛ پس قامت خم می‌کنند و پیشانی و دست‌ها و پاها را بر خاک می‌گذارند و از خدای بزرگ آزادی از آتش جهنم را طلب می‌کنند.[۲]

تدبر در قرآن جان مؤمن را چنان با حقیقت و روح قرآن مأنوس می‌کند که در برابر آن، مراتب دیگر انس با قرآن کوچک جلوه می‌کند؛ چنان‌که امام‌علی﵇ می‌فرماید: «آگاه باشید که قرائت قرآن هنگامی که در آن تدبر نباشد، هیچ خیری ندارد.»[۳]

---

۱. *نهج البلاغة*، خطبه ۱۱۰.
۲. *نهج البلاغة*، خطبه ۱۹۳.
۳. «أَلا لا خَیْرَ فی قِراءَةٍ لَیْسَ فیها تَدَبُّرٌ.» *بحارالأنوار*، ج ۸۹، ص ۲۱۱.

شایان ذکر است که تدبر در قرآن نیز خود درجاتی دارد که برحسب کمیت و کیفیت تدبر متفاوت است. بی‌شک ژرف‌اندیشی در یک آیه یا یک سوره و یا بخشی از قرآن، با ژرف‌اندیشی در همه آیات در یک درجه قرار نمی‌گیرد؛ همچنان که ژرفای تدبر و میزان رسیدن به لایه‌های نهفته آیات و دل سپردن به پیام‌های نورانی قرآن نیز برای همگان یکسان نیست. جامع‌ترین و عمیق‌ترین درجه تدبر در قرآن همان است که به پیامبرگرامیﷺ و عترت پاکشﷺ اختصاص دارد:

إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ * فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ * لا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ.[1]

که این [پیام] قطعاً قرآنی است ارجمند، در کتابی نهفته، که جز پاک‌شدگان بر آن دست نزنند.

برای مطالعه بیشتر

ثمره انس با قرآن

مقام‌معظم‌رهبری دراین‌باره می‌گوید:

انس با قرآن، معرفت اسلامی را در ذهن ما قوی‌تر و عمیق‌تر می‌کند. بدبختی جوامع اسلامی به‌خاطر دوری از قرآن و حقایق و معارف آن است. آن کسانی از مسلمانان که معانی قرآن را نمی‌فهمند و با آن انس ندارند، وضعشان معلوم است. حتی کسانی هم که زبان قرآن، زبان آنهاست و آن را می‌فهمند، به‌خاطر عدم‌تدبر در آیات قرآن، با حقایق قرآنی آشنا نمی‌شوند و انس نمی‌گیرند. می‌بینید که آیه «لَن يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً»[2] ـ یعنی خداوند مؤمنین را زیردست و زبون کفار قرار نداده است ـ در کشورهای عربی و به وسیله مردم عرب‌زبان در دنیا خوانده می‌شود، اما به آن عمل نمی‌گردد. در آیات قرآن، توجه و تنبه و تدبر نیست، لذا کشورهای اسلامی عقب‌مانده‌اند.[3]

---

۱. واقعه (۵۶): ۷۷ ـ ۷۹.

۲. «خداوند هرگز بر [زیانِ] مؤمنان، برای کافران راه [تسلّطی] قرار نداده است.» (نساء (۴): ۱۴۱.)

۳. قرآن کتاب زندگی، ص ۳۸ ـ ۳۹.

پژوهش و اندیشه

۱. عوامل دوری مسلمانان از قرآن چیست؟

۲. شاخص‌های زندگی قرآنی از نگاه آیات و روایات کدام‌اند؟

۳. تفاوت‌های اساسی تفسیر قرآن و تدبر در قرآن را بررسی نمایید.

منابع برای مطالعه و پژوهش

۱. تدبر در قرآن، ولی‌الله نقی‌پورفر، تهران، اسوه.

۲. انس با قرآن، محمدعلی رضایی اصفهانی، اصفهان، شهید مسلم.

۳. روش برداشت از قرآن، علی صفایی حایری، قم، هجرت.

۴. تفسیر موضوعی قرآن کریم، عبدالله جوادی آملی، ج۱۶، قم، اسراء.

فصل دوم: شناخت قرآن

چون تو در قرآنِ حق بگریختی
بـــا روان انـــبیا آمـــیختی
هست قـــرآن حـــالهای انـبیا
مـــاهیانِ بـحرِ پـاکِ کـبریا[1]

درآمد

اهمیت شناخت قرآن برای هر مسلمان از آن روست که منبع اساسی دین و ایمان و اندیشه و آنچه به زندگی معنا می‌بخشد، قرآن است.

قرآن پایه‌های جهان‌بینی و اصول تـفکر و خـردورزی در نـظام آفـرینش را ـ کـه بـرای انسـانِ «کنجکاو، جستجوگر و باورمند» ضروری است ـ بیان کرده و هم‌زمان اصول اخلاق نـیکو، تـربیت صحیح و شیوه بنای یک جامعه انسانی و ارزش‌محور را عرضه داشته است. این در حالی است که چگونگی عشق‌ورزی به ساحت معبود یگانه، شیوه نیایش و راز و نـیاز و چگـونگی ارادت‌ورزی بـه پیشگاه خالق مهربان، به بهترین شکل و به دور از هرگونه افراط و تفریط در قرآن‌کریم مورد توجه قرار گرفته است.[2]

لزوم مراجعه به «سنت معتبر» و «اجتهاد روشمند» که مورد تصریح قرآن است، تـنها بـه‌منظور تفسیر و تشریح اصول یادشده، تطبیق این اصول بر فروع و نیز یافتن پاسخ‌های منطقی دیـن بـه تناسب نیازهای جدید ـ در عرصه معرفت و معیشت آدمیان ـ است.

---

۱. مولوی.
۲. بنگرید به: *آشنایی با قرآن*، ج ۱ و ۲، ص ۱۰.

بنابراین قرآن اساس اندیشه دینی، جهان‌بینی حق و شریعت اسلامی است و شناخت آن نیز نقطه آغاز هرگونه شناخت و تلاش فکری، و الهام بخش عمل و سلوک معنوی برای مسلمانان است.

اقسام شناخت قرآن[۱]

بررسی و مطالعه دربارهٔ یک اثر در صورتی به شناخت همه‌جانبه آن می‌انجامد که انسان پژوهشگر سه نوع شناخت را مطمح‌نظر قرار دهد: ۱. شناخت سندی؛ ۲. شناخت تحلیلی؛ ۳. شناخت ریشه‌ای.

شناخت عمیق قرآن نیز متوقف بر همین سه نوع شناخت است. از این‌رو، دست‌یافتن به ایمان حقیقی میسور نیست، مگر آنکه این کتاب آسمانی از هر سه زاویه مورد بررسی قرار گیرد. حال به بررسی هر یک می‌پردازیم.

۱. شناخت سندی

در این مرحله، پژوهشگر می‌کوشد با استفاده از ابزارهای لازم دریابد کتابی که در اختیار اوست، از نظر اِسناد و انتساب به گوینده و یا نویسنده‌اش، تا چه میزان اعتبار دارد و آیا اِسناد همهٔ آن درست است، یا آنکه بخشی درست است و بخشی نیز نادرست، و همچنین دلیل و مدارک اطمینان‌بخش بر درستی یا نادرستی این انتساب کدام‌اند. به‌عنوان مثال کتابی که به نام دیوان حافظ مشهور است آیا همه اشعار آن بی‌کم و کاست از حافظ است یا اینکه ابیاتی ساختگی نیز وجود دارد که بدو نسبت داده شده است. اینجاست که از نسخه‌شناسی و نسخه‌های قدیم و معتبر سخن به میان می‌آید.

قرآن از این نوع شناخت بی‌نیاز است؛ چنان‌که هیچ‌گاه در انتساب سوره، آیه و یا بخشی از آن به آورنده‌اش، یعنی پیامبراسلامﷺ تردید و تشکیکی رخ نداده است. درواقع مسائلی از این دست که فلان سوره مشکوک است، فلان آیه در فلان نسخه هست و در فلان نسخه نیست و ... در مورد قرآن اساساً مطرح نیست. از این‌رو، هیچ کس نمی‌تواند ادعا کند و یا احتمال دهد که نسخهٔ دیگری از قرآن هست که با قرآنِ موجود تفاوت کلی یا جزئی دارد.[۲]

---

۱. مطالب این بخش برگرفته از این اثر استاد مطهری است: ***آشنایی با قرآن***، ج ۱ و ۲.

۲. ***آشنایی با قرآن***، ج ۱ و ۲، ص ۱۲.

دلایل بی‌نیازی قرآن از شناخت سندی

بی‌نیازی قرآن از این نوع شناخت معلول پیوند عواملی چند است که برخی به هویت ذاتی قرآن، پاره‌ای به تلاش‌های مستمر پیامبرﷺ و مؤمنان راستین و برخی نیز به شرایط ویژهٔ عصر نزول بازمی‌گردد. این عوامل به ترتیب از این قرارند:

۱. پیامبرانْ وحی را به طُرق گوناگون ازجمله «علم حضوری» دریافت می‌کنند. ماهیت این علم چنین است که در آن دریافت‌کننده (عالِم)، نسبت به آنچه دریافت کرده (معلوم)، کوچک‌ترین تردیدی روانمی‌دارد. تصریح قرآن بر فرودآمدن آیات وحی بر قلب پیامبرﷺ [1] نیز خود گویای رخداد چنین فرایندی در نزول قرآن است.

با این حال بنا به تصریح قرآن، پیامبراسلامﷺ نسبت به دریافت و ابلاغ دقیق و معصومانه وحی ـ که بخش بزرگی از رسالت سنگین او به شمار می‌آمد ـ حساسیت ویژه‌ای نشان می‌داد؛ تابدانجاکه خداوند خطاب به پیامبرش چنین می‌فرماید:

لا تُحَرِّكْ بِهِ لِسانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ * إِنَّ عَلَيْنا جَمْعَهُ وَ قُرْآنَهُ * فَإِذا قَرَأْناهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ * ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنا بَيانَهُ. [2]

زبانت را [در هنگام وحی] زود به حرکت درنیاور تا در خواندن [قرآن] شتابزدگی به خرج دهی. درحقیقت گردآوردن و خواندن آن بر [عهدهٔ] ماست. پس چون آن را برخواندیم، [همان‌گونه] خواندن آن را دنبال کن، سپس توضیح آن [نیز] بر عهدهٔ ماست.

۲. نزول قرآن با نزول سایر کتب آسمانی تفاوت بزرگی داشت و آن اینکه قرآن به‌تدریج و در طول بیست‌وسه سال نازل گردید؛ درحالی‌که کتب آسمانی دیگر به‌یکباره نازل شده‌اند. نزول یکباره ممکن است این مشکل را ایجاد کند که نسخه اصلی پس از مدتی با سایر نسخه‌ها مشتبه گردد، اما در نزول تدریجی این‌گونه نیست. افزون بر این، نزول تدریجی آیات، فرایند دریافت اطمینان‌بخش را برای پیامبرﷺ هموار، و روند فراگیری را برای مؤمنان آسان می‌نمود. [3] قرآن خود

---

۱. شعراء (۲۶): ۱۹۳ ـ ۱۹۴؛ بقره (۲): ۹۷.

۲. قیامت (۷۵): ۱۶ ـ ۱۹.

۳. برای آشنایی با فلسفه و فواید نزول تدریجی قرآن، بنگرید به: ***مناهل العرفان***، ص ۴۹ ـ ۵۶.

دراین‌باره می‌فرماید:

وَ قَالَ الَّذِینَ کَفَرُوا لَوْلا نُزِّلَ عَلَیْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً واحِدَةً کَذلِك لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤادَك وَ رَتَّلْناهُ تَرْتِیلاً.[۱]

و کسانی که کافر شدند، گفتند: چرا قرآن یکجا بر او نازل نشده است؟ این‌گونه [ما آن را به‌تدریج نازل کردیم] تا قلبت را به وسیلهٔ آن استوار گردانیم، و آن را به‌آرامی [بر تو] خواندیم.

وَ قُرْآناً فَرَقْناهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَی النَّاسِ عَلی مُکْثٍ وَ نَزَّلْناهُ تَنزِیلاً.[۲]

و قرآنی [باعظمت را] بخش‌بخش [بر تو] نازل کردیم تا آن را به‌آرامی بر مردم بخوانی، و آن را به‌تدریج نازل کردیم.

۳. یکی از اقدامات اساسی پیامبراسلامﷺ برای ضبط و نگهداری آیات این بود که از همان آغاز نزول وحی جمعی از نویسندگان مورد اعتماد خود را برای نگارش صحیح قرآن برگزید. همواره افرادی از این جمع که به «کاتبان وحی»[۳] شهرت داشتند، پیامبر را همراهی می‌کردند و کلام خدا را به مجرد نزول بر پیامبرﷺ و ابلاغ آن می‌نگاشتند. نگارش بی‌وقفه آیات قرآن از آغاز بعثت یکی از علل حفظ و مصون ماندن آن از هرگونه تغییر و تحریف بود.

۴. جنبهٔ ادبی و هنری قرآن ـ که از آن به فصاحت و بلاغت تعبیر می‌شود ـ و ساختار آهنگین آیات که نوازشگر روح است، چنان بر دل و جان مسلمانان تأثیر می‌نهاد که با همهٔ توجه و توان به فراگیری و حفظ و ضبط قرآن همت می‌گماشتند. این ویژگی‌ها سبب می‌شد حفظ و به خاطر سپردن آیات به‌گونه‌ای روان و با صرف کمترین وقت امکان‌پذیر گردد و بدین رو در زمانی کوتاه در قالب فرهنگی فراگیر در جامعه اسلامی رواج یابد.[۴] بنا به گزارش‌های تاریخی، در جنگ «بئرمعونه» هفتاد

---

۱. فرقان (۲۵): ۳۲.

۲. اسراء (۱۷): ۱۰۶.

۳. بنگرید به: *پژوهشی در تاریخ قرآن کریم*، ص ۲۰۱ ـ ۲۱۲؛ *البیان فی تفسیر القرآن*، ص ۲۵۳؛ *مناهل العرفان فی علوم القرآن*، ص ۲۰۰.

۴. بنگرید به: *مناهل العرفان فی علوم القرآن*، ص ۱۹۹.

و در جنگ «یمامه» چهارصد تن از قاریان قرآن به شهادت رسیدند.[۱] بی‌گمان تثبیت قرآن در حافظهٔ جمع بزرگی از مسلمانان مانع بروز هرگونه تغییر و تحریفی در قرآن می‌گردید.

۵. جامعه آن روز مسلمانان به لحاظ فرهنگی و سطح سواد، جامعه‌ای بسیط و بدوی بود. در چنین جامعه‌ای غیر از قرآن کتاب دیگری یافت نمی‌شد تا مسلمانان، هم در حفظ این و هم در ضبط آن ناگزیر باشند. ذهن خالی، حافظهٔ قوی و نداشتن سواد خواندن و نوشتن سبب شده بود مسلمانان فقط اطلاعاتشان را از راه دیدن و شنیدن کسب کنند.[۲] در چنین فضایی، پیام قرآن که با احساس و عاطفهٔ آنان سازگار بود، در قلب آنان نقش می‌بست و چون آن را کلام خدا می‌دانستند نه سخن بشر، برایشان مقدس بود و به خود اجازه نمی‌دادند حتی یک کلمه یا یک حرف آن را تغییر دهند و یا پس و پیش کنند. آنان پیوسته می‌کوشیدند با تلاوت این آیات به خدا نزدیک‌تر شوند.[۳]

پیوند این عوامل در عصر نزول سبب شد پیش از آنکه بخواهد در این کتاب آسمانی تحریف راه یابد، آیات آن به بالاترین درجه تواتر[۴] برسد؛ به‌گونه‌ای که انکار و یا کم و زیاد کردن حتی یک حرف آن ناممکن گردد.

با توسعه سریع قلمرو اسلام و اقبال چشمگیر مردم جهان به قرآن و از دیگر سو به دلیل فاصله زیاد عموم مسلمانان از مدینه که مرکز صحابه و حافظان قرآن بود، این خطر وجود داشت که به‌تدریج در نقاط دورافتاده، نسخه‌های قرآن از سر عمد یا اشتباه دستخوش تغییراتی شود، اما هوشیاری و زمان‌شناسی مسلمانان مانع این کار شد.

سال بیست‌وپنجم هجری، شهر مدینه ـ مرکز خلافت اسلامی ـ شاهد شکل‌گیری کمیته‌ای از بزرگان صحابه، قاریان و حافظان قرآن بود. وظیفه اصلی این کمیته، بر تهیه و تدوین نسخه واحدی از قرآن متمرکز گردید تا به‌عنوان محور و مرجع اصلی همه مسلمانان در قرائت و استنساخ قرآن

---

۱. بنگرید به: *البیان فی تفسیر القرآن*، ص ۲۵۳.
۲. بنگرید به: *مناهل العرفان فی علوم القرآن*، ص ۲۳۴.
۳. *آشنایی با قرآن*، ج ۱ و ۲، ص ۱۲.
۴. بنگرید به: همان، ص ۱۲۳ ـ ۱۲۵. مراد از تواتر این است که یک خبر، مطلب، گزارش و یا مجموعه، چنان زبانزد عام و خاص شود که در درستی و اعتبار آن نتوان تشکیک کرد.

رسمیت یابد. با تلاش‌های این کمیته، تعداد شش یا هشت نسخهٔ هماهنگ با قرآن فراهم گردید و به مراکز اصلی قلمرو اسلامی آن روز (مکه، کوفه، بصره، شام، بحرین، یمن، مصر و الجزایر) ارسال، و نسخه اصلی آن که «اُم» یا «امام» نامیده می‌شد، در مدینه نگاه داشته شد. به همراه نسخه‌های ارسالی، یک قاری ممتاز نیز به مراکز اعزام می‌شد تا قرائت صحیح قرآن را به مسلمانان آن منطقه بیاموزد. نسخه‌های ارسالی در مراکز یادشده نگهداری می‌شد و براساس آن نسخه‌های دیگری نگاشته شده، در اختیار مردم قرار می‌گرفت.[۱]

۲. شناخت تحلیلی

در این مرحله، پژوهشگر بر آن است تا به مطالب و محتوای کتابی که در اختیار دارد، آگاهی یابد و نسبت به هدف، پیام، سبک بیان و شیوهٔ برخورد این اثر با مسائل بنیادین جهان، انسان و جامعه به شناخت درستی برسد و بدین رو عیار و ارزش علمی و محتوایی آن کتاب نیز برایش روشن گردد.

در باب شناخت تحلیلی قرآن باید دانست که قرآن مجموعاً مشتمل بر چه مسائلی است و از سویی آن مسائل چگونه و با چه سبکی عرضه شده است؟ طرح قرآن برای رساندن آدمیان به سعادت چیست؟ استدلال‌ها و برهان‌های قرآنی در زمینه‌های مختلف چگونه است؟ آیا تصویری که قرآن از هستی و جهان می‌نمایاند، منطبق بر دریافت‌های عقل سلیم است؟ آیا چون قرآن اساس و نگهبان ایمان است و پیامش یک پیام ایمانی است، عقل را رقیبی می‌داند که باید در برابرش بایستد، یا اینکه به عکس همواره به عقل به چشم یک حامی و مدافع نگریسته، از نیروی آن یاری می‌طلبد؟ این پرسش‌ها و صدها پرسش دیگر که ضمن شناخت تحلیلی مطرح می‌گردد، ما را با ماهیت قرآن آشنا می‌سازد.[۲]

بی‌گمان شناخت تحلیلی قرآن اساس و زیربنای ایمان و جهت‌دهندهٔ رفتار و اخلاق مسلمانان در زندگی فردی و اجتماعی است؛ شناختی که در پرتو تفسیر روشمند این کتاب آسمانی تحقق می‌یابد.

---

۱. بنگرید به: *تاریخ قرآن*، ص ۹۶ ـ ۱۱۲؛ نیز: *الإتقان فی علوم القرآن*، ج ۱، ص ۷۶ ـ ۸۰.
۲. بنگرید به: *آشنایی با قرآن*، ج ۱ و ۲، ص ۱۶ ـ ۱۷.

۳. شناخت ریشه‌ای

پس از آنکه درستی انتساب یک اثر به پدیدآورنده‌اش اثبات شد و محتوای آن نیز به‌نیکی مورد بررسی قرار گرفت، مرحلهٔ جدیدی از شناخت آغاز می‌شود.

در این مرحله، پژوهشگر همواره می‌کوشد تا روشن نماید آیا مطالب، محتوا و اندیشه‌های مطرح‌شده در کتاب از اندیشه پدیدآورنده‌اش تراوش یافته، یا آنکه برآمده از اندیشهٔ دیگران است؟

چنین شناختی فرع بر شناخت تحلیلی است؛ بدین معنا که تا محتوای یک اثر به‌دقت شناخته نشود، اساساً نوبت به شناخت ریشه‌ای آن نخواهد رسید.

در بررسی و شناخت قرآن، پس از مطالعه تحلیلی آن نوبت به مقایسه و شناخت تاریخی می‌رسد. در این مرحله باید قرآن را (با همه آنچه دارد) با آثار علمی و کتاب‌های دیگر آن زمان به‌ویژه کتاب‌های مذهبی مقایسه نمود. در این سنجش می‌باید همهٔ شرایط ازقبیل میزان ارتباط شبه‌جزیره عربستان با دنیای آن روز، تعداد انسان‌های باسوادِ آن عصر و ... در نظر گرفته شود. سپس باید ارزیابی کرد که آیا آنچه در قرآن آمده، در کتاب‌های دیگر نیز هست و اگر آمده، به چه نسبت؟ همچنین آیا آن مطالبی که مشابه سایر کتاب‌هاست، اقتباسی است، یا آنکه مستقل می‌باشد و حتی باعث تصحیح اغلاط و روشن کردن تحریف‌های رخداده در آنها می‌شود؟

شناخت ریشه‌ای قرآن اگر به‌درستی صورت پذیرد، پژوهشگر منصِف و بی‌طرف را به «اصالت الهی» قرآن رهنمون می‌سازد. اصالت الهی به این معناست که قرآن با همه معارف و ساختار بدیعش، از افقی بالاتر از ذهن و اندیشه پیامبرﷺ به ایشان افاضه گردیده و وی صرفاً حامل این وحی و پیام بوده است. درحقیقت «اصالت الهی»، یعنی معجزه بودن قرآن و این نتیجه‌ای است که از شناخت ریشه‌ای قرآن به‌دست می‌آید.[1]

فرض‌های بنیادین در شناخت قرآن

تنوع، گستردگی و جذابیت ساختار و معارف قرآن سبب شده است این کتاب آسمانی از منظرهای گوناگون مورد بررسی اندیشمندان و دین‌پژوهان قرار گیرد. از سوی دیگر، دو رخداد مهم به گشوده شدن زاویه‌های جدیدی در پژوهش‌های قرآنی نوین منجر شده است: نخستین رویداد که به‌لحاظ

---

۱. بنگرید به: همان، ص ۱۶ ـ ۱۹.

تاریخی نیز مقدم است، توسعه و گسترش اسلام در مناطق مختلف جهان و درنتیجه مواجهه با اندیشه‌ها و فرهنگ‌های گوناگون است، و دوم گام نهادن جهان به عصر جدید و درنتیجه سیطره علم و فناوری بر زندگی بشر است. از رهگذر این رخدادها نیز مسائل و مباحث جدیدی در حوزه پژوهش‌های قرآنی پدید آمده است.

بی‌گمان گزارش آنچه تاکنون مورد بررسی اندیشمندان قرآن‌پژوه قرار گرفته، از حوصله این بحث بیرون است، اما نقش پاره‌ای از مباحث در شناخت قرآن چنان کلیدی است که طرح آنها در اینجا ـ اگرچه به اجمال ـ ضروری می‌نماید. آنچه در این بخش مورد بحث قرار می‌گیرد، تنها اندکی از این‌گونه مباحث است.

۱. وحیانی بودن الفاظ قرآن

ابتدا باید بدین پرسش پاسخ داد که آیا خداوند «الفاظ قرآن» را نیز همانند محتوای آن بر پیامبرﷺ وحی کرده، یا آنکه آنچه به پیامبر رسیده، تنها محتوای قرآن است و الفاظ و ساختار ترکیبی آن توسط خود پیامبر و یا فرشته وحی بر آن محتوا پوشانده شده است؟

دیدگاه عموم مسلمانان از آغاز بر این بوده است که قرآن با همه معارف بلند و محتوای آسمانی خود در قالب واژه‌ها، جمله‌ها و ترکیب‌های کلامی موجود، بر پیامبر اسلامﷺ نازل گردیده و پیامبر نیز تنها به‌عنوان واسطهٔ میان آدمیان و خالق هستی، این پیام را دریافت و بی‌هیچ کاستی و فزونی ابلاغ نموده است.

این باور از چنان پشتوانهٔ برهانی و تأییدات قرآنی و روایی برخوردار است که به‌مثابهٔ «ضروری دین» در میان مسلمانان مورد قبول قرار گرفته و اندیشمندان بسیاری نیز بر آن متفق‌اند.[۱]

اعتقاد به الهی بودن الفاظ و ساختار ظاهری متن قرآن، در میان مؤمنان از چنان ژرفایی برخوردار است که باعث شده این کتاب آسمانی همواره مورد احترام و بالاتر از هر متن انسانی باشد.

دلایل بسیاری می‌توان بر الهی بودن الفاظ و ساختار ظاهری متن قرآن اقامه نمود که در اینجا تنها به پنج دلیل، آن هم به‌اختصار اشاره می‌کنیم:

---

۱. بنگرید به: *مناهل العرفان فی علوم القرآن*، ص ۴۴؛ *البرهان فی علوم القرآن*، ج ۱، ص ۲۹۰؛ *التمهید فی علوم القرآن*، ج ۱، ص ۲۱۱؛ *مفاتیح الأسرار و مصابیح الأبرار*، ج ۱، ص ۶۰.

۱. قرآن آشکارا خود را سخن خدا معرفی نموده است.[۱] نسبت دادن سخن به گویندهٔ آن در صورتی منطقی و معقول است که گوینده، خود در انتخاب، تنظیم و چینش کلمات و شکل دادن به ساختار و ترکیب جمله‌ها، نقش اصلی را برعهده داشته باشد.[۲]

۲. بخش بزرگی از اعجاز قرآن به ساختار ظاهری متن، سبک بدیع و اسلوب منحصربه‌فرد آن بازمی‌گردد. فصاحت و بلاغت بی‌نظیر قرآن ـ که از دیرباز بخشی از وجوه اعجاز قرآن به شمار آمده ـ ناظر به الفاظ، عبارات و ساختار ظاهری متن قرآن است.

پیام آیات «تحدی» ـ که همگان را به آوردن مِثل قرآن فرامی‌خوانند ـ از زاویه ساختار ظاهری متن این است که اگر در الهی بودن الفاظ و قالب‌های مشتمل بر معارف بلند قرآن تردید دارید، برای اثبات مدعای خود الفاظ و جمله‌هایی مشابه این الفاظ و عبارات بیاورید. این تحدی و عجز مشرکان از ساختن و پرداختن کلامی همانند قرآن بیانگر آن است که ساختار ظاهری متن و سبک بیانی قرآن نیز از سوی خداوند است و ذهن و زبان هیچ انسانی (حتی شخص پیامبرﷺ) در شکل‌گیری آن دخیل نبوده است.[۳]

۳. آیات بسیاری از قرآن به‌روشنی بر وحیانی بودن الفاظ و ساختار متن عربی قرآن دلالت دارند. بخشی از این آیات بدین قرارند:

إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآناً عَرَبِيّاً لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ * وَ إِنَّهُ فی أُمِّ الْكِتابِ لَدَيْنا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ.[۴]

ما آن را قرآنی عربی قرار دادیم، باشد که بیندیشید و همانا که آن در کتاب اصلی [لوح محفوظ] به نزد ما سخت والا و پرحکمت است.

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآناً عَرَبِيّاً لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ.[۵]

ما آن را قرآنی عربی نازل کردیم، باشد که بیندیشید.

---

۱. «وَ إِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجارَكَ فَأَجِرْهُ حَتّى يَسْمَعَ كَلامَ اللَّهِ: و اگر یکی از مشرکان از تو پناه خواست پناهش ده تا کلام خدا را بشنود.» (توبه (۹): ۶.) در آیه ۷۵ سوره بقره و همچنین آیه ۱۵ سوره فتح نیز تعبیر «کلام الله» آمده است.

۲. بنگرید به: ***التمهید فی علوم القرآن***، ج ۱، ص ۲۱۰؛ نیز: ***مناهل العرفان فی علوم القرآن***، ص ۴۴.

۳. بنگرید به: ***قرآن‌شناسی***، ج ۱، ص ۹۳؛ ***التمهید فی علوم القرآن***، ج ۱، ص ۲۱۰ ـ ۲۱۱.

۴. زخرف (۴۳): ۳ ـ ۴.

۵. یوسف (۱۲): ۲.

وَ مِن قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسىٰ إِمَاماً وَ رَحْمَةً وَ هٰذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِسَاناً عَرَبِيّاً لِيُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ بُشْرَىٰ لِلْمُحْسِنِينَ.[۱]

و [حال آنکه] پیش از آن، کتاب موسی، راهبر و [مایهٔ] رحمتی بود؛ و این [قرآن] کتابی است به زبان عربی که تصدیق‌کننده [آن] است، تا کسانی را که ستم کرده‌اند هشدار دهد و برای نیکوکاران مژده‌ای باشد.

این آیات، ساختار لفظی و عربی قرآن را به‌صراحت به خداوند نسبت داده‌اند. آیات دیگری نیز آشکارا بر عدم‌دخالت پیامبر در ساختار ظاهری قرآن و تبعیت محض او از وحی الهی دلالت دارند. حال دو نمونه از این دسته آیات:

قَالَ الَّذِينَ لا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا ائْتِ بِقُرْآنٍ غَيرِ هٰذَا أَوْ بَدِّلْهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِن تِلْقَاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ.[۲]

آنانکه به دیدار ما امید ندارند می‌گویند: «قرآن دیگری جز این بیاور، یا آن را عوض کن.» بگو: «مرا نرسد که آن را از پیش خود عوض کنم. جز آنچه را که به من وحی می‌شود پیروی نمی‌کنم.»

وَ مَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۞ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ.[۳]

و از سر هوس سخن نمی‌گوید این سخن به‌جز وحیی که وحی می‌شود نیست.

۴. دلیل دیگر بر وحیانی بودن الفاظ و عبارات قرآن، تمایز آشکار ساختار ظاهری متن قرآن با سخنان پیامبرﷺ است؛ تمایزی که بر هیچ سخن‌شناس ژرف‌کاوی پنهان نبوده و نیست. اعراب عصر پیامبرﷺ که سال‌ها با آن حضرت معاشرت نموده، با سخنان وی آشنایی کامل داشتند، پس از شنیدن نخستین آیات قرآن از زبان ایشان، به‌یکباره خود را با اقیانوسی از مضامین بلند ـ در قالب الفاظ و اسلوبی به‌مراتب برتر از قالب‌های انسانی ـ مواجه دیدند و آشکارا بر الهی بودن آن اعتراف نمودند.[۴] زرقانی ـ از اندیشمندان اهل‌سنت ـ دراین‌باره می‌گوید:

---

۱. احقاف (۴۶): ۱۲.
۲. یونس (۱۰): ۱۵.
۳. نجم (۵۳): ۳ ـ ۴.
۴. بنگرید به: *التمهید فی علوم القرآن*، ج ۴، ص ۲۸ ـ ۲۹.

اعراب عصر نزول، پیامبرﷺ را می‌شناختند و بر مقدار توان او در سخن گفتن، پیش از نزول وحی واقف بودند. به ذهن هیچ‌یک از افراد باانصاف آنان نیامد که بگوید قرآن سخن محمد است؛ زیرا فرق‌های آشکاری بین لغت قرآن و لغت پیامبرﷺ دیده می‌شد.[۱]

۵. معارف و محتوای قرآن از چنان عظمت و ژرفایی برخوردار است که احاطه کامل بر همه آنها و قراردادنشان در قالب الفاظ و عباراتی که آن معارف را برتابند، فراتر از توان و قدرت انسان است. قرآن در عظمت و سنگینی وحی چنین می‌گوید:

إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلاً ثَقِيلاً.[۲]

در حقیقت ما به زودی بر تو گفتاری گرانبار القا می‌کنیم.

از سوی دیگر، پیامبرﷺ را نیز انسانی همانند سایر انسانها معرفی می‌کند که خداوند بر او وحی نازل کرده است: «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ.»[۳]

پیامبرﷺ که انسانی همانند سایر انسان‌هاست، در اثر شرح صدر[۴] و طهارت از هرگونه پلیدی و ناپاکی،[۵] تنها قادر است وحی را با همه ژرفای آن دریافت، و بدون هیچ کاستی و فزونی به آدمیان ابلاغ نماید. پوشاندن لباس الفاظ و عبارات بر حقایق سنگین آسمانی و محتوای ژرف و نامحدود ربانی، همان‌گونه که از عهدهٔ انس و جن[۶] بیرون است از عهده پیامبرﷺ نیز خارج است.[۷]

بنابراین الفاظ، عبارات و ساختار ظاهری متن قرآن نیز همانند محتوای بلند و معارف نورانی آن، وحی الهی است که از معبر فرشته وحی و پیامبر اکرمﷺ بی‌هیچ تغییری در اختیار آدمیان قرار گرفته است.

---

۱. *مناهل العرفان فی علوم القرآن*، ص ۶۴۷.
۲. مزّمّل (۷۳): ۵.
۳. «بگو: «من هم مثل شما بشری هستم و [لی] به من وحی می‌شود که خدای شما خدایی یگانه است.» (کهف (۱۸): ۱۱۰.)
۴. بنگرید به: انشراح (۹۴): ۱.
۵. بنگرید به: احزاب (۳۳): ۳۳.
۶. بنگرید به: اسراء (۱۷): ۸۸.
۷. بنگرید به: *الإتقان فی علوم القرآن*، ج ۱، ص ۵۹.

برای مطالعه بیشتر

پاسخ به یک پرسش

از آنجا که برخی از آیات قرآن به‌صراحت از نزول قرآن بر قلب پیامبرﷺ[1] سخن گفته‌اند، چگونه می‌توان ادعا کرد که الفاظ و ساختار عربی قرآن وحیانی است؟ به دیگر بیان، نزول بر قلب با وحیانی بودن الفاظ چگونه قابل‌جمع است؟

پاسخ اینکه، وحیانی بودن الفاظ، عبارات و ساختار عربی قرآن هیچ منافاتی با نزول قرآن بر قلب پیامبرﷺ ندارد؛ زیرا نه قرآن و نه هیچ یک از اندیشمندان دینی، نزول وحی را با سازوکارهای حسی ندانسته‌اند. به دیگر تعبیر، نزول معارف و مفاهیم آسمانی در قالب الفاظ، عبارات و زبان عربی، اگرچه مورد تأکید قرآن و باور قاطبه مسلمانان است، این باور مستلزم آن نیست که در تحقق وحی، اسباب و وسایل حسی متعارف همچون دهان و زبان (از سوی فرستنده) و گوش (از سوی دریافت‌کننده) به کار آمده باشند. همان‌گونه که وحی از مقولهٔ علم حضوری است، قالب‌ها و ساختار ظاهری آن نیز می‌تواند از مقولهٔ علم حضوری باشد. در این حال همان‌گونه که در نزول وحی، مفاهیم آسمانی از دریای بیکران علوم الهی به‌صورت حضوری به پیامبر عرضه می‌شود، هم‌زمان قالب‌ها، عبارات و ساختار ظاهری متناسب با آن مفاهیم در وجود او نقش می‌بندند.[2]

درواقع همین قالب‌های نقش‌بسته در وجود پیامبرﷺ است که او را قادر می‌سازد وحی الهی را بدون هیچ تغییر بر آدمیان عرضه کند.

۲. ابدیت و تغییر

چگونه مجموعه‌ای مکتوب (قرآن‌کریم) با فرض «ثباتِ» محتوا و «محدودیتِ» آیات (۶۲۳۶ آیه) و بدون کوچک‌ترین تغییر کیفی و کمّی، می‌تواند با زمان ـ که پیوسته در حرکت و تغییر است ـ همراه

---

۱. شعراء (۲۶): ۱۰۳ ـ ۱۰۴.

۲. بنگرید به: *قرآن در اسلام*، ص ۹۱؛ *المیزان*، ج ۱۵، ص ۳۱۷.

گردد و انواع نیازهای آن را شناخته، به تناسب آنها پاسخی راهگشا و منطقی بدهد؟

این پرسش برآمده از باور به «جاودانگی قرآن» است. این باور یکی از اعتقادات اساسی انسان مسلمان است که بر اساس آن، قرآن‌کریم همواره از همان اعتبار اولیه برخوردار خواهد بود. از آنجا که زندگی بشر در گذر زمان با تحولات و تغییرات گسترده روبه‌روست و این تحولات نیز نیازهای جدیدی را در عرصهٔ معرفت و معیشت انسان به‌وجود می‌آورد، این پرسش مطرح می‌شود که چگونه یک کتاب ثابت می‌تواند پاسخگوی نیازهای متغیر عصرها و نسل‌های گوناگون باشد؟

این مسئله که از آن به «ربط میان ابدیت و تغییر» یاد می‌شود، توجه بسیاری از اندیشمندان دینی معاصر ـ اعم از شیعه و سنی ـ را به خود معطوف ساخته است. علامه طباطبایی، شهید مطهری، استاد معرفت، استاد سبحانی، آیت‌الله جوادی آملی، علامه اقبال لاهوری، سیدجمال‌الدین اسدآبادی، محمد رشید رضا، سیدقطب و ... ازجمله این اندیشمندان‌اند که در آثار علمی خود برای حل منطقی این مسئله بسیار کوشیده‌اند.

نظر به اهمیت و نقش اساسی این موضوع در تفکر دینی هر مسلمان در دنیای جدید، این بخش به طرح آن پرداخته و بدان پاسخی کوتاه داده است.

برای پاسخ به پرسش پیشین می‌باید «حوزه‌های پرتوافشانی قرآن» و «اسرار ماندگاری قرآن در بستر زمان» مورد توجه قرار گیرد تا از یک سو روشن گردد تحولات و تغییراتی که در بستر زمان روی می‌دهد، ناظر به کدام بخش از معارف قرآن خواهد بود و از دیگر سو خداوند چگونه سازوکارهای جاودانگی آخرین کتاب خود را فراهم آورده است.

حوزه‌های مباحث قرآن

در یک دسته‌بندی ساده، مجموعهٔ آیات قرآن عهده‌دار بیان معارف و احکام الهی در چهار حوزهٔ روابط انسان با خدا، خودش، طبیعت و انسان‌هاست.

از میان این حوزه‌های چهارگانه، تنها دو حوزه اخیر از تحولات زمان متأثر می‌شوند و طبیعتاً در احکام و دستورالعمل‌های آنها نیز تغییراتی پدید می‌آید.[1] از این‌رو، بیشترین مباحث مربوط به چگونگی رابطهٔ «ابدیت» و «تغییر» متوجه تغییرات در دو حوزه رابطه انسان با طبیعت و دیگر

---

۱. بنگرید به: *اسلام و مقتضیات زمان*، ج ۲، ص ۴۱ ـ ۴۲.

انسان‌هاست. البته در صورتی که روابط انسان در دو حوزه نخست نیز به نوعی از تحولات عصرها و گذر ایام دچار تغییر گردد، آن دو حوزه نیز مشمول این مباحث خواهند بود.

اسرار ماندگاری قرآن در بستر زمان

از تدبر و مطالعه در آیات قرآن و سخنان پیامبرﷺ و اهل‌بیت‌ﷺ در می‌یابیم که جاودانگی قرآن با سه عامل اساسی ـ که از آنها به اسرار و رموز جاودانگی قرآن یاد می‌شود ـ تضمین گردیده است. در ادامه به‌اختصار به بیان هر یک می‌پردازیم.

۱. ژرفای نامحدود قرآن

پیش از این آوردیم که ژرفای نامحدود قرآن یکی از ویژگی‌های ذاتی این کتاب آسمانی به شمار می‌آید. این ویژگی که در روایات از آن به «بطن» و «بطون» یاد شده، چنان مورد عنایت و تأکید پیامبرﷺ و اهل‌بیت‌ﷺ قرار گرفته که بنا به اظهار جمعی از اندیشمندان دینی، «روایات بطن» ازجمله روایات متواتر شمرده می‌شوند.[1] برخورداری یک سخن یا متن مکتوب از «بطون»، به این معناست که آن سخن یا متن علاوه بر آنچه با ظاهرش عرضه می‌کند، مفاهیم و مطالب دیگری را نیز در خود دارد که با سازوکاری ویژه می‌توان آنها را استخراج کرد.[2]

علامه طباطبایی در تعریف «ظَهْر» و «بَطْن» می‌گوید: «ظهر همان معنای ظاهر و ابتدایی است که از آیه به دست می‌آید و بطنْ معنای نهفته در زیر ظاهر است، چه آن معنی یکی باشد یا بیشتر ...»[3]

برخورداری آیات قرآن از بطون موجب تمایز میان متن قرآن و متن‌های انسانی شده است. آثار ادبی، عرفانی و منظومِ برخی از فرهیختگان و عارفان نامور شاید در گذر زمان برداشت‌های گوناگونی از آنها شود، اما چون پدیدآورندگان این‌گونه آثار در تنگنای زمان و مکان محدود بوده و قلمرو دانش آنان نیز محدود بوده، نمی‌توان و نباید هرگونه دریافتی از آثارشان را مقصود آنان تلقی نمود.

---

۱. بنگرید به: *محاضرات*، ج ۱، ص ۲۱۴؛ *تفسیر و مفسران*، ج ۱، ص ۹۹؛ *روش‌شناسی تفسیر قرآن*، ص ۲۵۴.
۲. بنگرید به: *علوم قرآنی*، ص ۹۱.
۳. *المیزان*، ج ۳، ص ۷۴.

اما در باره متن قرآن این مطلب به‌کلی متمایز است؛ زیرا منبع قدسی و پدیدآورنده قرآن، فوق زمان و مکان، صاحب علم بی‌پایان و محیط بر همه هستی و پدیده‌های آن است،[۱] از این‌رو کلام او فراتر از زمان و مکان و دربردارندهٔ معانی و مفاهیم بسیار است و این همان چیزی است که با مکانیسم بطون، در آیات قرآن صورت عملی یافته و قرآن را به ابدیت سپرده است.

آیات قرآن چنان‌اند که علی‌رغم ثبات و تغییرناپذیریِ ظواهر الفاظ آن، معانی متکاملی را تاب می‌آورند و به تناسب پیشرفت دانش انسانی، معانی جدیدی را از آن آیات می‌توان دریافت. به عبارت دیگر، هرچه بر دانش بشر افزوده می‌شود، جلوه‌هایی از آنچه در قرآن تعلیم شده است، بر انسان آشکار می‌شود و معجزه بودن قرآن در این است که متنی ثابت، معانی همیشه متطوّر را در خود جای داده است؛ متنی که دربردارنده حقیقت مطلق است و درعین‌حال فهم نسبی و عصری بشر را برمی‌تابد.[۲]

در جایی امام‌باقر﵇ بطون قرآن را رمز ابدیت قرآن شمرده، قرآن را به خورشید و ماه تشبیه می‌کند:

فُضَیْل‌بن یَسار می‌گوید: از امام‌باقر﵇ درباره این روایت سؤال کردم: ما مِنَ القرآنِ آیةٌ إلّا وَ لَهَا ظَهْرٌ و بَطْنٌ [= هیچ آیه‌ای از قرآن نمی‌باشد، مگر آنکه ظاهر و باطنی دارد]. امام﵇ در پاسخ فرمودند: ظاهر قرآن همان نزول آن، و باطن قرآن تأویل آن است؛ برخی از قرآن تحقق یافته و برخی هنوز تحقق نیافته است؛ قرآن همانند خورشید و ماه همواره در حال جریان و پرتوافشانی است.[۳]

تشبیه قرآن به خورشید و ماه، راز بسیار ظریفی را در باب ابدیت قرآن می‌گشاید. برپایهٔ این سخن، همهٔ نیازهای آدمیان در معرض تابش خورشیدِ همیشه تابان قرآن قرار می‌گیرد و این بدان روست که قرآن با سرچشمه گرفتن از دریای بیکران علم الهی و با برخورداری از ژرفایی نامحدود،

---

۱. قرآن درباره منبع قدسی خود می‌فرماید: «قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِی یَعْلَمُ السِّرَّ فِی السَّمَاوَاتِ وَ الأَرْضِ: بگو: آن را کسی نازل ساخته است که رازِ نهانها را در آسمانها و زمین می‌داند.» (فرقان (۲۵): ۶.)

۲. *الکتاب و القرآن، قرائة معاصرة*، به نقل از: بولتن مرجع ۲، قرآن‌پژوهی، ص ۱۸۷.

۳. *بحارالأنوار*، ج ۸۹، ص ۹۷.

بالاتر از زمان و مکان، فراز و فرودهای حیات معنوی و مادی انسان‌ها را روشنایی می‌بخشد.

ژرفای نهایت‌ناپذیر قرآن اولین و اصلی‌ترین رمز ماندگاری قرآن در بستر طولانی زمان است. این ویژگی سبب می‌شود مجموعه‌ای به‌ظاهر «محدود» از ظرفیتی نامحدود برخوردار گردد و آنچه به‌ظاهر «ثابت» می‌نماید، از پویایی درونی و همیشگی برخوردار باشد.

نمونه‌هایی از ژرفای قرآن

نمونه اول: خداوند بزرگ در نهی از پرستش بت‌ها می‌فرماید:

وَ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ لا تُشرِكُوا بِهِ شَيْئاً.[1]

و خدا را بپرستید، و چیزی را با او شریک مگردانید.

ظاهر این آیه نهی از پرستش بت‌هاست. با تأمل و دقت می‌توان دریافت که نهی از پرستش بت‌ها بدین دلیل است که این کار نوعی خضوع و فروتنی در برابر غیرخداست و بت بودنِ معبودْ فی‌نفسه خصوصیتی ندارد؛ چنان‌که خداوند اطاعت شیطان را نیز عبادت او شمرده و از آن نهی نموده است:

أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لا تَعْبُدُوا الشَّيْطانَ.[2]

ای فرزندان آدم، مگر با شما عهد نکرده بودم که شیطان را مپرستید.

در تحلیلی دیگر درمی‌یابیم که در اطاعت انسان، میان خود و غیر تفاوتی نیست و همان‌گونه که از غیر نباید اطاعت کرد، از خواسته‌های نفس نیز نباید پیروی نمود:

أَ فَرَءَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلٰهَهُ هَوَاه.[3]

پس آیا دیدی کسی را که هوس خویش را معبود خود قرار داده.

با تحلیل دقیق‌تری آشکار می‌شود که توجه به غیرخدا و غفلت از خالق هستی به‌کلی ممنوع

---

۱. نساء (۴): ۳۶.

۲. یس (۳۶): ۶۰.

۳. جاثیه (۴۵): ۲۳.

است؛ زیرا توجه به غیرخدا، استقلال دادن به او و خضوع در برابر اوست که این خود نوعی پرستش است. خداوند می‌فرماید:

وَ لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيراً مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ ... أُولئِكَ هُمُ الْغافِلُونَ.[۱]

و در حقیقت، بسیاری از جنّیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده‌ایم ... آنها همان غافل‌ماندگانند.

در نگاه آغازین، لایهٔ آشکار آیهٔ «وَ لا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً» نهی از پرستش بتهاست. با اندکی تدبر، بطن نخست آیه که نهی از خضوع و فروتنی در برابر غیرخداست، دانسته می‌شود و با تأمل بیشتر، بطن دوم آیه، یعنی منع پیروی از هوای نفس به‌دست می‌آید و سرانجام با نظر وسیع‌تر، بطن سوم آیه که نهی از توجه به غیرخدا و غفلت از خالق هستی است، آشکار می‌شود.[۲]

علامه طباطبایی پس از بیان این نمونه می‌گوید: «همین ترتیب، یعنی ظهور یک معنای سادهٔ ابتدایی از آیه و ظهور معنای وسیع‌تری به دنبال آن و همچنین ظهور و پیدایش معنایی در زیر معنایی، در سرتاسر قرآن‌مجید جاری است.»[۳]

نمونه دوم: خداوند برای متوجه نمودن منکران معاد به قدرت بی‌پایان خود در برپاساختن قیامت و زنده کردن مردگان، چنین می‌فرماید:

الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَاراً فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ.[۴]

همو که برایتان در درخت سبزفام اخگر نهاد که از آن [چون نیازتان افتد] آتش می‌افروزید.

لایه نخست این آیه همان معنایی است که از ظاهر آن برمی‌آید؛ یعنی قدرت خداوند بر قراردادن آتش در درخت سبز و استفاده انسان‌ها از آن برای برافروختن آتش. این لایه برای آشنایان به لغت عرب آشکار است.

لایه دوم آیه، تفسیری است که بسیاری از مفسران پیشین برآن رفته‌اند: در اعصار قدیم در میان

---

۱. اعراف (۷): ۱۷۹.
۲. بنگرید به: *قرآن در اسلام*، ص ۲۰ ـ ۲۱.
۳. همان، ص ۲۱.
۴. یس (۳۶): ۸۰.

عرب‌ها رایج بود که برای افروختن آتش، از چوب درختان مخصوصی به‌نام «مَرْخ» و «عِفار» که در بیابان‌های حجاز می‌رویید، استفاده می‌کردند؛ بدین‌گونه که اولی را در زیر قرار می‌دادند و دومی را روی آن می‌زدند و با جرقه تولیدشده آتش روشن می‌کردند.

لایه عمیق‌تر آیه این است که خاصیت آتش‌افروزی منحصر به چوب درختان «مرخ» و «عفار» نیست، بلکه این خاصیت در همه درختان و اجسام عالم وجود دارد (اگرچه در آن دو بیشتر است)، حتی در درختان سبز. به همین دلیل گاه آتش‌سوزی‌های بزرگی در دل جنگل‌ها روی می‌دهد که عامل آن وزش شدید بادهایی است که شاخه‌های درختان را محکم به هم کوفته و با ایجاد جرقه و وزش باد، دامنه آتش توسعه یافته است. این همان الکتریسیته نهفته در دل اشیاست که بر اثر اصطکاک آشکار می‌گردد.

اما لایه عمیق‌تر از همه لایه‌های پیشین این است که یکی از کارهای مهم گیاهان، «کربن‌گیری» از هوا و ساختن «سلولز نباتی» است. توضیح اینکه یاخته‌های درختان و گیاهان «گاز کربن» را از هوا گرفته، با تجزیه‌اش اکسیژن آن را آزاد می‌کنند و سپس کربن را در خود نگاه داشته، با ترکیب آن با آب، چوب درختان را از آن می‌سازند. از آنجاکه هر ترکیب شیمیایی باید یا انرژی را جذب و یا آن را آزاد کند، درختان در عمل کربن‌گیری، از گرما و نور آفتاب به‌عنوان انرژی فعال استفاده می‌کنند و همین امر سبب ذخیره شدن مقداری از انرژی آفتاب در چوب درختان می‌شود تا به هنگام سوختن، انرژی ذخیره‌شده آزاد، و گرما و نور تولید شود. این خود نوعی رستاخیز است که خداوند در این آیه به بیان آن پرداخته است تا بدین رو قدرت خود را در برپایی قیامت اعلام نماید.[۱]

اصولا بسیاری از آیات قرآن دارای چندین معنی است: بعضی ساده برای فهم عامه مردم در هر زمان و هر مکان، و بعضی عمیق برای خواص، و سرانجام بعضی کاملاً عمیق برای زبده‌های خواص و یا اعصار و قرون دیگر و آینده‌های دور. درعین‌حال این معانی با هم منافاتی ندارد و در آنِ واحد در یک تعبیر پرمعنی جمع است؛ آیه فوق همین‌گونه است.[۲]

---

۱. بنگرید به: **تفسیر نمونه**، ج ۱۸، ص ۴۶۱ ـ ۴۶۵.
۲. همان، ص ۴۶۱ ـ ۴۶۲.

برای مطالعه بیشتر

دو نکته مهم درخصوص بطون قرآن

۱. راهیابی به ژرفا و بطن‌های آیات قرآن کاری بس ظریف و پرمخاطره است به‌طور طبیعی زمینه مناسبی برای تفسیر به‌رأی و تحمیل دیدگاه‌های ناصواب بر قرآن فراهم می‌سازد. از این رو، توجه به ضوابط و قواعدی که دستیابی صحیح به معانی پنهان آیات را هموار می‌سازند ضرورت یافته است. توجه به این ضوابط مانع از بروز هر نوع نابسامانی و تحمیل سلیقهٔ شخصی در تفسیر قرآن می‌گردد؛ همان‌گونه که همین توجه، اندیشمند منصف را نیز قادر خواهد ساخت تا به‌نیکی، بر میزان درستی و نادرستی تفاسیری که به بطون قرآن پرداخته‌اند، واقف گردد.[۱]

۲. در برخی از روایات، پیامبرگرامی ﷺ و اهل‌بیت پاکش ﷺ عالِمان به همه علوم و معارف قرآن ـ اعم از ظاهر و باطن ـ معرفی شده‌اند.[۲] از این روایات چنین نتیجه می‌گیریم که برخی از بطون قرآن به صید هیچ ذهن ژرف‌اندیشی جز پیامبر ﷺ و امامان معصوم ﷺ درنمی‌آید. از این‌رو، اهل‌بیت ﷺ مرجع اصلی شناخت معارف قرآن و ازجمله بطون آن به شمار می‌آیند، گرچه شاگردان مکتب آنان نیز با پیروی از مشی و روش آنان و رعایت ضوابط وضع‌شده در این عرصه، قادر خواهند بود به شناخت برخی از بطون نایل گردند. راز این حقیقت، در اتصال اهل‌بیت ﷺ به علم نامحدود الهی نهفته است؛ همان علمی که ژرفای بی‌انتهای قرآن را پدیدآورده است.

۲. پیوند قرآن و عترت

ظرفیت نامحدود قرآن که برآمده از بطون آن است، در صورتی که به فعلیت برسد و متناسب با نیازهای زمان تفسیر گردد، با زندگی و نیازهای مؤمنان ارتباط برقرار می‌کند و به حاجات آنان در

---

۱. برای آشنایی با ضوابط و قواعد دستیابی صحیح به ژرفای قرآن، بنگرید به: ***قرآن و چگونگی پاسخگویی به نیازهای زمان***، ص ۱۵۹ ـ ۱۶۷.

۲. بنگرید به: ***بحارالأنوار***، ج ۸۹، ص ۸۸؛ ***الکافی***، ج ۱، ص ۳۳۲.

عرصه‌های گوناگون پاسخی شایسته می‌دهد.

چنانچه سازوکارهایی به‌منظور تبیین و تفسیر آیات منظور نگردد، قرآن‌کریم ـ در عین تقدس و عظمت و برخورداری از معارف بسیار ـ اصلی‌ترین ویژگی خود، یعنی هدایتگری و معرفت‌بخشی را از دست می‌دهد و بدین رو از ورود به عرصهٔ زندگی آدمیان بازمی‌ماند.

حال باید دید برای این منظور در کنار قرآن کدام سازوکارها تعبیه شده و کیفیت بهره‌گیری مؤمنان از آنها نیز چگونه است؟ اهمیت مطلب یادشده را می‌توان از این سخن امام‌علی‌ؑ دریافت:

> هذا القرآنُ إنَّما هُوَ خَطٌّ مسطورٌ بَیْنَ الدَّفَتَیْنِ، لَا یَنْطِقُ بِلِسانٍ وَ لابُدَّ له مِنْ تَرجُمانٍ.[1]
>
> این قرآن، خطی نوشته‌شده میان دو جلد است؛ زبان ندارد تا سخن بگوید و نیازمند کسی است که آن را به سخن درآورد.

به‌منظور تبیین و تفسیر صحیح قرآن، نخستین و اصلی‌ترین سازوکار، «پیوند جاودانه و ناگسستنی قرآن و عترت» است. تشریع اصل امامت در قرآن درحقیقت بیانگر این سازوکار بنیادی است و توصیهٔ مکرر پیامبرﷺ در توجه‌دادن مسلمانان به این پیوند نیز از اهمیت فراوان آن در زندگی مؤمنان حکایت دارد:

> پیامبرگرامیﷺ فرمود: من در میان شما دو چیز گران‌بها را ترک کردم که اگر بدانها تمسک جویید، هرگز پس از من به بیراهه نخواهید رفت؛ یکی از آن دو از دیگری بزرگ‌تر است: کتاب خدا [= قرآن] که ریسمان کشیده‌شده‌ای است از آسمان به زمین و [دیگری] عترت من، اهل‌بیتم. آگاه باشید که آن دو هرگز از هم جدا نخواهند شد، تا آنکه کنار حوض بر من وارد شوند.[2]

این سخن پیامبرﷺ که به «حدیث ثَقَلَیْن» شهرت یافته، ازجمله روایاتی است که شیعه و اهل‌سنت بر اعتبار آن اتفاق‌نظر داشته، به تواتر آن را نقل کرده‌اند.[3]

ابن‌حجر هیتمی ـ از عالمان برجستهٔ اهل‌سنت ـ درباره این حدیث می‌گوید:

---

۱. *نهج‌البلاغة*، خطبه ۱۲۵.
۲. *بحارالأنوار*، ج ۲۳، ص ۱۰۶.
۳. بنگرید به: *آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن*، ج ۱، ص ۱۰۰ ـ ۱۰۱.

برای حدیث مذکور طرق بسیاری است [و] بیست و چند نفر از صحابه آن را روایت کرده‌اند: برخی از آنان این حدیث را در سفر حجةالوداع و در روز عرفه از وی شنیده و نقل کرده‌اند و برخی آن را در زمان بیماری پیامبر و در حضور جمع زیادی از صحابه شنیده و نقل کرده‌اند. گروهی دیگر آن را در ماجرای بزرگ و فراموش ناشدنی غدیرخم از پیامبر شنیده‌اند و بالأخره گروهی دیگر گفته‌اند که پیامبرﷺ پس از بازگشت از طائف، خطبه‌ای ایراد کرد و در آن، حدیث ثقلین را بیان فرمود.[۱]

امام‌علی‌ؑ درباره پیوند قرآن و عترت می‌فرماید:

خداوند تبارک و تعالی ما را پاکیزه نمود و نگه‌داشت و ما را بر خلقش گواه قرار داد و در زمینش حجت نهاد و ما را همراه با قرآن، و قرآن را همراه با ما قرار داد؛ نه ما از قرآن جدا شویم و نه قرآن از ما جدا شود.[۲]

امام‌علی‌ؑ در جایی دیگر قرآن را منهای عترت، «کتاب صامت» می‌خواند که با پیوند آن با عترت، به نطق در می‌آید و مؤمنان را به راه سعادت هدایت می‌کند:

هذا کتابُ اللّهِ الصّامِت و أنَا الْمُعبِّر عَنْه فَخُذُوا بِکِتَابِ اللّهِ النَّاطِقِ.[۳]

این قرآن، کتاب خاموش خداست و من آن را تعبیر [= تبیین] می‌کنم؛ پس به کتاب ناطق خدا تمسک جویید.

فلسفه پیوند قرآن و عترت

حضور مستمر مفسری آگاه به معارف و اسرار وحی در کنار قرآن، ضرورتی است که قرآن خود آشکارا بیان داشته است. در عصر نزول که شرایط فراگیری وحی در جامعه مسلمانان کاملاً فراهم بود، قرآن شخص پیامبرﷺ را برای عهده‌داری این مسئولیت خطیر به مسلمانان معرفی نموده است:

وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ.[۴]

---

۱. *الصواعق المُحرِقه*، ص ۱۵۰.
۲. *الکافی*، ج ۱، ص ۱۹۱.
۳. *موسوعة الامام علی بن ابی‌طالب*ؑ، ج ۸، ص ۲۰۷.
۴. نحل (۱۶): ۴۴؛ بدین آیه‌ها نیز بنگرید: نحل (۱۶): ۶۴؛ مائده (۵): ۱۹؛ جمعه (۶۲): ۲.

و این قرآن را به سوی تو فرود آوردیم، تا برای مردم آنچه را به سوی ایشان نازل شده است توضیح دهی، و امید که آنان بیندیشند.

اساساً در نگاه قرآن‌کریم یکی از مسئولیت‌های اصلی همه پیامبران تبیین و تفسیر وحی بوده است؛ چنان‌که در آیه‌ای می‌خوانیم:

وَ مَا أَرْسَلْنَا مِن رَسولٍ إِلَّا بِلِسانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ.[1]

و ما هیچ پیامبری را جز به زبان قومش نفرستادیم، تا [حقایق را] برای آنان بیان کند.

آنچه از این‌گونه آیات برمی‌آید، این است که اولاً وحی آسمانی در همهٔ ادوار تاریخی خود، با زبان و واژگان شناخته‌شده و قابل‌فهم پیامبران و مخاطبان وحی، نازل شده است و دوم اینکه همواره یک عنصر انسانی در کنار وحی، مسئولیت تعلیم و تبیین و به عبارتی شفاف ساختن ابعاد گوناگون وحی را نیز برعهده داشته است.

اینک با ختم نبوت، نزول وحی خاتمه یافته، اما اعتبار و حجیت وحی قرآنی ـ بنا به باور همه مسلمانان ـ تا ابد باقی است. این جاودانگی و ابدیت قرآن از یک‌سو، و ظهور نیازهای جدید در عرصهٔ حیات فردی و اجتماعی مؤمنان از دیگر سوی، حضور مفسران آگاه به اسرار و ژرفای وحی را در کنار قرآن برای همه زمان‌ها ضرورت می‌بخشد.

در اندیشه بنیادین شیعه، این ضرورت حیاتی در «پیوند همیشگی و ناگسستنی قرآن با عترت» تحقق عینی یافته و خطوط کلی آن نیز در آیاتی که به تشریع اصل امامت پرداخته‌اند و همچنین در سخنان گرانبهای پیامبرﷺ ترسیم شده است.

با تشریع اصل امامت و در پرتو پیوند قرآن و عترت، آیات صامت وحی متناسب با موضوعات و مسائل جدید به نطق در می‌آیند و بدین رو زندگی آدمیان از موهبت وحی رنگی دیگر می‌یابد. با این پیوند مبارک، قرآن همواره در حال نازل شدن است و هیچ عصری و نسلی، از وحی آسمانی بی‌بهره نمی‌ماند.

---

۱. ابراهیم (۱۴): ۴.

ثمرات پیوند قرآن و عترت

از پیوند جاودانه قرآن و عترت ثمرات ارزشمندی نصیب مؤمنان و جامعه اسلامی می‌گردد که از این قرارند:

۱. تبیین و تفسیر صحیح آیات قرآن متناسب با نیازها و مسائل جدید مسلمانان و جامعه اسلامی؛

۲. آموزش شیوهٔ صحیح برای دستیابی ضابطه‌مند به مفاهیم وحی در غیاب عترت؛

۳. رهبری سیاسی جامعه اسلامی که خود دو ره‌آورد ارزشمند را به دنبال دارد:

یک. رهبری سیاسی اهل‌بیت علیهم‌السلام، به تبیین دقیق و کاربردی بخش بزرگی از آیات قرآن می‌انجامد؛ آن هم آیاتی که ناظر به شئون مختلف جامعه دینی است.

دو. با رهبری سیاسی اهل‌بیت علیهم‌السلام رهنمودهای قرآنی برای ساختن جامعه الهی و ارزش‌محور، در کمال دقت و اطمینان به‌کار گرفته می‌شوند و درنتیجه همگان به کرامت انسانی خود می‌رسند.

۴. تأمین حضور همیشگی «انسان کامل» ـ به‌عنوان اسوهٔ نیکو و جلوهٔ جمال حضرت حق ـ در میان آدمیان.

۳. اجتهاد روشمند در قرآن

همان‌گونه که پیش‌تر آمد، پیوند قرآن و عترت، پیوندی مستمر و ناگسستنی است، اما نکتهٔ آزاردهنده این است که دسترسی به این سازوکار برای همگان در همهٔ زمان‌ها و مکان‌ها مقدور نیست؛ حال این عدم‌دسترسی یا در شرایط طبیعی است، مانند فاصلهٔ طولانی تا محل زندگی امام علیه‌السلام و درنتیجه عدم‌امکان بهره‌مندی از ایشان، و یا در شرایط غیرطبیعی، مانند عصر غیبت، (چه کوتاه‌مدت و چه بلندمدت).

حال پرسیدنی است آیا سازوکار پیش‌بینی‌شده برای تبیین و روزآمدی قرآن، تنها در پیوند قرآن و عترت خلاصه می‌گردد؟ اگر چنین است، آیا در غیاب عترت علیهم‌السلام راه برای بهره‌مندی از قرآن به‌کلی مسدود می‌گردد و در نتیجه وحی از زندگی آدمیان رخت برمی‌بندد، یا آنکه علاوه بر سازوکار پیشین،

سازوکار دیگری نیز پیش‌بینی شده تا در چنین وضعیتی آدمیان و جامعه انسانی از فیض وحی آسمانی محروم نگردند؟ همچنین آیا قرآن‌کریم، پیامبرگرامی‌ﷺ و عترت پاکش‌علیهم‌السلام چنین شرایطی را پیش‌بینی کرده و هدایت‌های لازم را ارائه داده‌اند؟

دقت در آیات قرآن، رهنمودهای پیامبرگرامی‌ﷺ و تعالیم اهل‌بیت‌علیهم‌السلام، ما را به سازوکار دیگری نیز رهنمون می‌سازد که آن «اصل اجتهاد» و خردورزی در آیات وحی است.

قرآن از این اصل به «تفقه در دین» یاد کرده و مؤمنان را نیز به آن ترغیب نموده است:

وَ مَا كانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كافَّةً فَلَوْ لا نَفَرَ مِن كلِّ فِرْقَةٍ مِنهُمْ طائفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيهِمْ لَعَلَّهُمْ يحْذَرُونَ.[1]

و شایسته نیست مؤمنان همگی [برای جهاد] کوچ کنند. پس چرا از هر فرقه‌ای از آنان، دسته‌ای کوچ نمی‌کنند تا [دسته‌ای بمانند و] در دین آگاهی پیدا کنند و قوم خود را وقتی به سوی آنان بازگشتند بیم دهند، باشد که آنان [از کیفر الهی] بترسند؟

«تفقه» به این معناست که کسی در طلب چیزی باشد، به‌گونه‌ای که در آن تمحض و تخصص یابد.[2] از این رو، «تفقه در دین» به معنای فراگرفتن دین به صورت تخصصی است.

این آیه، مؤمنان را از عزیمت دسته‌جمعی به جهاد نهی نموده و از آنان خواسته است هم‌زمان با عزیمت گروهی برای جهاد، جمعی نیز به‌منظور تفقه در دین به حضور پیامبرﷺ رسند تا پس از مراجعت به سوی قوم خویش، پیام وحی را به آنان ابلاغ کرده، آنها را از سرپیچی از فرمان‌های خداوند بیم دهند.

از معادل قرار گرفتن «تفقه در دین» و «جهاد» در آیه بالا، به‌روشنی می‌توان به نقش مهم «اجتهاد روشمند» در حفظ و حراست از مرزهای اندیشه دینی و معارف ناب وحیانی واقف گردید.

---

۱. توبه (۹): ۱۲۲.

۲. *مفردات الفاظ القرآن*، ص ۶۴۳.

تأکید قرآن بر «تعقل»،[۱] «تفکر»[۲] و «تدبر»[۳] همگی از اهمیت اجتهاد و خردورزی در حیات جاودانه قرآن حکایت دارد.

البته در همان زمان نیز برخی از شاگردان مکتب اهل‌بیت‌ﷺ از وجود سازوکارهای دیگر ـ برای تبیین و تشریح قرآن ـ می‌پرسیدند ائمه‌ﷺ با تمسک به قرآن، توجه آنان را به اصل بنیادین «تفقه» و ژرف‌اندیشی در دین معطوف ساخته‌اند:

یعقوب‌بن شعیب می‌گوید: به امام‌صادقﷺ عرض کردم: زمانی که برای امام حادثه‌ای رخ دهد [= از دنیا برود]، مردم باید چگونه عمل کنند؟ امامﷺ فرمود: به سخن خداوند عمل نمایند: «باید از هر فرقه، گروهی به‌منظور تفقه در دین کوچ کنند تا آن‌گاه که به سوی قوم خویش بازگشتند، آنان را بیم دهند؛ باشد که آنان بترسند.» امامﷺ فرمود: آن گروهی که برای تفقه کوچ کرده‌اند، تا زمانی‌که در حال تحصیل هستند، معذورند و گروهی که مانده‌اند نیز معذورند تا آنان به سویشان بازگردند.[۴]

شایان ذکر است که اجتهاد در قرآن تنها در صورتی مشروع و روشمند است که از ضوابط و شرایط لازم برخوردار باشد.[۵] گام نهادن در عرصهٔ خطیر اجتهاد بدون برخورداری از شرایط لازم، خود نوعی «تفسیر به‌رأی» شمرده می‌شود که پیامبرگرامیﷺ و اهل‌بیت‌ﷺ نیز به‌شدت آن را نکوهیده‌اند.

با عنایت به مباحث گذشته چنین نتیجه می‌گیریم که قرآن‌کریم با وجود «ثبات» و «محدودیت» ظاهری، از ژرفای نامحدود، پویایی و تحرک درونی ویژه و اعجازآمیزی برخوردار است. این ویژگی ذاتی توأم با دو اصل بنیادین امامت و اجتهاد، سبب شده است قرآن همواره در بستر متحول زمان زنده بماند و بر نیازهای معرفتی و معیشتی آدمیان در اعصار گوناگون پرتو بیفکند.

---

۱. زخرف (۴۳): ۳.
۲. نحل (۱۶): ۴۴.
۳. ص (۳۸): ۲۹؛ محمّد (۴۷): ۲۴؛ نساء (۴): ۸۲.
۴. *کتاب الوافی*، ج ۲، ص ۱۲۷.
۵. این شرایط همان است که در مبحث «تفسیر روشمند» مورد بحث قرار می‌گیرد.

پژوهش و اندیشه

۱. حقیقت قرآن چیست و قرآن از چه مراتبی برخوردار است؟

۲. وجوه و آفاق اعجاز قرآن را بررسی نمایید.

۳. درباره نگارش قرآن در عصر پیامبرﷺ و جمع‌آوری و تدوین آن به شکل امروزی گزاری تهیه کنید.

منابع برای مطالعه و پژوهش

۱. تفسیر موضوعی قرآن‌کریم، عبدالله جوادی‌آملی، ج ۱، قم، اسراء.

۲. علوم قرآن، محمدباقر سعیدی‌روشن، قم، پژوهشکده حوزه و دانشگاه.

۳. اعجاز قرآن، سیدرضا مؤدب، قم، احسن الحدیث.

۴. تاریخ قرآن، محمدهادی معرفت، تهران، سمت.

۵. پژوهشی در تاریخ قرآن‌کریم، سیدمحمدباقر حجتی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

فصل سوم: تفسیر قرآن

ای بـــهار جـــان و ای جـــان بـــهار
ز ابـــر رحـــمت جـان مـا را تـازه دار
تـــاب قـــهری بـــر هـــوای دل بـزن
آب لطـــفی بـــر زمـــین دل بـــبار [1]

درآمد

نزول آیات قرآن‌کریم هم‌زمان با بعثت آخرین پیام‌آور الهی، بسان نزول آب حیات بر کویر سوخته‌ای بود که جان‌های خواب‌زدهٔ انسان‌های عصر را بیدار کرد و در جـهانی لبـریز از جـهالت، گـمراهـی و ناپاکی، دریچه‌ای از معرفت، معنویت، محبت و زندگی جاوید را بر آنان گشود.

از تلاقی دو عنصر مهم در آغاز این دوره، مواهب و برکات فراوانی نصیب جامعه انسانی گشت که امروزه نیز بشر با همه وجود ـ آگاهانه و یا ناآگاهانه ـ از همه آنها برخوردار است. اولین عنصر مهم، رشد و بلوغ فکری انسان این عصر و عبور از دورهٔ طفولیت است، و دیگری نزول معارف بلند و ناب الهی در قالب کتاب آسمانی قرآن می‌باشد.

آیات قرآن، حقایق نابی بود که از دریای بیکران علم الهی تراوش می‌یافت و بی‌هیچ ناخالصی به آدمیان ابلاغ می‌گردید. این حقایق خالص بر وجود انسان بالغ و حقیقت‌جو چنان کارگر می‌افتاد که او را در مضامین انسان سازش غوطه‌ور می‌ساخت.

---

۱. مولوی.

ترغیب‌های مستمر قرآن به تفکر و ژرف‌نگری در جهان هستی و آفرینش آسمان‌ها و زمین و موجودات ریز و درشت ازجمله خود انسان، به رشد و بالندگی حوزه‌های اندیشه کمک شایانی نمود؛ تاجایی که راهنمایی‌ها و سلوک عملی پیامبرگرامیﷺ و عترت راستینش نیز راه را برای تعالی بخشیدن آن هموار ساخت.

امروز با گذشت بیش از هزار و چهارصد سال از نزول اولین آیات الهی بر پیامبرگرامیﷺ، رابطهٔ منطقی و اندیشه‌محور انسان‌ها با کتاب آسمانی خود نه‌تنها به سستی و زوال نگراییده، که از قوت و استحکامی بیش از پیش نیز برخوردار گشته است. در پرتو همین رابطهٔ گران مسلمانان با ساحت قرآن‌کریم، گنجینه‌های بزرگی از کتاب‌های علوم قرآن و تفسیر پدید آمده که به برکت آنها میلیون‌ها انسان حق‌طلب از چشمه‌سار پاک و حیات‌بخش قرآن سیراب شده‌اند.

بی‌شک عشق‌ورزی به ساحت قرآن و بهره‌مندی از هدایت‌های آن در گرو درک و فهم صحیح آیات است و این مهم جز در پرتو «تفسیر روشمند» قرآن میسر نمی‌گردد. تفسیر روشمند، راه را برای تحلیل، شناخت و دریافت صحیح مفاهیم و معارف قرآن هموار می‌سازد، اما پیش از گام نهادن به این مرحله، آگاهی از اصول و کلیاتی که به‌مثابه مقدمهٔ تفسیر است، ضروری می‌نماید.

دانش تفسیر

واژه «تفسیر» به لحاظ لغت‌شناسی، مصدر باب تفعیل از ماده «ف ـ س ـ ر» است. دو واژه «تفسیر» (ثلاثی مزید) و «فَسْر» (ثلاثی مجرد) به معنای روشن نمودن، پرده برداشتن و بیان کردن آمده است.[1] واژه «تفسیر» در قرآن‌کریم تنها یک بار، آن هم در همین معنای واژگانی‌اش به‌کار رفته است: «وَ لا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْناكَ بِالْحَقِّ وَ أَحْسَنَ تَفْسِيراً؛[2] و برای تو مثل نیاوردند، مگر آنکه [ما] حق را به نیکوترین بیان برای تو آوردیم.»

دانش تفسیر در اصطلاح اندیشمندان دینی به دانشی گفته می‌شود که به کمک آن، مفاهیم و معارف قرآن آشکار و دستورها، پندها و حکمت‌های آن استخراج می‌گردد.[3] بنابراین تفسیر نوعی

---

۱. بنگرید به: *تاج العروس*، و *لسان العرب*، ذیل ماده «فَسْر».
۲. فرقان (۲۵): ۳۳.
۳. بنگرید به: *البرهان فی علوم القرآن*، ج ۱، ص ۳۳.

تلاش فکری به‌منظور بیان معانی آیات قرآن و کشف مقاصد و مفاهیم آنهاست.[۱]

دانش تفسیر با نزول نخستین آیات قرآن بر پیامبراسلامﷺ آغاز گردید و پس از عبور از مرحله نخست خود که به صورت شفاهی و انتقال از نسلی به نسلی دیگر صورت می‌گرفت، به مرحله تدوین گام نهاد.[۲] نخستین تفسیر مدون را مجاهدبن جَبْر (متوفای ۱۰۴) یکی از موثق‌ترین شاگردان ابن‌عباس نگاشت[۳] و پس از وی اهتمام به نگارش تفسیر قرآن به یک سنت اسلامی تبدیل شد.

شیوه‌های نگارش تفسیر قرآن

مفسران از آغاز تاکنون همواره با دو شیوه به نگارش تفسیر پرداخته‌اند:

۱. تفسیر ترتیبی

در این شیوه، مفسر مجموعهٔ آیات قرآن را با ترتیب آیه‌به‌آیه مورد شرح و تبیین قرار می‌دهد. گفتنی است از مهم‌ترین تفاسیر ترتیبی قرآن می‌توان از تفسیر مجمع البیان تألیف ابوعلی فضل‌بن حسن طبرسی، المیزان تألیف علامه سید محمدحسین طباطبایی و تفسیر نمونه تألیف آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی نام برد.

۲. تفسیر موضوعی

در این شیوه، مفسر ابتدا به جمع‌آوری آیات مربوط به یک موضوع معین ـ از مجموع آیات قرآن ـ پرداخته، پس از دسته‌بندی روشمند آنها به شرح، استخراج و جمع‌بندی معارف و مقاصد هر یک می‌پردازد. مهم‌ترین تفاسیر موضوعی به زبان فارسی از این قرار است: تفسیر موضوعی قرآن‌کریم اثر آیت‌الله عبدالله جوادی‌آملی، منشور جاوید تألیف استاد جعفر سبحانی و پیام قرآن اثر آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی.

---

۱. بنگرید به: *المیزان*، ج ۲، ص ۹.
۲. بنگرید به: *تفسیر و مفسران*، ج ۲، ص ۹.
۳. بنگرید به: همان، ج ۲، ص ۹ و ج ۱، ص ۳۰۴ ـ ۳۱۱.

اصلی‌ترین روش‌های تفسیری

همچنان که شیوهٔ تفسیر متفاوت است، روش‌های به‌کار گرفته شده در تفسیر نیز گونه‌گون می‌باشد. اصلی‌ترین روش‌های رایج در تفسیر قرآن دو روش است:

۱. روش تفسیر نقلی

در این روش، مفسر در تفسیر هر آیه فقط به نقل آیات دیگر، روایات، اقوال و آرای صحابه پیامبر و تابعین می‌پردازد[۱] و از اجتهاد و اظهارنظر ـ مگر به صورت محدود ـ اجتناب می‌کند.

۲. روش تفسیر اجتهادی

در این روش مفسر در تفسیر آیات، بر آثار و اخبار منقول تکیه نمی‌کند، بلکه برای رسیدن به مفاهیم و معارف آیات، برپایهٔ اندیشه‌ورزی و استدلال روشمند به کار خود می‌پردازد.[۲]

برخی از مفسرانِ صاحب‌نام همچون ابوعلی فضل‌بن‌حسن طبرسی در تفسیر مجمع البیان و ابوعبدالله محمد بن احمد قُرطبی در تفسیر الجامع لِأحکام القرآن با به‌کار گرفتن هم‌زمان دو روش بالا، آثار ارزشمند و ماندگاری را از خود برجای نهاده‌اند.[۳]

دلایل نیازمندی قرآن به تفسیر

قرآن خود را «کتاب هدایت»،[۴] «کتاب روشنگر»،[۵] «نور»[۶] و «قرآن گویا»،[۷] آیات خود را «نشانه‌های آشکار»[۸] و زبان خود را «عربی روشن»[۹] معرفی می‌کند. با توجه به این اوصاف، قرآن کتاب روشن و روشنی‌بخش است. حال براین پایه باید پرسید آیا قرآن با این وصف اساساً نیازمند به تفسیر است؟

---

۱. بنگرید به: *تفسیر و مفسران*، ج ۲، ص ۱۷؛ *مناهل العرفان فی علوم القرآن*، ص ۳۸۶.
۲. *تفسیر و مفسران*، ج ۲، ص ۲۲۴.
۳. همان، ص ۱۵.
۴. بقره (۲): ۲.
۵. مائده (۵): ۱۵؛ یوسف (۱۲): ۱؛ شعراء (۲۶): ۲؛ نمل (۲۷): ۱؛ قصص (۲۸): ۲ و دخان (۴۴): ۲.
۶. همان.
۷. حجر (۱۵): ۱.
۸. بقره (۲): ۹۹؛ نور (۲۴): ۱؛ حدید (۵۷): ۹ و مجادله (۵۸): ۵.
۹. شعراء (۲۶): ۱۹۵.

در پاسخ باید گفت قرآن اگرچه خودْ نور و روشنگر است، این هرگز بدین معنا نیست که شناخت و تحلیل صحیح مفاهیم و محتوای بلند آن بدون برخورداری از ابزارهای لازمِ شناخت، برای همگان ممکن است. درحقیقت تفسیر یکی از اصلی‌ترین ابزارهای شناخت معارف قرآن است؛ تاجایی که خداوند به‌صراحت مسئولیت خطیر تبیین وحی را برعهده پیامبرگرامیﷺ نهاده است:

وَ أَنزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ.[1]

و قرآن را به سوی تو فرودآوردیم تا برای مردم آنچه به سوی ایشان نازل شده است، تبیین نمایی.

قرآن در جایی دیگر نیز تلاوت آیات بر مردم و تعلیم کتاب آسمانی را ازجمله مسئولیت‌های پیامبرﷺ شمرده است.[2] با عنایت به این حقیقت می‌توان برخی از مهم‌ترین ویژگی‌های قرآن را که نیازمندی به تفسیر را آشکارتر می‌کند، از این قرار دانست:

۱. بیان اصول و کلیات

یکی از ویژگی‌های بیانی قرآن‌کریم این است که بسیاری از معارف هدایت‌بخش خود را در قالب اصول و قواعد کلی عرضه نموده و بدین وسیله محورهای بنیادین و راه رسیدن به کمال را در اختیار آدمیان نهاده است. این ویژگی از یک‌سو متن قرآن را فراتر از زمان و مکان خاص قرار داده و از دیگر سو راهیابی به فروعات و جزئیات آن را به تفسیر روشمند وانهاده است. این تشریح در گام نخست برعهدهٔ پیامبرگرامیﷺ و جانشینان راستین آن حضرت نهاده شده و در مرحله بعد نیز به تلاش، تدبر و اجتهاد روشمند آدمیان (با بهره‌گیری از شیوهٔ تعلیمی آن پیشوایان معصوم) موکول شده است. امام‌صادقؑ می‌فرماید: «دستور اقامهٔ نماز بر پیامبرﷺ نازل شد، ولی کیفیت اقامه آن [= تعداد رکعات آن] مشخص نبود، تا اینکه پیامبر خودْ این فرمان را برای مردم تشریح کرد.»[3]

---

۱. نحل (۱۶): ۴۴.
۲. بنگرید به: جمعه (۶۲): ۲.
۳. *الکافی*، ج ۱، ص ۲۸۶.

۲. به‌کارگیری سبک خاص در بیان مطالب

قرآن در بیان مطالب و ابلاغ پیام‌های خود سبک ویژه‌ای را برگزیده است؛ بدین بیان که مجموعه مطالب و پیام‌های مربوط به یک موضوع را در یک آیه یا سوره و یا در جزء معینی از قرآن به‌گونه‌ای متمرکز نیاورده است. از این‌رو، مطالب مربوط به یک موضوع مشخص را باید در لابه‌لای آیات و سوره‌های متعدد کاوید و سپس به جمع‌بندی آنها پرداخت. از سوی دیگر، پاره‌ای از آیات قرآن با تکیه بر قراین ـ پیوسته و یا ناپیوسته ـ به بیان مقاصد خود پرداخته‌اند که بدون آگاهی از این‌گونه قراین نمی‌توان به‌گونه‌ای صحیح، معانی موردنظر این آیات را دریافت. درواقع تفسیر روشمند، راه را برای رسیدن به معارف قرآن ـ با توجه به این سبک ویژه ـ هموار می‌سازد.

۳. معرفی جهان‌های فراطبیعی

ویژگی دیگر قرآن این است که ذهن و ضمیر کنجکاو بشر را به جهان‌ها و موجودات فراطبیعی و ارتباط و تأثیر و تأثر میان آنها و جهان مادی معطوف نموده است. از این رو، تصویری که قرآن از هستی و موجودات آن پیش روی انسان می‌نهد، به‌مراتب گسترده‌تر و پیچیده‌تر از آن چیزی است که در قلمرو حواس محدود و جزئی‌نگر بشر قرار دارد. آیات قرآن درباره عرش، روح، فرشتگان، جن و عوالم ملکوت، امر، برزخ و قیامت از این دست‌اند. بی‌شک آگاهی صحیح از محتوای بلند این‌گونه آیات در گرو تشریح و تفسیر روشمند آنهاست.

۴. ژرفای نامحدود

ویژگی دیگری که قرآن را از متون دیگر ممتاز می‌سازد، ژرفای پایان‌ناپذیر آیات آن است. قرآن افزون بر معارف ارزشمندش که در قالب ظواهر و ساختار ترکیبی جملات است، معارف و پیام‌های بسیاری را نیز در خود نهفته دارد که در بستر زمان و با اندیشه‌ورزی همه‌جانبه در آیات آشکار می‌گردند. پیامبرگرامی اسلامﷺ می‌فرماید: «إِنَّ لِلْقرآنِ ظَهْراً وَ بَطْناً وَ لِبَطْنِه بَطْنٌ إِلَىٰ سَبْعَةِ أَبْطُنٍ:[1]

برای قرآن ظاهری است و باطنی، و برای باطن آن [نیز] باطن دیگری است تا هفت بطن.»

---

۱. *کتاب الصافی فی تفسیر القرآن (تفسیر صافی)*، ج ۱، مقدمه ۴.

علاوه بر پیامبرﷺ، جانشینان راستین آن‌حضرت نیز بر این مطلب تأکید بسیار نموده و ذهن مؤمنان ژرف‌اندیش را به این ویژگی مهم معطوف ساخته‌اند. تأکید قرآن‌کریم بر ژرف‌اندیشی و تدبر در آیات[1] نیز درحقیقت آگاهی دادن به ژرفای نامحدود این کتاب آسمانی است.

اساسی‌ترین رمز ماندگاری قرآن در بستر متحول زمان، ژرفای نامحدود آن است و بی‌تردید آگاهی بر این ژرفا در گرو تشریح مستمر و تفسیر روشمند قرآن است.[2]

۵. جهان‌شمولی و ابدیت

اندیشهٔ جهانی و جاودانه بودن فروغ هدایت قرآن، از اصول بنیادینی است که همه مسلمانان از آغاز ظهور اسلام تا به امروز بر آن متفق‌اند. مسلمانان همواره بر این باور بوده و هستند که قرآن در پهنهٔ زمین و گسترهٔ زمان ـ تا آنجا که مرز بشریت است ـ کتاب هدایت همه انسانهاست.[3]

این باور ـ که در عمق جان و اندیشه مسلمانان خوش نشسته ـ پیش از هر چیز برخاسته از اعلام آشکار و بدون ابهام خودِ قرآن است:

وَ مَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ.[4]

و این کتاب الهی جز ذکر برای جهانیان چیز دیگری نیست.

تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيراً.[5]

بزرگ [و خجسته] است کسی که بر بندهٔ خود، فرقان [کتاب جداسازندهٔ حق از باطل] را نازل فرمود، تا برای جهانیان هشداردهنده‌ای باشد.

قُلْ يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعاً.[6]

بگو: ای مردم، من پیامبر خدا به سوی همهٔ شما هستم.

---

۱. بنگرید به: ص (۳۸): ۲۹؛ نساء (۴): ۸۲؛ محمّد (۴۷): ۲۴ و نحل (۱۶): ۴۴.

۲. برای آگاهی بیشتر درباره «ظهر» و «بطن» قرآن بنگرید به: *قرآن در اسلام؛ قرآن و چگونگی پاسخ‌گویی به نیازهای زمان*.

۳. بنگرید به: تسنیم، *تفسیر قرآن کریم (تفسیر تسنیم)*، ج ۱، ص ۳۱.

۴. قلم (۶۸): ۵۲.

۵. فرقان (۲۵): ۱.

۶. اعراف (۷): ۱۵۸.

با توجه به ویژگی جهان‌شمولی و ابدیت قرآن، لازم می‌آید که آیات قرآن متناسب با نیازهای معرفتی و معیشتی عصرها و نسل‌ها شرح و تفسیری نوین بیابد تا بسیاری از زوایای جدید زندگی بشر از پرتو قرآن محروم نماند.

۶. فصاحت و بلاغت بی‌نظیر

قرآن گرچه پیام‌ها و معارف خود را در ساختار زبان و واژگان عربی عرضه داشته، در انتخاب، ترکیب، چینش و پردازش کلمات و جملات خود چنان ظرافت‌هایی را مورد توجه قرار داده که باعث شده متن قرآن در بالاترین سطح فصاحت و بلاغت قرار گیرد. زبان عرب که انواع مجازها، استعاره‌ها، کنایه‌ها، اشاره‌ها، تشبیه‌ها، رمزها و ضرب‌المثل‌ها را در خود دارد، اگر وسیلهٔ انتقال معارف ناب و ژرف وحیانی گردد و به اوج فصاحت و بلاغت رسد، به‌یقین سخن آن سرشار از دقت‌های واژه‌شناختی و ظرافت‌های مفهومی خواهد بود. افزون بر این، قرآن برای بیان معارف و معانی موردنظر خود، از بیشترین ظرفیت الفاظ و جملات بهره جسته است. بی‌شک راهیابی صحیح به معارف نهفته در چنین متنی، مستلزم خردورزی بسیار است که این مهم جز با تفسیر روشمند میسور نیست.

۷. اشاره‌ها و نشانه‌ها

باآنکه قرآن پیام‌های هدایت‌بخش خود را آشکارا و به‌صراحت اعلام داشته، درعین‌حال معارف و مفاهیم بلندی را نیز در قالب اشاره‌هایی ظریف بیان کرده است.

اشارات تاریخی به سرگذشت امت‌های پیشین، اشاره‌های علمی به اسرار آفرینش هستی و همچنین چگونگی سیر تکوین جسم و جان آدمی و نیز اشارات اخلاقی به ظرافت‌ها و حساسیت‌های سیر و سلوک، همگی صدها نکتهٔ باریک‌تر از مو در خود جای داده‌اند. دستیابی به مفاهیم نهفته در این اشارات، در گرو بررسی عالمانه آیات وحی و تدبر در آنها از یک سو، و برخورداری از دانش‌های تاریخی و تجربی و اخلاقی از سوی دیگر است.

افزون بر این، گاه در آیاتی از قرآن واژه‌هایی به‌کار رفته که به یک عادت یا رسم جاهلیِ آن روز

اشاره دارد؛ ازقبیل «نسیء»[۱] یا «ورود به خانه‌ها از پشت دیوار».[۲] آگاهی دقیق از محتوای این‌گونه آیات نیازمند تحقیق و دانستن عادات و رسوم عصر جاهلیت است.

تفسیر روشمند

چنان‌که در مبحث انس با قرآن گذشت، شناخت صحیح و جامع مفاهیم و معارف قرآن در گرو تفسیر روشمند این کتاب آسمانی است. چنین تفسیری هنگامی میسّر است که از یک سو مفسر قرآن از شرایط لازم برای تفسیر برخوردار باشد و از سوی دیگر منابع تفسیر نیز دارای اصالت و اعتبار لازم باشند. بی‌توجهی به این مهم سبب شده است که مسلمانان و جامعه اسلامی همواره در اثر تفسیرهای جاهلانه و یا عنادآلود اشخاص، گروه‌ها و فرقه‌های منحرف زیان ببینند. تفسیرهای ارائه شده از سوی «خوارج» در نیمه نخست سده اول هجری و همچنین گروهک «فرقان» در عصر ما، دو نمونه آشکار از این‌گونه تفسیرهاست.

نظر به اینکه شناخت تفسیر روشمند نقشی اساسی در شناخت تفسیر صحیح قرآن و تمایز آن از تفاسیر ناصواب دارد، در این بخش به‌اختصار ملاک‌ها و شرایط لازم را در این باب برمی‌رسیم.

الف) شرایط مفسر

مهم‌ترین شرایطی که مفسر قرآن باید واجد آنها باشد، بدین قرار است:

۱. آشنایی با زبان و ادبیات عرب: تحصیل این شرط مستلزم فراگیری علم لغت، صرف و نحو، اشتقاق، معانی و بیان و قرائت است.[۳] بی‌شک آشنایی با این علوم به‌گونه‌ای که فهم زبان عرب را

---

۱. «إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ: جز این نیست که جابه‌جا کردن [ماه‌های حرام] فزونی در کفر است.» (توبه (۹): ۳۷.) نسیء یکی از عادت‌های جاهلیت بود؛ بدین‌بیان که مردم آن عصر، ماه‌های حرام را تغییر می‌دادند و حکم ماه حج را در هر سه سال، سالی ده روز به ماه بعد می‌انداختند. (*تفسیر و مفسران*، ج ۱، ص ۲۰.) ماه‌های حرام که جنگ و خونریزی در آنها حرام شده، عبارت است از: رجب، ذی‌القعده، ذی‌الحجة و محرم.

۲. «وَ لَيْسَ الْبِرُّ بِأَن تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا: و نیکی آن نیست که از پشتِ خانه‌ها درآیید.» (بقره (۲): ۱۸۹.) در میان گروهی از اعراب جاهلی رسم چنین بود که وقتی در احرام حج بودند، اگر نیازی پیش می‌آمد که به خانه‌هایشان بروند، از در خانه‌ها وارد نمی‌شدند، بلکه از پشت دیوارها (با کندن دیوار) وارد می‌شدند. اسلام از این عمل نهی کرد و آنان را به دخول از درها امر فرمود. (*المیزان*، ج ۲، ص ۵۶؛ *الدّرّ المنثور*، ج ۱، ص ۴۵۵ ـ ۴۵۶.)

۳. بنگرید به: *الإتقان فی علوم القرآن*، ج ۲، ص ۲۳۱ و ۲۳۲.

تسهیل نماید، گام نخست در راه شناخت معارف قرآن به شمار می‌آید.[۱]

۲. شناخت اسباب نزول: مراد از اسباب نزول، حوادث، وقایع و پرسش‌هایی است که در عصر نزول وحی رخ داده و به تناسب آنها آیاتی نیز بر پیامبرگرامیﷺ نازل شده است. اگر مفسر از این حوادث آگاهی کافی و دقیق نداشته باشد، در تفسیر این گروه از آیات با مشکل جدی روبه‌رو خواهد شد.[۲] از آنجا که شناخت اسباب نزول فقط از طریق روایات و نقل‌های تاریخی ممکن است، دقت در اعتبار اسنادِ این‌گونه نقل‌ها و از سویی تکیه نکردن بر نقل‌های غیرمعتبر و تناقض‌آلود، بسیار ضروری می‌نماید.[۳]

برای مطالعه بیشتر

نمونه‌ای از اسباب نزول

میبدی در تفسیر کشف‌الأسرار در باره سبب نزول آیه ۸۵ سوره اسراء چنین می‌گوید:

«کاروان قریش از مکه به شام می‌شد به تجارت، و گذرگاه ایشان مدینه بود. چون آنجا رسیدند، از جهودان مدینه پرسیدند از کار محمدﷺ و حال او که شما در وی چه گوئید و در کتاب شما از نَعْتِ وی چیست؟ ایشان گفتند: او را از سه چیز پرسید: از اصحاب کهف و از ذوالقرنین و از روح. اگر قصهٔ اصحاب کهف و ذوالقرنین جواب دهد، پیغامبر است و اگر نگوید، پیغامبر نیست و اگر از روح جواب دهد و بیان آن کند پیغامبر نیست و اگر جواب ندهد و بیان نکند، پیغامبر است. پس چون به مکه بازآمدند، از رسول خداﷺ از هر سه پرسیدند. قصه اصحاب کهف و ذوالقرنین در سوره «الکهف» فرودآمد از آسمان، و ایشان را بیان کرد و در روح سخن نگفت تا جبرئیل آمد و آیت آورد: وَ یَسئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی وَ مَا أُوتِیتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِیلاً.»[۴،۵]

---

۱. بنگرید به: *البرهان فی علوم القرآن*، ج ۲، ص ۱۹۰؛ نیز: *مفردات الفاظ القرآن*، ص ۵۴.

۲. بنگرید به: *الإتقان فی علوم القرآن*، ج ۱، ص ۳۸؛ نیز: *البرهان فی علوم القرآن*، ج ۱، ص ۴۵ ـ ۴۶.

۳. *قرآن در اسلام*، ص ۱۰۳ ـ ۱۰۶.

۴. «و درباره روح از تو می‌پرسند، بگو روح از [سنخ] فرمان پروردگار من است و به شما از دانش جز اندکی داده نشده است.» (اسراء (۱۷): ۸۵.)

۵. *کشف الأسرار و عدة الأبرار*، ذیل آیه ۸۵ سورهٔ إسراء.

۳. آگاهی از روایات، سنت و سیرهٔ پیامبرﷺ و اهل‌بیت‌علیهم‌السلام: سنت، مرجع شناخت و آگاهی از جزئیات و احکام تفصیلی بسیاری از فرایض است که اصول آنها در آیاتی از قرآن تشریع گردیده و جزئیات آنها نیز در روایات آمده است. بسیاری از احکام نماز، زکات، روزه، حج، معاملات، نکاح و ... از این قبیل‌اند.[1] شناخت مفسر از سنت معتبر موجب می‌شود فهم دقیقی از این آیات به‌دست آورد. افزون بر این، آگاهی از روایاتْ راه را برای شناخت مفاد و معارف بسیاری از آیات هموار می‌سازد.

۴. شناخت علوم قرآن: آگاهی از علوم قرآن به منزلهٔ ابزاری است که فهم روشمند معارف قرآن را هموار می‌کند. شناخت مقاصد وحی، آیات و سوره‌های مکی و مدنی، تاریخ قرآن، کیفیت نزول وحی، محکم و متشابه، تفسیر و تأویل، ناسخ و منسوخ و ... ازجملهٔ همین علوم است. با شناخت این علوم، مفسر قرآن با فضای کلی حاکم بر قرآن آشنا می‌شود و همین امر او را در رسیدن به معارف وحی یاری می‌رساند.

۵. پرهیز از پیش‌داوری: راهیابی به مقاصد وحی مستلزم آن است که فضای ذهن مفسر پیش از تحقیق و کاوش همه‌جانبه در آیات وحی و سایر منابع، در اشغال آرا و دیدگاه‌های دیگر قرار نگرفته باشد؛ زیرا در این صورت آرای پیشین راه را بر تحقیق ـ به معنای واقعی ـ مسدود ساخته، مفسر را از دستیابی به حقیقت بازمی‌دارد.

برخی از اندیشمندان بر این باورند که مراد از «تفسیر به رأی» ـ که مورد مذمت شدید پیامبرگرامیﷺ قرار گرفته ـ این است که مفسر ابتدا طبق میل خود دیدگاه مشخصی را به دیده قبول تلقی، و سپس آیات قرآن را براساس آن تفسیر نماید.[2]

۶. جامع‌نگری: دستیابی به مقاصد وحی مستلزم نگرش جامع به آیات قرآن و تحقیق همه جانبه در آنهاست و این بدان سبب است که مجموعهٔ قرآن، کلام واحدی است که خالق هستی به‌منظور

---

۱. بنگرید به: *البرهان فی علوم القرآن*، ج ۲، ص ۲۰۱ به بعد.
۲. بنگرید به: *التفسیر و المفسّرون*، ج ۱، ص ۱۷۲.

هدایت آدمیان به‌تدریج ـ با رعایت مصالح امت اسلامی و شرایط حاکم بر فضای نزول ـ در اختیار آنان نهاده است.

این امور به طور طبیعی مقوله‌هایی ازقبیل اطلاق و تقیید، عام و خاص، منسوخ و ناسخ، اجمال و تفصیل[۱] و ... را در قرآن پدید آورده است؛ مقولاتی که وجود آنها به معنای ارتباط و پیوند مفهومی آیات قرآن با یکدیگر است. با توجه به این حقیقت، راهیابی صحیح به مقاصد برخی آیات در گام نخست در گرو آگاهی از سایر آیات و داشتن نگرشی جامع به مجموعهٔ قرآن است. درحقیقت می‌توان گفت این قرآن است که خود را تفسیر می‌کند. امام‌علی﵇ در بخشی از سخنان خود در توصیف قرآن می‌فرماید: «یَنْطِقُ بَعْضُه بِبَعْضٍ و یَشْهدُ بَعْضُهُ عَلَیٰ بَعْضٍ:[۲] بعضی از قرآن به وسیله بعضی دیگر سخن می‌گوید و بعضی از قرآن بر بعضی دیگر شهادت می‌دهد.»

۷. اطلاع و آگاهی از آثار پیشینیان: سخنان صحابه از آن رو که خود شاهد نزول وحی بوده‌اند، همواره در نگاه اندیشمندان قرآنی از ارزش والایی برخوردار بوده و تابعین (نسل پس از صحابه) نیز از آن جهت که این سخنان را بی‌واسطه از صحابه دریافت داشته و منتقل نموده‌اند، مورد توجه قرار گرفته‌اند.[۳] افزون بر این، شناخت آراء و مطالعه آثار برجای‌مانده از سایر مفسران قرآن، مفسر را در شناخت دقیق‌تر معارف آسمانی یاری می‌دهد.

مراد از این شرط آن است که مفسر قرآن از آرا و تفاسیر پیشینیان و همچنین از شیوهٔ آنان در تدبر و تحلیل مفاهیم و مقاصد آیات آگاه گردد و با نگرشی همه‌جانبه به تفسیر روی آورد، نه‌آنکه مجموعهٔ آرای پیشینیان را به دیدهٔ قبول تلقی نموده، در حصار همان آرا متوقف بماند.[۴]

---

۱. بنگرید به: *الإتقان فی علوم القرآن*، ج ۲، ص ۲۲۵؛ *البرهان فی علوم القرآن*، ج ۲، ص ۱۹۲.
۲. *نهج‌البلاغة*، خطبه ۱۳۳.
۳. بنگرید به: *البرهان فی علوم القرآن*، ج ۲، ص ۱۷۴؛ *الإتقان فی علوم القرآن*، ج ۲، ص ۲۲۵.
۴. برخی از صاحب‌نظران همانند ابن‌تیمیه، عدول از تفسیرهای صحابه و تابعان را خطا و بدعت شمرده‌اند.

۸. آگاهی از علم منطق: از آن روی که تفسیر قرآن مبتنی بر اندیشه‌ورزی در کلام خداوند و سپس اظهارنظر و انتساب آن به خالق هستی است، می‌باید مفسر قرآن پیش از ورود به این عرصهٔ خطیر به فراگیری علم منطق و هر علمی روی آورد که فکر و اندیشه را از خطا و مغالطه در امان، و به حکمت و برهان رهنمون می‌سازد. آشنایی با این‌گونه علوم سبب می‌شود مفسر در برداشت از آیات، از روش صحیح و مبتنی بر قواعد علمی بهره‌مند گردد و با اطمینان بیشتری به تفسیر بپردازد.

۹. آگاهی از سایر علوم: بی‌گمان آگاهی مفسر از آنچه در حوزه‌های علوم‌انسانی و تجربی مورد کاوش دانشمندان قرار گرفته، راه را برای درک معارف بلند وحی در بسیاری از آیات هموارتر می‌سازد. اهمیت این‌گونه شناخت‌ها از آن روست که از یک‌سو بسیاری از آیاتْ مؤمنان را به مطالعه طبیعت و موجودات آن فراخوانده‌اند و از دیگر سو خود قرآن نیز در این زمینه معارف فراوانی را عرضه داشته است. پژوهش‌های انجام‌شده در علوم‌انسانی، تجربی و روانشناسی به‌ویژه آنچه در عصر جدید به انجام رسیده، از اسرار فراوانی از طبیعت، موجودات و پدیده‌های آن پرده برداشته است. از این رو، آگاهی از این دانش‌ها مفسر را در فهم عمیق‌تر قرآن یاری می‌دهد.

۱۰. رعایت دوراندیشی و احتیاط معقول: وسعت و ژرفای وحی آسمانی و مفاهیم آن سبب ظرافت و پرمخاطره شدن فهم و اظهارنظر در آیات قرآن شده است.[1] این امر به‌طور طبیعی دقت و احتیاطی معقول را در اندیشه‌ورزی و تفسیر قرآن می‌طلبد. پرهیز برخی صحابه از ورود به عرصهٔ تفسیر و اظهارنظر در آیات قرآن شاید بیشتر به‌منظور رعایت همین اصل بوده باشد.[2]

⇦ (بنگرید به: *الإتقان فی علوم القرآن*، ج ۲، ص ۲۲۶ ـ ۲۲۸.) امّا در نقطه مقابل، برخی از اندیشمندان همانند شیخ طوسی (بنگرید به: *التبیان فی تفسیر القرآن (تفسیر تبیان)*، ج ۱، ص ۶.) و آیت‌الله خویی (بنگرید به: *البیان فی تفسیر القرآن*، ص ۳۹۸.) پیروی محض از مفسران دیگر را در تفسیر غیرمجاز دانسته‌اند.

۱. بنگرید به: *البرهان فی علوم القرآن*، ج ۱، ص ۳۷.

۲. بنگرید به: *مناهل العرفان فی علوم القرآن*، ص ۴۲۰.

برای مطالعه بیشتر

ب) منابع تفسیر

لغت و فرهنگ عصر نزول قرآن و همچنین تاریخ پیامبران و امت‌های پیشین و جامعه جاهلی مقارن با ظهور اسلام، هرکدام از منابع تفسیر به شمار می‌آیند. با این همه، سه منبع را می‌توان به‌عنوان اصلی‌ترین منابع تفسیر برشمرد:

۱. قرآن: همان‌گونه که پیش‌تر آمد، قرآن خود روشنگر و مفسر خویش است؛ به گونه‌ای که پاره‌ای از آن پاره‌ای دیگر را بازنموده، مراد الهی را در اختیار انسان می‌نهد. از این رو، اولین و اصیل‌ترین منبع تفسیر، خود قرآن است که مفسر باید آن را بر هر منبع دیگری مقدم بدارد.[۱]

۲. سنت: سنت معتبر از آن جهت که شرح و تبیین قرآن به شمار می‌آید، دومین منبع اصیل تفسیر است؛[۲] آن‌سان که بدون توجه به آن، جزئیات و فروعات بسیاری از فرایض کلی مانند طهارت، نماز، زکات، روزه، حج، معاملات و ... هرگز روشن نمی‌گردد.[۳] افزون بر این، مراجعه به روایات معتبر، شیوهٔ صحیح تفسیر قرآن را نیز برای مفسر آشکار می‌سازد که این خود به تفسیر روشمند ـ در بستر سیال زمان ـ کمک شایانی می‌کند.

۳. عقل: عقل نیز با دستمایه کتاب و سنت، منبع دیگری برای تفسیر قرآن است.[۴] مراد از عقل، عقل برهانی است که با اتکا بر یقینیات[۵] به نتیجه قطعی و مطابق با واقع می‌انجامد. عقل برهانی از گزند وهم، تخیل و سفسطه در امان است. از همین رو، نتیجهٔ حاصل از عقل برهانی هرگز با ظواهر و ژرفای قرآن در تنافی نخواهد بود.

---

۱. بنگرید به: *البیان فی تفسیر القرآن*، ص ۳۹۷.

۲. همان.

۳. بنگرید به: *البرهان فی علوم القرآن*، ج ۲، ص ۲۰۱.

۴. بنگرید به: *البیان فی تفسیر القرآن*، ص ۳۹۸.

۵. مراد از «یقینیات» ـ که مواد اصلی برهان را تشکیل می‌دهد ـ پنج گروه از گزاره‌هاست: ۱. اولیات؛ ۲. مشاهدات؛ ۳. تجربیات؛ ۴. حدسیات؛ ۵. فطریات. (بنگرید به: *المنطق*، جزء سوم.)

تفسیر به‌رأی

درصورتی‌که مفسر واجد شرایط پیشین نباشد و یا در تفسیر آیات، منابع سه‌گانه کتاب، سنت و عقل را مرجع خود قرار ندهد، نمی‌توان کار او را تفسیری ضابطه‌مند دانست. در روایتی از پیامبراسلامﷺ نقل شده که خداوند فرمود: «مَا آمَنَ بِی مَنْ فَسَّرَ بِرَأْیِهِ کَلَامِی:[1] هر کس کلام من [= قرآن] را با رأی خود تفسیر کند، به من ایمان نیاورده است.»

و نیز در روایت دیگری از پیامبرﷺ چنین می‌خوانیم: «مَنْ قَالَ فِی الْقُرآنِ بِرَأْیِه فَقَدْ کَفَرَ:[2] هر کس در قرآن با رأی خود سخن بگوید، به‌یقین کافر شده است.»

این مطلب با تعابیر گوناگون، در سخنان اهل‌بیتﷺ نیز مورد تأکید قرار گرفته است.[3] اندیشمندان قرآنی با الهام از همین روایات، تفسیر بی‌ضابطه قرآن را «تفسیر به رأی» نام نهاده و همواره در آثار تفسیری و علوم قرآنی خود، مردمان را از آن برحذر داشته‌اند.

در چیستی «تفسیر به رأی» گرچه آرای متعددی مطرح گردیده،[4] آنچه به‌وضوح از متن روایات بر می‌آید، این است که تفسیر ناصواب و مذموم از دیدگاه پیامبرﷺ و اهل‌بیتﷺ تفسیری است که مبنای آن تنها «رأی» و «نظر شخصی» مفسر باشد و در آن هیچ معیار دیگری ازقبیل روایات، شأن نزول، دیدگاه مفسران پیشین، قواعد تفسیر و... لحاظ نگردد. علامه طباطبایی در تحلیل معنای این روایات می‌گوید:

> اضافه شدن کلمه «رأی» بر ضمیر «ه» [= برأیِهِ] به معنی اختصاص، انفراد و استقلال است؛ به این معنی که مفسر به صورت مستقل و با تکیه بر آنچه خود از کلام عرب می‌فهمد، به تفسیر قرآن بپردازد و کلام خداوند را با کلام آدمیان مقایسه نماید.[5]

---

۱. *وسائل الشیعه*، ج ۲۷، ص ۴۵.
۲. *البرهان فی علوم القرآن*، ج ۲، ص ۱۸۱.
۳. ر.ک: *بحارالأنوار*، ج ۸۹، ص ۱۰۷ به بعد.
۴. بنگرید به: *المیزان*، ج ۳، ص ۷۷ ـ ۷۸.
۵. همان، ص ۷۶.

عمده‌ترین عوامل تفسیر به رأی عبارت است از:

۱. تکیه بر حدس و گمان شخصی در تحلیل معنای آیات؛

۲. گرایش‌ها و حب و بغض‌های شخصی، فرقه‌ای، مذهبی و کلامی؛

۳. علم‌زدگی و تکیه بر فرضیه‌های علمی بدون توجه به اصول، شرایط و قواعد تفسیر صحیح قرآن.

برای مطالعه بیشتر

گرایش‌های تفسیری

مفسر قرآن ممکن است تحت‌تأثیر باورها و گرایش‌های مذهبی، فرقه‌ای، عرفانی، علمی و یا اعتقادی خاصی به تفسیر قرآن بپردازد و یا اینکه در تفسیر خود ذوق و سلیقه و یا سبک ویژه‌ای را به کار گیرد. افزون بر این، جهت‌گیری‌های عصری، نیازهای زمان، جریانات اجتماعی و همچنین زمینه تخصصی مفسر نیز ممکن است او را در تفسیر آیات متأثر سازد. بی‌شک هر کدام از این عوامل می‌تواند به تفسیرْ حال و هوایی ویژه بخشد و درنتیجه باعث پدید آمدن متون تفسیری با گرایش‌های گوناگون شود. این‌گونه عوامل جانبی سبب می‌شود فضای ذهن و تلاش مفسر بیشتر به مسائل خاصی که مورد توجه اوست، معطوف گردد و بدین رو تفسیری متناسب با همان فضا پدید آید.

از منظر گرایش‌های تفسیری می‌توان تفسیر کبیر امام فخر رازی را تفسیری با گرایش کلامی، تفسیر کشاف جارالله زمخشری را تفسیری با گرایش ادبی، تفسیر نمونه آیت‌الله مکارم شیرازی را تفسیری اجتماعی و تفسیر المیزان علامه طباطبایی را تفسیری استدلالی ـ عقلی به شمار آورد. از این منظر، تفسیر صدرالمتألهین شیرازی (بر پاره‌ای از سوره‌های قرآن) تفسیری فلسفی ـ عرفانی و تفسیر محی‌الدین عربی نیز تفسیر عرفانی به شمار می‌آید.[۱]

---

۱. برای آگاهی بیشتر بنگرید به: *روش‌ها و گرایش‌های تفسیری قرآن*.

پژوهش و اندیشه

۱. درباره نقش و جایگاه اهل‌بیت علیهم‌السلام در تفسیر قرآن تحقیق کنید.

۲. روش‌ها و گرایش‌های تفسیر قرآن‌کریم را بررسی، و برای هر کدام تفسیری معرفی کنید.

۳. تفسیر در عصر صحابه و تابعین از چه ویژگی‌هایی برخوردار است؟

۴. رعایت چه اصول و نکاتی در فهم دقیق واژه‌های قرآنی مؤثر است؟

منابع برای مطالعه و پژوهش

۱. تفسیر و مفسران، محمدهادی معرفت، قم، موسسهٔ فرهنگی التمهید.

۲. روش‌ها و گرایش‌های تفسیری، حسین علوی مهر، تهران، اسوه.

۳. درسنامه روش‌ها و گرایش‌های تفسیری قرآن، محمدعلی رضایی اصفهانی، قم، مرکز جهانی علوم اسلامی.

۴. روش تفسیر قرآن، محمود رجبی، قم، پژوهشکده حوزه و دانشگاه.

بخش دوم

معارفی از قرآن کریم

فصل اول: خدا در قرآن

درآمد

هریک از کتب آسمانی ضمن آیات خود سیمای ویژه از خداوند را به دست می‌دهد که شناخت آن، نقش بسیار مهمی در فهم دیگر معارف دینی و میزان تعهد به دستورهای الهی دارد. مثلاً در کتب مقدس عهد عتیق، با خدایی مادی،[۱] بخیل،[۲] دروغگو،[۳] پشیمان،[۴] فراموشکار،[۵] خسته،[۶] خشمگین و غیرحلیم[۷] و ضعیف در برابر کید و قدرت انسان[۸] و شیطان مواجهیم.

خدای عهد جدید موجودی مهربان است که برای بخشش گناه ذاتی آدمیان (خوردن از درخت ممنوعه) زمینی شد و مصلوب گشت.[۹]

اما خدایی که در قرآن ترسیم شده، چگونه است و چه نقشی در هستی دارد و از سویی چه تأثیری نیز بر انسان می‌نهد؟ آیا جایگاهش در بالای کهکشان‌ها، آسمان‌ها و جبروت می‌باشد، یا

---

۱. بنگرید به: *کتاب مقدس*، سِفر تکوین، فصل ۳: ۸.
۲. بنگرید به: همان: ۲۲ ـ ۲۵.
۳. بنگرید به: همان: ۱۶.
۴. بنگرید به: همان، فصل ۶: ۵ ـ ۷.
۵. بنگرید به: همان، فصل ۹: ۱۳ ـ ۱۵.
۶. بنگرید به: همان، سفر خروج، فصل ۳۱: ۱۷.
۷. بنگرید به: همان، فصل ۳۳: ۹.
۸. بنگرید به: همان، سفر تکوین، فصل ۳: ۲۲ ـ ۳۲.
۹. بنگرید به: *رساله پولس به عبریان*، فصل ۹: ۲۸؛ *رساله پولس رسول به رومیان*، فصل‌های ۵ ـ ۶.

اینکه نزدیک است و قریب؟ آیا فلسفی خشک است، یا اینکه دوست‌داشتنی‌ترین محبوب و زیباترین موجودی است که می‌توان با او از محبت و عشق دم زد؟

تلقی و دریافت ما از سیمای خداوند، توجیه‌گر نوع رابطه‌ای است که با او برقرار می‌کنیم. مثلاً گروهی خدا را در فاصله بسیار دور از زندگی خود قرار می‌دهند و بلکه او را حذف می‌کنند و برخی نیز او را در دل و دیده و زندگی، حقیقتی یگانه یافته و حتی خود و دیگران را عدم فرض کرده‌اند. اینان که سروده‌اند «ما عدم‌هاییم هستی‌ها نما»، در خانه جز صاحب‌خانه ندیده‌اند. کامل‌ترین سیمای خداوند در قرآن ظهور یافته؛ قرآنی که ظرف تجلی کامل اسما و صفات پروردگار است.

اسما و صفات خدا در یک نگاه

وَ لِلّهِ الْأَسْماءُ الْحُسْنىٰ فَادْعُوهُ بِهَا.[1]

قرآن‌مجید و روایات اسلامی خداوند را دارای «نام‌های نیک» دانسته‌اند؛ نام‌هایی که بیانگر صفات اویند. آیهٔ مذکور نام‌های نیک را تنها از آنِ خداوند می‌داند.[2]

اینکه «اسماء حُسنی» مخصوص خداوند است، از این‌روست که اسماء او حاکی از کمالات اوست و از دیگر سو واجب‌الوجود، عین کمال و کمال مطلق است. از همین رو، کمال حقیقی از آنِ اوست و غیر او هرچه هست، ممکن الوجود و سراسر فقر و نیازست.

نام‌های نیک خداوند که در قرآن و دیگر منابع اسلامی بر پاره‌ای از آنها تأکید ویژه شده، فراوان‌اند. مثلاً در برخی از روایات اسلامی برای خداوند نودونه اسم و صفت نام برده شده است.[3]

در قرآن نیز برای خداوند، اسما و صفات گوناگونی برشمرده شده که در اینجا به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. «الله»؛ ذاتی که جامع همه کمالات است و آن کمالات را به طور مطلق دارد.

۲. «واحد»؛ ذاتی که اجزایی ندارد و شبیه و مانندی برای او نیست.

---

۱. «و نامهای نیکو به خدا اختصاص دارد، پس او را با آنها بخوانید.» (اعراف (۷): ۱۸۰.)

۲. استفاده از «لام اختصاص» و تقدم خبر (لله) بر مبتدا (الاسماء الحسنی).

۳. بنگرید به: *التوحید*، ص ۱۹۵ ـ ۲۱۷؛ **پیام قرآن**، ج ۴، ص ۴۶ ـ ۵۵.

۳. «صمد»؛ آقا و بزرگی که همگان دست حاجت به سوی او دراز می‌کنند و او از همه بی‌نیاز است و از سویی مقصودِ همگان می‌باشد.

۴. «اول»؛ کسی که از آغاز بوده، بی‌آنکه آغازی داشته باشد (ازلی).

۵. «آخر»؛ کسی که آخر است، بی‌آنکه انتهایی داشته باشد (ابدی).

۶. «باقی»؛ کسی که برای او فنا نیست.

۷. «ظاهر»؛ ذات پاک خداوند به واسطه آیات و نشانه‌هایی که از قدرت و حکمتش مایه گرفته، کاملاً ظاهر و آشکار است.

۸. «باطن»؛ کسی که کنه ذاتش از دسترس افکار و اندیشه‌ها بیرون است.

۹. «حی»؛ کسی که فعال و مدبر است.

۱۰. «غنی»؛ خداوند احتیاجی به غیر ندارد و نیازی به ابزار، اعضا و جوارح در او نیست.

۱۱. «متکبر»؛ او شایسته بزرگی است و چیزی برتر از او نیست.

۱۲. «عدل»؛ داوری است دادگر و حاکمی است عادل.

۱۳. «مَلِک»؛ مالک حکومت، و حاکم بر جهان هستی است.

۱۴. «جبار»؛ او بر همه چیز تسلط دارد و دست‌های افکار و اندیشه‌ها از رسیدن به دامن عظمتش کوتاه است و با اراده نافذش به اصلاح هر امر می‌پردازد.

۱۵. «حق»؛ او وجودی ثابت، پایدار، برقرار و دارای عینیت و واقعیت است.

۱۶. «سمیع»؛ کسی که به همه مسموعات احاطه دارد.

۱۷. «بصیر»؛ کسی که بر همه دیدنی‌ها محیط است.

۱۸. «رائی»؛ بیننده و آگاه.

۱۹. «شهید»؛ او شاهد و حاضر در همه‌جاست.

۲۰. «علیم»؛ کسی که هم از ذات خویش و هم از اسرار درون ما آگاه است و ذره‌ای در آسمان و زمین بر او مخفی نیست.

۲۱. «حکیم»؛ کسی که تمام افعالش صحیح، استوار و خالی از فساد و خطاست.

۲۲. «خبیر»؛ او عالم و آگاه بوده، از باطن امور و اسرار درون باخبر است.

۲۳. «مبین»؛ آثار قدرتش در همه جا نمایان، و حکمش در عالم تکوین و تشریع ظاهر است.

۲۴. «قدوس»؛ او ظاهر است و پاک از هرگونه آلودگی به نقایص.

۲۵. «مجید»؛ خداوند کریم، عزیز و صاحب مجد و عظمت است.

۲۶. «جلیل»؛ او بزرگ، عظیم و صاحب جلال و اکرام است.

۲۷. «علی»؛ کسی که بلندمقام است.

۲۸. «اعلی»؛ کسی که پیروز و غالب و یا برتر از همه چیز است.

۲۹. «عظیم»؛ او آقا و بزرگ و قادر و قاهر است.

۳۰. «کبیر»؛ او بزرگ و آقاست.

۳۱. «حمید»؛ کسی که شایسته هرگونه حمد و ثناست.

۳۲. «بدیع»؛ کسی که اشیای جهان را بدون الگوی قبلی ابداع کرد.

۳۳. «ذاری»؛ او اظهارکننده است. نیز آنجاکه آفرینش اشیا سبب ظهور آنها می‌شود، این واژه به معنای خالق نیز هست.

۳۴. «صانع»؛ او سازنده، خالق و آفریدگار همهٔ اشیاست.

۳۵. «فالق»؛ خداوند دانه‌های گیاهان را در دل زمین می‌شکافد و جنین را از شکم مادر بیرون می‌فرستد. نیز ظلمت شب را با نور سپیده صبح شکافته، پرده عدم را با آفرینش موجودات پاره می‌کند.

۳۶. «نور»؛ او روشنی‌بخش عالم هستی و فرمان‌دهنده و هدایت‌کننده آنهاست.

۳۷. «اله»؛ معبودْ کسی که شایستگی عبادت دارد و عبادت جز برای او شایسته نیست.

۳۸. «حفیظ»؛ او حافظ و نگهدارنده موجودات است.

۳۹. «حسیب»؛ او کسی است که همه اشیا را برشمرده، نسبت به همه آگاهی دارد و از سویی به حساب اعمال بندگان نیز رسیدگی می‌کند. این صفت به معنای بی‌نیازکننده نیز آمده است.

۴۰. «رازق»؛ خداوند همه بندگان را ـ اعم از خوب و بد ـ روزی می‌بخشد.

۴۱. «قیّوم»؛ او قائم به ذات خویش است و همه موجودات به او قوام دارند.

۴۲. «قابض»؛ او ارواح را از بدن‌ها می‌گیرد و نور آفتاب را به هنگام غروب برمی‌گیرد. نیز برای جمعی روزی را قبض می‌کند و نور وجود را در آنجا که صلاح بداند، جاری می‌سازد.

۴۳. «باسط»؛ نقطه مقابل «قابض»، یعنی فیض هستی را گسترش دادن، نعمت را به‌ارزانی به بندگان

عطا کردن و آنها را مشمول فضل و احسان خویش نمودن.

۴۴. «مصوّر»؛ او به مخلوقات و ازجمله به جنین در شکم مادر شکل بخشیده، دائماً در حال صورت‌گری طبیعت و پدیده‌هاست.

۴۵. «کافی»؛ او بندگان را کفایت می‌کند و کسانی را که بر او توکل کنند، از دیگران بی‌نیاز می‌سازد.

۴۶. «هادی»؛ خداوند هدایت‌کننده بندگان به سوی حق و عدالت و بلکه هدایت‌کننده همه موجودات در عالم تکوین، و همه صاحبان عقل در عالم تشریع است.

۴۷. «وکیل»؛ او سرپرست، حافظ، ملجأ و پناه بندگان است.

۴۸. «وارث»؛ همه کسانی که چیزی را در مالکیت خود دارند، سرانجام می‌میرند و آنچه دارند، باقی می‌گذارند، به‌جز خداوند.

۴۹. «باعث»؛ او کسی است که همه مردگان را در قیامت محشور می‌کند و بعثت انبیا نیز از ناحیه اوست.

۵۰. «دیّان»؛ او بندگان را در برابر اعمالشان جزا می‌دهد.

۵۱. «مولی»؛ او یاری‌دهنده و سرپرست مخلوقات است.

۵۲. «مهیمن»؛ خداوند گواه، شاهد و حافظ همه چیز است.

۵۳. «محیط»؛ او به همه اشیا آگاهی و احاطه دارد.

۵۴. «قدیر»؛ کسی که بر همه چیز تواناست.

۵۵. «اکرم»؛ کسی که از همه کریم‌تر و بزرگوارتر است.

۵۶. «حلیم»؛ او کسی است که در برابر گناه گنهکاران بردبار است و در مجازات آنها عجله نمی‌کند.

۵۷. «رحمن»؛ رحمت وی گسترده و شامل همگان است.

۵۸. «رحیم»؛ رحمت ویژه‌اش شامل حال مؤمنان است.

۵۹. «رئوف»؛ او رحیم و مهربان است.[1]

۶۰. «سلام»؛ او کسی است که سرچشمه سلامت و منبع آن است و هرگونه سلامت را افاضه می‌کند.

---

۱. برخی میان رئوف و رحیم فرق نهاده‌اند؛ بدین بیان‌که آنان رأفت را نسبت به مطیعان، و رحمت را نسبت به گنهکاران دانسته‌اند.

۶۱. «مؤمن»؛ او به وعده‌هایش عمل می‌کند و ایمان به ذاتش را از طریق آیات و نشانه‌ها، عجایب تدبیر و لطایف تقدیرش در دل‌ها ایجاد کرده، بندگان را از ظلم و جور در امان می‌دارد و مؤمنان را نیز از عذاب ایمنی می‌بخشد.

۶۲. «صادق»؛ او در گفته‌هایش راستگو و در وعده‌هایش تخلف‌ناپذیر است.

۶۳. «عفوّ»؛ پروردگار کسی است که گناهان بندگان را محو می‌کند.

۶۴. «غفور»؛ او کسی است که افزون بر آمرزش، راه بندگان به کمال را هموار می‌کند.

۶۵. «فتّاح»؛ حاکم و گشاینده گره مشکلات است.

۶۶. «قریب»؛ او از همه به ما نزدیک‌تر است، سخنان ما را می‌شنود و دعای ما را مستجاب می‌کند.

۶۷. «منّان»؛ او بخشنده انواع نعمت‌هاست.

۶۸. «کریم»؛ او عزیز، جواد و بخشنده است.

۶۹. «کاشفُ الضّر»؛ کسی که گرفتاری‌ها و ناراحتی‌ها و درد و رنج‌ها را برطرف می‌کند.

۷۰. «وهّاب»؛ از ماده «هبه» به معنای بخشنده است.

۷۱. «ناصر»؛ او یاور دیگران است.

۷۲. «واسع»؛ او غنی و بی‌نیاز و از هر نظر گسترده است.

۷۳. «ودود»؛ او دوستدار دیگران و موجودی دوست‌داشتنی است.[1]

۷۴. «وَفِیّ»؛ کسی که به عهد و پیمانش وفا می‌کند.

۷۵. «برّ»؛ به معنای راستگو و همچنین نیکوکاری و بخشندگی است.

۷۶. «توّاب»؛ او توبه بندگان را بسیار می‌پذیرد و الطافی را که از گناهکاران دریغ داشته بود، بعد از بازگشت و توبه، به سوی آنان بازمی‌گرداند.

۷۷. «جواد»؛ او نیکوکار و بسیار بخشنده است.

۷۸. «خیرُالنّاصرین»؛ او کسی است که یاری و نصرتش کاملاً گسترده و خالی از هرگونه نقص و عیب است.

۷۹. «شکور»؛ او اعمال نیک بندگان را ارج می‌نهد و به بهترین گونه پاداش می‌دهد.

---

۱. این واژه، هم معنای فاعلی دارد و هم مفعولی.

۸۰. «لطیف»؛ او نسبت به بندگان لطف و محبت دارد و به آنها نیکی می‌کند. همچنین او خالق اشیای لطیف است و تدبیرش نیز بسیار دقیق می‌باشد.

۸۱. «شافی»؛ او شفادهنده بیماری‌ها، آلام و دردهاست.

۸۲. «رقیب»؛ خداوند حافظ و نگهبان است.

۸۳. «حفی»؛ خداوند کسی است که عالم و آگاه است و یا به دیگران بسیار لطف و نیکی می‌کند.[۱]

تفسیر برخی از صفات

در این بخش از میان صفات الهی، چهار صفت «خالقیت، ربوبیت، علم گسترده و قدرت بی‌پایان» خداوند را برمی‌رسیم. این صفات تأثیرات گوناگون معرفتی و تربیتی دارند؛ ضمن اینکه در سوره‌های آغازینی که بر پیامبر اکرمﷺ نازل شد، بر این صفات نیز تأکید شده[۲] که این خود گواه اهمیت شناخت این صفات است.

الف) خالقیت

مطالعه عالم امکان نشان می‌دهد که تمام موجودات، هستی خود را وامدار دیگری هستند که در این باب برهان‌های إنّی و لمّی[۳] بسیاری اقامه شده است.

نیروی عقل و اندیشه انسان بر این امر اذعان دارد که حقیقت نامحدود، پایدار، مطلق و غیرمشروط و بی‌نیازی که تکیه‌گاه تمام هستی‌هاست و در همه ظرف‌ها و زمان‌ها حضور دارد، موجود است. درواقع باید برای هستی خالقی تصور کرد که همهٔ صفات والا ویژهٔ او باشد؛ صفاتی چون حی، قادر، علیم، مرید، رحیم، هادی، حکیم، غفور و عادل. این خالق پیش از دارا بودن این

---

۱. بنگرید به: *پیام قرآن*، ج ۴، ص ۴۸ ـ ۵۵.

۲. مثلاً درسوره علق ـ اولین سوره نازل‌شده در مکه ـ بر صفات «خالقیت، ربوبیت و علم الهی» تأکید شده (علق (۹۶): ۱ـ۳ و ۱۴.) و در سوره قلم ـ دومین سوره نازل‌شده در مکه ـ نیز بر صفت «علم و قدرت الهی» تأکید رفته است. (قلم (۶۸): ۷، ۱۶ و ۴۲ ـ ۴۴.)

۳. برهان «إنّی» از معلول به علت رسیدن است در برابر برهان «لمّی» که از علت به معلول رسیدن است. (*المنطق*، ص ۳۵۳.)

صفات کمال باید هستی او عاریه‌ای و موقت نباشد؛ بدین بیان که هستی از ذات او جدا نشود و یا به عبارت بهتر، خودِ هستی باشد که واقعیتی فناناپذیر است و در آن نسبیتی راه ندارد (نه در گذشته و حال و نه در آینده).

واژه «خلق» و مشتقاتش ۲۶۱ بار در قرآن به‌کار رفته که در پاره‌ای موارد به توصیف آفرینش و بیان ابعاد آن پرداخته شده و در برخی موارد نیز «خالق» بودن خدا پایه معارف و اوامر الهی قرار گرفته است. در اینجا به ذکر برخی آیات می‌پردازیم.

خداوند، آفریدگار هستی

اِقْرَءْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِی خَلَقَ.[۱]

بخوان به نام پروردگارت که آفرید.

بررسی واژگان

«اقرء» صیغه امر از مصدر قرائت و به معنای ضمیمه کردن حروف و کلمات به یکدیگر است.[۲]

«اسم» آن است که ذات یک چیز به آن شناخته می‌شود. انسان تا ذات یک شیء را نشناسد، اسم را نمی‌شناسد و به مسمای اسم معرفت نمی‌یابد.[۳]

بنابراین وقتی این واژه به‌کار می‌رود، منظورْ شناخت خواص و آثار و بلکه در مواردی نیز مراد ذات موجود است. مثلاً هنگامی که حضرت آدم تمام اسم‌ها را فراگرفت، تنها با نام موجودات آشنا نشد، بلکه به خواص، آثار، صفات و ویژگی‌های آنها نیز معرفت یافت. بنابراین اسم عبارت است از برجستگی‌ها و نشانه‌هایی که دلیل بر رفعت و بزرگی مسمی هستند.

«رب» نیز به معنای اصلاح‌گر چیزی، تدبیرکننده و نگهدارنده نعمت‌بخش است.[۴]

پروردگار دو عرصه دارد: تکوینی و تشریعی. در ربوبیت تکوینی، لوازم رشد طبیعی موجودِ

---

۱. علق (۹۶): ۱.

۲. بنگرید به: *مفردات الفاظ القرآن*، ص ۶۶۸.

۳. بنگرید به: همان، ص ۴۲۸.

۴. بنگرید به: *معجم مقاییس اللغة*، ج ۲، ص ۳۸۱ ـ ۳۸۴.

تحت‌تربیت فراهم می‌شود و مربی ابزار بالندگیِ لحظه‌به‌لحظه او را در عرصه حیات تقدیر کرده، سرانجام او را به شکوفایی می‌رساند. اما در ربوبیت تشریعی، قوانین و مقررات لازم برای تکامل موجود مختار در اختیارش نهاده می‌شود و او را تا رسیدن به شکوفایی راهبری می‌کند.

برای واژهٔ «خلق» نیز دو معنا آورده‌اند: یکی ایجاد کردن چیزی بعد از معدوم بودن آن، و دیگری نظم دادن چیزی از ماده‌ای که پیش‌تر ایجاد شده است. در اینجا مراد معنای نخست است.

«آفرینش» در کلام عرب، یعنی به‌وجود آوردن شیء به‌گونه‌ای که نمونه سابقی نداشته باشد. البته آغازش از تقدیر و اندازه‌گیری است؛ بدین معنا که در مرحله اول باید حدود هستی موجود مشخص شود و سپس آفرینش صورت پذیرد.

آفریدگاری، نقطهٔ آغازین معرفت

پیامبر اکرمﷺ در آغاز رسالت مأمور شد تا پروردگارش را «هستی‌آفرین» بخواند. به نظر جمعی از مفسران امر به خواندن «اقرء» در این آیه، امر به خواندن بر مردم است. به سخن دیگر، خداوند از آن حضرت می‌خواهد تا صفات پروردگارش را بر مردم بخواند و معرفت را از شناخت او ـ به‌عنوان «آفریدگار» هستی و انسان ـ شروع نموده، از سویی بر خالقیتش نیز تکیه کند.

قرآن بر انحصار «آفرینش» به خداوند متعال اصرار دارد و دیگران را با همه دانایی و توانایی‌شان قادر به آفرینشِ حتی کوچک‌ترین و کم‌ارزش‌ترین موجود نمی‌داند:

إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُباباً وَ لَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ.[1]

کسانی را که جز خدا می‌خوانید هرگز [حتی] مگسی نمی‌آفرینند، هرچند برای [آفریدن] آن اجتماع کنند.

از اطلاق آیه در مورد «بت‌ها و خدایانِ خوانده‌شده» و استثنای خدا از میان آنان استفاده می‌شود که هرکس اعم از دانشمندان، متفکران و مخترعان و همچنین بت‌ها و معبودهای خیالی ـ که برای رفع نیازها خوانده می‌شوند ـ از خلقت و آفرینش به معنایی که گفته شد، ناتوان‌اند. از واژه «لَنْ» در

---

۱. حج (۲۲): ۷۳.

عبارت «لن یَخْلُقُوا» نیز دانسته می‌شود که همواره این ضعف و ناتوانی در غیرخدا وجود دارد.

پردازش، اندازه گیری و هدایت

سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى ۞ الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى ۞ وَ الَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى.[1]

نام پروردگار والایِ خود را به پاکی بستای، همان که آفرید و هماهنگی بخشید و آنکه اندازه‌گیری کرد و راه نمود.

این آیات، آفرینش موجودات را توأم با «پردازش، اندازه‌گیری و راهنمایی» شمرده است.

آفریننده هستی، اجزای هر موجود را در جایی قرار داده که بهتر از آن تصور نشود. مثلاً در مورد انسان چشم، گوش و هر عضو را در جایی نهاده که اگر در جایی دیگر می‌نشست، کارایی‌اش هرگز به این اندازه نبود.[2] این عمل تسویه نام دارد. همچنان‌که «تسویه» در آفرینش هریک از موجودات متصور است، نسبت به مجموعه تمام موجودات نیز صورت می‌پذیرد؛ به این معنا که خداوند همه موجودات هستی را در یک مجموعه کاملاً مرتبط و هماهنگ آفرید و پرداخت نمود، به‌گونه‌ای که هریک ازموجودات ـ اعم از بسیط و مرکب ـ در مجموعه هستی نقش شایسته خود را ایفا کنند.[3]

عمل دیگر «تقدیر» است. تقدیرِ هر چیزی عبارت است از تدبیر مخصوص آن. هریک از موجودات خلقتی به‌خصوص، صورتی خاص و سیر زندگی و رشد تکاملی ویژه‌ای دارند. این ویژگی‌ها همان تقدیرها و اندازه‌گیری‌های هستی‌آفرین است که به مقتضای حکمت صورت گرفته است.

این اندازه‌ها شامل مرزهای تکاملی هریک از پدیده‌ها می‌شود. آفریدگار متعال در هریک از مخلوقات حدود معین ذات، صفات و کارش را مشخص، و آنها را با اعضا و امکاناتی که با آن اندازه‌ها متناسب است، تجهیز کرده؛ چنان‌که قرآن می‌فرماید:

خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَّرَهُ تَقْدِيراً.[4]

و هر چیزی را آفریده و بدان‌گونه که درخور آن بوده اندازه‌گیری کرده است.

---

۱. اعلی (۸۷): ۱ ـ ۳.
۲. *ترجمه المیزان*، ج ۲۰، ص ۴۴۱.
۳. بنگرید به: *من وحی القرآن*، ج ۲۲، ص ۲۲۱.
۴. فرقان (۲۵): ۲.

عمل سوم «هدایت» است؛ یعنی نشان دادن راه گذر از وضع موجود تا رسیدن به وضع مطلوب. هر پدیده‌ای استعدادی دارد که باید شکوفا شود، نیازهایی که باید مرتفع گردد و خواست‌هایی که باید تأمین شود. تقدیر هر یک از پدیده‌ها تعیین کمالات و مطلوبات آن است. خدای هستی‌آفرین آنها را در رسیدن به کمالات و مطلوب‌هایشان راهنمایی و دستگیری می‌کند؛ زیرا آفریدگار هستی است که دربارهٔ ظرفیت‌ها، قابلیت‌ها، نیازها و نسبت پدیده‌ها با یکدیگر بیشترین دانش را دارد: «وَالَّذِی قَدَّرَ فَهَدیٰ.»

این حقیقت در گفتگوی میان حضرت موسیؑ و فرعون نیز بیان شده است. حضرت موسیؑ در پاسخ به پرسش فرعون که «پروردگار، مالک و صاحب‌اختیار شما کیست؟»، چنین پاسخ داد:

رَبُّنَا الَّذِی أَعْطیٰ کُلَّ شَیْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدیٰ.[1]

پروردگار ما کسی است که هر چیزی را خلقتی که درخور اوست داده، سپس آن را هدایت فرموده است.

منظور از «خَلْقَه» ظاهراً خلقتِ مخصوص هر چیز (جمادات، حیوانات و انسان) است. بنابراین خداوند به هر پدیده شکل و ترکیبی مخصوص به خود را داده و سپس در همان خلقت و مسیرْ او را هدایت کرده است.[2]

نکته‌ها

۱. از نظر قرآن، امکان شناخت آغاز هستی وجود دارد؛ آن هم با سیر در آفاق و مطالعه در زمین که گاهواره موجودات است:

قُلْ سِیرُوا فِی الْأَرْضِ فَانْظُرُوا کَیْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ.[3]

در زمین بگردید و بنگرید چگونه آفرینش را آغاز کرده است.

۲. همه اقرار دارند که آفریدگار هستی خداوند است. قرآن بر این مطلب پای می‌فشارد که حتی

---

۱. طه (۲۰): ۵۰.
۲. بنگرید به: *تفسیر احسن الحدیث*، ج ۶، ص ۴۰۷.
۳. عنکبوت (۲۹): ۲۰.

مشرکان در اصل «نیازمندی به خالقی که خود در حیاتش نیازمند آفریدگاری دیگر نباشد»، متفق‌اند. درواقع جملهٔ آدمیان ـ از هر کیش و آیینی ـ موجودات جهان را مخلوقاتی می‌دانند که به آفریدگاری نیازمندند تا هستی خود را از او وام گیرند. به‌واقع تفاوت مشرک با دیگران در شرک پرستش و بندگی است، نه در اعتقاد به وجود خالق:

وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ.[۱]

و اگر از ایشان بپرسی: «چه کسی آسمانها و زمین را آفریده و خورشید و ماه را [چنین] رام کرده است؟» حتماً خواهند گفت: «الله»؛ پس چگونه [از حقّ] بازگردانیده می‌شوند؟

۳. از آیات قرآن می‌توان دریافت که مطالعه در خلقت و نظامات حاکم بر جهان، انسان را به بیهوده نبودن آفرینش رهنمون می‌سازد؛ چه‌آنکه مطالعه جهان همراه با کشف نظاماتی است که بیانگر حکمت متعالیه و قواعد و سنن متقن در پدیده‌هاست. از این روی، اگر خداوند بیافریند، بمیراند، آباد کند و خراب نماید، بی‌آنکه مقصودی حکیمانه در نظر داشته باشد، چیزی جز لغو نخواهد بود:

وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ.[۲]

و آسمان و زمین و آنچه را که میان آن دو است به بازیچه نیافریدیم.

در جای دیگر نیز بر حق بودن آفرینش تأکید شده است:

هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ.[۳]

او کسی است که آسمانها و زمین را به حق آفرید.

بدین رو، هستی با هدفی صحیح و در پرتو حکمتی بالغ خلق شده است.

«حق» عبارت است از وجود واقعیاتی در خارج از ذهن.[۴] حق در اصل به معنی مطابقه و هماهنگی است و این واژه موارد استعمال گوناگونی دارد؛ ازجمله کاری که بر وفق مصلحت و از روی

---

۱. عنکبوت (۲۹): ۶۱.
۲. انبیاء (۲۱): ۱۶.
۳. انعام (۶): ۷۳.
۴. بنگرید به: *من وحی القرآن*، ج ۲۳، ص ۲۲۱.

حساب و نظم صورت گیرد.[۱] در اینجا نیز مراد همین معناست.

ب) ربوبیت

قرآن‌کریمْ خداوند را تنها پروردگار انسان و تمام موجودات عالم می‌داند. واژه «رب» و مشتقاتش ۹۸۱ بار در قرآن آمده است. «رب» در لغت به معنای اصلاح شیء و اقدام به تأمین مصالح آن است. بر همین پایه، مربی نیز اصلاح‌گر شیء است؛ چه او موجود را در رشد تدریجی‌اش تا رسیدن به مرز نهایی کمال یاری‌گر است.[۲] قرآن خداوند را صاحب‌اختیاری مطلق و اصلاح‌گر کاملی ترسیم می‌کند که نه‌تنها انسان‌ها، بلکه تمام موجودات هستی را می‌پروراند.

مربی انسان کیست؟

فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَباً قَالَ هَٰذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ * فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغاً قَالَ هَٰذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِنْ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ * فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هَٰذَا رَبِّي هَٰذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ.[۳]

این آیات تأملات حضرت ابراهیمؑ در امر پروردگار را گزارش کرده است. آن حضرت با درکی که از ملکوت آسمان‌ها و زمین یافت، به ابطال ربوبیت و الوهیت بت‌ها پرداخت.

وی درحالی‌که شب پرده سیاه خود را بر او افکنده بود، چشمش به ستاره‌ای افتاد که مورد پرستش مردم بود. تعبیر «هذا ربی» به این مطلب اشاره دارد که تدبیر و اداره امور من به آن بستگی دارد. ابراهیمؑ که در سن کودکی به تحقیق در امر پروردگار پرداخت،[۴] با دیگر مشرکانی که خداوند را خالق هستی می‌دانستند، امّا به «ربوبیت» دیگر موجودات معتقد بودند، همگام شد و اظهار داشت

---

۱. *مفردات الفاظ القرآن*، ص ۲۴۶.

۲. بنگرید به: *معجم مقاییس اللغة*، ج ۲، ص ۳۸۱؛ *مفردات الفاظ قرآن*، ص ۳۳۶.

۳. «پس چون شب بر او پرده افکند، ستاره‌ای دید؛ گفت: «این پروردگار من است.» و آنگاه چون غروب کرد، گفت: «غروب‌کنندگان را دوست ندارم.» و چون ماه را در حال طلوع دید، گفت: «این پروردگار من است.» آنگاه چون ناپدید شد، گفت: «اگر پروردگارم مرا هدایت نکرده بود قطعاً از گروه گمراهان بودم.» پس چون خورشید را برآمده دید، گفت: «این پروردگار من است. این بزرگتر است.» و هنگامی که افول کرد، گفت: «ای قوم من، من از آنچه [برای خدا] شریک می‌سازید بیزارم.» (انعام (۶): ۷۶ ـ ۷۸).

۴. بنگرید به: *ترجمه المیزان*، ج ۷، ص ۲۴۵؛ *تفسیر احسن الحدیث*، ذیل همین آیه.

«هذا ربی»، اما پس از آنکه غروب کرد، فرمود: این‌گونه موجودات نمی‌توانند مدبر امور عالم و مربی ما باشند.

حال پرسیدنی است آیا حضرت ابراهیم﵇ به‌راستی فرمود «هذا ربی»؟ در برخی تفاسیر چنین می‌خوانیم: این جملهٔ استفهامی بوده و به‌طور خبری گفته نشده است. این منابع احتجاجات وی با پدرخوانده‌اش «آزر» را دلیل بر اعتقاد موحدانه ابراهیم﵇ از همان کودکی دانسته‌اند.[1] بنابراین او خود را یکی از آنان شمرد تا عقاید خرافی‌شان را اصلاح کند. این شیوه احتجاج بهترین راهی است که انصاف مخالفان را برمی‌انگیزاند و از طغیان و تعصب آنان نیز جلوگیری کرده، آنها را برای شنیدن سخن حق آماده می‌سازد.

ایشان همچنین در عبارت «فَلَمّا أَفَلَ قَال لا أُحِبُّ الْآفِلِينَ» اعتقاد به ربوبیت و خدایی کوکب را با غروب آن ابطال کرد؛ چنان‌که در آیه بعد نیز به همین‌سان به نفی «ربوبیت» ماه می‌پردازد، اما بی‌آنکه دوباره همان جمله «لا احب الافلین» را تکرار کند، می‌فرماید: اگر پروردگارم هدایتم نکند، ازجمله گمراهان خواهم بود. این عبارت تأکیدی است بر آنکه وی می‌دانست پروردگاری دارد. درواقع ابراهیم﵇ تنها در صدد شناخت یا شناساندن او به دیگران بود.

آیه سوم به نفی پروردگاری خورشید می‌پردازد. آن حضرت با طلوع خورشید اظهار داشت «هذا ربی» و با جمله «هذا اکبر» نیز نشان می‌دهد که در میان ستاره، ماه و خورشید، تنها خورشید است که شایستگی پرستش دارد؛ زیرا از نظر حجم بزرگ‌تر از آن دو می‌باشد.

وی با دیدن غروب خورشید موضع صریح خود را در برائت از شریکانِ ادعائی خداوند در پروردگاری، ابراز می‌دارد: «یا قوم إنّی بریءٌ مما تشرکون.»

با تأمل در آیات فوق از نظر ابراهیم﵇ پروردگار باید چهار صفت داشته باشد: ۱. اثربخش باشد؛ ۲. اثربخشی او دائمی باشد؛ ۳. موجودات اثرپذیر در محضرش باشند؛ ۴. تأثیراتش بیشتر و عمیق‌تر از دیگر مؤثران ـ در سلسله اسباب و علل ـ باشد.

در میان پدیده‌های مورد ادعا، پروردگاری با چنین ویژگی‌هایی وجود ندارد. از این رو باید مؤثری را یافت که بود و هستی تمام پدیده‌ها ـ ازجمله ماه، ستاره و خورشید ـ از او باشد:

---

۱. بنگرید به: *ترجمه المیزان*، ج ۷، ص ۲۴۹.

إِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ حَنِیفاً وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِکِینَ.[۱]

من صورتم را متوجه کردم به کسی که آسمان‌ها و زمین را آفریده؛ موحدم و از مشرکان نیستم.

توحید خالص آن است که به‌سوی آفریدگار و آغازگر هستی روی کنیم؛ او که همه آسمان‌ها و زمین را آفریده و از همه آنها بزرگ‌تر، اثربخش‌تر و دائمی‌تر است. نیز از آنجاکه آفرینش امری مستمر و پیوسته است و نیاز به افاضه هستی مستمر به مخلوق دارد، مخلوقات همیشه در محضر اویند و بلکه ظهور خود را از او دارند. بنابراین «پردازش، اندازه‌گیری و هدایت تکوینی و تشریعی» که همراه و ملازم با آفرینش‌اند، جلوه‌هایی از پروردگاری خداوند هستند.

پروردگار انسان، همان پروردگار هستی

در آیات متعددی پروردگار انسان‌ها خالق و سپس مدبر و پروردگار هستی دانسته شده؛ چنان‌که در سوره اعراف آمده:

إِنَّ رَبَّکُمُ اللَّهُ الَّذِی خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ فِی سِتَّةِ أَیَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَی عَلَی الْعَرْشِ یُغْشِی اللَّیْلَ النَّهَارَ یَطْلُبُهُ حَثِیثاً وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ تَبَارَکَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِینَ.[۲]

در حقیقت، پروردگار شما آن خدایی است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید؛ سپس بر عرش [جهانداری] استیلا یافت. روز را به شب ـ که شتابان آن را می‌طلبد ـ می‌پوشاند، و [نیز] خورشید و ماه و ستارگان را که به فرمان او رام شده‌اند [پدید آورد.] آگاه باش که [عالم] خلق و امر از آنِ اوست. فرخنده خدایی است پروردگار جهانیان.

عبارت «ثم استوی علی العرش» ـ که پس از موضوع خلقت آسمان‌ها و زمین ذکر شده ـ و

---

۱. انعام (۶): ۸۰.

۲. اعراف (۷): ۵۴.

همچنین عبارت «والشّمس والقَمر والنجومَ مسخراتٍ بامره» جملگی به راز صاحب‌اختیاری و تدبیر و پروردگاری خداوند اشاره دارد. از آن‌رو که او به آسمان‌ها و زمینْ هستی بخشیده، صاحب‌اختیار امر و تدبیر پروردگاری آنهاست.

جمله «ألا له الخلق والأمر» تأکیدی مجدد بر این حقیقت است. با توجه به قراینی که در آیه هست، چنین بر می‌آید که منظور از «خلقْ» آفرینش نخستین، و مراد از «امر» قوانین و نظاماتی است که به فرمان پروردگار در عالم هستی حاکم است و آن را در مسیر خود رهبری می‌کند.

این تعبیر می‌رساند کسی که آفرینندهٔ پدیده‌هاست، مدبر و پروردگار آنها نیز هست. بنابراین جهان همانطور که در حدوثش نیازمند به خداوند است، در تدبیر و اداره‌اش نیز وابسته به اوست.

برهان ابراهیم علیه السلام علیه نمرود

یکی از مهم‌ترین مناظره‌های پیامبران الهی با پادشاهان و مترفان معاصرشان بحث در صاحب‌اختیاری و ربوبیت بوده است. در این میان گزارش برخی مناظره‌ها در قرآن آمده است:

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَ يُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَ أُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَ اللّهُ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الظّالِمِينَ.[1]

آیا از [حالِ] آن کس که چون خدا به او پادشاهی داده بود [و بدان می‌نازید، و] با ابراهیم دربارهٔ پروردگارش محاجّه [می] کرد، خبر نیافتی؟ آنگاه که ابراهیم گفت: «پروردگار من همان کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند.» گفت: «من [هم] زنده می‌کنم و [هم] می‌میرانم.» ابراهیم گفت: «خدا [یِ من] خورشید را از خاور برمی‌آورد، تو آن را از باختر برآور.» پس آن کس که کفر ورزیده بود مبهوت ماند. و خداوند قوم ستمکار را هدایت نمی‌کند.

---

۱. بقره (۲): ۲۵۸.

نمرود گمان می‌کرد که اراده قتل و حفظ جان مردم همان «احیا» و «میراندن» حقیقی است، از این رو خود را ـ که گاه مباشر یا آمر قتل یا رهایی افراد از مرگ بود ـ در قدرت، نظیر پروردگار موردِ ادعای ابراهیم‌ؑ می‌دانست.

ابراهیم‌ؑ در این گفتگو، از ربوبیت تکوینی عالَم سخن گفت تا ضعف نمرود را کاملاً آشکار سازد. نمرود در موضوع مرگ و حیات، با آزاد کردن محکوم به مرگی یا کشتنِ یکی از زندانیان مغالطه کرد، اما در این عرصه مبهوت ماند. حضرت ابراهیم‌ؑ فرمود: پروردگار من خورشید را از مشرق آشکار می‌کند و در مغرب پنهان می‌سازد؛ درحالی‌که به‌راستی اگر تو پروردگار انسان‌ها هستی و امر حیات و زندگی و اختیار مردم به‌دست توست و مانند پروردگار من در عالم تکوین دخالت داری، خورشید را از مغرب بیرون آور. در این احتجاج، پروردگار انسان کسی دانسته شده که پروردگار هستی و دیگر موجودات عالم نیز باشد.

مناظره موسی‌ؑ با فرعون

در سوره شعراء نیز مناظره موسی و هارون‌ؑ با فرعون آمده است. فرعون مدعی بود که پروردگار و صاحب‌اختیار دیگران است، اما موسی و هارون‌ؑ این ویژگی را خاص خداوند می‌دانستند:

> فرعون گفت: «و پروردگار جهانیان چیست؟» گفت: «پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است، اگر اهل یقین باشید.» ... [موسی دوباره] گفت: «پروردگار شما و پروردگار پدران پیشین شما.» ... [موسی] گفت: «پروردگار خاور و باختر و آنچه میان آن دو است، اگر تعقّل کنید.»[1]

در این مناظره، حضرت موسی‌ؑ از پروردگاری خداوند بر تمام هستی و صاحب‌اختیاری او یاد

---

۱. «قالَ فِرْعَوْنُ وَ ما رَبُّ الْعالَمِينَ * قالَ رَبُّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما بَيْنَهُما إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ * ... قالَ رَبُّكُمْ وَ رَبُّ آبائِكُمُ الْأَوَّلِينَ * ... قالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ ما بَيْنَهُما إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ.» (شعراء (۲۶): ۲۳ ـ ۲۸.)

کرده و آن را دلیل نفی پروردگاری و صاحب‌اختیاری فرعون شمرده است. چنان‌که گفتیم، خدا پروردگار تمام هستی است؛ زیرا آفریننده آن است. آفریدگار بهترین راه‌های گذر از «هست»ها به «باید»ها را می‌داند و مخلوقاتش را تا رسیدن به مرحله نهاییِ شکوفایی، تدبیر و فرمانروایی می‌کند.

همهٔ موجودات نیز جزئی از کل نظام هستی‌اند؛ آن سان که راه تکامل آنان نیز از این نظام تأثیر می‌پذیرد. پس اینکه نظام تربیتی و رشد آنان در دو حوزه تکوین و تشریع ـ یا یکی از آن‌دو ـ به دیگری واگذار شده باشد، هیچ برهان و دلیلی بر این امر نداریم.

بر پایه این آیات، ویژگی پروردگار انسان عبارت است از: پرورش تکوینی تمام هستی (اعم از آسمان‌ها، زمین و موجودات بین آنها)، پرورش انسان‌های حال و گذشته، و پروردگاری مشرق و مغرب و آنچه بین آنهاست.

ج) دانش گسترده

یکی دیگر از اوصاف خداوند علم و دانایی اوست. قرآن‌کریم خداوند را موجودی آگاه به جزئیات امور و پدیده‌ها، گذشته و حال و آینده، دنیا و آخرت، غیب و شهادت، ظاهر و باطن، نیات و گفتار و همچنین موجودی عالم به اسرار و مخفی‌تر از اسرار معرفی کرده است.[1] در آیات نورانی قرآن‌کریم، علم خداوند پایه بسیاری از دستورها، تحولات و وقایع تکوینی و تشریعی، و فردی و اجتماعی قرار گرفته است.[2]

علم خداوند به افراد، امور و پدیده‌ها، از هرکس و هر چیز حتی از خود موجودات به آنها بیشتر است.[3] هرچند خداوند برخی از دانش‌ها را به دیگران تعلیم می‌دهد،[4] در پاره‌ای از موارد علم آنها را

---

۱. بنگرید به: بقره (۲): ۲۹، ۳۳، ۹۵، ۱۲۷ و ۱۵۵؛ حج (۲۲): ۷؛ مائده (۵): ۹۷؛ آل‌عمران (۳): ۱۲۹؛ نحل (۱۶): ۷۴؛ نور (۲۴): ۱۹؛ هود (۱۱): ۶؛ رعد (۱۳): ۸؛ انعام (۶): ۷۳؛ توبه (۹): ۹۴ و ۱۰۵؛ مؤمنون (۲۳): ۹۲؛ سجده (۳۲): ۶.

۲. بنگرید به: بقره (۲): ۱۳۷، ۱۶۹، ۱۸۷، ۱۹۷، ۲۱۶، ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۴۶ و ۲۴۷؛ نحل (۱۶): ۱۹؛ توبه (۹): ۷۸؛ آل‌عمران (۳): ۱۶۷.

۳. بنگرید به: بقره (۲): ۱۴۰، آل‌عمران (۳): ۱۱۹؛ فاطر (۳۵): ۱۱؛ هود (۱۱): ۳۱؛ اسراء (۱۷): ۵۴؛ نجم (۵۳): ۳۲.

۴. بنگرید به: نساء (۴): ۱۱۳؛ علق (۹۶): ۴؛ الرحمن (۵۵): ۳؛ بقره (۲): ۳۱ و ۲۲۸.

نزد خود نگاه می‌دارد؛ آن‌سان که حتی عالی‌ترین موجودات از آن بی‌اطلاع‌اند.[۱]

آیات قرآن علم الهی را بن‌مایه تربیت انسان دانسته و از سویی توجه به این صفت الهی را در خدمت تربیت آدمی به‌کار گرفته است.[۲] بیشتر صفات به‌کاررفته در قرآن ـ مانند رؤیت، سمیع، بصیر، حکیم، خبیر، لطیف، شاهد و مشتقات آنها ـ بیانگر علم الهی و ابعاد مختلف آن است.

عالم، محضر خدا

أَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرىٰ.[۳]

مگر ندانسته که خدا می‌بیند؟

ابوجهل در آغاز رسالت پیامبر اکرمﷺ نسبت به ایشان برخوردهای تندی داشت. از این‌رو خداوند برای تسلی‌دادن به پیامبراسلامﷺ و تهدید ابوجهل به‌خاطر آزارهایی که به آن‌حضرت روامی‌داشت، این آیه را نازل فرمود.

حال ممکن است این سؤال پیش آید که چگونه فردی مانند ابوجهل باید بداند که خداوند می‌بیند؟

در پاسخ گفته‌اند این علم لازمه اعتقاد به هستی‌بخش مطلق است. بت‌پرستان و مشرکان نیز اعتراف داشتند که جهان هستی‌بخش می‌خواهد؛ یعنی کسی که خود هستی را از جایی دیگر برنگرفته باشد.[۴]

آفرینش امری مستمر است. به دیگر سخن، موجودات دوام افاضه وجود را از سوی واجب‌الوجود لازم دارند از این‌رو به‌طور مستمر در محضر خالق خود هستند و لحظه‌ای از او غایب نمی‌گردند. لازمه پذیرش این ارتباط میان آفریدگار و آفریده‌شده، مشاهده دائمی آفریدگار است.

---

۱. بنگرید به: طور (۵۲): ۵۲؛ احزاب (۳۳): ۶۳؛ انعام (۶): ۱۲۳.

۲. بنگرید به: بقره (۲): ۱۶۹، ۱۹۷، ۲۳۵ و ۲۷۳؛ علق (۹۶): ۱۴؛ آل عمران (۳): ۹۲ و ۱۴۲؛ محمّد (۴۷): ۳۰؛ انعام (۶): ۵۹؛ جمعه (۶۲): ۸؛ نساء (۴): ۲۵؛ مائده (۵): ۷؛ انفال (۸): ۵۳.

۳. علق (۹۶): ۱۴.

۴. بنگرید به: *ترجمه المیزان*، ج ۲۰، ص ۵۴۶.

گستردگی علم الهی نیز از این حقیقت ریشه می‌گیرد، هرگاه آفریدگار هستی حیات را افاضه کند و این حیات را استمرار بخشد، تمام بخش‌ها و لایه‌های وجودی موجودات در محضر و حوزه دانش او خواهند بود؛ چنان‌که در برخی از آیات این ابعاد گسترده دانش الهی بیان شده است: «إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَ مَا يَخْفىٰ:[1] که او آشکار و آنچه را که نهان است می‌داند.»

خداوند از آن‌رو که هم ظاهر و هم باطن پدیده‌ها را آفریده و هم دائماً به آنها حیات و هستی می‌بخشد، بر ظاهر و مخفی پدیده‌ها آگاه است. «جهر» به ظهور کامل یک پدیده در برابر چشم یا گوش اطلاق می‌شود. و آیه «إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ»[2] اشاره به آن است که خداوند سخنان آشکار را می‌شنود.

عبارت «و ما یخفی» نیز به دانش خداوند به پدیده‌های مخفی از چشم و گوش اشارت دارد. از این‌رو، موجودات مادی و غیرمادی و گفتار پنهان و آشکار در حوزه علم الهی گنجانده می‌شود.

از همین رو، قرآن به مطالب پنهان‌شده در سینه‌های کفار و مشرکان اشاره کرده، خداوند را عالم‌ترین موجود به آنها می‌شمرد: «وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ:[3] و خداوند به آنچه در سینه دارند، داناتر است.»

در جایی دیگر نیز رابطه علم خداوند با صفت آفریدگاری او به‌صراحت آمده است:

أَ لا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ.[4]

آیا کسی که آفریده است نمی‌داند؟ با اینکه او خود باریک‌بین آگاه است.

همان‌گونه که گذشت، درک این حقیقت در گرو آن است که آفرینش را امری مستمر و دائمی بدانیم که هرلحظه فیض وجود از ناحیه او به مخلوقات می‌رسد و چنان نیست که آنها را بیافریند و به حال خود واگذارد؛ زیرا ممکنات در هستی و همه شئون خود، به ذات واجب تعالی فقر دائمی دارند.

---

۱. اعلی (۸۷): ۷.
۲. انبیاء (۲۱): ۱۱۰.
۳. انشقاق (۸۴): ۲۳.
۴. ملك (۶۷): ۱۴.

توجه به این پیوند دائمی و آفرینش مستمر بهترین دلیل بر علم خداوند به اسرار همه موجودات در هر زمان و مکان است.[۱]

در راستای همین برهان، لطیف بودن خداوند نیز اشاره دارد به علم او به اسرار دقیق و ظریف آفرینش؛ چه آنکه خلقت اجسام لطیف و کوچک و بسیار خُرد و از دیگر سو لطایف و ظرایفی که در آفرینش تمام موجودات وجود دارد، ملازم با علم خداوند به اسرار دقیق و ظریف آفرینش است.

برای مطالعه بیشتر

دانش الهی در برهان‌های قرآنی

این صفت خداوند در موارد بسیاری پایه برهان و استدلال‌های قرآن قرار گرفته است.

در اینجا تنها برخی از آنها را بازمی‌گوییم:

۱. علم الهی به توطئه‌ها و گفتار سرّی: «و [همین یهودیان] چون با کسانی که ایمان آورده‌اند برخورد کنند، می‌گویند: «ما ایمان آورده‌ایم.» و وقتی با همدیگر خلوت می‌کنند، می‌گویند: «چرا از آنچه خداوند بر شما گشوده است، برای آنان حکایت می‌کنید تا آنان به [استناد] آن، پیش پروردگارتان بر ضد شما استدلال کنند؟ آیا فکر نمی‌کنید؟» آیا نمی‌دانند که خداوند آنچه را پوشیده می‌دارند، و آنچه را آشکار می‌کنند، می‌داند؟»[۲]

۲. علم پروردگار به مصالح و مفاسد و ظرفیت‌های انسان‌ها در صدور احکام: «بر شما کارزار واجب شده است، در حالی که برای شما ناگوار است. و بسا چیزی را خوش نمی‌دارید و آن برای شما خوب است، و بسا چیزی را دوست می‌دارید و آن برای شما بد است، و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید.»[۳]

۳. گزینش‌های حکیمانه الهی: «و پیامبرشان به آنان گفت: «در حقیقت، خداوند، طالوت را بر شما به پادشاهی گماشته است.» گفتند: «چگونه او را بر ما پادشاهی باشد با آنکه ما به پادشاهی از وی سزاوارتریم و به او از حیث مال، گشایشی داده نشده است؟»

---

۱. بنگرید به: *تفسیر نمونه*، ج ۲۴، ص ۳۳۴؛ *ترجمه المیزان*، ج ۲۰، ص ۵۴۶.

۲. بقره (۲): ۷۶ـ۷۷.

۳. بقره (۲): ۲۱۶.

پیامبرشان گفت: «در حقیقت، خدا او را بر شما برتری داده، و او را در دانش و [نیروی] بدن بر شما برتری بخشیده است، و خداوند پادشاهی خود را به هر کس که بخواهد می‌دهد، و خداگشایشگر داناست.»[۱]

۴. جهان، محضر خدا: «و در هیچ کاری نباشی و از سوی او [خدا] هیچ [آیه‌ای] از قرآن نخوانی و هیچ کاری نکنید، مگر اینکه ما بر شما گواه باشیم آنگاه که بدان مبادرت می‌ورزید. و هم‌وزن ذره‌ای، نه در زمین و نه در آسمان از پروردگار تو پنهان نیست، و نه کوچکتر و نه بزرگتر از آن چیزی نیست، مگر اینکه در کتابی روشن [درج شده] است.»[۲]

۵. دلیل عدم‌هدایت خاص برخی افراد: «قطعاً بدترین جنبندگان نزد خداکران و لالانی‌اند که نمی‌اندیشند و اگر خدا در آنان خیری می‌یافت قطعاً شنوایشان می‌ساخت؛ و اگر آنان را شنوا می‌کرد، حتماً باز به حال اعراض، روی برمی‌تافتند.»[۳]

۶. دلیل تغییر برخی احکام: «اکنون خدا بر شما تخفیف داده و معلوم داشت که در شما ضعفی هست. پس اگر از [میان] شما یکصد تن شکیبا باشند بر دویست تن پیروز گردند، و اگر از شما هزار تن باشند، به توفیق الهی بر دو هزار تن غلبه کنند، و خدا با شکیبایان است.»[۴]

۷. دلیل عنایت ویژه و الطاف خاص الهی: «به راستی خدا هنگامی که مؤمنان، زیر آن درخت با تو بیعت می‌کردند از آنان خشنود شد، و آنچه در دلهایشان بود بازشناخت و بر آنان آرامش فرو فرستاد و پیروزی نزدیکی به آنها پاداش داد و [نیز] غنیمتهای فراوانی خواهند گرفت، و خدا همواره نیرومند سنجیده کار است.»[۵]

۸. پرهیزگاری از خداوند: «... و بدانید که خداوند آنچه را در دل دارید می‌داند. پس، از [مخالفت] او بترسید، و بدانید که خداوند آمرزنده و بردبار است.»[۶]

---

۱. بقره (۲): ۲۴۷.
۲. یونس (۱۰): ۶۱.
۳. انفال (۸): ۲۲ ـ ۲۳.
۴. انفال (۸): ۶۶.
۵. فتح (۴۸): ۱۸ ـ ۱۹.
۶. بقره (۲): ۲۳۵.

د) قدرت بی‌پایان پروردگار

یکی از مهم‌ترین مباحث صفات کمال و جمال خداوند، مسئلهٔ «قدرت» است. آیات بسیاری خداوند را بدین صفت توصیف کرده‌اند. واژه‌هایی چون «قادر، قوی، عزیز، بطش، قهر و غالب» هر یک به‌گونه‌ای توانایی بی‌پایان خداوند را باز نموده است.[1]

اثبات توانایی مطلق و فراگیر خداوند کار دشواری نیست. لازمه آفرینش هستی و همچنین تدبیر و ثبات امور انسان و سایر موجودات عالم، وجود قدرت و توانایی خالق و مدبر موجودات را به اثبات می‌رساند. از همین رو در سوره حج پس از آنکه خلقت و تدبیر انسان و گیاه را ذکر کرده، آن را فعل خداوند می‌شمرد، قدرت او را نیز متذکر می‌گردد:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُخَلَّقَةٍ وَ غَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِنُبَيِّنَ لَكُمْ وَ نُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَ مِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئاً وَ تَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذا أَنْزَلْنا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَتْ وَ أَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ * ذلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّهُ يُحْيِ الْمَوْتى وَ أَنَّهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.[2]

در آیه اخیر، کلمه «ذلك» به آفرینش انسان و گیاه و تدبیر امور آنها اشاره دارد که این خود چند مطلب را به اثبات می‌رساند: اول آنکه «الله» حق است و امری موهوم، باطل و خیالی نیست؛ زیرا وجود حقیقی و غیرخیالی پدیده‌ها و نظام متقن و ثابتی که بر آنها جاری است، پدیدآورنده و مدبر

---

۱. مثلا واژه «عزیز» ۱۱۹ بار، «قدرت» ۱۲۲ بار، «غلب» ۱۲۲ بار، «قوی» ۱۳۲ بار، «قهر» ۱۳۲ بار و «بطش» ۱۳۲ بار در قرآن آمده که در اغلب موارد به خداوند اشاره دارد.

۲. «ای مردم، اگر در بارهٔ برانگیخته شدن در شکّید، پس [بدانید] که ما شما را از خاک آفریده‌ایم، سپس از نطفه، سپس از علقه، آنگاه از مضغه، دارای خلقت کامل و [احیاناً] خلقت ناقص، تا [قدرت خود را] بر شما روشن گردانیم. و آنچه را اراده می‌کنیم تا مدتی معین در رحمها قرار می‌دهیم، آنگاه شما را [به صورت] کودک برون می‌آوریم، سپس [حیات شما را ادامه می‌دهیم] تا به حد رشدتان برسید، و برخی از شما [زودرس] می‌میرد، و برخی از شما به غایت پیری می‌رسد به‌گونه‌ای که پس از دانستن [بسی چیزها] چیزی نمی‌داند. و زمین را خشکیده می‌بینی و [لی] چون آب بر آن فرود آوریم به جنبش درمی‌آید و نمو می‌کند و از هر نوع [رستنیهای] نیکو می‌رویاند. این [قدرت نماییها] بدان سبب است که خدا خود حق است، و اوست که مردگان را زنده می‌کند و [هم] اوست که بر هر چیزی تواناست.» (حج (۲۲): ۵ ـ ۶.)

حقیقی را کشف کرده، ثابت می‌کند که خداوند امری موهوم نیست. دوم آنکه، انتقال خاک مرده از وضعی به وضعی دیگر و رساندش به مرحله انسانی و نیز انتقال زمین مرده ـ به وسیله آب ـ به صورت نباتی که به‌کرّات روی می‌دهد، ثابت می‌کند همین موجودی که در تدبیرش چنین بعثت‌های پی‌درپی و مستمری دارد، توان زنده‌کردن مردگان و بعثت انسان‌ها را نیز دارد.

سوم آنکه: «ایجاد و تدبیر انسان و نبات، در کنار دیگر موجودات هستی شکل می‌گیرد و کسی می‌تواند انسان و گیاهان را هستی دهد و امر آن دو را انتظام بخشد که کل هستی را آفریده و آن را تدبیر نموده باشد. پس اگر کسی قدرت بر آفرینش و تدبیر این دو (انسان و گیاهان) را داشته باشد، قدرت بر هر چیزی خواهد داشت؛ همان‌گونه که هستی‌بخش و مدبر همه چیز خواهد بود.»[۱]

قرآن ضمن بیان آفرینش آسمان‌ها و زمین هفتگانه، امر خدا را در میان این پدیده‌های عظیم یاد کرده، آن را دلیل و راهنمای اثبات قدرت مطلق خداوند و دانش گسترده او شمرده است:

> اللّهُ الَّذِی خَلَقَ سَبْعَ سَماواتٍ وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ یَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَیْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللّهَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ وَ أَنَّ اللّهَ قَدْ أَحاطَ بِکُلِّ شَیْءٍ عِلْماً.[۲]
>
> خدا همان کسی است که هفت آسمان و همانند آنها هفت زمین آفرید. فرمان [خدا] در میان آنها فرود می‌آید، تا بدانید که خدا بر هر چیزی تواناست، و به راستی دانش وی هر چیزی را در بر گرفته است.

این آیه به عظمت قدرت خداوند در آفرینش آسمان‌ها و زمین و نیز هدف نهایی آفرینش اشارتی پرمعنا دارد. جمله «و من الارض مثلهن»، یعنی همان‌گونه که آسمان‌ها هفتگانه‌اند، زمین نیز هفتگانه است.[۳] در عظمت آسمان‌های هفتگانه همین بس که خداوند می‌فرماید:

> إِنّا زَیَّنَّا السَّماءَ الدُّنْیا بِزِینَةٍ الْکَواکِبِ.[۴]
>
> ما آسمان این دنیا را به زیور اختران آراستیم.

---

۱. بنگرید به: *ترجمه المیزان*، ج ۱۴، ص ۴۸۸؛ *تفسیر کنز الدقائق*، ج ۹، ص ۴۹.
۲. طلاق (۶۵): ۱۲.
۳. مفسران در زمینه هفتگانه بودن زمین نظریات مختلفی دارند. در این‌باره بنگرید به تفاسیر: *ترجمه المیزان* ج ۱۹، ص ۵۴۹؛ *نمونه*، ج ۲۴، ص ۲۶۰؛ *کنز الدقائق*، ج ۱۳، ص ۳۱۸؛ *احسن الحدیث*، ج ۱۱، ص ۲۱۸.
۴. صافات (۳۷): ۶.

از این آیه بر می‌آید که آنچه ما می‌بینیم و علم و دانش بشر به آن احاطه دارد، همه مربوط به آسمان اول است و ماورای این ثوابت و سیارات، شش عالم دیگر وجود دارد که فعلاً از دسترس علم ما بیرون است.

اگر عدد هفت در مورد آسمان‌ها و زمین علامت تکثیر باشد و مراد از آن عدد هفت ریاضی نباشد (آن‌گونه که در تعابیر فارسی و عربی نیز رواج دارد)، در این صورت عظمتِ فوق تصور آسمان‌ها و زمین‌های متعدد در عالم هستی، تصویر روشن‌تری می‌یابد.[۱]

یکی از ثمرات تدبیر در امر آفرینش آسمان‌ها و زمین‌های هفتگانه با نظام متقن و استواری که در آنها جریان دارد، درک قدرت خداوند بر همه موجودات و احاطه علمی او بر جمله مخلوقات و پدیده‌هاست. هیچ متفکری در مسئله آفرینش غور نکرد، مگر آنکه بی‌تردید قدرت گسترده و بی‌پایان آفریدگار و علم فراگیر او را به مخلوقات دریافت.

مُلک و پادشاهی نامحدود، دلیل قدرت خداوند

تَبارَكَ الَّذِی بِیَدِهِ الْمُلْكُ وَ هُوَ عَلىٰ كُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ * الَّذِی خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَیاةَ لِیَبْلُوَكُمْ أَیُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْغَفُورُ.[۲]

بزرگوار [و خجسته] است آنکه فرمانروایی به دست اوست و او بر هر چیزی تواناست. همانکه مرگ و زندگی را پدید آورد تا شما را بیازماید که کدامتان نیکوکارترید، و اوست ارجمند آمرزنده.

این دو آیه با بیان مالکیت مطلق خداوند آغاز می‌شود. درحقیقت پادشاهی گسترده و بلامنازع خداوند دربرگیرندهٔ تمام ملک‌هاست. واژه «یَد» استعاره از قدرت است و احاطهٔ خداوند بر ملک را می‌رساند. به دیگر بیان، «ملکیت هستی همچون موم در دست اوست.»[۳] لازمه نامحدود و مطلق بودن این‌گونه پادشاهی و صاحب‌اختیاری، توانایی نامحدود و نامتناهی خداوند است.[۴]

آفرینش مرگ و زندگی که در آیه دوم به آن پرداخته شده، آن هم با واژه «الذی»، بیانگر آن است

---

۱. بنگرید به: *تفسیر نمونه*، ج ۲۴، ص ۲۶۰.
۲. ملك (۶۷): ۱ ـ ۲.
۳. بنگرید به: *ترجمه المیزان*، ج ۱۹، ص ۵۸۴.
۴. بنگرید به: *ترجمه المیزان*، ج ۱۹، ص ۵۸۴؛ *تفسیر نمونه*، ج ۲۴، ص ۳۱۶.

که قدرت نامحدود و گسترده خداوند، از راه آفرینش مرگ و زندگی شناخته می‌شود. شایان ذکر است که مرگ در فرهنگ قرآن عدم‌حیات نیست، بلکه انتقال از جهانی به جهان دیگر است. به تعبیری نیکوتر، همان‌گونه که تولد نوزاد، مرگ از رَحمِ و انتقال به جهان خارج است، مرگِ انسان نیز مردن از دنیا و انتقال به جهان دیگر دانسته شده و درنتیجه هستی‌بخش عالم، هم زنده‌کننده است و هم میراننده و تعلق قدرت او به مرگ نیز تعلق قدرت به امری وجودی است.[1] از این‌رو، آفرینش مرگ و زندگی دلیل بر قدرت نامحدود خداوند است؛ همان‌سان که آفرینش هفت طبقه آسمان ـ بی‌هیچ تناقض و عیب ـ و زینت‌بخشی آسمان اول به چراغ‌های پرفروغ و شهاب سنگ‌ها، آیتی دیگر بر این امر است.[2]

غلبه قدرت الهی

وَ هُوَ الْقاهِرُ فَوْقَ عِبادِهِ وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ.[3]

و اوست که بر بندگان خویش چیره است، و اوست حکیم آگاه.

قهر به معنای غلبه و ذلیل کردن است، از این‌رو قاهر یعنی غالب. در برخی از منابع قهر و غلبه را متفاوت دانسته‌اند. از نگاه اینان، «قهر» نوعی غلبه و پیروزی است، آن‌سان که طرف مقابل نتواند هیچ‌گونه مقاومتی از خود نشان دهد. اما در «غلبه» این مفهوم وجود ندارد و ممکن است شخص غالب بعد از مقاومت‌هایی، بر طرف مقابل پیروز گردد.

از تعبیر «فوق عباده» در این آیه نیز می‌توان این مطلب را دریافت که گویا همه موجودات عالم هستی بندگان ضعیف و ناتوانی هستند که مهار امر و نهی آنها کاملاً در دست مولای قادر و غالب است. علامه طباطبایی در این زمینه چنین می‌نویسد:

> از آنجایی‌که تمام اسباب عالم هستی را خدای تعالی ایجاد کرده تا وسایطی برای حدوث حوادثی باشند ـ و اوست که مسببات را از آثار اسباب متأثر می‌سازد و این اسباب و مسببات هرچه باشند،

---

۱. همان.
۲. بنگرید به: ملک (۶۷): ۴ ـ ۶.
۳. انعام (۶): ۱۸.

مجبور به قبول آثاری هستند که خداوند فعل آن را از یکی، و انفعال از آن را از دیگری خواسته است ـ از این جهت می‌توان گفت تمامی آنها مقهور خدای سبحان‌اند و خدای سبحان قاهر بر همه آنهاست.[۱]

بنابراین اگر سخن از قهر و غلبه است و این واژه بیانگر وجود عامل نیرومندی در برابر اراده و قدرت خداوند است، به‌دلیل پندار اولیه ماست، در غیر این صورت هیچ موجودی توان مقاومت در برابر قدرت خداوند را نداشته و بلکه هرچه دارند، جمله از او و به مشیت اوست.[۲]

در همین باب، در سوره کهف مذاکره دو رفیق باغدار آمده است:

... به یکی از آنها دو باغ انگور دادیم و پیرامون آن دو [باغ] را با درختان خرما پوشاندیم و میان آن دو را کشتزاری قرار دادیم ... و میان آن دو [باغ] نهری روان کرده بودیم. و برای او میوه فراوان بود. پس به رفیقش ـ درحالی‌که با او گفتگو می‌کرد ـ گفت: «مال من از تو بیشتر است و از جهت افراد از تو نیرومندترم.» و درحالی‌که او به خویشتن ستمکار بود، داخل باغ شد [و] گفت: «گمان نمی‌کنم که رستاخیز برپا شود و اگر هم به‌سوی پروردگارم بازگردانده شوم، قطعاً بهتر از این را در بازگشت خواهم یافت.» رفیقش ـ درحالی‌که با او گفتگو می‌کرد ـ به او گفت: «آیا به آن کسی که تو را از خاک، سپس از نطفه آفرید، آن‌گاه تو را [به صورت] مردی درآورد، کافر شدی؟ اما من [می‌گویم:] اوست خدا، پروردگار من، و هیچ کس را با پروردگارم شریک نمی‌سازم. و چون داخل باغت شدی، چرا نگفتی «ما شاءالله، نیرویی جز به [قدرت] خدا نیست»؟ اگر مرا از حیث مال و فرزند کمتر از خود می‌بینی، امید است که پروردگارم بهتر از باغ تو به من عطا فرماید و بر آن [باغ تو] آفتی از آسمان بفرستد تا به زمینی هموار و لغزنده تبدیل گردد، یا آب آن [در زمین] فروکش کند تا هرگز نتوانی آن را به دست آوری. [تا به او رسید آنچه باید برسد] و [آفت آسمانی] میوه‌هایش را فروگرفت. پس برای [از کف دادن] آنچه در آن باغ هزینه کرده بود، دست‌هایش را برهم می‌زد درحالی‌که داربست‌های آن فروریخته بود و [به حسرت] می‌گفت: «ای کاش هیچ‌کس را شریک پروردگارم نمی‌ساختم!» و او را در برابر خدا گروهی نبود تا یاری‌اش کنند و توانی نداشت که خود را یاری کند. در آنجا [آشکار شد که] یاری به خدایِ حق تعلق دارد. اوست

---

۱. *ترجمه المیزان*، ج ۷، ص ۴۷.
۲. بنگرید به: همان.

بهترین پاداش و [اوست] بهترین فرجام.[1]

این آیات بیانگر قهر و غلبه قدرت خداوند بر نظام اسباب و مسببات است و اینکه هر نیرویی در انحصار خدا و قائم به اوست. بنابراین آنچه در زمین روی می‌دهد، همه در پرتو قدرت الهی است، بی‌آنکه ما از خود چیزی داشته باشیم.

پژوهش و اندیشه

۱. مجموعه آیاتی که بر نفی شباهت خدا با مخلوقاتش دلالت دارد، چگونه با آیه‌هایی که بیانگر «دمیده شدن روح خدا در انسان» است، قابل‌جمع است؟

۲. آیاتی که برهان‌های قرآن در مورد مالکیت مطلق خداست، را جمع‌آوری و ترجمه کنید.

۳. اثر تربیتی ایمان و بینایی و شنوایی پروردگار را با استفاده از آیات بررسی کنید.

۴. حکمت الهی چیست؟ دلایل قرآنی حکیم بودن خداوند را بررسی کرده، آثار تربیتی شناخت حکمت خداوند را بنویسید.

۵. دربارهٔ روی‌آوری آفات و بلاها به انسان چه دلایل قرآنی را می‌توان مطرح کرد؟

۶. آیات ناظر به اسما و صفات الهی که در این درس آمده را جمع‌آوری و ترجمه کنید.

منابع برای مطالعه و پژوهش

۱. منشور جاوید، جعفر سبحانی، ج ۱ و ۲، قم، توحید.

۲. پیام قرآن، ناصر مکارم‌شیرازی، ج ۱ ـ ۴، قم، مدرسه الامام امیرالمؤمنین علیه السلام.

۳. معارف قرآن، محمدتقی مصباح‌یزدی، ج ۱، قم، موسسهٔ آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

۴. تفسیر موضوعی قرآن‌کریم، عبدالله جوادی‌آملی، ج ۲، قم، اسراء

۵. اسماء الحسنی، بهره انسان از اسماء الهی، سیدکاظم ارفع.

۶. اسماء و صفات الهی در قرآن، محمدباقر محقق.

۷. درآمدی بر اسماء الهی از دیدگاه قرآن و عرفان، رضا رمضانی گیلانی، قم، نسیم حیات.

---

۱. کهف (۱۸): ۳۲ ـ ۴۴.

فصل دوم: جهان‌های دیگر

درآمد

فلسفه، عرفان و ادیان، هستی را به جهان‌های گوناگونی تقسیم کرده‌اند که در این میان، جهان مادی (یا طبیعت و عالم مُلک) و به اصطلاح حکما «ناسوت»، تنها یکی از این عوالم است.

این جهان با حواس ظاهری قابل درک است و از همین روی در اصطلاح اسلامی از آن به عالم «شهود» تعبیر می‌شود. اما هستند جهان‌های دیگری که با قوای روحی و عقلانی انسان و یا گزارش وحی شناخته می‌شود. از آنجاکه این بخش هستی در حوزه درک حواس ظاهری و ملموس ما نیست، از آن به جهان غیب تعبیر می‌گردد. جهان غیب شامل عوالم گوناگونی چون «لاهوت، مجردات، ملکوت، برزخ و قیامت» است.

«انبیا و وحی‌های الهی راهنمایان جهان غیب‌اند. آنان آمده‌اند تا مردم را [به] غیب و ماورای ظاهر و محسوساتْ مؤمن و معتقد سازند. البته به اینکه مردم به غیب ایمان بیاورند، اکتفا نکرده‌اند، بلکه آنان میان مردم و غیب رابطه برقرار کرده‌اند و حلقه اتصال میان مردم و غیب شده و آنان را به مددهای غیبی و عنایت‌های خاص غیبی در شرایط خاص مؤمن نموده‌اند. در اینجاست که مسئله غیب عملاً با زندگی مردم تماس پیدا می‌کند.»[1]

---

۱. *امدادهای غیبی در زندگی بشر*، ص ۵۵.

این فصل به معرفی چهار جهان «لاهوت، ملکوت، برزخ و قیامت» و راه رسیدن به شناخت دو جهان نخست و بیان برخی ویژگی‌های جهان برزخ و آثار تربیتی قیامت می‌پردازد.

۱. عالم لاهوت

یکی از عوالمی که به حکم برهان نیز ثابت گردیده، عالم الوهیت است؛ یعنی ذات واجب‌الوجود، مستجمع جمیع صفات کمالی است که در آن مرتبه از وجود آنچه هست، یک وجود اطلاقی است و بس. ذات پروردگار به‌تنهایی خود عالمی است و از سویی عظیم‌ترین عوالم نیز هست؛ زیرا ذات حق محیط بر همه عوالم پایین‌تر است و ذره‌ای از وجود از احاطه قیومی او بیرون نیست. این عالم به‌اصطلاح عالم لاهوت نامیده می‌شود.

برای مطالعه بیشتر

رابطه انسان با خدا بازتابی از نقش او بر تمام هستی و انسان است؛ تاآنجا که همه موجودات و آثار وجودی‌شان به اراده و خواست الهی بستگی تام دارد. این تأثیر آن‌چنان عمیق و گسترده است که برخی را به توهم «جبر» و سلب اختیار از انسان و دیگر موجودات دچار ساخته و گروهی را نیز به تنزه محض خداوند و وحدت وجود معتقد نموده؛ آن‌سان که عنصر و عامل اساسی عرفان اسلامی را اصل وحدت وجود تشکیل می‌دهد. وقتی جنید (م ۲۹۸ ق) حدیث «کانَ اللّه وَ لَمْ یَکُنْ مَعَهُ شَیءٌ» (= خدا بود و چیزی با او نبود) را شنید، گفت: «اَلآنَ کَما کانَ: اکنون نیز چنان است که بود.»[1] عطار نیز می‌گوید:

سائلی پرسید از منصور مست — حق‌پرستی احمدی یا خودپرست
گفت شرمت باد آخر غیر گو — مسجد و میخانه و هم دیر گو

---

۱. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۲۸.

ارزش یقین به عالم لاهوت

عالم لاهوت برای ما به حکم برهان و دلیل قطعی ثابت است، اما موضوع مهم، یقین به عالم لاهوت است؛ بدین معنا که انسان در حوزه علم و دانایی به آرامش و ثبات فهم دست یابد و مطلب آن چنان آشکار شود که نفس و جان آدمی به آن آرام گیرد.[۱]

یقین گران‌بهاترین نعمتی است که خداوند به بندگان عنایت می‌کند. بسیاری از معارف دینی و غیر آن از این‌رو که به مرتبه یقین و باور کامل نمی‌رسند، باعث می‌گردد که انسان به اعمال مغایر با اعتقادات و باورهای خود دست یازد.

امام صادق﵇ در این باب می‌فرماید: «هیچ چیزی گرانبهاتر از یقین نیست.»[۲]

ازجمله اولین درخواست‌های امام‌سجاد﵇ در دعای مکارم الاخلاق، دستیابی به مراتب بالای یقین است: «وَاجْعَلْ يَقِينِي أَفْضَلَ الْيَقِينِ.»

از مهم‌ترین آثار یقین به عالم لاهوت، بزرگ شدن خدا و کوچک شدن دیگران در دل است. استاد جوادی آملی دراین‌باره می‌نویسد: «انسانی که حکمت جهان را مشاهده می‌کند، دیگر نام لذت‌های جهان را لذت نمی‌نهد. کسی که به مقام یقین رسید، درون جهان و درون خود و دیگران را می‌بیند، لذا نه به خود متکی است و نه به غیرخدا دل می‌بندد و نه از غیرْ مدد می‌طلبد؛ چون می‌داند چیزی درون انسان و غیرانسان نیست. اگر او به این مقام برسد، هرگز آن محبوب راستین را رها نمی‌کند و او را برای خود او می‌پرستد.»[۳]

عبادت، راه تحصیل یقین

وَ اعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ.[۴]

این آیه بیانگر رمز و راز تمامی عبادات است. رسیدن به مرحله یقین ثمرهٔ عبادت است و در پرتو آن، به اینکه جهانْ مبدأ و معاد و مسیری دارد، اعتقادی راسخ یافته، از تردید و دودلی رها می‌گردیم

---

۱. برای بررسی معنای واژه یقین از نگاه قرآن، بنگرید به: *مفردات الفاظ القرآن*، ص ۸۹۲؛ *قاموس قرآن*، ج ۷، ص ۲۶۸ ـ ۲۶۹. نیز از نظر واژگانی بنگرید به: **فرهنگ عمید**، ص ۱۳۲۱.

۲. *میزان الحکمة*، ج ۴، ص ۳۷۱۳.

۳. **حکمت عبادات**، ص ۴۸.

۴. «و پروردگارت را پرستش کن تا یقین تو را فرا رسد.» (حجر (۱۵): ۹۹.)

و بدین رو سرنوشتمان به‌نیکی رقم می‌خورد.

عارفان در پرتو عبادت به یقین می‌رسند. آرامش باطنی آنان و ایستادگی‌شان در برابر ناملایمات روزگار از آن‌روست که به باطن عبادات راه یافته‌اند.

اینک پرسیدنی است که آیا با رسیدن به مرتبه یقین، وظیفه عبادت و پرستش از دوش سالک برداشته می‌شود؟ برخی پنداشته‌اند که طبق این آیه با رسیدن به مرتبه یقین، عبادت ساقط می‌شود. آنان این‌گونه استدلال کرده‌اند که عبادت نردبان عروج به آسمان است و «چون شدی بر بام‌های آسمان، سرد باشد جستجوی نردبان!»

از جهاتی می‌توان این پندار را مردود دانست که به بخشی از آن اشاره می‌شود:

۱. پیامبر اکرمﷺ که مخاطب این آیه است با اینکه بالاترین درجهٔ بصیرت را دارا بوده، تا واپسین لحظات عمر خود به عبادت پرداخت و حتی اندکی سستی نکرد. علی‌ؑ نیز آن‌چنان در عبادت راسخ ماند که جام شهادت را در محراب عبادت سرکشید.

۲. انسان عابدی که با تکیه بر عبادت به مرتبه یقین می‌رسد، یا در آن مرتبه باقی می‌ماند و یا برای کسب مراتبِ بالاترِ یقین می‌کوشد. از این‌روی، ترک عبادت موجب سقوط او از مرتبه یقین خواهد بود.

۳. مراتبی از یقین تنها پس از مرگ حاصل می‌شود؛ آن هنگام که با فرارسیدن اجل پرده‌ها کنار رفته و حقایق ایمان و کفر آشکار می‌گردد. مراتب یقینِ پیش از مرگ نسبت به پس از آن به‌گونه‌ای است که می‌توان ادعا نمود آنچه باورِ پیش از مرگ بوده، نسبت به پس از آن، یقین نیست. علامه طباطبائی دراین‌باره می‌نویسد: مراد از آمدن یقین، رسیدن اجل مرگ است که با فرارسیدن آن، غیب به شهادت، و خبر به عیان مبدل می‌شود.[۱]

بر اساس آنچه بیان شد، معنای آیه آن است که ای پیامبر! تو بر عبودیت خود ادامه بده و همچنان بر اطاعت و اجتناب از معصیت صبر کن و همچنان آنچه کافران می‌گویند، تحمل کن تا اجلت فرارسد و به عالم یقین انتقال‌یابی و مشاهده کنی که خدا با آنان چه می‌کند.[۲]

برخی از آیات نیز مؤید این ادعاست؛ چنان‌که در سوره مدثر آمده است که مؤمنان بهشتی از

---

۱. ترجمه *المیزان*، ج ۱۲، ص ۲۸۸.

۲. بنگرید به تفاسیر: *ترجمه المیزان*، ج ۱۲، ص ۲۸۸ ـ ۲۸۹؛ *نمونه*، ج ۱۱، ص ۱۳۹؛ *انوار درخشان*، ج ۹، ص ۴۰۶.

اصحاب سَقر (جهنم) پرسند که چه چیزی شما را به‌سوی جهنم کشاند؟ آنان در پاسخ ضمن بیان چند مورد چنین اشاره می‌کنند:

وَ كُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ * حَتَّىٰ أَتَانَا الْيَقِينُ.[۱]

و روز جزا را دروغ می‌شمردیم، تا مرگ ما در رسید.

قرآن ویژگی قیامت را کنار رفتن پرده‌ها از جلوی چشم می‌داند. در سوره «ق» به انسان و وسوسه‌های درون سینه‌اش اشاره شده و اینکه دو مَلَک دائماً مراقب اعمال اویند. سپس از جریانات پس از مرگ و دادگاه قیامت و حوادث آن روز یاد می‌کند؛ درحالی که به‌دنبال روبه‌رو شدن انسان با آن حقایق، به او خطاب می‌شود:

لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هٰذا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ.[۲]

واقعاً که از این [حال] سخت در غفلت بودی. و [لی] ما پرده‌ات را [از جلوی چشمانت] برداشتیم و دیده‌ات امروز تیز است.

البته این پرده از نوع مادی نیست، بلکه همان حجاب محدودیت حواس ماست که تنها امور نسبی و محدود را درک می‌کند.

از عبارت «حتّی یأتیك الیقین» دانسته می‌شود که مرگ در پی‌آدمی است و خیلی زود به او می‌رسد، از این‌رو باید همچنان پروردگارش را عبادت کند.[۳]

خسروانی در معنای این آیه می‌نویسد: مادام که زنده هستی و حیات در تو باقی است، خدا را بپرست و آنی را غفلت مکن و لحظه‌ای را از دست مده:

یک چشم زدن غافل از آن شاه مباش　　شاید که نگاهی کند آگاه نباشی[۴]

در عبارت «وَ اعْبُدْ رَبَّك» عبادت خداوند معلق بر پرورگاری، مالکیت و مدبریت او بر انسان، شده است تا این‌گونه استدلال کرده باشد که چون او «رب» توست، وی را پرستش کن.

---

۱. مدثر (۷۴): ۴۶ ـ ۴۷.
۲. ق (۵۰): ۲۲.
۳. *ترجمه المیزان*، ج ۱۲، ص ۲۸۹.
۴. *تفسیر خسروی*، ج ۵، ص ۱۴۳.

طبق آیه ۹۹ سوره حجر، انسان موظف به بندگی و عبادت است تا به مراتب یقین دست یابد. ذکر این نکته خالی از لطف نیست که عبادت هرچه بیشتر و عمیق‌تر باشد، سرعت انتقال یقین بیشتر خواهد بود؛ البته مشروط بر آنکه عابد به باطن عبادات اسلامی رسیده باشد. بنابراین مجموع عبادات ـ اعم از واجب، مستحب، ترک حرام و مکروهات ـ هر یک در ظهور مراتبی از یقین مؤثر است.

۲. عالم ملکوت

یکی دیگر از عوالم هستی، ملکوت است. این عالم بالاتر از عالم مُلک و طبیعت و پایین‌تر از عالم فرشتگان و عقول مجرده محض است.[۱] فلاسفه می‌گویند: این عالم از قوه، حرکت، زمان و مکان مجرد است، اما از ابعاد مجرد نیست. بنابراین عالم ملکوتْ جسمانی است، اما مادی نیست؛[۲] یعنی ابعادِ ماده را دارد، ولی ثقل و دیگر خصوصیات آن را ندارد. شهید مطهری درباره رابطه عالم ملک و ملکوت، همسو با مفسران می‌نویسد: ملکوتِ عالم نسبت به جهان، نظیر قدرت روح انسان بر اندام اوست.[۳]

مفسران در اینکه مراد از ملکوت آسمان‌ها و زمین چیست، وحدت‌نظر دارند. اینان برآن‌اند که ملکوت در اصل از ریشه «مُلک» بر وزن حُکم و به معنای حکومت و مالکیت است و حروف «و» و «ت» برای تأکید و مبالغه به آن افزوده شده و منظور از ملکوت در قرآن نیز قدرت، حکومت مطلق خداوند بر سراسر عالم هستی و تدبیر جهان است. بنابراین «ملکوت» به جنبه ارتباطی پدیده‌های هستی با پروردگار عالم و تسلط، قدرت، حکومت و تدبیر خداوند بر موجودات اشاره دارد. به سخن دیگر، «ملکوت» همان وجود اشیاست از جهت انتسابی که به خدای سبحان داشته و قیامی که به ذات او دارند.[۴] در برخی آیات از ملکوت آسمان‌ها و زمین یاد شده که در اینجا به ذکر دو آیه می‌پردازیم.

---

۱. بنگرید به: *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، ج ۵، ص ۱۹۴ ـ ۱۹۵.
۲. بنگرید به: *شرح مبسوط منظومه*، ج ۴، ص ۶۲ ـ ۶۴.
۳. بنگرید به: *نبوت*، ص ۱۸۶.
۴. برای آگاهی بیشتر دربارهٔ ملکوت عالم بنگرید به: *ترجمه المیزان*، ج ۷، ص ۲۲۱ به بعد.

رابطه دیدن ملکوت با پدیده یقین

وَ كَذٰلِكَ نُرِی إِبْراهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمٰاواتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ.[1]

و این‌گونه، ملکوت آسمانها و زمین را به ابراهیم نمایاندیم تا از جمله یقین‌کنندگان باشد.

کلمه «کذلك» به گفتار حضرت ابراهیمؑ با پدرش آزر اشارت دارد که در آن او را به دلیل بت‌پرستی خود و قومش مواخذه می‌کند.[2] «وَ إِذْ قٰالَ إِبْراهِيمُ لِأَبِيهِ آزَرَ أَ تَتَّخِذُ أَصْنٰاماً آلِهَةً إِنِّی أَرٰاكَ وَ قَوْمَكَ فِی ضَلاٰلٍ مُبِينٍ:[3] و [یاد کن] هنگامی را که ابراهیم به پدر خود «آزر» گفت: آیا بتان را خدایان [خود] می‌گیری؟ من همانا تو و قوم تو را در گمراهی آشکاری می‌بینم.»

در آیهٔ پیشین، کلمه «نری» به معنای «نشان می‌دهیم» است. فعل مضارع که به معنای حال و آینده است، به قرینه آیات بعد از آن که با عبارات ماضی و زمان گذشتهٔ حوادث را نقل می‌کند، به معنای حالِ گذشته است؛ یعنی «به حضرت ابراهیم ملکوت آسمان‌ها و زمین را نشان می‌دادیم.» همین معنا باعث شد که به گمراهی پدر و قوم خود پی‌برد و به احتجاج با آنان بپردازد و از این سو خداوند نیز پی‌درپی با نشان دادن ملکوت تأییدش کند.

شرح عرضه کردن ملکوت آسمان‌ها و زمین به آن حضرت در ادامه آیات سوره انعام آمده است: او از مشاهده وضع خورشید، ماه و ستارگان و پی‌بردن به غروب آنها از مخلوق بودنشان آگاهی یافت و دانست که اینها تحت تدبیر و حکومت قدرتی فراتر از خود قرار دارند.[4]

آن حضرت هنگامی که آسمان‌ها و زمین را مقهور خداوند دید، به‌وضوح گمراهی و بطلان هرگونه شرک، و در مقابلْ توحید حقیقی را دریافت، از این‌رو چنین موضع گرفت:

قٰالَ يٰا قَوْمِ إِنِّی بَرِیءٌ مِمّٰا تُشْرِكُونَ * إِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّمٰاواتِ وَ الْأَرْضَ حَنِيفاً وَ مٰا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ.[5]

---

۱. انعام (۶): ۷۵.
۲. بنگرید به: *تفسیر احسن الحدیث*، ج ۳، ص ۲۴۹؛ *ترجمه المیزان*، ج ۷، ص ۲۴۰.
۳. انعام (۶): ۷۴. در اینکه آیا آزر پدربزرگ مادری حضرت ابراهیم، یا عمو و یا پدرخوانده آن‌حضرت بود، میان مفسران اختلاف‌نظر است.
۴. بنگرید به: *تفسیر نمونه*، ج ۵، ص ۳۰۷.
۵. انعام (۶): ۷۹.

گفت: «ای قوم من، من از آنچه [برای خدا] شریک می‌سازید بیزارم.» من از روی اخلاص، پاکدلانه روی خود را به سوی کسی گردانیدم که آسمانها و زمین را پدید آورده است؛ و من از مشرکان نیستم.

اما در عبارت «وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ» «لام» به معنای غایت و برای بیان نتیجه است. از حرف «واو» عاطفه نیز می‌توان دریافت که نشان دادن ملکوت آسمان‌ها و زمین به حضرت ابراهیم‌ؑ فواید گوناگونی داشته که ذکرش در اینجا لازم نبوده است؛ مثلا اینکه دیگران را هدایت کند و خود از اهل یقین باشد.[1] درواقع در اینکه حضرت ابراهیم‌ؑ در زمره اهل یقین قرار گیرد، مهم‌ترین هدفْ نمایاندن حکومت خداوند بر آسمان‌ها و زمین بوده است.[2] از این آیه برمی‌آید که نشان دادن آیات، توفیقی الهی است تا انسان‌های شایسته به مرحله یقین برسند.

خداوند از طریق نشان‌دادن اشیا و از جهت استناد آنها به وی، خود را به ابراهیم‌ؑ نشان داد؛ زیرا برپایهٔ برهان خالقیت، تنها کسی که آن سوی استناد اشیا قرار می‌گیرد، خداوند است.

نظر به ملکوت و بازگشت از تکذیب و تمرد

أَ وَ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا خَلَقَ اللهُ مِنْ شَيْءٍ.[3]

آیا در ملکوت آسمانها و زمین و هر چیزی که خدا آفریده است ننگریسته‌اند؟

این آیه در مورد کسانی است که آیات الهی را تکذیب کرده، راه کفر و الحاد را می‌پیمایند. خداوند سبحان مخاطبان را سرزنش می‌کند که چرا به باطن عالم نمی‌نگرند؟ چرا در بارهٔ آسمان‌ها و زمین از این منظر که صاحبی دارد و تحت‌تدبیر و قدرت الهی است، به مطالعه نمی‌پردازند؟

قرآن در این آیه نوع نگرش مورد انتظار خود را باز می‌گوید: در مطالعه آسمان‌ها و زمین از این جهت که منتسب به قدرت و حاکمیت کامل پروردگار است، باید موجودات عالم از آن جهت که مخلوق خدایند ـ نه صرف پدیده‌شناسی ـ مورد مداقه قرار گیرند؛ زیرا این نوع نگاه است که از عصیان

---

۱. *تفسیر احسن الحدیث*، ج ۳، ص ۲۴۹؛ *ترجمه المیزان*، ج ۷، ص ۲۴۳.
۲. *تفسیر راهنما*، ج ۵، ص ۲۰۷.
۳. اعراف (۷): ۱۸۵.

و کفر در آیات جلوگیری می‌کند و موانع ایمان را درهم می‌شکند.

برای مطالعه بیشتر

در آیه ۱۸۵ سوره اعراف از واژه «نظر» استفاده شده، اما در مورد حضرت ابراهیم﵇ از واژه «رؤیت» چنان‌که می‌دانیم «نظر» غیر از «رویت» است و نگاه جدای از دیدن؛ زیرا نگاه زمینه دیدن است. گاه انسان نگاه می‌کند، اما نمی‌بیند و گاه نیز نگاه می‌کند و می‌بیند. مثلاً برای استهلال و دیدن هلال ماه، برخی که چشمشان ضعیف است، می‌گویند: ما نگاه کردیم، ولی ندیدیم: «نَظَرْتُ إِلَى الْقَمَرِ وَ لَمْ أَرَه.» برخی نیز به‌عکس نگاه می‌کنند و می‌بینند. درواقع نظر اینها به رؤیت می‌رسد، اما نگاه آنها به دیدن ختم می‌شود.[۱]

به کسانی که مجاهد در راه خدایند، ملکوت آسمان‌ها و زمین و از سویی مخلوق بودن موجودات را نشان می‌دهند. این گروه از راه تقوا و عبادت به عالم ملکوت متصل می‌شوند. بنابراین اگر عبادت به معنای واقعی صورت پذیرد و از دیگر سو بدن نیز تحت‌تأثیر قوای روحی قرار گیرد و فرد تقوای الهی پیشه کند، هم به دانش‌های پاک‌تر و ناب‌تر، و هم به قدرتی توصیف‌ناپذیر دست می‌یابد.[۲]

اما افرادی که در کفر و الحاد و عصیان غوطه‌ورند، از اینان درخواست می‌شود که دربارهٔ ملکوت آسمان‌ها و زمین و خلقت موجودات مطالعه کنند تا شاید ببینند. این نوع مطالعه اگر به مانعی برنخورد، بهترین وسیله برای ایمان به خدا و خداپرستی است.[۳]

۳. عالم برزخ

گفتیم که در تعبیرات قرآنی، عالم غیب (در مقابل عالم شهادت) انواعی دارد که یکی از آنها عالم برزخ است. برزخ به معنی چیزی است که در میان دو شیء حایل شود. سپس این واژهٔ بسط معنایی

---

۱. *حکمت عبادات*، ص ۴۹.

۲. بنگرید به: *نبوت*، ص ۱۹۱.

۳. بنگرید به این تفاسیر: *انوار درخشان*، ج ۷، ص ۱۶۵؛ *راهنما*، ج ۶، ص ۳۶۳؛ *نمونه*، ج ۷، ص ۳۸؛ *احسن الحدیث*، ج ۴، ص ۵۹.

یافته، به هر امری اطلاق می‌شود که در میان دو چیز یا دو مرحله قرار گیرد. مثلاً اگر سالنی در میان دو اتاق قرار گرفته باشد، سالنْ برزخ میان این دو است.

در اینجا منظور از برزخْ جهانی است که میان دنیا و عالم آخِرت قرار دارد. توضیح اینکه، وقتی روح از بدن جدا می‌شود، پیش از آنکه بار دیگر در قیامت به بدن اصلی بازگردد، در عالمی که میان این دو عالم است و برزخ نامیده می‌شود، قرار خواهد گرفت.[1]

در باب برزخ مباحث گوناگونی مطرح است: اثبات عالم برزخ، ویژگی این عالم، سؤال قبر، فشار قبر، رابطه ارواح برزخی با این جهان، بهره‌گیری ارواح از اعمال نیک دیگران، فلسفه برزخ، همگانی بودن برزخ و.... این مسائل به تفصیل در مباحث عقلی و کلامی و روایات اسلامی آمده است. حال در اینجا به بررسی یکی از آیات مرتبط با برزخ می‌پردازیم:

برزخ، مرگ تا بعثت

حَتّیٰ إِذا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قالَ رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّی أَعْمَلُ صَالِحاً فِیمَا تَرَکْتُ کَلَّا إِنَّها کَلِمَةٌ هُوَ قائِلُها وَ مِنْ وَرائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلیٰ یَوْمِ یُبْعَثُونَ.[2]

تا آنگاه که مرگ یکی از ایشان فرا رسد، می‌گوید: پروردگارا، مرا بازگردانید، شاید من در آنچه وانهاده‌ام کار نیکی انجام دهم. نه چنین است، این سخنی است که او گویندهٔ آن است و پشاپیش آنان برزخی است تا روزی که برانگیخته خواهند شد.

در این آیات و آیات بعد از آن، حالات مشرکان از هنگام مرگ تا قیامت و از قیامت تا ابد بیان شده و دو آیه نیز مربوط به منزلگاه مرگ و برزخ است.

در عبارت «حَتّیٰ إِذا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ» لفظ «حتّی» مربوط به مطالب گذشته در باره کافران است. در همین آیات که توصیفات مغرضانه این کافران آمده، از شرک و تکذیب آنان یاد شده و سپس می‌فرماید: اینها که برهان‌پذیر نیستند، بر مشی خود خواهند بود تا آن‌گاه که مرگ به سراغ یکی از آنها آید. در این لحظه احساس می‌کند به پایان همه لذت‌ها و فرصت‌ها رسیده است و از سوی دیگر

---

۱. بنگرید به: *پیام قرآن*، ج ۵، ص ۴۴۳؛ *قاموس قرآن*، ج ۱۸۱ ـ ۱۸۲؛ *مفردات الفاظ القرآن*، ص ۱۱۸؛ *معاد*، ص ۴۷.
۲. مؤمنون (۲۳): ۹۹ ـ ۱۰۰.

چشمی به آخرت بازکرده، صحنه‌هایی وحشت‌آور می‌بیند و متوجه نقش ایمان و بندگی خدا در تغییر این وضعیت می‌شود.

«قالَ رَبِّ ارْجِعُونِ»؛ در این هنگام به پروردگار استغاثه می‌کند. استغاثه به نام پروردگار به معنای دانستن و شناختن مالک و صاحب‌اختیار امور انسان در این لحظات پراضطراب است. درواقع مهم‌ترین تقاضای آنان بازگشت به دنیا و دادن فرصت جبران است.

«لَعَلِّی أَعْمَلُ صَالِحاً فِیمَا تَرَکْتُ»؛ کافر به هنگام مرگ تأثیر عمل شایسته را دریافته، بر او آشکار می‌شود که خرج کردن شایسته مال، ثروت، دارایی و سرمایه عمر، در تضمین حیات جدید بسیار مؤثر است. از همین رو می‌گوید: پروردگارا! مرا برگردان، شاید در ثروتی که ترک کرده‌ام، عمل شایسته انجام دهم و آن را به شایستگی مصرف کنم.

در اینکه آیا مراد از «ما ترک» فقط ثروت است؛ یا همه دارایی‌ها، اعتبار و شئون فردی و اجتماعی و فرزندان، میان مفسران بحث است.[1]

در برخی از روایات مسئلهٔ انفاقات مالی و پرداخت حقوق مالی آمده است. مثلاً در تفسیر کنزالدقائق وصیت پیامبر اکرمﷺ به علی‌ؑ را ذکر می‌کند که در ضمن آن آمده است:

> یَا علی! تارِکُ الزَّکاةِ یسئلُ الرَّجْعَةَ إِلَی الدُّنْیَا و ذلکَ قَوْلُ اللَّهِ عزَّوَجلَّ: حَتَّیٰ إِذا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قالَ رَبِّ ارْجِعُونِ.[2]
>
> ای علی! ترک‌کننده زکات [= انفاقات مالی اعم از واجب و مستحب]، از خداوند تقاضای برگشت به دنیا را می‌کند و این همان قول خدای عزوجل است که فرمود: تا آنگاه که مرگ یکی از ایشان فرا رسد، می‌گوید: پروردگارا، مرا بازگردانید.

اما از آنجاکه این آیات در مورد کافران و مشرکان است و لفظ «ما ترک» عمومیت دارد، این روایت ـ همچون بسیاری از روایات ـ تنها به یکی از مصادیق و موارد فرصت‌های ضایع‌شده، یعنی پرداخت زکات اشاره نموده، اما مانع عمومیت آیه نمی‌گردد.

علت جمع آمدن کلمه «ارجعوا»، به جهت تعظیم مخاطب (پروردگار) است. البته برخی از مفسران

---

۱. بنگرید به این تفاسیر: *احسن الحدیث*، *المیزان*، *نمونه*، *کنز الدقائق*، ذیل همین آیه.
۲. *تفسیر کنز الدقائق*، ج ۹، ص ۲۱۲.

احتمال داده‌اند خطاب این جملهٔ کافرِ در حال مرگ، به ملائکه‌ای باشد که موکّل قبض روح‌اند.[۱] بنابراین معنای عبارت چنین است: «کافر ـ درحالی‌که به پروردگار خود استغاثه می‌کرد ـ می‌گفت: برگردانید مرا»؛ یعنی کلمه «ربِّ» جمله معترضه‌ای است میان گفتارش با فرشتگانِ موکل قبض روح.[۲]

«کَلَّا إِنَّها کَلِمَةٌ هُوَ قائِلُها»؛ این سخنی است که این جان‌به‌لب‌رسیده از نهایت حسرت می‌گوید، اما این سخن وی حقیقت ندارد. به تعبیر قرآن، «وَلَوْ رُدُّوا لَعادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ»؛[۳] اگر بازگردند، باز همان رفتار گذشته را پی می‌گیرند؛ زیرا عقاید و باورهایی صحیح ندارند، ضمن آنکه این گفتارشان نیز از روی ترس از مرگ است.

«وَ مِنْ وَرائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلى يَوْمِ يُبْعَثُونَ»؛ کلمه «وراء» از کلمات اضداد است که هم به معنای پشت سر است و هم به معنای پیش رو. در قرآن به هر دو معنا به کار رفته است:

وَ كانَ وَراءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْباً.[۴]

[چرا که] پیشاپیش آنان پادشاهی بود که هر کشتی [درستی] را به زور می‌گرفت.

در آیه مورد بحث، «وراء» به‌معنای پیش روست. بنابراین «وراءَكَ یوم کذا»، یعنی چنین روزی دنبال توست و این تعبیر بدین جهت است که زمان طالب آدمی است؛ یعنی منتظر است که آدمی از آن عبور کند.[۵]

مراد از برزخ عالم قبر یا عالم مثال است؛ عالمی که مردم در آن بعد از مرگ زندگی می‌کنند تا قیامت فرارسد. کیفیت این زندگی برای صالح و طالح متفاوت است. ویژگی‌های این عالم به‌تفصیل در روایات اسلامی آمده است. از باب نمونه، در تفسیر کنزالدقائق آمده است که امام‌صادق‌ؑ فرمود:

---

۱. *تفسیر کنزالدقائق*، ج۱۵، ص ۹۵؛ *تفسیر خسروی*، ج۶، ص ۱۴۴.
۲. بنگرید به: *تفسیر احسن الحدیث*، ج ۹، ص ۲۱۲.
۳. انعام (۶): ۲۸.
۴. کهف (۱۸): ۷۹. در این آیه به معنی پشت سر آمده است: «فَنَبَذُوهُ وَراءَ ظُهُورِهِم: پس، آن عهد را پشت سرِ خود انداختند.» (آل‌عمران (۳): ۱۸۷.)
۵. بنگرید به: *ترجمه المیزان*، ج ۱۵، ص ۷؛ *معاد*، ص ۴۷؛ *تفسیر کنزالدقائق*، ج ۹، ص ۲۱۳.

«قبر همان برزخ است.»[۱]

عمربن یزید می‌گوید: خدمت امام‌صادق﵇ عرض کردم: شنیدم که فرمودی «تمام شیعیان ما با وجود ضعف‌هایی که دارند، در بهشت‌اند.» امام فرمود: راست گفتی؛ همه آنها به خدا قسم در بهشت‌اند. گفتم: فدایت شوم! برخی از گناهانْ بزرگ و زیادند. امام فرمود: اما در قیامت همه شما به شفاعت پیامبر یا وصی او در بهشت هستید، ولی به خدا قسم! از شما در مورد برزخ می‌ترسم. عرض کردم: برزخ چیست؟ فرمود: قبر، از هنگام مرگ شیعه تا روز قیامت.[۲]

امام سجاد﵇ فرمود: قبر یا باغی از بهشت و یا کوره‌ای از کوره‌های آتش جهنم است.[۳]

در تفسیر المیزان ـ به نقل از اصول کافی ـ آمده است که ابی‌ولاد الحناط از امام‌صادق﵇ چنین روایت کرد: به آن جناب عرض کردم: فدایت شوم! روایت می‌کنند که ارواح مؤمنین در سنگدان مرغابی سبز، پیرامون عرش پرواز می‌کنند. فرمود: نه، مؤمن نزد خدا ارزشمندتر از آن است که او را در سنگدان مرغ جای دهند، اما در بدن‌هایی مانند همین بدن‌ها حلول می‌کنند.[۴]

این روایت گویای آن است که ارواح در عالم برزخ وارد بدن‌هایِ مثالی می‌شوند؛ بدن‌هایی که مثل بدن‌های این جهانی‌اند، با این تفاوت که ابعاد ماده را دارند، اما جرم مادی ندارند.

در این عالم ـ که طبق برخی روایات ارواح بهشتیان در «وادی‌السلام»اند و ارواح کافران در وادی برهوت ـ فرصت شفاعت وجود ندارد و برخی مؤمنان به دلیل اعمال بد خود آنقدر در بند می‌مانند تا پاکیزه شوند و یا در روز قیامت به شفاعت پیامبر و اوصیای او نایل شوند.

۴. عالم قیامت

از دیگر عوالمی که بخشی از غیب شمرده شده، قیامت است. ایمان به این عالم ـ که از اصول مسلمانی است ـ پس از اصل توحید مهم‌ترین اصلی است که قرآن از آن یاد کرده؛ چنان‌که حدود

---

۱. *تفسیر کنز الدقائق*، ج ۹، ص ۲۱۳.
۲. *مخزن العرفان*، ج ۹، ص ۶۱.
۳. *بحارالأنوار*، ج ۶، ص ۲۱۴.
۴. *ترجمه المیزان*، ج ۱۵، ص ۹۸.

۱۲۰۰ آیه (نزدیک به یک پنجم قرآن) از روز قیامت، کیفیت حشر اموات، میزان و حساب و ضبط اعمال، بهشت و جهنم، جاودانگی عالم آخرت و جز اینها سخن گفته است.

در آیات قرآن حدود ۷۰ بار قیامت توصیف شده است که هر یک از آنها به حوادث گوناگون جهان آخرت اشاره دارد. قرآن برای نشان دادن این ویژگی‌ها ـ که بی‌تردید آثار تربیتی درخوری دارد ـ از این توصیفات بهره برده است.[۱]

در برخی آیات برای امکان معاد از راه آفرینش نخستین،[۲] قدرت مطلقه خداوند،[۳] حیات زمین،[۴] تطورات جنین[۵] و رستاخیز در جهان انرژی‌ها[۶] اقامه دلیل شده و نمونه‌هایی عینی و تاریخی از معاد[۷] نیز ذکر شده است.

همچنین قرآن با هفت برهان فطرت،[۸] حکمت،[۹] عدالت،[۱۰] هدف و حرکت،[۱۱] رحمت،[۱۲] وحدت[۱۳] و بقاء روح،[۱۴] وقوع قطعی معاد را به اثبات رسانده است. در برخی از آیات نیز به شبهات منکران معاد پاسخ داده شده است.[۱۵]

---

۱. بنگرید به: *المحجة البیضاء*، ج ۸، ص ۳۳۱ و نیز *پیام قرآن*، ج ۵، ص ۵۰ ـ ۱۲۴.
۲. بنگرید به: یس (۳۶): ۷۸ و ۷۹؛ ق (۵۰): ۱۵؛ روم (۳۰): ۲۷؛ عنکبوت (۲۹): ۱۹.
۳. بنگرید به: غافر (۴۰): ۵۷؛ اسراء (۱۷): ۹۹؛ احقاف (۴۶): ۳۳؛ یس (۳۶): ۸۱.
۴. بنگرید به: ق (۵۰): ۹ ـ ۱۱؛ روم (۳۰): ۱۹؛ حج (۲۲): ۵ ـ ۶؛ فصلت (۴۱): ۳۹؛ فاطر (۳۵): ۹؛ اعراف (۷): ۵۷.
۵. بنگرید به: حج (۲۲): ۵ ـ ۶؛ قیامت (۷۵): ۳۷ ـ ۴۰؛ نجم (۵۳): ۴۵ ـ ۴۷؛ مؤمنون (۲۳): ۱۲ ـ ۱۶؛ عبس (۸۰): ۱۷ ـ ۲۲.
۶. بنگرید به: یس (۳۶): ۷۹ ـ ۸۰؛ واقعه (۵۶): ۷۱ ـ ۷۳.
۷. بنگرید به: بقره (۲): ۲۴۳، ۲۵۹ و ۲۶۰؛ کهف (۱۸): ۲۱.
۸. بنگرید به: روم (۳۰): ۳۰؛ قیامت (۷۵): ۱ ـ ۳.
۹. بنگرید به: مؤمنون (۲۳): ۱۱۵؛ حجر (۱۵): ۸۵.
۱۰. بنگرید به: قلم (۶۸): ۳۵ ـ ۳۶؛ ص (۳۸): ۲۸؛ جاثیه (۴۵): ۲۱ ـ ۲۲.
۱۱. بنگرید به: انشقاق (۸۴): ۶؛ فاطر (۳۵): ۱۸؛ بقره (۲): ۱۵۶؛ قیامت (۷۵): ۱۲.
۱۲. بنگرید به: انعام (۶): ۱۲.
۱۳. بنگرید به: نحل (۱۶): ۳۸ ـ ۳۹؛ انعام (۶): ۱۶۴؛ یونس (۱۰): ۹۳.
۱۴. بنگرید به: آل‌عمران (۳): ۱۶۹؛ بقره (۲): ۱۵۴؛ غافر (۴۰): ۴۶؛ زمر (۳۹): ۴۲؛ غافر (۴۰): ۴۶.
۱۵. نظیر یس (۳۶): ۸۱ (مشکل اعاده معدوم)؛ ابراهیم (۱۴): ۴۸ و حدید (۵۷): ۲۱ (رد شبهه آکل و مأکول).

آثار زیانبار انکار جهان آخرت

در برخی از آیات آثار تربیتی ایمان به معاد و آثار زیانبار انکار معاد ذکر شده است. حال در اینجا به ذکر برخی از آثار مزبور بسنده می‌کنیم.

یک. زینت اعمال و کوری باطن

إِنَّ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيَّنَّا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ.[1]

کسانی که به آخرت ایمان ندارند، کردارهایشان را در نظرشان بیاراستیم [تا همچنان] سرگشته بمانند.

در این آیه، ایمان نداشتن به آخرت سبب تزئین اعمال بد انسان در نظر آدمی می‌شود. مراد از عبارت «زَيَّنَّا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ» آن است که عمل را به‌گونه‌ای می‌آراییم که آدمی شیفته آن شود؛ آن‌سان که تمام آنچه انجام می‌دهند، نیکو بشمارند و بر آنها تکیه کنند و آن‌گونه شیفته اعمال‌شان شوند که گمان کنند نیکوترین کار همان است که انجام می‌دهند. تحلیل این اثر در آیاتی از سوره کهف چنین آمده است:

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالاً * الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً * أُولئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَ لِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَزْناً.[2]

بگو: «آیا شما را از زیانکارترین مردم آگاه گردانم؟»، [آنان] کسانی‌اند که کوشش‌شان در زندگی دنیا به هدر رفته و خود می‌پندارند که کار خوب انجام می‌دهند. [آری،] آنان کسانی‌اند که آیات پروردگارشان و لقای او را انکار کردند، در نتیجه اعمالشان تباه گردید، و روز قیامت برای آنها [قدر و] ارزشی نخواهیم نهاد.

---

۱. نمل (۲۷): ۴.
۲. کهف (۱۸): ۱۰۳ ـ ۱۰۵.

آدمی در زندگی دنیا تمام همتش برای رسیدن به سعادت است و این میسور نیست، مگر آنکه طریق حق را بپیماید که اگر جز این شود، زیان خواهد دید، اما با این همه، خسارتش قابل‌رفع است و امید نجات او می‌رود. اما اگر راه خطا رفت و همان باطل را پذیرفت و واقعاً از حق روی‌گردان شد، چنین کسی از هر زیاندیده‌ای زیانبارتر است و عملش از هر عملی بی‌نتیجه‌تر؛ چه آنکه دیگر امید نجاتش نمی‌رود.[۱]

کسی که قیامت را باور نکند، به سعادت و رستگاری حقیقی نیز ـ که تنها در آن جهان محقق می‌شود ـ ایمان نمی‌آورد و درنتیجه تنها برای رسیدن به سعادت‌های توهمی در دنیا می‌کوشد؛ سعادت‌هایی که درواقع چیزی جز لذت نیست.[۲] آن‌کس که به آخرت ایمان ندارد، بی‌تردید غیر از لذت دنیا سعادتی نمی‌شناسد و طبیعی است اعمالی که او را به این لذت برساند، آنها را عامل تأمین سعادت می‌داند و تنها به آن بسنده می‌کند.

اینکه این دلخوشی‌ها و زینت یافتن‌ها به خدا نسبت داده شده (زَيَّنَّا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ)، کنایه از آن است که نظام حکیمانه الهی چنین اقتضایی را دارد؛ یعنی انسان در نظام هستی به‌گونه‌ای آفریده شده که به عقاید و آرمان‌هایش وابسته است، به‌گونه‌ای اعمالش را در چارچوب آن آرمان‌ها، زشت و زیبا می‌بیند. اگر کسی آخرت را باور نکرد و دنیا را تنها جایگاه حیات ارزیابی نمود، لذت و رنج و زشت و زیبای او نیز به همین‌جا محدود می‌گردد. از این‌رو، یکی از وظایف پیامبران نشان دادن عوالم دیگر و گسترده کردن افق دید انسان‌هاست.

کلمه «یعمهون» از ریشهٔ «عمه» به معنای کوری و بی‌بصیرتی است[۳] و ازاین‌رو که کوری باطنی همراه با تحیر و سرگردانی است، قرآن این گروه از منکران قیامت را کوران سرگردان و متحیر می‌شمرد.

---

۱. بنگرید به: *ترجمه المیزان*، ج ۱۳، ص ۵۴۷، ذیل آیات ۱۰۳ ـ ۱۰۴ سورهٔ کهف.

۲. تفاوت لذت با سعادت آن است که لذت حالت مطلوبی است که امکان تمام شدنش وجود دارد و معمولاً نیز خالص نبوده و همراه با درد و رنج‌های دیگر است، اما سعادت به آن لذتی که دائمی باشد و خالص از هر درد و رنجی، اطلاق می‌گردد.

۳. بنگرید به: *مفردات الفاظ القرآن*، ص ۵۸۸.

دو. عدم فهم عمیق و بی‌علاقگی به شنیدن معارف قرآن

وَ إِذا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجاباً مَسْتُوراً * وَ جَعَلْنا عَلىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذانِهِمْ وَقْراً وَ إِذا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْا عَلىٰ أَدْبارِهِمْ نُفُوراً.[1]

و چون قرآن بخوانی، میان تو و کسانی که به آخرت ایمان ندارند پرده‌ای پوشیده قرار می‌دهیم. و بر دلهایشان پوششها می‌نهیم تا آن را نفهمند و در گوشهایشان سنگینی [قرار می‌دهیم] و چون در قرآن پروردگار خود را به یگانگی یاد کنی با نفرت پشت می‌کنند.

این آیات یکی از آثار مهم ایمان نداشتن به عالم آخرت را یادآور می‌شود: کسی که به عالم آخرت ایمان نداشته باشد، قدرت فهم عمیق قرآن را ندارد و در قدرت شنیداری‌اش نسبت به آیات قرآن نیز سنگینی است؛ کنایه از اینکه حوصله شنیدن آیات را ندارد.

در اینکه منظور از «حجاب مستور» چیست، میان مفسران دو نظر هست: برخی آن را حجاب غیرمادی میان پیامبر و منکران معاد می‌دانند و با اینکه آن حضرت را به‌ظاهر در حال قرائت می‌بینند، پرده معنوی میان آنان و حضرت آن چنان ضخیم است که گویا پیامبر و قرائت او را نمی‌بینند.[2] این پرده کنایه از دیوار بی‌اعتمادی و لجاجت و تعصب است که با وجود آن، خواندن آیات از سوی پیامبر بر کفار هیچ ثمره‌ای ندارد.

چون غرض آمد هنر پوشیده شد　　صد هزاران عیب سوی دیده شد

گروهی نیز این پرده را حجاب‌های غیرمادی از نوعی که واقعاً شخص پیامبر را نبینند، تفسیر کرده‌اند.[3]

ظاهراً وصف حجاب با کلمه «مستور» نشان می‌دهد که آن حجاب‌ها از نوع ضخیم است. آیه بعد این نوع حجاب را توضیح می‌دهد: «وَ جَعَلْنا عَلىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ»؛ یعنی بر قلوبشان غلاف‌هایی

---

۱. اسراء (۱۷): ۴۵ ـ ۴۷.

۲. بنگرید به این تفاسیر: *مجمع البیان*، *المیزان*، *نمونه*، *احسن الحدیث*، *من وحی القرآن*، *کنز الدقائق*، ذیل همین آیه.

۳. بنگرید به: *مجمع البیان*، ذیل همین آیه.

نهادیم تا قرآن را عمیقاً نفهمند.

«اکنة» یا از «کَن» به فتح کاف است، به معنای پوشاندن و محفوظ داشتن، یا از «کِن» به کسر کاف است، به معنای غلاف یا ظرفی که چیزی در آن پوشیده شود و جمع آن «اکنة» و «اکنان» است.

بنابراین انسان‌های منکر عالم آخرت نه به یک پرده، بلکه به انواع پرده‌هایی که مانع از فهم عمیق آیات می‌شوند، دچارند.

فقهِ (فهم عمیق) قرآن به معنای دانستن مفاهیم، عبارات و دانش قرآن نیست، بلکه رسیدن به علم غایب به وسیله علم آشکار است[۱]. درحقیقت فاصله میان علم آشکار تا حل مجهولات و علم پنهان را تفکر پرمی‌کند.

«وَ فِی آذَانِهِمْ وَقْراً»؛ «وقر» بر وزن عقل به معنای گوش گران و ثقل سامعه است که این نیز ازجمله آثار عدم‌ایمان به آخرت می‌باشد. پیام‌های عمیق دین را یا باید با تفکر و یا به مدد فقیه و قرآن‌شناس دریابیم. این گروه نه خود اهل تفقه در آیات‌اند و نه گوش شنوا دارند.

«وَ إِذا ذَکَرْتَ رَبَّکَ فِی الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْا عَلی أَدْبارِهِمْ نُفُوراً»؛ جلوه سوم انکار جهان آخرت و حجاب معنوی میان پیامبر اکرمﷺ و آنان، نفرت و اعراضشان به هنگام تذکر توحیدی خداوند است. در سوره مدثر شدت این روی‌گردانی، به فرار گوره‌خرانِ رم‌کرده از شیر ژیان تشبیه شده:

کَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ * فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ.[۲]

به خرانِ رمنده‌ای مانند که از پیش شیری گریزان شده است.

سه. غوطه‌ور شدن در گناهان

أَ رَأَیْتَ الَّذِی یُکَذِّبُ بِالدِّینِ * فَذٰلِکَ الَّذِی یَدُعُّ الْیَتِیمَ * وَ لا یَحُضُّ عَلی طَعامِ الْمِسْکِینِ.[۳]

آیا کسی را که [روزِ] جزا را دروغ می‌خواند، دیدی؟ این همان کس است که یتیم را به سختی می‌راند، و به خوراک‌دادن بینوا ترغیب نمی‌کند.

---

۱. *مفردات الفاظ القرآن*، ص ۶۴۲.
۲. مدثر (۷۴): ۵۰ ـ ۵۱.
۳. ماعون (۱۰۷): ۱ ـ ۳.

این آیات، دو پیامد مهم تکذیبِ مسئولیت و نظام جزا و پاداش در قیامت را ارتکاب دو عمل غیرانسانی می‌داند: یکی راندن خشن و تند یتیمان و بی‌سرپرستان از گرد خود است و دوم ترغیب نکردن دیگران به سیر نمودن مسکینان. این ترغیب، کمترین وظیفهٔ انسانی اغنیاست.

کم فروشی در روابط اقتصادی از دیگر آثار ایمان نداشتن به قیامت است. قرآن در آغاز سوره مطففین به این اثر اشاره کرده، آن را ناشی از بی‌اعتقادی به رستاخیز می‌داند:

وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ ۞ ... أَ لا يَظُنُّ أُولئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ ۞ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ.[1]

وای بر کم‌فروشان، ... مگر آنان گمان نمی‌دارند که برانگیخته خواهند شد؟ [در] روزی بزرگ.

جالب آنکه در این آیه به جای استفاده از واژه «علم» به روز رستاخیز، از واژه «گمان و ظن» استفاده شده است؛[2] یعنی گمان به رستاخیز کافی است تا انسان از چنین فسادی روی برتابد.

سستی و شانه‌خالی کردن از وظایف دینی، ازجمله آثار ایمان‌نداشتن به آخرت می‌باشد که در قرآن بدان اشارت رفته است. اگر کسی از نظر علمی و عقلی قیامت را پذیرفته باشد، اما بدان باوری قلبی نداشته باشد، موجب فرار انسان از تکلیف شده، از سویی باعث می‌شود که برای تکلیف‌گریزی نیز مجوز بیابد.

مثلاً در سوره توبه آمده: مؤمنانِ به خدا و روز قیامت هیچ‌گاه برای جهاد با اموال و جان‌های خود از تو اجازه نمی‌گیرند، بلکه هنگامی که شرایط جهاد مالی و جانی پیش آید، مشتاقانه زیربار انجام وظیفه می‌روند.[3] سپس در ادامه می‌فرماید:

إِنَّما يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ ارْتابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ.[4]

تنها کسانی از تو اجازه می‌خواهند [به جهاد نروند] که به خدا و روز بازپسین ایمان ندارند و دلهایشان به شکّ افتاده و در شکّ خود سرگردانند.

---

۱. مطففین (۸۳): ۱ ـ ۴.

۲. البته برخی از مفسران واژه «ظن» را به معنای یقین و علم دانسته‌اند. در این‌باره بنگرید به: **پیام قرآن**، ج ۵، ص ۳۹۵.

۳. توبه (۹): ۴۴.

۴. توبه (۹): ۴۵.

این آیات شاخصه‌ای به‌دست می‌دهد تا کسانی را که مدعی ایمان‌اند، از مؤمنان حقیقی تمیز دهیم.

برخی از تأثیرات یادآوری خانه آخرت

دستیابی به مقام اخلاص

وَاذْكُرْ عِبادَنا إبراهيمَ وَ إسحاقَ و يَعقوبَ أُولِي الْأَيدى و الْأَبْصارِ * إِنَّا أَخْلَصْناهُمْ بِخالِصَةٍ ذِكْرَى الدّارِ.[1]

و بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب را که نیرومند و دیده‌ور بودند به یادآور، ما آنان را با موهبت ویژه‌ای ـ که یادآوریِ آن سرای بود ـ خالص گردانیدیم.

خالص یعنی عاری از عیب و آلودگی، و حقیقت اخلاص نیز بیزاری و دوری جستن از هر چیز غیر از خداست.[2] آیه نخست حضرت ابراهیم، اسحاق و یعقوب علیهم‌السلام را مردانی نیرومند و بااستقامت و نیز صاحبان بصیرت و بینایی توصیف کرده است.

آیه دوم تعلیل آیه پیشین است. یعنی اگر اینان صاحبان قدرت و بصیرت‌اند، از این‌روست که ما آنان را به خصلتی پاک و خالص ویژه ساختیم و آن عبارت است از یادآوری خانه آخرت.

یاد دائمی خانه آخرت موجب می‌شود انسان به مقام اخلاص برسد و اخلاص نیز سبب می‌گردد در راه انجام وظایف الهی، قدرتمند، استوار و صاحب بصیرت شوند.

از این‌رو، مردان خدا به سرای دیگر توجهی عمیق و مستمر دارند؛ گویی همیشه در برابر چشمانشان حاضر است و چون نگاهشان در ماورای این زندگی زودگذر به سرای جاوید است، همواره برای آن می‌کوشند.[3] جالب اینکه خداوند در اینجا «سرا» و خانه را مطلق ذکر کرد و نفرمود خانه

---

۱. ص (۳۸): ۴۵ ـ ۴۶.

۲. بنگرید به: *مفردات الفاظ القرآن*، ص ۲۹۲ ـ ۲۹۳.

۳. بنگرید به این تفاسیر: *ترجمه المیزان*، ج ۱۷، ص ۳۲۳؛ *نمونه*، ج ۱۹ ص ۳۰۸؛ *احسن الحدیث*، ج ۹، ص ۲۳۸؛

آخرت؛ از این‌رو که بفهماند درواقع خانه اصلی انسان آخرت است و قرارگاه‌های دیگر تنها گذرگاهی برای رسیدن به آن خانه.[۱]

استقامت و انجام عمل صالح

ایمان به روز جزا در استقامت انسان و انجام اعمال صالح نیز مؤثر است. این آثار در بسیاری از آیات آمده است. مثلاً در سوره بقره، به درگیری سپاهیان طالوت با جالوت اشاره شده که سرانجام سپاهیان پرتعداد جالوت از سپاهیان کم شمار جالوت شکست خوردند. قرآن در اینجا به گروهی خاص از سپاهیان طالوت اشاره می‌کند که به دیدار خداوند و ثواب آخرت امید دارند:

قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاقُوا اللهِ كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللّهِ وَ اللّهُ مَعَ الصّابِرِينَ.[۲]

کسانی که به دیدار خداوند یقین داشتند، گفتند: «بسا گروهی اندک که بر گروهی بسیار، به اذن خدا پیروز شدند، و خداوند با شکیبایان است.»

برخی مفسران گفته‌اند که مراد از «الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاقُوا اللهِ» گروه خالصی است که به ملاقات خدا و ثواب او (پس از مرگ) یقین داشتند. درواقع به نظر این مفسران «ظن» در اینجا به معنای یقین است.[۳] اما برخی نیز بر این عقیده‌اند که واژهٔ «ظن» به معنی «گمان» است و گمان به لقای خدا در روز رستاخیز، موجب پایداری انسان در پیکار با دشمنان می‌شود. از این‌رو ملاقات پروردگار را کنایه از رحمت و الطاف او در قیامت دانسته‌اند که مؤمنان صابر، هیچ‌گاه خود را شایسته رسیدن به آن نمی‌دانند اما نسبت به آن امیدوارند.[۴]

⇦ *کنز الدقائق*، ج ۱۱، ص ۲۵۳.

۱. بنگرید به: *تفسیر نمونه*، ج ۱۹، ص ۳۰۸.

۲. بقره (۲): ۲۴۹.

۳. *تفسیر نمونه*، ج ۲، ص ۱۷۷؛ *تفسیر کنز الدقائق*، ج ۲، ص ۳۸۷.

۴. *تفسیر أحسن الحدیث*، ج ۱، ص ۴۵۹.

پژوهش و اندیشه

۱. آیات ناظر به اسما و صفات عالم قیامت را جمع‌آوری نموده، دربارهٔ آنها توضیح دهید.

۲. چگونه می‌توان وجود حیات و زندگی در عالم برزخ را اثبات کرد؟

۳. اسباب ورود به بهشت از منظر قرآن کریم کدام است؟

منابع برای مطالعه و پژوهش

۱. تفسیر منشور جاوید، جعفر سبحانی، ج ۹، قم، توحید.

۲. پیام قرآن، ناصر مکارم‌شیرازی، ج ۵ و ۶، قم، مدرسة الامام امیرالمؤمنین علیه السلام.

۳. تفسیر موضوعی قرآن کریم، عبدالله جوادی‌آملی، ج ۵، قم، اسراء.

فصل سوم: اهداف آفرینش

درآمد

شناخت هدف آفرینش یکی از دغدغه‌های دیرین بشری است که از یک سو با سرنوشت انسان گره می‌خورد و از سویی دیگر با خدا و جهان پیوند دارد. هدفی که انسان برای خلقت می‌شناسد، نوع نگاه او را به جهان و انسان رقم می‌زند و هدف و جهت‌گیری زندگی او را شکل می‌دهد؛ بدان‌سان که می‌تواند بر همه انگیزه‌ها، اندیشه‌ها، اعمال و رفتار او تأثیر گذارد، به زندگی انسان معنا دهد، یا او را به پوچی و بی‌معنایی سوق دهد.

هر چیزی چهار علت فاعلی، مادی، صوری و غایی دارد.[1] مقصود از «هدف» در «اهداف آفرینش»، همان علت غایی یا نهایت هر چیز در مسیر حرکت خویش است که پیش از انجام فعل تصور می‌شود و در آخرین مرحله نیز ظاهر می‌گردد.[2]

از باب مثال، برای ساختن یک میز یا آفریدن تابلوی نقاشی، نیاز به هر چهار علت است. سه علت نخست کاملاً روشن است، اما مقصود از علت غایی همان هدف یا نهایت هر چیز در مسیر حرکت خود است که آفرینشگر یک نقاشی پیش از شروع به کار آن را تصور می‌کند، اما بعد از پایان یافتن نقاشی تحقق می‌یابد.[3]

---

۱. بنگرید به: *بدایة الحکمة*، ص ۸۸ ـ ۸۹.

۲. در این موارد مقصود از هدف، هدف فعل است نه فاعل؛ زیرا خدا نیازی ندارد تا هدفی خارج از ذات خود داشته باشد.

۳. یعنی در تصور، اولین علت است، اما در تحقق خارجی، آخرین علت است که محقق می‌شود.

بنابراین برای آفرینش جهان نیز می‌باید خداوند پیش از شروع، «هدفی» داشته باشد و سپس خلقت جهان را در همان راستا سامان دهد تا در نهایت جهان به همان هدف برسد. بنابراین مقصود از اهداف آفرینش جهان، فرجام هستی است که جهان در حرکتی غیرارادی به سوی آن می‌رود. منظور از هدف آفرینش انسان نیز غایت کمال اوست که فرا روی او تصویر شده است و انسان می‌تواند با حرکت اختیاری خود بدان فرجام برسد.

در بررسی و شناخت اهداف آفرینش در مجموع می‌توان از سه روش بهره جست:

۱. روش عقلی؛ ۲. روش تجربی؛ ۳. روش وحیانی؛

رویکرد این نوشتار در تعیین هدف جهان و انسان، استفاده از روش وحیانی است، هرچند که در این موضوع گاه رویکرد وحیانی، عقلی و علوم تجربی به یک نقطه مشترک می‌رسند.

برای مطالعه بیشتر

روش‌شناسی

۱. روش عقلی

در این روش، با استفاده از تحلیل ماهیت انسان و برهان‌های عقلی و فلسفی، هدف نهایی او را مشخص می‌کنیم. مثلاً از آنجا که انسان موجودی کمال‌جو و طالب کمال نهایی است، به‌دنبال علم مطلق، زیبایی مطلق، توانایی بی‌کران و ... است و از سویی با کمالات محدود نیز سیراب نمی‌شود و از دیگر سو چون کامل‌ترین کمالات نیز در وجود خداست، هدف نهایی انسان رسیدن به کمال مطلق، یعنی خداوند است. البته عقل و فطرت انسان، او را به سوی کمال مطلق الهی رهنمون می‌سازد و انسان شیفتهٔ محبوب حقیقی می‌شود، ولی گاه لیلی حقیقی را با لیلی مجازی و محدود اشتباه می‌گیرد و به‌دنبال معبودهای دروغین و کمالات محدود می‌رود.

۲. روش تجربی

در این روش، با استفاده از علوم‌تجربی، به تحلیل جهان می‌پردازیم و هدف نهایی و فرجام هستی را مشخص می‌سازیم. البته انسان با استفاده از داده‌های تجربی بشر و نظریه‌های مطرح‌شده در کیهان‌شناسی موفقیت‌هایی در این راه داشته و حدس‌هایی نیز در مورد آینده جهان زده، اما علوم تجربی در این باب دیدگاهی قطعی مطرح نکرده است.[۱]

۳. روش وحیانی

از راه‌های معرفت بشری استفاده از روش نقلی و شهودی است که قرآن‌کریم مصداق هر دو است؛ زیرا هم به دلیل وحی بودنش نوعی معرفت شهودی است و هم از معارف نقلی بشر به شمار می‌آید.

الف) اهداف آفرینش جهان

جهان مجموعه‌ای به‌هم‌پیوسته و پویاست که به سوی مقصدی در حال حرکت است. قرآن‌کریم آفرینش جهان را بیهوده، بی‌هدف و بازیچه نمی‌داند، بلکه جهان را هدفدار، براساس حق و عدل و در خدمت بشر و برای دانایی او معرفی می‌کند:

وَمَا خَلَقْنَا ٱلسَّماءَ وَٱلأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلاً ذٰلِكَ ظَنُّ ٱلَّذِين كَفَرُوا.[۲]

و آسمان و زمین و آنچه را که میان این دو است به باطل نیافریدیم، این گمان کسانی است که کافر شده [و حق‌پوشی کرده]اند.

وَمَا خَلَقْنَا ٱلسَّماوَاتِ وَٱلأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِٱلْحَقِّ.[۳]

و [ما] آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو است جز به حقّ نیافریدیم.

---

۱. بنگرید به: **تاریخچه زمان**، ص ۱۴۲ به بعد.

۲. ص (۳۸): ۲۷.

۳. احقاف (۴۶): ۳.

وَمَا خَلَقْنَا ٱلسَّماءَ وَٱلأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لاَعِبِينَ لَوْ أَرَدْنَا أَن نَتَّخِذَ لَهواً لاَتَّخَذْنَاهُ مِن لَدُنَّا إِن كُنَّا فَاعِلِينَ.[۱]

و آسمان و زمین و آنچه را که میان آن دو است به بازیچه نیافریدیم. اگر می‌خواستیم بازیچه‌ای بگیریم، قطعاً آن را از پیش خود اختیار می‌کردیم.[۲]

مقصود از آسمان و زمین، جهان هستی است و منظور از چیزهای بین آن دو، نعمت‌های الهی در طبیعت و موجودات زنده است.[۳]

واژه «حق» در این‌گونه موارد به معنای هدفداری است.[۴] در برابر آن، واژه «باطل» قرار دارد که به معنای چیزی است بی‌هدف که محال است از خدای حکیم سر زند.[۵]

بازیچه (لعب) نیز کاری است که هدف صحیحی ندارد[۶] و بیهوده (لهو) هم به هر کاری اطلاق می‌شود که انسان را از کار و هدف مهم بازمی‌دارد. در این آیات اشاره شده که بازی و بیهوده‌گری با ساحت قدس الهی سازگاری ندارد و اگر بر فرض محال او سرگرمی می‌خواست،[۷] این بازیچه‌ها متناسب مقامش نبود.

آری، اگر مجموعه هستی را همراه با مبدأ و منتهای آن در نظر بگیریم، جهان پویا، براساس حق و دارای هدفی ثابت است[۸] که فرجام آن نیز پیروزی حق می‌باشد.[۹]

بنابراین خداوند جهان را آفریده است تا موجودی شریف و باکرامت همچون انسان در آن پرورش یافته، راه کمال و سعادت را بپوید و حق را بر باطل پیروز گرداند.

از منظر آیات قرآن‌کریم آفرینش جهان را می‌توان براساس اهدافی چند بیان نمود که

---

۱. انبیاء (۲۱): ۱۶ ـ ۱۷.

۲. به این آیات نیز بنگرید: دخان (۴۴): ۳۸ ـ ۳۹؛ جاثیه (۴۵): ۴۲؛ تغابن (۶۴): ۳.

۳. *المیزان*، ج ۱۸، ص ۱۸۶.

۴. همان، ص ۱۷۲.

۵. همان، ج ۱۷، ص ۱۹۶. البته ایشان احتمال می‌دهد که واژه «باطل» گاه به معنای «لعب» نیز باشد که در آن صورت آیه ۲۷ سورهٔ ص با آیه ۱۶ سورهٔ انبیاء همسان می‌شود.

۶. *مفردات الفاظ القرآن*، ص ۷۴۱.

۷. واژه «لو» در زبان عرب برای شرط ممتنع به‌کار می‌رود.

۸. الباء فی «بالحق» للملابسه... ملابساً للحق له غایة ثابتة. (*المیزان*، ج ۱۸، ص ۱۸۶.)

۹. «بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ.» (انبیاء (۲۱): ۱۸.)

به آنها می‌پردازیم.

۱. خلقت جهان برای انسان

اَلَّذِی جَعَلَ لَکُمُ اَلأَرْضَ فِرَاشاً وَاَلسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ اَلسَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ اَلثَّمَرَاتِ رِزْقاً لَکُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلّهِ أَنْدَاداً وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ.[۱]

همان [خدایی] که زمین را برای شما فرشی [گسترده] و آسمان را بنایی [افراشته] قرار داد؛ و از آسمان آبی فرود آورد؛ و بدان از میوه‌ها رزقی برای شما بیرون آورد؛ پس برای خدا همتایانی قرار ندهید، در حالی که خود می‌دانید.

براساس این دسته از آیات برپایی آسمان و آرامش زمین و نیز چرخه آب در طبیعت و حیات گیاهان برای انسان و خدمتگزاری به اوست. از این‌رو بر انسان است که برای رسیدن به سعادت و تکامل خویش این نعمت‌ها و نعمت‌آفرین را بشناسد و سپاسگزار او بوده، با شرک راه ناسپاسی را نپوید.[۲]

قرآن در بخشی از سوره ابراهیم به خدمت‌رسانی پاره‌ای از مخلوقات الهی برای انسان اشاره می‌نماید:

خداست که آسمانها و زمین را آفرید، و از آسمان آبی فرستاد، و به وسیلهٔ آن از میوه‌ها برای شما روزی بیرون آورد، و کشتی را برای شما رام گردانید تا به فرمان او در دریا روان شود، و رودها را برای شما مسخّر کرد. و خورشید و ماه را ـ که پیوسته روانند ـ برای شما رام گردانید و شب و روز را [نیز] مسخّر شما ساخت. و از هرچه از او خواستید به شما عطا کرد.[۳]

بخش نخست این آیات، مشابه همان آیهٔ پیشین[۴] است، اما بخش‌های بعدی آن بیانگر آن است که نعمت‌های گوناگون، همه مسخر انسان است،[۵] تا از منافع آنها برای رسیدن به کمال و سعادت

---

۱. بقره (۲): ۲۲. نیز بنگرید به: غافر (۴۰): ۶۴.

۲. بنگرید به: *المیزان* و *تفسیر نمونه*، ذیل همین آیه.

۳. ابراهیم (۱۴): ۳۲ ـ ۳۴. نیز بنگرید به: نحل (۱۶): ۵ ـ ۱۴؛ نمل (۲۷): ۶۰؛ لقمان (۳۱): ۲۰؛ جاثیه (۴۵): ۱۳.

۴. بقره (۲): ۲۲.

۵. علامه طباطبائی می‌فرماید: ظاهر عبارت تسخیر چیزی برای انسان آن است که انسان تصرف‌کننده در آن است

بهره جوید. در آیاتی از سوره نحل[۱] نیز از آفرینش حیوانات، نزول باران، رویش گیاهان رنگارنگ، تسخیر ماه و خورشید و ستارگان برای انسان و تسلط او بر نعمت‌های دریایی و استفاده گوناگون از آنها یاد شده است.

۲. دانش افزایی بشر

اَللّهُ اَلَّذِی خَلَقَ سَبْعَ سَماواتٍ وَمِنَ اَلأَرْضِ مِثْلَهُنَّ یَتَنَزَّلُ اَلْأَمْرُ بَیْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اَللّهَ عَلَیٰ کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ وَأَنَّ اَللّهَ قَدْ أَحَاطَ بِکُلِّ شَیءٍ عِلْماً.

خدا همان کسی است که هفت آسمان و همانند آنها هفت زمین آفرید.[۲] فرمان [خدا] در میان آنها فرود می‌آید، تا بدانید که خدا بر هر چیزی تواناست، و به راستی دانش وی هر چیزی را در بر گرفته است.[۳]

در این آیه، هدف از آفرینش آسمان‌ها و زمین (جهان)، علم و بالا رفتن آگاهی انسان (نسبت به صفات علم و قدرت الهی) معرفی شده است؛ علمی که یکی از کمالات مهم انسانی و معیار برتری انسان‌ها بر یکدیگر است.[۴] برخی از مفسران دراین‌باره می‌نویسند:

هدف از آفرینش عالم معرفت است ... چه تعبیر جالبی که هدف این آفرینش عظیم را آگاهی انسان از صفات خدا، از علم و قدرت او می‌شمرد، که آگاهی از این دو صفت برای تربیت انسان کافی است.[۵]

⇦ که آن را در راستای اهداف و منافع خویش قرار می‌دهد. (*المیزان*، ج ۱۲، ص ۵۹.) تسخیر هر چیزی متناسب با آن است. مثلاً تسخیر ماه و خورشید به استفاده انسان از منافع آنها مانند نور و حرارت است و تسخیر نهرها نیز به جریان آنها و در معرض استفاده شدن آب‌هاست. (بنگرید به: *مجمع البیان* و *تفسیر نمونه*، ذیل همین آیات.)

۱. بنگرید به: نحل (۱۶): ۵ ـ ۱۴.

۲. درباره «هفت آسمان» و آفرینش آسمان و زمین بنگرید به: ***پژوهشی در اعجاز علمی قرآن***.

۳. طلاق (۶۵): ۱۲.

۴. «یَرْفَعِ اَللّهُ اَلَّذِینَ آمَنُوا مِنکُمْ وَاَلَّذِینَ أُوتُوا اَلْعِلْمَ دَرَجَاتٍ.» (مجادله (۵۸): ۱۱.)

۵. **تفسیر نمونه**، ج ۲۴، ص ۲۶۰.

در این آیه به بالاترین علوم، یعنی خداشناسی نیز اشاره شده است، که انسان از صفات الهی ـ همچون علم و قدرت ـ نیز آگاه شود.

۳. معاد و عدالت

وَخَلَقَ ٱللَّهُ ٱلسَّماوَاتِ وَٱلأَرْضَ بِٱلْحَقِّ وَلِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ.[1]

و خدا آسمانها و زمین را به حقّ آفریده است، و تا هر کسی به [موجب] آنچه به دست آورده پاداش یابد، و آنان مورد ستم قرار نخواهند گرفت.

علامه طباطبائی﵀ دربارهٔ این آیه چنین می‌نویسند:

آفرینش جهان براساس حق است، نه باطل و بازیچه، یعنی برای این جهان فاسدشدنی، هدفی ثابت و جاوید در ورای آن وجود دارد ... پس معنای آیه به این مطلب برمی‌گردد که خدا آسمان‌ها و زمین را به‌حق و عدل آفرید و پیامد آفرینش به‌حقّ آن است که در ورای این جهان، جهانی دیگر باشد که موجودات در آنجا جاوید بمانند، و پیامد آفرینش به عدل آن است که هر شخصی براساس دست‌آورد خود، پاداش و کیفری را ببیند که سزاوار آن است ... و چون این مطلب در این جهان اتفاق نمی‌افتد، پس در جهان دیگر (رستاخیز) خواهد بود.[2]

چنان‌که از آیات پیش نیز برمی‌آمد، همهٔ جهان برای انسان آفریده شده است. انسان‌ها دو گونه‌اند: برخی قدرشناس نعمت‌های الهی‌اند و سپاسگزار، و برخی نیز راه ناسپاسی، گناه و کفر و شرک را در پیش می‌گیرند، اما از آنجاکه نظام آفرینش برپایهٔ حق و عدل است و جهان نیز باید به هدف خود برسد در فرجام جهان رستاخیزی به‌پا می‌شود تا به نیکوکاران پاداش و به بدکاران کیفر داده شود. بنابراین یکی از اهداف آفرینش جهان هستی معاد و اجرای کامل عدالت است.

حال پرسیدنی است که آیا جهان برای همهٔ انسان‌ها خلق شده است، درحالی‌که برخی انسان‌ها جنایتکار و ستمکارند؟

در پاسخ باید گفت همان‌گونه که از مطالب پیش روشن شد، مقصود از جمله «آفرینش جهان

---

۱. جاثیه (۴۵): ۲۲.

۲. *المیزان*، ج ۱۸، ص ۱۷۲.

برای انسان» آن است که جهان برای خدمت به انسان‌های شایسته آفریده شده است، هرچند که انسان‌های ناشایست ـ که گاه همچون حیوانات یا پست‌تر از آنان‌اند[۱] ـ نیز از این نعمت‌ها استفاده می‌کنند.[۲] آری، جهان همچون باغی است که باغبان برای پرورش گل‌ها آن را آبیاری می‌کند، اما علف‌های هرز نیز از آن بهره‌مند می‌شوند.

از مجموع این آیات چنین دانسته می‌شود:

۱. جهانْ بی‌هدف، بیهوده و به بازیچه آفریده نشده، بلکه هدفدار و براساس حق آفریده شده است.

۲. نعمت‌های جهان برای خدمت به انسان‌های شایسته آفریده شده تا از آنها برای رسیدن به کمال و سعادت و دانش‌افزایی بهره جویند.

۳. غایت و نهایت جهان، برپایی رستاخیز و نظام عدل است تا هر کس به جزای عمل خویش برسد.

ب) اهداف آفرینش انسان

أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثاً.[۳]

آیا پنداشتید که شما را بیهوده آفریده‌ایم.

حکمت الهی اقتضا می‌کند که کار بیهوده و بدون هدف انجام ندهد. از این‌رو، آفرینش انسان‌ها هدفی والا داشته است. قرآن‌کریم درباره اینکه هدف آفرینش انسان چه بوده است، پاسخ‌های مختلفی داده که به بخشی از آن اشاره می‌کنیم.

۱. آزمایش

اَلَّذِی خَلَقَ اَلْمَوْتَ وَاَلْحَیَاةَ لِیَبْلُوَكُمْ أَیُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً وَهُوَ اَلْعَزِیزُ اَلْغَفُورُ.[۴]

---

۱. «أُولَئِكَ كَالأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ.» (اعراف (۷): ۱۷۹.)

۲. هرچند که آیاتْ مطلق است و همه انسان‌ها را هدف آفرینش معرفی می‌کند، در اینجا به قرینه عقلی (لُبی) و براساس حکمت الهی و با توجه به آیات دیگر می‌توان دانست که مقصودْ انسان کمال‌یافته و شایسته است.

۳. مؤمنون (۲۳): ۱۱۵.

۴. ملك (۶۷): ۲.

همانکه مرگ و زندگی را پدید آورد تا شما را بیازماید که کدامتان نیکوکارترید، و اوست ارجمند آمرزنده.

در این آیه چند نکته درخور توجه است:

یک. هدف از «زندگی و مرگ»، آزمایش انسان معرفی شده و هدف از این آزمون نیز رسیدن به «حُسن عمل» که مفهومش تکامل معرفت و خلوص نیّت و انجام هر کار خیر است.[1] خداوند همواره انسان را با مشکلاتی می‌آزماید تا افراد شکیبا را مشخص سازد؛[2] چنان‌که قرآن می‌فرماید:

وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَراتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ.[3]

و قطعاً شما را به چیزی از [قبیل] ترس و گرسنگی، و کاهش در اموال و جان‌ها و محصولات می‌آزماییم.

گاه انسان با ثروت و یا فقر و گاه نیز با خیر و یا شر مورد آزمایش قرار می‌گیرد:

كُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ وَ نَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً.[4]

هر نفسی چشندهٔ مرگ است، و شما را از راه آزمایش به بد و نیک خواهیم آزمود.

در آزمایش است که کمالات و هنر سپاس‌گزاری افراد و همچنین کیفیت اعمال آشکار می‌گردد و افراد شایسته نیز مستحق دریافت پاداش می‌شوند. اما در همان حال کسی که لغزید، نباید ناامید شود؛ چرا که خداوند آمرزنده است.

دو. «مرگ» را چیزی عدمی ندانسته، بلکه چیزی وجودی معرفی می‌کند که شایسته آفرینش است. بنابراین مرگ نابودی نیست، بلکه انتقال از مرحله‌ای به مرحله دیگر و آغاز زندگی جدید است.[5]

سه. در این آیه «به کیفیت عمل» اهمیت داده شده است. به دیگر بیان، هدف از آزمایش آن

---

۱. *تفسیر نمونه*، ج ۲۴، ص ۳۱۶.
۲. بنگرید به: بقره (۲): ۱۵۵.
۳. بقره (۲): ۱۵۵.
۴. انبیاء (۲۱): ۳۵.
۵. علامه طباطبایی بر آن است که اگر مرگ چیز عدمی باشد، از نوع عدم ملکه است که حظی از وجود دارد. (مانندکوری نسبت به بینایی)، از این رو می‌تواند خلق شود. (بنگرید به: *المیزان*، ج ۱۹، ص ۳۴۹.)

است که آشکار گردد کدام‌یک از انسان‌ها اعمال نیکوتری انجام می‌دهند؛ اعمالی که با معرفت و اخلاص بیشتر است.[۱]

برای مطالعه بیشتر

در حدیثی حکایت شده که ابوقتاده از پیامبرﷺ پرسید: مقصود از «أَحسَنُ عَملاً» چیست؟ حضرت پاسخ داد: «منظور آن است که کدام‌یک از شما عقل او بهتر است.» سپس فرمود: «کسی که عقلش کامل‌تر و ترسش از خدا بیشتر است و در مورد چیزهایی که خدا بدانها دستور داده یا منع کرده، نیکوتر نظر کند، اگرچه اعمال مستحبی او کمتر باشد.»[۲]

نیز از امام‌صادقؑ در مورد آیه فوق حکایت شده که فرمود:

معنای آیه آن نیست که چه کسی بیشتر عمل کند، بلکه به معنای آن است که چه کسی درست‌تر عمل کند، و درستی عمل با ترس از خدا و نیت صادق تحقق می‌یابد.[۳]

چهار. مقصود از آزمایش خداوند، نوعی پرورش است؛ یعنی انسان‌ها را به میدان عمل می‌کشد تا ورزیده، آزموده و پاک شده، شایسته پاداش الهی و مقام قرب او گردند،[۴] وگرنه خداوند چون به همه چیز داناست، از امتحان انسان بی‌نیاز می‌باشد.[۵]

۲. عبادت

وَمَا خَلَقْتُ ٱلْجِنَّ وَٱلْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ.[۶]

و جنّ و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا بپرستند.

---

۱. برخی مفسران «احسن عملاً» را به معنای یاد مرگ یا آماده شدن برای مرگ تفسیر کرده‌اند که در حقیقت اشاره به مصداق‌های آیه (کار نیک) است. (*تفسیر نمونه*، ج ۲۴، ص ۳۱۶)

۲. *مجمع البیان*، ذیل همین آیه؛ *تفسیر نورالثقلین*، ج ۵، ص ۳۸۰.

۳. *البرهان فی تفسیر القرآن*، ج ۵، ص ۳۵۹.

۴. بنگرید به: *تفسیر نمونه*، ج ۲۴، ص ۳۱۶؛ *المیزان*، ج ۱۹، ص ۳۴۹.

۵. در حدیثی از امام‌رضاؑ نیز بدین مطلب اشاره شده است. (بنگرید به: *تفسیر نورالثقلین*، ج ۵، ص ۳۸۰.)

۶. ذاریات (۵۱): ۵۶.

از این آیه چند نکته مهم برمی‌آید:

یک. هدف از آفرینش انسان عبادت است و عبودیت، اظهار آخرین درجه خضوع در برابر معبود است. عبد کسی است که همهٔ وجودش به مولا و صاحب خود تعلق دارد؛ بدین‌گونه که اراده‌اش تابع اراده او، و خواستش تابع خواست اوست و در اطاعت از او هرگز سستی نمی‌کند.

عبودیت نهایت تسلیم در برابر ذات پاک اوست و عبودیت کامل نیز آن است که انسان جز به معبود واقعی، یعنی کمال مطلق نیندیشد و جز در راه او گام برنداشته هرچه غیراوست ـ حتی خویشتن را ـ فراموش کند.[۱]

دو. «عبادت» تنها به نماز و روزه و ... نیست، بلکه انجام تمام دستورهای الهی است.[۲] از این رو، هر کاری که با نیت الهی صورت پذیرد، عبادت است؛ مانند خدمت به مردم، تحصیل، تدریس، پژوهش و کار کردن برای تأمین معاش خانواده و جز اینها. بنابراین اگر عبادت هدف آفرینش انسان است، مقصود همه کارهای نیکی است که زمینه‌ساز سعادت فردی و اجتماعی است. البته عبادات و کارهای نیک دارای مراتبی است که هدف آفرینش رسیدن به مراحل عالی آنهاست.

سه. در برخی احادیث از امام‌صادق علیه‌السلام و از امام‌حسین علیه‌السلام این‌گونه روایت شده:

> ای مردم! خدا مردم را خلق نکرد، مگر برای اینکه او را بشناسند و هنگامی که او را شناختند، او را عبادت کنند و هنگامی که او را عبادت کنند، با بندگی خدا از بندگی غیراو بی‌نیاز می‌شوند.[۳]

معرفت و علم مقدمه هر عبادت به شمار می‌رود و عبادت نیز خود سرچشمه معرفت بیشتر است. علامه طباطبایی دراین‌باره می‌نویسد: «حقیقت عبادت آن است که انسان به پروردگار توجه کند و خود را فروتن و بنده او قرار دهد و این همان معرفتی است که از عبادت حاصل می‌شود.»[۴]

---

۱. *تفسیر نمونه*، ج ۲۲، ص ۳۸۴ به بعد.
۲. در برخی احادیث به این مطلب اشاره شده است. (بنگرید به: *تفسیر نورالثقلین*، ج ۵، ص ۱۳۲؛ *تفسیر صافی*، ج ۵، ص ۷۵.)
۳. *تفسیر نورالثقلین*، ج ۵، ص ۱۳۲.
۴. *المیزان*، ج ۱۹، ص ۳۴۹ به بعد.

شایان یادآوری است که براساس آیه ۱۲ سوره طلاق نیز هدف آفرینش جهان علم و معرفت بیان شده است؛ چنان‌که برخی مفسران و صاحب‌نظران همچون امام‌خمینی﵀ و آیت‌الله جوادی آملی نیز همین دیدگاه را در مورد هدف آفرینش انسان پذیرفته‌اند.

امام‌خمینی﵀ معرفت الهی را هدف آفرینش می‌داند:

> مقصود عمده ما توجه دادن قلوب بندگان خداست به آنچه برای آن خلق شدند که آن معرفت‌الله است که از همه سعادات بالاتر است و هیچ چیز جز مقدمهٔ آن نیست.[۱] عمده بعثت رسل و انزال کتب، برای مقصد شریف معرفت‌الله بوده که تمام سعادات دنیوی و اخروی در سایه آن حاصل آید.[۲]

آیت‌الله جوادی آملی مطالب متعددی درباره هدف آفرینش بیان نموده، اما در نهایت علم و معرفت را هدف اصلی آفرینش شمرده است:

> هدف اصلی آفرینش، معرفت و محبت و عبادت خدای سبحان است و اساس همه آنها معرفت می‌باشد و معرفت نیز با هوشیاری و فرزانگی حاصل می‌شود. لذا انبیاء﵈ می‌کوشند تا هم آن دفینه‌های درونی [=گنج‌های عقلی] را شکوفا و آشکار کنند و هم ره‌توشه بیرونی را به آنان اهدا نمایند تا آنان عارف و آگاه گردند و این مهم گاهی به صورت برهان یا موعظت است و گاهی به صورت جدال ثانوی است.[۳]

در جایی دیگر نیز می‌فرماید:

> این‌گونه تعبیرات نشانه تجلیل از مقام انسان است و هدفی برای آفرینش انسان در این بخش‌ها جز علم و معرفت نیست و اگر سخن از عبادت و مانند آن است، برای آن است که انسان در علوم

---

۱. *آداب الصلوة*، ص ۱۵۵.
۲. *چهل حدیث*، ص ۵۵۵.
۳. *تفسیر موضوعی قرآن کریم*، ج ۹، ص ۱۴۰ ـ ۱۴۱.

الهی پیشرفت کند و این هدف اصلی و نهایی است.[۱]

نیز در جایی دیگر چنین می‌نویسد:

عظمت انسانْ خلیفةالله بودن، و سند خلافت او هم معرفت اوست؛ چرا که اگر ارزش برای عبادت است، این ارزش به اندازه معرفت عبادت‌کننده است ... عبادت با خلوص کامل می‌شود و خلوص با معرفت ارزش پیدا می‌کند ... عبادت امری تمام‌شدنی است؛ زیرا با پایان پذیرفتن دنیا ـ که نشئه تکلیف است ـ حکم عبادت مرتفع می‌شود، ولی معرفت حدی ندارد. عمل با مردن عامل، پایان می‌پذیرد [و] گرچه اثرش می‌ماند، اما شهود خداوند حدی ندارد. انسان به هر اندازه که در درجات شهودی بالاتر رود، مشهودات بیشتری برای او آشکار می‌شود و به همین دلیل، لقاءالله حدی ندارد و معرفت پروردگار محدود نیست.[۲]

ایشان همچنین می‌فرماید:

ارزش انسان به علم اوست و ارزش علم به معلوم است و هر انسانی به اندازه علمش ارزش دارد ... از آنجا که خدای سبحان نظیر و بدیل ندارد، پس معرفةالله و توحید، بهترین معرفت و علم است. بنابراین هیچ انسانی بالاتر از انسان موحد نیست و چون جهان آفرینش برای انسان موحد خلق شد، اگر خداشناسی کسی در رأس همه معارف بود، موجودی به عظمت او نخواهد بود؛ مانند اهل‌بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام که موجودی به عظمت آنها در جهان امکان، وجود ندارد.[۳]

چهار. هدف از آفرینش، عبادت جنس انسان است. بنابراین اگر برخی انسان‌ها عبادت اختیار کردند، هدف آفرینش تحقق یافته است.[۴]

۳. رحمت

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ ٱلنَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلاَ يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ * إِلَّا مَن رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذَٰلِكَ خَلَقَهُمْ

---

۱. همان، ج ۷، ص ۱۹۹.
۲. برگرفته شده از: همان، ج ۶، ص ۲۱۳ ـ ۲۱۵.
۳. همان، ج ۹، ص ۳۲۱ ـ ۳۲۲.
۴. «لام» در «الجن و الإنس» لام استغراق نیست، بلکه لام جنس است. (*المیزان*، ج ۱۸، ص ۳۸۷) نیز بنگرید به تفاسیر: *مجمع البیان* و *تبیان* ذیل همین آیه.

وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ ٱلْجِنَّةِ وَٱلنَّاسِ أَجْمَعِينَ.[۱]

و اگر پروردگار تو می‌خواست، قطعاً همهٔ مردم را امّت واحدی قرار می‌داد، در حالی که پیوسته در اختلافند، مگر کسانی که پروردگار تو به آنان رحم کرده، و برای همین آنان را آفریده است. و وعدهٔ پروردگارت [جنین] تحقّق پذیرفته است [که:] البتّه جهنّم را از جنّ و انس یکسره پر خواهم کرد.

در این آیات چند نکته حایز اهمیت است:

یک. هدف آفرینش انسان‌ها «رحمت» و مهر الهی معرفی شده است.[۲] البته انتخاب رحمت الهی، اختیاری است و همه می‌توانند از آن بهره گیرند. بنابراین بر انسان‌هاست که در راستای همین هدف حرکت کنند تا مهر و رحمت الهی شامل حالشان شود.

دو. وحدت مظهر رحمت الهی است، از این رو خداوند در قرآن انسان‌ها را از تفرقه منع کرده، آنها را به وحدت و چنگ زدن به ریسمان الهی (قرآن و اهل‌بیت علیهم‌السلام و ...) دعوت می‌کند.[۳]

سه. این آیه به یکی از سنت‌های آفرینش که زیربنای مسائل مربوط به انسان است، اشاره دارد و آن، اختلاف و تفاوت در ساختمان روح، جسم، فکر، ذوق و عشق انسان‌ها و همچنین آزادی اراده و اختیار است.

آری، هیچ مانعی نداشت که خداوند همه انسان‌ها را یکسان و به‌اجبار مؤمن می‌آفرید، اما چنین ایمانی نه فایده داشت، نه دلیل شخصیت افراد بود و نه وسیله تأمل و نه موجب پاداش.[۴]

چهار. رحمت الهی همان هدایت الهی است که از طریق عقل و راهنمایی پیامبران و کتاب‌های آسمانی شامل حال همه مردم شده است و هر کس از این رحمت استفاده کند، به سعادت می‌رسد، در

---

۱. هود (۱۱): ۱۱۸ ـ ۱۱۹.

۲. در این آیه، «ذلك» به رحمت بازمی‌گردد، نه اختلاف. (بنگرید به: *المیزان*، ج ۱۱، ص ۶۳؛ *مجمع البیان*، ج ۵، ص ۳۱۱.)

۳. بنگرید به: آل‌عمران (۳): ۱۰۳.

۴. *تفسیر نمونه*، ج ۹، ص ۲۷۸.

غیر این صورت، فرمان الهی بر آن است که جهنم را از سرکشان پر کند.[۱]

برای مطالعه بیشتر

علامه طباطبایی از این آیه دریافته است که اختلافات غیردینی از میان مردم برداشته نمی‌شود (حتی از گروهی که مورد رحمت قرار می‌گیرند)، اما اختلاف دینی ـ یعنی اختلاف در حق و تفرقه در مورد آن ـ از میان گروهی که مورد رحمت قرار می‌گیرند، برداشته می‌شود.[۲]

این نکته با احادیثی که از اهل‌بیت ﷺ در مورد این آیه گفته شد، کاملاً سازگار است. در برخی احادیث از امام باقر ﷺ چنین حکایت شده:

مقصود از کسانی که مورد رحمت الهی قرار می‌گیرند، آل‌محمد ﷺ و پیروان آنها هستند و اهل رحمت در دین اختلاف نمی‌کنند.[۳]

البته این‌گونه احادیث به مصادیق کامل آیه اشاره دارد که این افراد از طریق عقل و پیامبران و اهل‌بیت ﷺ کاملاً از رحمت الهی استفاده می‌کنند.

۴. ملاقات الهی

يَا أَيُّهَا ٱلإِنسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحاً فَمُلَاقِيهِ.[۴]

ای انسان، حقّاً که تو به سوی پروردگار خود به سختی در تلاشی، و او را ملاقات خواهی کرد.

إِنَّا لِلَّهِ وإِنَّا إِلَيهِ رَاجِعُونَ.[۵]

ما از آنِ خدا هستیم، و به سوی او باز می‌گردیم.

---

۱. *المیزان*، ج ۱۱، ص ۶۳ به بعد؛ *تفسیر نمونه*، ج ۹، ص ۲۷۸.

۲. *المیزان*، ج ۱۱، ص ۶۳ به بعد.

۳. *تفسیر صافی*، ج ۲، ص ۴۷۸؛ *کتاب التفسیر (تفسیر عیاشی)*، ج ۲، ص ۱۶۴.

۴. انشقاق (۸۴): ۶.

۵. بقره (۲): ۱۵۶. مضمون این آیه به‌گونه‌ای دیگر در این آیات نیز آمده: بقره (۲): ۴۶؛ مؤمنون (۲۳): ۱۱۵؛ فجر (۸۹): ۲۸؛ آل‌عمران (۳): ۱۰۹؛ نجم (۵۳): ۴۲؛ فاطر (۳۵): ۱۸. همچنین با تعابیر دیگری در سوره‌های نجم و فاطر: «أَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ ٱلْمُنتَهَىٰ.» (نجم (۵۳): ۴۲.)؛ «وَإِلَى ٱللَّهِ ٱلْمَصِيرُ.» (فاطر (۳۵): ۱۸.)

از این آیات می‌توان پاره‌ای از نکات را دریافت:

یک. انسان به‌عنوان موجودی تلاشگر و زحمت‌کش،[۱] تلاشش هدفدار و در حال حرکت و سیر است.[۲]

دو. هدف سیر و غایت تلاش‌های انسان، پروردگار است[۳] و انسان در نهایت با او ملاقات می‌کند.

سه. در این آیه و آیات دیگر،[۴] از ملاقات الهی یاد شده است. مفسران در مورد لقای الهی چند تفسیر ذکر کرده‌اند:

۱. مقصودْ شهود باطنی و لقای شهودی پروردگار است؛[۵] چنان‌که از امام‌علی﵇ حکایت شده: «من پروردگاری را که نبینم، نمی‌پرستم.»[۶]

۲. مقصود از ملاقات پروردگار، حضور در صحنه رستاخیز و ملاقات آن صحنه یا ملاقات ثواب و عذاب الهی در رستاخیز است؛[۷] یعنی منظور بازگشت به سوی پروردگار در رستاخیز است که همان هدف نهایی و غایت حرکت انسان می‌باشد.[۸]

شهید مطهری در این‌باره با طرح آیه «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثاً وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لاَ تُرْجَعُونَ»[۹] می‌گوید:

اگر قیامتی نباشد، خلقت عبث است ... اگر بازگشت به خدا نباشد، خلقت عبث است. در آیات

---

۱. *مفردات الفاظ القرآن*.

۲. این آیه متضمن معنای سیر است؛ زیرا با «الی» متعدی شده است. (*المیزان*، ج ۲۰، ص ۲۴۲.)

۳. بنگرید به: همان.

۴. بنگرید به: بقره (۲): ۴۶؛ انعام (۶): ۳۱؛ یونس (۱۰): ۴۵؛ کهف (۱۸): ۱۱۰؛ عنکبوت (۲۹): ۵ و ۲۳؛ روم (۳۰): ۸؛ سجده (۳۲): ۱۰ و ۲۳؛ فصلت (۴۱): ۵۴.

۵. «ان المراد بملاقاته انتهاؤه الی حیث لاحکم الاحکمه من غیر ان یحجبه عن ربّه حاجب.» (*المیزان*، ج ۲۰، ص ۲۴۳.) و آیت‌الله مکارم شیرازی ملاقات خدا از طریق شهود باطن را یک احتمال دانسته است. (*تفسیر نمونه*، ج ۲۶، ص ۲۹۹.)

۶. عن علی﵇: «ماکُنتُ أَعْبُدُ رَبّاً لَمْ أَرَه.» (*الکافی*، ج ۱، ص ۹۷.)

۷. *تفسیر صافی*، ج ۵، ص ۳۰۴؛ *مجمع البیان*، ج ۱۰، ص ۶۹۹؛ *تفسیر تبیان*، ج ۱۰، ص ۳۰۹ و *تفسیر نمونه*، ج ۲۶، ص ۲۹۹.

۸. علامه طباطبایی آیه ۶ سورهٔ انشقاق را نیز متضمن دلیل بر معاد می‌داند؛ زیرا ربوبیت جز با عبودیت تمام نمی‌شود و عبودیت جز با مسئولیت نیست و مسئولیت جز با رجوع و حساب، و حساب جز با کیفر تمام نمی‌شود. (بنگرید به: *المیزان*، ج ۲۰، ص ۲۴۲.)

۹. مؤمنون (۲۳): ۱۱۵.

مکرر در قرآن مسئلهٔ قیامت را از یک طرف با مسئله به‌حق بودن و باطل نبودن خلقت و لغو و بازی نبودن خلقت توأم کرده... [یا] درواقع استدلال کرده است. یک استدلال که قرآن درباره قیامت دارد، استدلالِ به‌اصطلاح لِمی است؛ یعنی به دلیل اینکه این عالم خدایی دارد و این خدا کار عبث نمی‌کند و کار او به‌حق است و باطل و بازیچه نیست و خلقتْ چنین خالق حکیمی دارد، رجوع و بازگشت به پروردگار هست و درحقیقت این قیامت و بازگشت به خداست که توجیه کننده خلقت این عالم است و تعبیر قرآن بر این اساس است.

البته مانعی ندارد که آیه به هر دو تفسیر (شهود باطن و معاد) اشاره داشته باشد؛ بدین‌معنا که هر دو هدف انسان باشد، چه آنکه انسان در نهایت به ملاقات رستاخیز و کیفر و پاداش اعمال خود می‌رسد؛ چنان‌که ممکن است به لقای شهودی و باطنی پروردگار نایل گردد.

چهار. از آیه ششم سورهٔ انشقاق (براساس هر کدام از تفاسیر ملاقات) چنین برمی‌آید که رنج انسان وقتی تمام می‌شود که پرونده دنیا بسته شود و انسان با خدای خویش یا نتایج اعمال نیکش ملاقات کند.

جالب اینکه در اینجا خطاب آیه به «انسان» است که درواقع همه نوع انسان را شامل می‌شود. از کلمه «رب» نیز استفاده می‌شود که این تلاش انسان، جزئی از برنامه ربوبیت و تکامل و تربیت انسان است.[1]

برای مطالعه بیشتر

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

مفسران و صاحب‌نظران در مورد جمع‌بندی آیات و اهداف آفرینش جهان[2] و انسان، دیدگاه‌های متفاوتی بیان کرده‌اند: برخی برآن‌اند که خداوند هدف اصلی آفرینش است، برخی رحمت الهی و پاره‌ای نیز علم و معرفت را هدف اصلی می‌شمارند. اما

---

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۶، ص ۲۹۹.

۲. در مباحث پیشین روشن شد که هدف آفرینش جهان، خدمت به انسان است و انسان نیز هدف آفرینش جهان می‌باشد. بنابراین هدفی که برای آفرینش انسان بیان شد، هدف نهایی آفرینش جهان نیز هست.

به نظر می‌رسد که در این آیات و آیات پیشین (در مبحث اهداف آفرینش جهان که برخی اهداف مانند دانش‌افزایی مربوط به انسان می‌شد) دوگونه هدف برای آفرینش انسان بیان شده است:

۱. اهداف عملی که برای تکامل بُعد عملی انسان همچون عبادت و آزمایش است؛

۲. اهداف علمی که برای تکامل بُعد نظری انسان مانند علم و معرفت است.

البته این تکامل انسان دو غایت دارد که انسان در نهایت سیر خود به آنها می‌رسد: اول غایت قهری است که انسان در نهایت سیر طبیعی خود، از دنیا به برزخ و ملاقات قیامت می‌رسد، و دوم غایت و هدف اختیاری است که انسان می‌تواند در مسیر خود به رحمت الهی و ملاقات شهودی ـ باطنی خداوند نایل شود که البته این هدف نیاز به اراده و تلاش دارد. از همین‌رو، این توفیق برای برخی انسان‌ها حاصل می‌شود.

با تأمل در این اهداف می‌توان بدین نتیجه رسید که برخی از هدف‌ها همچون آزمایش، علم و عبادت اهداف مقدماتی‌اند و در این میان ملاقات الهی هدف نهایی است.

به دیگر سخن، انسان نخست شناخت می‌یابد و سپس به سپاسگزاری و عبادت روی می‌آورد و پس از آن آزمایش می‌شود و اگر در امتحان الهی موفق شد، مشمول رحمت الهی می‌گردد و در مسیر سعادت، یعنی لقای الهی گام می‌نهد.

گفتنی است اگر لقای الهی، یعنی شهود باطنی خدا را نوعی معرفت شهودی بپنداریم، در آن صورت معرفت و لقاءالله یکی خواهد شد که البته این ملاقات و معرفت مظهر رحمت الهی است. در آن صورت، رحمت و معرفت و لقای الهی یک هدف می‌شود، اگرچه در مقام بروز و ظهور و در مراحل سیر انسان، اعتبارات و جایگاه‌های مختلف بیابد. درواقع شاید این مطلب نوعی جمع بین دیدگاه‌های مفسران قرآن در این زمینه است.

پژوهش و اندیشه

۱. از نظر قرآن، انسان‌ها به وسیله چه چیزهایی آزمایش می‌شوند و فرجام آنها چه خواهد شد؟

۲. معانی واژه «حق» را در تفسیر، فلسفه و لغت بررسی و مقایسه کنید.

۳. در مورد آیه «اناالله و انّا الیه راجعون» چه تفسیرهایی آمده است؟

منابع برای مطالعه و پژوهش

۱. تفاسیر: المیزان، نمونه و تسنیم، ذیل آیات مورد بحث.

۲. هدف زندگی، مرتضی مطهری، قم، دفتر انتشارات اسلامی.

۳. انسان کامل، مرتضی مطهری، تهران، صدرا.

فصل چهارم: قرآن و علم

درآمد

قرآن‌کریم بیش از هفتصد بار ماده «علم» را به شکل‌های گوناگون به‌کار برده است. خداوند در برخی آیات دانایان را با نادانان مساوی ندانسته است،[1] بلکه دانشمندان را بر دیگران برتری داده و علم را از جملهٔ معیارهای ارزش و امتیاز افراد قرار داده است.[2]

در برخی از آیات نیز هدف آفرینش آسمان و زمین «آگاهی و علم انسان» معرفی شده است.[3] قرآن‌کریم در آیات بسیاری به کیهان‌شناسی، زمین‌شناسی، زیست‌شناسی، روان‌شناسی و مراحل آفرینش انسان اشاره داشته، توجه انسان را بدین امور جلب کرده است.

همین توجه قرآن به علم در کنار آموزه‌های پیامبرﷺ و اهل‌بیت‌ﷺ ـ که مسلمانان را به دانش‌افزایی تشویق می‌کردند ـ[4] زمینه‌هایی در میان مسلمانان به‌وجود آورد که سبب شد جامعه اسلامی در مدت نسبتاً کوتاهی جهش علمی کند و بدین رو تمدن درخشان اسلامی شکل گیرد؛ بدین بیان که از جامعه جاهلی صدر اسلام ـ که کمتر از بیست نفر باسواد داشت ـ[5] جامعه‌ای متمدن

---

۱. زمر (۳۹): ۹.

۲. مجادله (۵۸): ۱۱.

۳. طلاق (۶۵): ۱۲.

۴. بنگرید به: *الکافی*، ج ۱، ص ۳۰ (کتاب فضل العلم)؛ *میزان الحکمة*، ج ۳، ص ۲۰۶۱ (ماده علم).

۵. هفده نفر مرد و تعداد اندکی زن سواد خواندن و نوشتن داشتند. (*فتوح البلدان*، ج ۳، ص ۵۸۰.)

ساخت مثلاً در قرن دوم هجری هارون‌الرشید برای شارلمانی، پادشاه فرانسه ساعت زنگ‌داری هدیه فرستاد که در اروپا آن را در ردیف عجایب هفتگانه جهان به شمار آورده‌اند.[۱] همچنین مسلمانان در ابعاد مختلف علوم همچون پزشکی، کیهان‌شناسی (نجوم)، ریاضیات، فلسفه و ... نیز گوی سبقت را از دیگر ملت‌ها ربودند.[۲]

واژه «علم» معانی اصطلاحی متعددی دارد[۳] که در اینجا منظور علوم تجربی است؛ یعنی «مجموعهٔ قضایای حقیقی که از راه تجربه حسی قابل‌اثبات است».

البته در مورد تقسیم علوم نیز طرح‌های متعددی ارائه شده[۴] که ما در اینجا به تقسیم علوم بر اساس روش اشاره می‌کنیم که علوم را به چهار گروه علوم تجربی[۵] (علوم طبیعی[۶] و انسانی[۷])، عقلی، نقلی و شهودی تقسیم می‌کند.[۸]

برای مطالعه بیشتر

قرآن زمینه‌ساز پیدایش و رشد علوم

تأکید دین اسلام بر کسب دانش و تشویق به آن و از سویی ارج نهادن به مقام دانشمندان، سبب پیدایش و همچنین رشد بسیاری از علوم در جهان اسلام شد که در اینجا به فهرست این علوم نگاهی گذرا می‌افکنیم.

---

۱. *تاریخ علوم*، ص ۱۱۷.

۲. بنگرید به: *تاریخ التمدن الاسلامی*، ج ۳، ص ۱۵۱ به بعد؛ *پویایی فرهنگ و تمدن اسلام و ایران*، ج ۱ و ۲؛ *علوم اسلامی و نقش آن در تحول علمی جهان* و *درآمدی بر تفسیر علمی قرآن*، ص ۱۳۳ به بعد.

۳. در مورد تعاریف و تقسیم‌بندی‌های علم، بنگرید به: *احصاء العلوم*، ص ۱۱۱ ـ ۱۲۰؛ *آموزش فلسفه*، ج ۱، ص ۶۱؛ *مبانی فلسفه*، ص ۲۱۲ ـ ۲۵۳؛ *مبانی اقتصاد اسلامی*، ص ۹؛ *درآمدی بر تفسیر علمی قرآن*، ص ۱۵۱.

۴. بنگرید به: همان.

5. Experimental Sciences.

6. Natural Sciences.

7. Humanities Sciences.

۸. بنگرید به: همان.

۱. علومی که قرآن مستقیماً باعث پیدایش آنها شده است

موضوع برخی از علوم، خود قرآن‌کریم است؛ بدین معنا که پس از نزول قرآن و در ارتباط مستقیم با آن به وجود آمده و کم‌کم رشد یافته به‌صورت دانشی مستقل درآمد. این علوم گاه به الفاظ قرآن و گاه نیز به معانی و معارف آن می‌پردازد؛[1] علومی از این دست: علم تجوید قرآن‌کریم، علم قرائت، دانش رسم‌الخط قرآن، علوم قرآن، فقه القرآن، علم تفسیر و علم حدیث.

۲. علومی که قرآن غیرمستقیم باعث پیدایش آنها شده است

برخی علوم نیز بر اثر تشویق قرآن به علم و یا برای خدمت به علوم دسته اول (مانند تفسیر) به وجود آمد و کم کم رشد کرده، به‌صورت دانش‌های مستقل پدیدار گشت؛ مانند این علوم: علم درایه، علم کلام، علم فقه، علم اصول فقه، علوم ادبی و علم تاریخ.

۳. علومی که قرآن باعث رشد آنها شده است

برخی علوم در فرهنگ و تمدن ملت‌های مختلف پایه گذاری می‌شود، اما به دست ملتی دیگر پرورش می‌یابد و به رشد و بالندگی می‌رسد. مسلمانان نیز برخی علوم را از یونان، ایران و هند ترجمه کردند و بر عمق و وسعت آنها افزودند؛[2] از جمله این علوم: فلسفه، منطق، ریاضیات، پزشکی و کیهان‌شناسی (علم نجوم).

علامه طباطبایی ﷺ در این زمینه می‌نویسد:

به جرئت می‌توان گفت که عامل اصلی اشتغال مسلمانان به علوم عقلی ـ از طبیعیات و ریاضیات و غیر آنها ـ به‌صورت نقل و ترجمه در آغاز کار، و به نحو استقلال و ابتکار در سرانجام، همان انگیزه فرهنگی بود که قرآن‌مجید در نفوس مسلمانان فراهم کرده بود.[3]

---

۱. بنگرید به: *قرآن در اسلام*، ص ۹۵ ـ ۹۶.

۲. بنگرید به: ***علوم اسلامی و نقش آن در تحول علمی جهان؛ پویایی فرهنگ و تمدن اسلام و ایران؛ کارنامه اسلام.***

۳. *قرآن در اسلام*، ص ۹۸. برای آگاهی بیشتر دربارهٔ تأثیر قرآن بر علوم یادشده و دیگر علوم بنگرید به این آثار:

اشارات قرآن به منابع و روش‌های علمی

قرآن‌کریم به روش‌های علمی و منابع مختلف علم اشاره کرده است؛ بدین بیان که گاه به شیوه عقلی توجه کرده، انسان‌ها را به خردورزی و تفکر فرامی‌خواند؛[۱] و گاه توجه انسان را به طبیعت جلب کرده، او را به کیهان‌شناسی و طبیعت‌شناسی، انسان‌شناسی و ... تشویق می‌کند؛[۲] زمانی توجه انسان را به عمق تاریخ معطوف داشته، داستان‌های عبرت‌آموز پیامبران و ملت‌های پیشین را بیان، و یا وقایع تاریخی صدر اسلام (همچون جنگ‌ها و...) را گزارش و ثبت می‌کند[۳] و گاه نیز از وحی و الهامات الهی به انسان‌ها سخن می‌گوید[۴] و علم الهی را که از نزد خدا به برخی انسان‌ها می‌رسد (علم لدنی)، گوشزد می‌کند.[۵]

آری، هرچند هدف قرآن بیان جزئیات تمام علوم بشری نیست، می‌توان در آن اشاراتی به علوم مختلف را یافت. به عبارت دیگر، قرآن به روش تعقلی، تجربی، نقلی و شهودی توجه، و نمونه‌هایی از آنها را در ضمن آیات قرآن یادآوری نموده است. درواقع همین توجه قرآن به روش‌ها و منابع علوم، به معنای جواز و بلکه لزوم به‌کارگیری این منابع است.

کاربردهای علم در قرآن

واژه «علم» در قرآن کریم به چند معنا به‌کار رفته است:

۱. علم به معنای خاص، یعنی «الهیات»

قرآن‌کریم هدف آفرینش جهان را آگاهی انسان به «علم و قدرت الهی» معرفی می‌کند؛[۶] یعنی آگاهی از صفات خدا، علم اعلی و هدف خلقت شمرده شده است. گفتنی است در برخی آیات نیز از علم

⇦ *پویایی فرهنگ و تمدن اسلام و ایران؛ علوم اسلامی و نقش آن در تحول علمی جهان؛ تاریخ‌التمدن الاسلامی؛ شیعه پایه‌گذار علوم اسلامی؛ کارنامهٔ اسلام، و علل پیشرفت و انحطاط مسلمین.*

۱. در بارهٔ «تعقل» بنگرید به: بقره (۲): ۷۳ و ۲۴۲؛ یوسف (۱۲): ۲؛ انبیاء (۲۱): ۱۰؛ مؤمنون (۲۳): ۸۰؛ زخرف (۴۳): ۳. در مورد «تفکر» نیز بنگرید به: بقره (۲): ۲۱۹؛ روم (۳۰): ۸؛ آل‌عمران (۳): ۱۹۱؛ نحل (۱۶): ۴۴؛ حشر (۵۹): ۲۱.

۲. بنگرید به: رعد (۱۳): ۲ به بعد؛ حج (۲۲): ۵؛ مؤمنون (۲۳): ۱۲ ـ ۲۱؛ نحل (۱۶): ۳ ـ ۱۷.

۳. بنگرید به: انبیاء (۲۱)، یونس (۱۰)، یوسف (۱۲) و کهف (۱۸).

۴. بنگرید به: شوری (۴۲): ۵۱؛ مؤمنون (۲۳): ۲۷؛ طه (۲۰): ۳۸.

۵. «وَعَلَّمْنَاهُ مِن لَدُنَّا عِلْماً.» (کهف (۱۸): ۶۵.)

۶. طلاق (۶۵): ۱۲.

«لدنی» ـ یعنی دانشی که خدا به انسان می‌آموزد ـ سخن به میان آمده است.[۱]

۲. علم به معنای عام

هَلْ يَسْتَوِي ٱلَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَٱلَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ.[۲]

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

به نظر می‌رسد مقصود از «علم» در این آیه مطلق علم و دانش باشد که شامل همه اقسام علم مفید می‌شود.[۳] در آیه‌ای دیگر می‌خوانیم:

يَرْفَعِ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَٱلَّذِينَ أُوتُوا ٱلْعِلْمَ دَرَجَاتٍ.[۴]

خدا [رتبهٔ] کسانی از شما را که گرویده و کسانی را که دانشمندند [بر حسب] درجات بلند گرداند.

در این آیه نیز «ایمان و علم» دو معیار جداگانه برای برتری افراد شمرده شده است. از این جداسازی آشکار می‌شود که خود «علم» موجب فضیلت افراد است؛ ضمن آنکه این علم مقید به الهیات نشده، از این رو مطلق است و شامل همه دانشمندان می‌شود.[۵] در آیه دیگر می‌فرماید:

إِنَّمَا يَخْشَى ٱللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ ٱلْعُلَمَاءُ.[۶]

از بندگان خدا تنها دانایانند که از او می‌ترسند.

---

۱. کهف (۱۸): ۶۵.

۲. زمر (۳۹): ۹.

۳. آیت‌الله مکارم شیرازی، این آیه را از جهت نابرابری مطلق می‌داند. (بنگرید به: ***تفسیر نمونه***، ج ۱۹، ص ۳۹۳.) و علامه طباطبایی نیز علم در آیه را مطلق می‌داند، اما با توجه به مورد آیه، آن را بر علم به خدا منطبق می‌کند. (***المیزان***، ج ۱۷، ص ۲۴۳.) ذیل این آیه نیز احادیثی از امام‌باقر﵇ روایت شده که مقصود از دانایان در این آیه اهل‌بیت﵈ هستند. (بنگرید به: ***تفسیر صافی***، ج ۴، ص ۳۱۶.) ولی مفسران این‌گونه احادیث را حمل بر بیان مصداق کامل کرده‌اند، وگرنه آیه شامل همه دانایان می‌شود. (بنگرید به: ***المیزان*** و ***اطیب البیان***، ذیل همین آیه.)

۴. مجادله (۵۸): ۱۱.

۵. علامه طباطبایی بر آن است که این آیه، مؤمنان را به دو قسم عالم و غیرعالم تقسیم می‌کند. پس آیه می‌فرماید: علمای باایمان دو درجه برتری دارند و مؤمنان یک درجه. (بنگرید به: ***المیزان***، ج ۱۹، ص ۱۸۸.) این در حالی است آیت‌الله مکارم شیرازی می‌نویسند: گرچه آیه در مورد خاصی نازل شده، با این حال مفهومی عام دارد و نشان می‌دهد آنچه مقام آدمی را نزد خدا بالا می‌برد، دو چیز است: ایمان و علم. (بنگرید به: ***تفسیر نمونه***، ج ۲۳، ص ۴۳۸.)

۶. فاطر (۳۵): ۲۸.

در این آیه نیز از دانشورانی یاد شده که نشانه‌های خدا را می‌شناسند و عظمت و مقام او را درمی‌یابند، از این‌رو از نافرمانی او هراسناک‌اند.[۱] اما جالب این است که در بخش پیشین این آیه و آیه قبل از آن، از نشانه‌های خدا در طبیعت ـ همچون نزول باران، رویش میوه‌های رنگارنگ، جاده‌های کوهستانی و انسان‌ها و جنبندگان و دام‌ها ـ سخن رفته و سپس از دانشمندان یاد می‌شود. این مطلب نشان می‌دهد که مقصود از علم، علوم طبیعی نیز هست؛ یعنی دانشمندانی که از طبیعت‌شناسی به خداشناسی می‌رسند.[۲]

برای مطالعه بیشتر

علامه طباطبایی پس از اشاره به آیاتی که علم را می‌ستاید، در مورد دعوت قرآن به علوم مختلف می‌نویسند:

قرآن‌مجید در آیات بسیاری ـ که به سبب وفور و کثرت به نقل آنها نپرداختیم ـ به تفکر در آیات آسمان و ستارگان و اختلافات عجیبی که در اوضاع آنها پدید می‌آید و نظام متقنی که بر آنها حکومت می‌کند ... و به تفکر در آفرینش زمین و دریاها و کوه‌ها و ... به تفکر در آفرینش شگفت‌آور نبات [=گیاهان] و نظامی که در زندگی آنان جریان دارد، ... به تفکر در خلقت خود انسان و اسرار و رموزی که در ساختمان وجودش نهفته ... و بدین‌ترتیب به تعلّم علوم‌طبیعی و ریاضی و فلسفی و فنون ادبی و بالأخره همه علومی که در دسترس فکر انسانی است ـ و تعلم آنها به نفع جهان بشری و سعادت‌بخش جامعه انسانی می‌باشد ـ دعوت می‌کند.

---

۱. مقصود از خشیت، «ترس از مسئولیت توأم با درک عظمت مقام پروردگار است». (**تفسیر نمونه**، ج ۱۸، ص ۲۴۵.)

۲. آیت‌الله مکارم شیرازی پس از بیان ارتباط این بخش از آیه ۲۸ سورهٔ فاطر با بخش‌های پیشین و آیات قبل، و لزوم مسئولیت‌پذیری دانشمندان می‌نویسند: «عالمان در منطق قرآن کسانی نیستند که مغزشان صندوقچه آرا و افکار این و آن، و انباشته از قوانین و فرمول‌های علمای جهان و زبانشان گویای این مسائل، و محل زندگی‌شان مدارس و دانشگاه‌ها و کتابخانه‌هاست، بلکه علما آن گروه از صاحب‌نظران و دانشمندان‌اند که نور علم و دانش تمام وجودشان را به نور خدا و ایمان و تقوا روشن ساخته و نسبت به وظایفشان سخت احساس مسئولیت می‌کنند و از همه پایبندترند.» (**تفسیر نمونه**، ج ۱۸، ص ۲۴۵.) البته علامه طباطبایی بر آن است که مقصود از علما در اینجا عالمان بالله هستند. (بنگرید به: *المیزان*، ج ۱۷، ص ۴۳.)

آری، قرآن‌مجید به این علوم دعوت می‌کند، به این شرط که به‌حق و حقیقتْ رهنما قرار گیرند و جهان‌بینی حقیقی را که سرلوحه آن خداشناسی می‌باشد، دربرداشته باشند، وگرنه علمی که انسان را سرگرم خود ساخته، از شناختن حق و حقیقت باز دارد، در قاموس قرآن‌مجید با جهل مرادف است.[۱]

اشارات علمی قرآن

قرآن‌کریم در بیش از هزار آیه به مباحث علوم مختلف اشاره کرده است[۲] که این آیات را می‌توان به سه بخش تقسیم نمود:

الف) اشارات علمی اعجازآمیز قرآن

معنای اعجاز علمی قرآن

در قرآن آیاتی هست که در آنها نوعی رازگویی علمی است؛ یعنی مطلبی علمی را بیان می‌کند که پیش از نزول آیه، کسی از آن آگاهی نداشته و بعدها دانشمندان علوم تجربی آن را کشف کرده‌اند.

بنابراین اگر قرآن در مورد مطلبی علمی خبر دهد که در کتاب‌های آسمانی گذشته بدان اشاره شده، یا در مراکز علمی یونان، ایران و ... در لابه‌لای کتاب‌های علمی و آرای دانشمندان آمده است ـ و احتمال می‌رود که از راهی به محیط حجاز عصر نزول راه یافته ـ و یا مطلبی بوده که به‌طور طبیعی با وسایل آن زمان و یا به‌صورت غریزی قابل‌فهم بوده، این امور معجزه علمی به شمار نمی‌آید.

تاریخچه بحث اعجاز علمی

تفسیر علمی قرآن با پیشینه‌ای دراز، از قرن سوم و چهارم هجری قمری در آثار مکتوب بوعلی سینا (۳۷۰ ـ ۴۳۸ ق) دیده می‌شود[۳] و با فراز و فرودهایی تا قرن حاضر ادامه یافته است، اما مبحث اعجاز

---

۱. *قرآن در اسلام*، ص ۹۴.

۲. این آیات را برخی نویسندگان ۱۳۲۲ آیه شمرده و آنها را در زمینه علوم مختلف فهرست کرده‌اند. (بنگرید به: *العلوم فی القرآن*، ص ۳۶ ـ ۳۵.)

۳. بنگرید به: *رسائل ابن سینا*، ص ۱۲۸ ـ ۱۲۹؛ *درآمدی بر تفسیر علمی قرآن*، ص ۲۹۳ به بعد.

علمی قرآن که از بطن تفسیر علمی بیرون آمده، در قرن اخیر مورد توجه دانشمندان مسلمانان و غیرمسلمانان قرار گرفته است؛ آن‌سان که بسیاری از دانشمندان مسلمان در این باب کتاب‌ها نوشته و ادعای اعجاز علمی کرده‌اند. در میان خاورشناسان، موریس بوکای ازجمله کسانی است که با رویکردی مثبت به اشارات علمی قرآن نگریسته و در برخی موارد به‌صراحت اذعان داشته است که قرآن مطالبی علمی را بیان کرده که تا قرن‌ها بعد برای انسان ناشناخته بوده است.[۱]

مواردی که اعجاز علمی شمرده شده، بدین شرح است:

۱. نیروی جاذبه

اَللّهُ اَلَّذِی رَفَعَ اَلسَّماوَاتِ بِغَیْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَها.[۲]

خدا [همان] کسی است که آسمانها را بدون ستونهایی که آنها را ببینید برافراشت.

برخی دانشمندان و مفسران معتقدند که این آیه به نیروی جاذبه و اعجاز علمی قرآن اشاره دارد؛[۳] زیرا ابوریحان بیرونی (۴۴۰ ق)[۴] و بعدها به روایت مشهور، نیوتن در قرن هفدهم میلادی این نیرو را کشف کردند.[۵] از این رو، اشاره قرآن به ستون‌های نامرئی بین کرات آسمانی، نوعی رازگویی علمی قرآن است.

از آنجاکه واژه «عمد» جمع و به معنای «ستون‌ها» است، ممکن است نیروی جاذبه یکی از مصادیق آیه باشد؛ یعنی احتمال دارد نیروها یا ستون‌های متعددی بین کرات آسمانی وجود داشته باشد که هنوز کشف نشده است.

---

۱. بنگرید به: ***مقایسه‌ای میان تورات، انجیل، قرآن و علم***.

۲. رعد (۱۳): ۲. همچنین بنگرید به: لقمان (۳۱): ۱۰.

۳. ***تفسیر نمونه***، ج ۱۷، ص ۲۹ و ج ۱۰، ص ۱۱۰ ـ ۱۱۱؛ ***پیام قرآن***، ج ۸، ص ۱۴۶؛ ***دانش عصر فضا***، ص ۵۵ ـ ۵۶. برخی دانشمندان نیز آیات دیگر قرآن (مرسلات (۷۷): ۲۵ و فاطر (۳۵): ۴۱) را اشاره‌ای به نیروی جاذبه دانسته‌اند. (بنگرید به: ***اعجاز قرآن از نظر علوم امروزی***، ص ۸۸ ـ ۹۹؛ ***مطالب شگفت‌انگیز قرآن***، ص ۴۳؛ ***دانش عصر فضا***، ص ۵۵؛ ***تفسیر نمونه***، ج ۱۸، ص ۱۸۷.)

۴. ***مطالب شگفت‌انگیز قرآن***، ص ۴۱.

۵. ***تاریخ علوم***، ص ۲۶۴.

۲. حرکت‌های خورشید

وَالشَّمْسُ تَجْرِی لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذٰلِكَ تَقْدِیرُ الْعَزِیزِ الْعَلِیمِ.[۱]

و خورشید به [سوی] قرارگاه ویژهٔ خود روان است. تقدیرِ آن عزیز دانا این است.

قرآن در آیات متعددی[۲] به حرکت‌های خورشید اشاره کرده که برخی صاحبنظران این آیات را اعجاز علمی قرآن دانسته‌اند؛ چرا که به حرکت‌های مختلف خورشید اشاره دارد که برخلاف تصورات رایج در محافل علمی عصر نزول بوده است. آنان بر این باورند که این دسته از آیات بدین حرکت‌ها اشاره دارند:

یک. حرکت انتقالی مستقیم خورشید درون کهکشان راه شیری؛ یعنی حرکت طولی خورشید به سمت معین یا ستاره‌ای دوردست.[۳] البته در این تفسیر، «لام» لِمُسْتَقَرٍّ به معنای «الی» (به سوی) است و «مستقر» نیز اسم مکان می‌باشد.[۴]

مفسران و صاحبنظران متعددی این حرکت خورشید را از قرآن دریافته[۵] و برخی دیگر نیز آن را اعجاز علمی قرآن دانسته‌اند؛ چرا که اخترشناسان جدید همچون کوپر نیک (۱۵۴۳ م)، کپلر (۱۶۵۰ م) و گالیله بر آن بودند که خورشید ثابت است[۶] و حتی در ادعانامه‌ای که علیه گالیله در دادگاه قرائت شد، او را متهم کردند که به سکون خورشید اعتقاد دارد، (بر خلاف گفته کتاب مقدس که می‌گفت: [خورشید] مثل پهلوان از دویدن در میدان شادی می‌کند.)[۷] ولی گالیله حاضر نشد حرکت خورشید را

---

۱. یس (۳۶): ۳۸.

۲. بنگرید به: انبیاء (۲۱): ۳۳؛ رعد (۱۳): ۲؛ فاطر (۳۵): ۱۳؛ زمر (۳۹): ۵؛ لقمان (۳۱): ۲۹؛ ابراهیم (۱۴): ۳۳.

۳. این ستاره را «وِگاه» (*نمونه*، ج ۱۸، ص ۳۸۲.)، یا «نسر ثابت» (*المیزان*، ج ۱۷، ص ۸۹؛ ***مطالب شگفت‌انگیز قرآن***، ص ۲۵ ـ ۲۶.) و یا مجموعه نجوم هرکپل یا ستاره‌ای بر ران راست «جائی» (***اسلام و هیئت***، ص ۱۸۱.) نامیده‌اند.

۴. لام در آیه «لمستقر لها» ممکن است به معنای «الی» یا «فی» تأکید باشد و «مستقر» نیز می‌تواند مصدر میمی، اسم زمان یا اسم مکان باشد (بنگرید به: *المیزان*، ج ۱۷، ۸۹؛ ***تفسیر نمونه***، ج ۱۸، ص ۸۲.)

۵. *المیزان*، همان؛ ***تفسیر نمونه***؛ ***اسلام و هیئت***، ص ۱۸۴؛ ***دانش عصر فضا***، ص ۲۵ ـ ۳۶.

۶. ***تفسیر نمونه***، ج ۱۸، ص ۳۸۶ ـ ۳۸۹؛ ***مطالب شگفت‌انگیز قرآن***، ص ۲۴؛ ***اسلام و هیئت***، ص ۱۷۹. نیز بنگرید به: ***مقایسه‌ای میان تورات، انجیل، قرآن و علم***، ص ۲۱۵ ـ ۲۱۶؛ ***دانش عصر فضا***، ص ۲۶ و ۳۵ ـ ۳۶.

۷. ***کتاب مقدس***، مزامیر، زبور داود، مزمور ۱۹ / ۵.

بپذیرد.[۱] اما در سال‌های بعد کشف شد که خورشید نیز دارای حرکت‌های واقعی متعدد (حرکت انتقالی، وضعی و درونی) است.

دو. حرکت وضعی خورشید که به دور خود می‌چرخد؛ البته این معنا هنگامی است که «لام» لِمُسْتَقَرٍّ به معنای «فی» (= در)، و «مستقر» نیز اسم مکان باشد.

برخی صاحبنظران همین معنا را از آیات دریافته[۲] و برخی دیگر نیز این مطلب را اعجاز علمی قرآن شمرده‌اند.[۳] چرا که حرکت وضعی خورشید از مطالبی است که در عصر نزول کشف نشده بود.

سه. ادامه حیات خورشید تا زمان معین؛ یعنی عمر خورشید در اثر انفجارات هسته‌ای و سوخت مواد درونی آن تا چند میلیارد سال دیگر به پایان می‌رسد.[۴]

از این‌رو برخی مفسران «کُلٌّ یَجْرِی لِأَجَلٍ مُسَمًّی»[۵] را اشاره به همین مطلب علمی دانسته‌اند.[۶]

چهار. حرکات درونی خورشید؛ بدین‌معنا که در خورشید دائماً انفجارات هسته‌ای صورت می‌گیرد تا انرژی، نور و گرما تولید کند و همین انفجارات باعث زیر و رو شدن مواد مذاب داخل خورشید می‌شود که گاه تا کیلومترها پرتاب می‌شود.[۷]

برخی محققان از تعبیر «تجری» ـ به معنای جریان داشتن ـ و تفاوت آن با «تحرک»[۸] چنین استفاده کرده‌اند که خورشید نه‌تنها حرکت می‌کند، بلکه جریان دارد؛ یعنی زیر و رو می‌شود و این

---

۱. *خوابگردها*، ص ۵۹۰.

۲. *تفسیر نمونه*، ج ۱۸، ص ۳۸۲؛ *اسلام و هیئت*، ص ۱۸۶؛ *دانش عصر فضا*، ص ۲۶ و ۳۵ ـ ۳۶.

۳. *القرآن و العلم*، ص ۶ ـ ۳۵.

۴. عمر خورشید را ده میلیارد سال تخمین می‌زنند که پنج میلیارد سال آن سپری شده است. (بنگرید به: *فیزیک نوین*، ص ۲۱ ـ ۲۰.)

۵. رعد (۱۳): ۲.

۶. *دانش عصر فضا*، ص ۳۵.

۷. در خورشید هسته‌های اتم‌های هیدروژن به هلیوم تبدیل می‌شود که ذوب هسته‌ای با جوشش هسته‌ای نام دارد. سطح خورشید در هر دو ساعت و چهل دقیقه با سرعت شش کیلومتر به داخل و خارج می‌رود و قطر آن ده‌کیلومتر تغییر می‌کند. این تپش خورشید است که در اثر میدان‌های مغناطیسی اطراف لکه‌ها به‌وجود می‌آید و با سرعت ۱۶۰۰۰۰۰ کیلومتر در ساعت از خورشید فوران می‌کند و به سرعت خاموش می‌شود. (بنگرید به: *فیزیک نوین*، ص ۲۰.)

۸. یس (۳۶): ۳۸.

نکته‌ای لطیف و علمی است که قرآن بدان اشاره کرده و در عصر جدید کشف شده است؛ نکته‌ای که می‌توان آن را اعجاز علمی قرآن دانست.

برخی از محققان به این نتیجه رسیده‌اند که اشارات قرآن به حرکت‌های خورشید نوعی رازگویی علمی است، اما در بخشی که پیش‌تر کتاب مقدس آن را گزارش کرده بود (حرکت انتقالی دورانی خورشید)، اعجاز علمی نیست، اما بخش‌هایی که برخلاف هیئت بطلمیوسی رایج در زمان نزول بیان شده، (مانند حرکت انتقالی مستقیم، حرکت وضعی، حرکت تا زمان معین و حرکت درونی خورشید) اگر به قطعیت برسد، اعجاز علمی قرآن است.[1]

۳. زوجیت

وَمِن كُلِّ ٱلثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ ٱثْنَيْنِ.[2]

و از هرگونه میوه‌ای در آن، جُفت جُفت قرار داد.

در آیات متعددی از قرآن به زوجیت میوه‌ها، گیاهان و انسان‌ها،[3] در پاره‌ای آیات به زوجیت چیزهایی که انسان از آنها اطلاعی ندارد[4] و در برخی آیات نیز به زوجیت همه موجودات اشاره شده است:

وَمِن كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ.[5]

و از هر چیزی دو گونه [یعنی نر و ماده] آفریدیم، امید که شما عبرت گیرید.

واژه «زوج» در عالم حیوانات به نر و ماده، و در غیرحیوانات نیز به هر کدام از دو چیزی که قرینه یکدیگرند، گفته می‌شود. این در حالی است که به چیزهای مقارن، مشابه و متضاد نیز اطلاق

---

۱. همان، ص ۱۶۹.

۲. رعد (۱۳): ۳.

۳. بنگرید به: رعد (۱۳): ۲؛ شعراء (۲۶): ۷؛ یس (۳۶): ۳۶؛ حج (۲۲): ۵؛ لقمان (۳۱): ۱۰؛ ق (۵۰): ۷؛ طه (۲۰): ۵۳؛ اعراف (۷): ۱۸۹.

۴. بنگرید به: یس (۳۶): ۳۶.

۵. ذاریات (۵۱): ۴۹.

می‌شود.[۱] از این رو، برخی واژه زوج را در مورد ذرات درون اتم (الکترون و پروتون) و نیروهای مثبت و منفی نیز به‌کار برده‌اند.[۲]

بسیاری از مفسران و صاحب‌نظران، این آیات را از اشارات علمی قرآن به مسئلهٔ زوجیت گیاهان و زوجیت عام موجودات دانسته[۳] و برخی دیگر نیز این مطلب را اعجاز علمی قرآن دانسته‌اند؛[۴] جز آنکه انسان‌ها از قدیم می‌دانستند که برخی گیاهان ـ مانند نخل ـ زوج هستند. البته کارل لینه (۱۷۰۷ ـ ۱۷۸۷ م) گیاه‌شناس معروف سوئدی نیز در سال ۱۷۳۱ م. مسئلهٔ زوجیت گیاهان را مطرح کرد.

بنابراین مردم عصر نزول قرآن از زوجیت همه گیاهان اطلاع نداشتند، اما قرآن نه‌تنها به این مطلب، بلکه به زوجیت همه موجودات اشاره کرد که تا قرن اخیر کسی از آن آگاهی نداشت.[۵]

بنابراین اشاره علمی قرآن به زوجیت گیاهان و زوجیت عام موجودات نوعی رازگویی است که از اعجاز علمی این کتاب مقدس حکایت دارد. البته برخی از محققان برآن‌اند که هرچند اشارات علمی قرآن در این موارد می‌تواند اعجاز علمی به شمار آید، تطبیق آیه ۴۹ سورهٔ ذاریات با مواردی همچون الکترون‌ها، پروتون‌ها و کوارک‌ها قطعی نیست، بلکه حداکثر ممکن است از مصادیق این آیه به شمار آید.

۴. لقاح (زایا کردن گیاهان و ابرها توسط بادها)

وَأَرْسَلْنَا الرِّيَاحَ لَوَاقِحَ فَأَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً.[۶]

و بادها را باردارکننده فرستادیم و از آسمان، آبی نازل کردیم.

---

۱. بنگرید به: *مفردات الفاظ‌القرآن*، ص ۳۸۴؛ *تفسیر نمونه*، ج ۱۸، ص ۳۷۷ ـ ۳۷۸.

۲. بنگرید به: *تفسیر نمونه*، پیشین؛ *اعجاز قرآن*، ص ۱۵؛ *رابطه علم و دین*، ص ۳۵ ـ ۳۶؛ *مطالب شگفت‌انگیز قرآن*، ص ۵۷ و ۶۰؛ *القرآن و الطب*، ص ۲۷ و ۲۸؛ *زنده جاوید و اعجاز جاویدان*، ص ۳۹ ـ ۴۳؛ *نگرشی بر علوم طبیعی در قرآن*، ص ۲۴.

۳. همان.

۴. *تفسیر نوین*، ص ۱۱.

۵. وجود ذرات درون اتم با بار منفی و پروتون با بار مثبت را ماکس پلانک، فیزیکدان نامی قرن بیستم کشف کرد. (بنگرید به: *تصویر جهان در فیزیک جدید*، ص ۹۵.)

۶. حجر (۱۵): ۲۲.

مفسران و صاحب‌نظران این آیه را به دو گونه تفسیر کرده‌اند:

یک. این آیه به لقاح گیاهان اشاره دارد؛ یعنی ابرها فرستاده می‌شوند تا گرده‌های گیاهان نر را به گیاهان ماده برسانند و آنان را زایا کنند.[۱] برخی صاحب‌نظران این مطلب را اعجاز قرآن دانسته‌اند؛ چرا که بشر در اواخر قرن هیجدهم یا اوایل قرن نوزدهم به مسئلهٔ تلقیح پی برد.[۲]

دو. برخی دیگر از مفسران، مضمون این آیه را لقاح ابرها و بارور شدن آنها دانسته‌اند؛[۳] چه در ادامه آیه، مسئلهٔ نزول باران را مطرح می‌کند که نتیجه لقاح ابرهاست. یکی از دانشمندان، این آیه را معجزه جاودانی می‌داند که بیش از هزار سال پیش موضوعی را بیان کرده که نتیجه تحقیقات جدید است؛ چرا که منظور از این آیه همان تأثیر باد در اتحاد الکتریسته مثبت و الکتریسته منفی در دو قطعه ابر و آمیزش و لقاح آنهاست.[۴]

البته مانعی ندارد که آیه فوق به لقاح ابرها و گیاهان مرده اشاره داشته باشد؛[۵] زیرا بخش اول آیه مطلبی کلی را می‌گوید (زایاگری بادها) که اعم از لقاح ابرها و گیاهان است، اما در ادامه آیه یکی از نتایج این لقاح را تذکر می‌دهد که همان نزول باران از ابر است؛ چنان‌که لقاح گیاهان نیز یکی از مصادیق آنهاست.[۶]

البته اشاره علمی قرآن به لقاح ابرها اعجاز علمی قرآن است؛ زیرا این مطلب تا سال‌های اخیر کشف نشده بود. اما اشاره قرآن به لقاح گیاهان مطلب شگفت‌انگیز علمی قرآن است، اما اعجاز علمی قرآن به شمار نمی‌آید؛ چرا که انسان‌های صدر اسلام به‌اجمال از تأثیر گرده‌افشانی برخی گیاهان (همچون خرما) اطلاع داشتند.

---

۱. *منهج‌الصادقین*، ج ۵، ص ۱۵۸؛ *رابطه علم و دین*، ص ۳۶؛ *رهبران راستین*، ص ۲۵۶ ـ ۲۶۳؛ *مرزهای اعجاز*، ص ۱۱۸.

۲. *القرآن و الطب*، ص ۲۴ ـ ۲۶؛ *تفسیر نمونه*، ج ۱۱، ص ۶۱؛ *قرآن و آخرین پیامبر*، ص ۱۷۹.

۳. *مجمع‌البیان*، ج ۶، ص ۵۱۳؛ *باد و باران در قرآن*، ص ۵۹ و ۱۲۶؛ *تفسیر نمونه*، ج ۱۱، ص ۶۱.

۴. *راه تکامل*، ص ۵۷.

۵. *مطالب شگفت‌انگیز قرآن*، ص ۶۲؛ *پیشگوئی‌های علمی قرآن*، ص ۹۱ ـ ۹۳.

۶. بنگرید به: *زنده جاوید و اعجاز جاویدان*، ص ۳۵ ـ ۳۶.

۵. چینش مراحل آفرینش انسان

وَلَقَدْ خَلَقْنَا ٱلإِنسَانَ مِن سُلاَلَةٍ مِن طِينٍ * ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِى قَرَارٍ مَكِينٍ * ثُمَّ خَلَقْنَا ٱلنُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا ٱلْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا ٱلْمُضْغَةَ عِظَاماً فَكَسَوْنَا ٱلْعِظَامَ لَحْماً ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ فَتَبَارَكَ ٱللَّهُ أَحْسَنُ ٱلْخَالِقِينَ.[۱]

و به یقین، انسان را از عصاره‌ای از گِل آفریدیم. سپس او را [به صورت] نطفه‌ای در جایگاهی استوار قرار دادیم. آنگاه نطفه را به صورت علقه درآوردیم. پس آن علقه را [به صورت] مضغه گردانیدیم، و آنگاه مضغه را استخوانهایی ساختیم، بعد استخوانها را با گوشتی پوشانیدیم، آنگاه [جنین را در] آفرینشی دیگر پدید آوردیم. آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است.

قرآن‌کریم در آیات متعددی از آفرینش انسان و مراحل آن یاد کرده است.[۲] از مجموع این آیات می‌توان دریافت که مراحل زندگی انسان پانزده مرحله است:

۱. خاک (یعنی تراب وطین)؛[۳]

۲. مرحله آب (یعنی ماء، ماء دافق و ماء مهین)؛[۴]

۳. مرحله منی (نطفة من منی)؛[۵]

۴. مرحله نطفه مخلوط (نطفه امشاج)؛[۶]

۵. مرحله علقه؛[۷]

---

۱. مؤمنون (۲۳): ۱۲ ـ ۱۴.

۲. بنگرید به: مؤمنون (۲۳): ۱۲ ـ ۱۴؛ حج (۲۲): ۵؛ غافر (۴۰): ۶۷؛ قیامت (۷۵): ۳۷ ـ ۳۹؛ علق (۹۶): ۲؛ طارق (۸۶): ۶؛ انسان (۷۶): ۲؛ سجده (۳۲): ۶ ـ ۹.

۳. بنگرید به: حج (۲۲): ۵؛ مؤمنون (۲۳): ۱۲؛ غافر (۴۰): ۷. در مورد آفرینش انسان از خاک دو احتمال وجود دارد: یکی اینکه منظور، آفرینش انسان اوّلی (= آدم) از خاک تشکّل انسان از خاک، یعنی عناصر خاک در بدن انسان وجود دارد. (بنگرید به: **تفسیر نمونه**، ج ۲۰، ص ۱۶۵ و ج ۱۴، ص ۲۳.)

۴. بنگرید به: طارق (۸۶): ۶؛ سجده (۳۲): ۶ ـ ۹؛ در مورد آفرینش انسان از آب، چند احتمال وجود دارد: یکی اینکه حیات همه موجودات زنده به آب بستگی دارد؛ دوم آنکه قسمت عمده بدن انسان و بسیاری از حیوانات را آب تشکیل می‌دهد و سوم اینکه تنها آفرینش انسان اولیه (آدم) از آب بوده است. (بنگرید به: **تفسیر نمونه**، ج ۱۳، ص ۳۹۶ و ج ۱۵، ص ۱۲۶؛ **معارف قرآن**، ص ۳۲۹ ـ ۳۳۰.)

۵. قیامت (۷۵): ۳۷ ـ ۳۹.

۶. بنگرید به: انسان (۷۶): ۲.

۷. بنگرید به: مؤمنون (۲۳): ۱۲ ـ ۱۴؛ حج (۲۲): ۵؛ غافر (۴۰): ۶۷.

۶. مرحله مضغه؛[۱]

۷. مرحله تنظیم و تصویر و شکل‌گیری؛[۲]

۸. مرحله شکل‌گیری استخوان‌ها؛[۳]

۹. مرحله پوشاندن گوشت بر استخوان‌ها؛[۴]

۱۰. مرحله آفرینش جنس جنین؛[۵]

۱۱. مرحله آفرینش روح یا دمیدن جان در انسان و پیدایش گوش و چشم؛[۶]

۱۲. مرحله تولد طفل؛[۷]

۱۳. مرحله بلوغ؛[۸]

۱۴. مرحله کهنسالی؛[۹]

۱۵. مرحله مرگ.[۱۰]

گفتنی است هر کدام از این مراحل نیاز به شرح و توضیح دارد. این آیات اشارات علمی ارزنده‌ای را دربردارد که برخی پزشکان را به حیرت آورده؛ به‌گونه‌ای که آنها را دلیل بر اعجاز علمی و بلکه اعجاز بلاغی قرآن دانسته‌اند.[۱۱]

---

۱. مؤمنون (۲۳): ۱۲ ـ ۱۴؛ حج (۲۲): ۵.

۲. سجده (۳۲): ۶ ـ ۹.

۳. مؤمنون (۲۳): ۱۲ ـ ۱۴.

۴. همان.

۵. قیامت (۷۵): ۳۷ ـ ۳۹.

۶. سجده (۳۲): ۶ ـ ۹؛ مؤمنون (۲۳): ۱۴.

۷. غافر (۴۰): ۶۷.

۸. مؤمنون (۲۳): ۱۲ ـ ۱۴؛ حج (۲۲): ۵؛ غافر (۴۰): ۶۷.

۹. حج (۲۲): ۵؛ غافر (۴۰): ۶۷.

۱۰. تقریباً در انتهای تمام آیاتی که آدرس آن آمد، از مرگ سخن رفته است. نکتهٔ دیگر آنکه، برخی از مفسران و پزشکان آیات و مراحل فوق را به‌گونه‌ای دیگر دسته‌بندی کرده و مراحل خلقت انسان را هفت مرحله دانسته‌اند. (بنگرید به: *تفسیر نمونه*، ج ۲۰، ص ۱۶۵ و ج ۱۴، ص ۲۳؛ ***الفرقان و القرآن***، ص ۴۹۳؛ ***التمهید فی علوم القرآن***، ج ۶، ص ۸۰.)

۱۱. ***طب در قرآن***، ص ۸۴.

برخی از محققان نیز برآن‌اند که هرچند بیان هر کدام از مراحل آفرینش انسان به‌تنهایی نمی‌تواند دلیل مستقلی بر اعجاز علمی قرآن باشد، با توجه به گواهی دانشمندان بر اینکه مردم عصر نزول قرآن، از این نظم و چینش مراحل آفرینش انسان آگاهی نداشتند، بیان این مراحل و چینش آن نوعی رازگویی علمی است که می‌تواند اعجاز علمی قرآن به شمار آید.

برای مطالعه بیشتر

برخی از صاحب‌نظران غربی همچون موریس بوکای معتقدند:

باید همه بیانات قرآنی را با معلومات اثبات‌شده عصر جدید مقایسه کرد. موافق بودنشان با اینها واضح است، لیکن همچنین بی‌نهایت مهم است که آنها را با عقاید عمومی که در این خصوص در جریان دوره وحی قرآنی شایع بود، مواجهه داد تا معلوم گردد انسان‌های آن زمان تا چه اندازه از نظراتی شبیه آنچه در قرآن در باره این مسائل عرضه شده، دور بوده‌اند.

درواقع این فقط در جریان قرن نوزدهم است که دید تقریباً روشنی از این مسائل پیدا می‌کنیم. در تمام مدت قرون وسطی، اساطیر و نظرات صوری بی‌پایه، منشأ متنوع‌ترین آرا و تا چندین قرن پس از آن ساری و جاری بود.

آیا می‌دانید که مرحله‌ای اساسی در تاریخ جنین‌شناسی، تصدیق «هاروِی»[1] در سال ۱۶۵۱ م. بود، مشعر به اینکه «هر چیزی که می‌زاید، در آغاز از تخمی می‌آید» و اینکه جنین به‌تدریج بخشی پس از بخشی درست می‌شود؟ ... این بیش از هزاره‌ای پیش از آن عصر است که در آن عقایدی تخیلی شایع بود و انسان‌ها قرآن را می‌شناختند. بیانات قرآن در باب تولیدمثل انسان، حقایق اساسی راکه انسان‌ها قرونی چند برای کشف آن گذراندند، با اصطلاحات ساده اشعار داشته است.[2]

---

۱. پزشک انگلیسی (۱۵۷۶ ـ ۱۶۵۷ م).

۲. *مقایسه‌ای میان تورات، انجیل، قرآن و علم*، ص ۲۷۶ ـ ۲۷۷.

ب) اشارات علمی شگفت‌آور قرآن

برخی آیات به مطالب علمی جهان و قوانین آنها اشاره می‌کنند که شگفتی هر خواننده‌ای را برمی‌انگیزاند؛ زیرا با دیدگاه‌ها و نظریه‌های مشهور در علوم آن عصر مخالفت می‌کند که این خود بر عظمت علمی قرآن دلالت دارد.[۱]

عرب صدر اسلام از مراکز علم و تمدن آن عصر در جندی‌شاپور ایران و یونان دور بودند، از این رو اطلاعات علمی چندانی نداشتند اما قرآن‌کریم در همان محیط به برخی از مباحث کیهان‌شناسی، زمین‌شناسی، علوم‌پزشکی و ... اشاره کرد که برخی از آنها تا صدها سال بعد مورد قبول عام مراکز علمی جهان نبود. از باب نمونه به مواردی چند می‌پردازیم:

۱. آغاز جهان و چگونگی پیدایش آن

ثُمَّ ٱسْتَوَىٰ إِلَى ٱلسَّماءِ وَهِيَ دُخَانٌ.[۲]

سپس اهنگِ [آفرینش] آسمان کرد، و آن بخاری بود.

بسیاری از دانشمندان مطالب قرآن را در مورد آغاز جهان، از اخبار غیبی و مطالب شگفت‌انگیز علمی قرآن می‌دانند؛[۳] چرا که با نظریه انفجار بزرگ (مهبانگ)[۴] و جدا شدن جهان آسمان و زمین از یکدیگر و توده گازی شکل بودن (دخان) هماهنگ است.

۲. حرکت زمین

وَتَرَى ٱلْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ ٱلسَّحَابِ.[۵]

و کوهها را می‌بینی [و] می‌پنداری که آنها بی‌حرکتند و حال آنکه آنها ابرآسا در حرکتند.

---

۱. البته ازآنجاکه برخی دانشمندان این مطالب را به‌صورت دیدگاه‌های غیرمشهور مطرح کرده بودند، اعجاز علمی قرآن به شمار نمی‌آید.

۲. فصلت (۴۱): ۱۱.

۳. بنگرید به: *الجواهر*، ج ۱۰، ص ۹۹؛ *القرآن و العلم الحدیث*، ص ۱۶۲ ـ ۱۶۳؛ *القرآن و العلم*، ص ۵۳ ـ ۵۴؛ *الاعجاز العلمی فی القرآن الکریم*، ص ۳۴.

۴. برای آگاهی از نظریه مهبانگ و دیدگاه مقابل آن بنگرید به: **تاریخچه زمان**، ص ۱۴۵ ـ ۱۴۹.

۵. نمل (۲۷): ۸۸.

برخی مفسران از آیه فوق حرکت زمین را دریافته و آن را از آیات علمی شگفت‌آمیز و بلکه اعجازآمیز قرآن دانسته‌اند.[۱]

برخی از صاحب‌نظران نیز از آیه «أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهاداً»[۲] حرکت زمین،[۳] برخی نیز از آیه «وَ الْأَرْضَ بَعْدَ ذٰلِكَ دَحاها»[۴] حرکت‌های وضعی و انتقالی زمین[۵] و پاره‌ای هم از آیه «أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفاتاً»[۶] حرکت‌های متعدد زمین را برداشت کرده‌اند.[۷]

صرف‌نظر از اشکالاتی که به برداشت‌های فوق گرفته شده،[۸] قرآن ـ برخلاف نظریه حاکم و مشهور عصر نزول ـ از حرکت زمین خبر داده است؛ آن هم در زمانی که نظریه بطلمیوس مبنی بر سکون و مرکزیت زمین، در محافل علمی عصر نزول مشهور[۹] و حاکم بوده است.[۱۰]

۳. پیدایش حیات از آب

وَجَعَلْنا مِنَ الْماءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ.[۱۱]

و هر چیز زنده‌ای را از آب پدید آوردیم.

برخی صاحب‌نظران با استناد به آیه «وَ اللهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ ماءٍ»[۱۲] که ـ منشأ پیدایش موجودات را

---

۱. **تفسیر نمونه**، ج ۱۵، ص ۵۶۸ ـ ۵۶۹.
۲. نبأ (۷۸): ۶؛ همچنین بنگرید به: زخرف (۴۳): ۱۰؛ طه (۲۰): ۵۳.
۳. بنگرید به: ***مرزهای اعجاز***، ص ۱۱۹؛ ***مطالب شگفت‌انگیز قرآن***، ص ۳۵ ـ ۳۶؛ ***اعجاز قرآن***، ص ۱۳.
۴. «و پس از آن، زمین را به غلتانیدن گسترد.» (شمس (۹۱): ۶.) نیز بنگرید به: نازعات (۷۹): ۳۰.
۵. ***پرتوی از قرآن***، ج ۲، ص ۱۱۰.
۶. «مگر زمین را محل اجتماع نگردانیدیم؟» (مرسلات (۷۷): ۲۵.)
۷. ***اعجاز قرآن از نظر علوم امروزی***، ص ۸۰ به بعد.
۸. بنگرید به: ***پژوهشی در اعجاز علمی قرآن***، ص ۱۷۰ به بعد.
۹. پیش از اسلام برخی دانشمندان همچون فیثاغورس، فلوته‌خوس، ارشمیدس، استرخوس ساموسی و کلیانتوس آسوسی ـ که قبل از بطلمیوس زندگی می‌کرده‌اند ـ قائل به حرکت زمین بوده‌اند. (***اسلام و هیئت***، ص ۴۴.)
۱۰. ***تاریخ علوم***، ص ۱۹۳ به بعد؛ ***خوابگردها***، ص ۱۶۱ به بعد.
۱۱. انبیاء (۲۱): ۳۰.
۱۲. نور (۲۴): ۴۵.

آب معرفی می‌کند ـ آن را مطلب شگفت‌انگیز و بلکه اعجازآمیز علمی قرآن می‌دانند.[۱] برخی دیگر از مفسران و دانشوران نیز به انطباق یافته‌های علوم تجربی با این آیات اعتراف کرده‌اند.[۲] مفسران در مورد این آیات معانی متعددی بیان کرده‌اند: ممکن است مقصود از «آب» در اینجا منی و نطفه یا ماده اصلی بدن موجودات زنده، یا مایع آب‌گونه‌ای باشد که خلقت جهان از آن پدید آمده، یا اینکه منشأ پیدایش نخستین موجود از آب باشد.[۳]

از آنجاکه پیش از اسلام برخی فلاسفه یونان (مانند تالس)[۴] یادآور شده بودند که اصل هستی از آب است، مطالب آیات فوق گرچه شگفت‌انگیز بوده و بیانگر عظمت قرآن است، اعجاز علمی محسوب نمی‌شود.

۴. ممنوعیت شرابخواری و اعلام زیان‌ها

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِن نَفْعِهِمَا.[۵]

دربارهٔ شراب و قمار، از تو می‌پرسند، بگو: «در آن دو، گناهی بزرگ، و سودهایی برای مردم است، و[لی] گناهشان از سودشان بزرگتر است.»

در برخی آیات قرآن به‌صراحت نوشیدن شراب ممنوع اعلام شده است.[۶] این در حالی است که در پاره‌ای آیات به مضر بودن آن اشاره،[۷] و در برخی آیات نیز اشاره‌وار از آن نهی شده است.[۸]

بسیاری از پزشکان، صاحب‌نظران و مفسران در مورد زیان‌های شراب و شرابخواری، بسیار گفته

---

۱. بنگرید به: *التمهید فی علوم القرآن*، ج ۶، ص ۳۴؛ *فروغ دانش جدید در قرآن و حدیث*، ج ۱، ص ۱۰۴.
۲. بنگرید به: *اولین دانشگاه و آخرین پیامبر*، ج ۱، ص ۱۳۵ ـ ۱۴۴؛ *فی ظلال القرآن*، ج ۶، ص ۱۱۱.
۳. بنگرید به: *تفسیر نمونه*، ج ۱۳، ص ۳۹۶ و ج ۱۴، ص ۵۰۸ ـ ۵۰۹.
۴. بنگرید به: *فلسفه یونان*، ج ۱، ص ۸؛ *قرآن و علم امروز*، ص ۶۹ ـ ۷۰.
۵. بقره (۲): ۲۱۹.
۶. بنگرید به: مائده (۵): ۹۰ ـ ۹۱.
۷. بنگرید به: بقره (۲): ۲۱۹.
۸. بنگرید به: نحل (۱۶): ۶۷؛ نساء (۴): ۴۳.

و با شگفتی از این مطلب قرآن یاد کرده‌اند؛[۱] چراکه پیش از اسلام شرابخواری، یک عادتی بشری بوده؛ چنان‌که در عصر حاضر نیز در بسیاری از کشورهای غیرمسلمان این‌گونه است و حتی تورات و انجیل کنونی به نوعی شرابخواری را تشویق کرده است.[۲] اما اسلام با این پدیده زیان‌آور برخورد کرد و این یکی از خدمات اعجازآمیز قرآن به بشر بود.

برخی دیگر از آیات قرآن نیز اشارات علمی شگفت‌آمیزی دربردارد؛ ازجمله واژه «صمد»[۳] و ارتباط آن با فضای خالی داخل اتم‌ها،[۴] صفت «لطیف» و خلق موجودات ریز که با چشم درک نمی‌شوند،[۵] آتش درون شاخه‌های سبز درختان،[۶] آسمان دنیا که محل کرات آسمانی است (برخلاف دیدگاه هیئت بطلمیوسی)،[۷] تشبیه «شرح‌صدر» به صعود در آسمان و «تنگی نفس» در اثر کمبود هوا[۸] و همچنین این نکته که کوه‌ها همچون میخ و زره محکم، زمین را از لرزش حفظ می‌کنند.[۹]

ج) اشارات علمی اندیشه‌ساز قرآن

برخی آیات به آسمان، زمین، انسان، حیوانات و طبیعت اشاره دارد و انسان را به تفکر در آنها خوانده، گاه این پدیده‌ها را نیز نشانه خدا و معاد می‌شمرد. اما مطلب شگفت‌آور یا اعجازآمیزی از ظاهر این آیات قابل‌استفاده نیست. این‌گونه آیات توجه انسان را به نمودهای آفرینش زیبای الهی جلب کرده، زمینه رشد علمی بشر را به‌ویژه در علوم تجربی فراهم می‌سازد. اینک نمونه‌هایی از آنها:

أَ فَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّماءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْناها وَ زَيَّنَّاها وَ ما لَها مِنْ فُرُوجٍ ۞ وَ الْأَرْضَ مَدَدْناها وَ أَلْقَيْنا

---

۱. بنگرید به: **پژوهشی در اعجاز علمی قرآن**، ص ۳۴۷.
۲. بنگرید به: *کتاب مقدس*، سِفْر تورات مثنی، فصل ۱۴: ۲۶؛ *انجیل متی*، فصل ۲۶: ۲۹.
۳. بنگرید به: توحید (۱۱۲): ۲.
۴. **تفسیر نمونه**، ج ۲۷، ص ۴۴۰.
۵. همان، ج ۵، ص ۳۸۶ ـ ۳۸۷.
۶. بنگرید به: یس (۳۶): ۸۰؛ نیز بنگرید به: همان، ج ۱۸، ص ۴۶۴ ـ ۴۶۶.
۷. بنگرید به: همان، ج ۱۹، ص ۱۶ ـ ۱۷.
۸. بنگرید به: انعام (۶): ۱۲۵؛ نیز بنگرید به: همان، ج ، ص ۴۳۵.
۹. بنگرید به: نحل (۱۶): ۱۵؛ بنگرید به: همان، ج ۱۱، ص ۱۸۳.

فِیها رَواسِیَ وَ أَنْبَتْنا فِیها مِنْ کُلِّ زَوْجٍ بَهِیجٍ.[۱]

مگر به آسمان بالای سرشان ننگریسته‌اند که چگونه آن را ساخته و زینتش داده‌ایم و برای آن هیچ‌گونه شکافتگی نیست. و زمین را گستردیم و در آن لنگر [آسا کوه]ها فرو افکندیم و در آن از هر گونه جُفت دل‌انگیز رویانیدیم.

أَ وَ لَمْ یَنْظُرُوا فِی مَلَکُوتِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما خَلَقَ اللهُ مِنْ شَیْءٍ.[۲]

آیا در ملکوت آسمانها و زمین و هر چیزی که خدا آفریده است ننگریسته‌اند.

فَلْیَنْظُرِ الْإِنْسانُ مِمَّ خُلِقَ * خُلِقَ مِنْ ماءٍ دافِقٍ * یَخْرُجُ مِنْ بَیْنِ الصُّلْبِ وَ التَّرائِبِ.[۳]

پس انسان باید بنگرد که از چه آفریده شده است؟ از آب جهنده‌ای خلق شده، [که] از صُلْبِ مرد و میان استخوانهای سینه زن بیرون می‌آید.

أَفَلا یَنْظُرُونَ إِلَی الْإِبِلِ کَیْفَ خُلِقَتْ.[۴]

آیا به شتر نمی‌نگرند که چگونه آفریده شده؟

فَانْظُرْ إِلی آثارِ رَحْمَتِ اللهِ کَیْفَ یُحْیِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها.[۵]

پس به آثار رحمت خدا بنگر که چگونه زمین را پس از مرگش زنده می‌گرداند.

انْظُرُوا إِلی ثَمَرِهِ إِذا أَثْمَرَ وَ یَنْعِهِ.[۶]

به میوهٔ آن چون ثمر دَهَد و به [طرز] رسیدنش بنگرید.

همچنین در سوره نحل[۷] به منافع حیوانات، نزول باران، رویش گیاهان رنگارنگ، دریاها و کشتی‌رانی در آنها و نیز فواید غذایی و زیورآلاتی که از آنها به‌دست می‌آید، به‌عنوان نشانه‌هایی اشاره می‌کند تا اندیش‌ورزان به آفرینشگر جهان پی‌برند و سپاسگزاری کنند.[۸]

---

۱. ق (۵۰): ۶ ـ ۷.
۲. اعراف (۷): ۱۸۵.
۳. طارق (۸۶): ۵ ـ ۷.
۴. غاشیه (۸۸): ۱۷.
۵. روم (۳۰): ۵۰.
۶. انعام (۶): ۹۹.
۷. بنگرید به: نحل (۱۶): ۵ ـ ۷ و ۱۰ ـ ۱۴.
۸. البته در میان آیات ۵ ـ ۱۷ سوره نحل برخی نکات علمی شگفت‌آور نیز آمده است.

پژوهش و اندیشه

۱. اشارات علمی قرآن به آموزه‌های بهداشتی و پزشکی را در این آیات بررسی کنید:

یک. فراخوان به غذای پاک و حلال (بقره (۲): ۷۵، ۱۶۸ و ۱۷۲؛ مائده (۵): ۴ ـ ۵.)

دو. ممنوعیت غذاهای غیربهداشتی (اعراف (۷): ۱۷۵.)

سه. ممنوعیت اسراف در غذا (اعراف (۷): ۳۱.)

چهار. ممنوعیت خوردن گوشت مردار (انعام (۶): ۱۴۵؛ نحل (۱۶): ۱۱۵؛ بقره (۲): ۱۷۳؛ مائده (۵): ۳.)

پنج. ممنوعیت خوردن گوشت خوک (همان‌ها.)

شش. ممنوعیت خوردن خون (همان‌ها.)

هفت. بهداشت شخصی (مائده (۵): ۱ و ۶.)

هشت. بهداشت جنسی

ـ ممنوعیت زنا (اسراء (۱۷): ۳۲؛ فرقان (۲۵): ۶۸؛ ممتحنه (۶۰): ۱۲؛ نور (۲۴): ۲ ـ ۳.)

ـ ممنوعیت هم‌جنس‌بازی (شعراء (۲۶): ۱۶۵ و ۱۶۶؛ اعراف (۷): ۸۰ و ۸۱؛ عنکبوت (۲۹): ۲۸ و ۲۹؛ نمل (۲۷): ۵۴ ـ ۵۶؛ هود (۱۱): ۷۷ ـ ۷۹.)

ـ ممنوعیت خودارضایی و استمنا (مؤمنون (۲۳): ۵ ـ ۷؛ معارج (۷۰): ۲۹ ـ ۳۱.)

ـ ممنوعیت آمیزش با زنان به هنگام عادت ماهیانه (بقره (۲): ۲۲۲.)

نه. نقش عسل در درمان بیماری‌های جسمی (نحل (۱۶): ۶۸ ـ ۶۹.)

ده. نقش روزه در درمان بیماری‌ها (بقره (۲): ۱۸۳ ـ ۱۸۵.)

در این زمینه تحقیقات تجربی فراوانی قابل بررسی است که به چند موضوع اشاره می‌کنیم:

ـ بررسی آثار روزه‌داری بر چربی‌های افراد،

ـ تاثیر روزه‌داری بر نمایه توده بدن و غلظت سرمی لیپیدهای خون؛

ـ میزان تأثیر روزه بر فاکتورهای بیوشیمیایی خون؛

ـ بررسی تأثیر روزه‌داری بر اندکس‌های خونی و وزن بیماران؛

ـ تأثیر روزه بر قند؛

ـ بررسی تأثیر روزه بر ایمنی؛

ـ بررسی اثر روزه بر التیام و زخم اثنی عشر در ماه مبارک رمضان.[1]

۲. اشارات علمی قرآن به زیست‌شناسی را در آیات زیر بررسی کنید:

یک. آب منشأ پیدایش حیات در زمین (انبیاء (۲۱): ۳۰؛ نور (۲۴): ۴۵.)

دو. آیا ممکن است انسان موجود زنده‌ای ایجاد کند؟ (حج (۲۲): ۷۳؛ جاثیه (۴۵): ۱۳.)

سه. آفرینش انسان و نظریه تکامل (نور (۲۴): ۴۵؛ انعام (۶): ۲ و ۹۸؛ آل‌عمران (۳): ۵۹.)

۳. اشارات علمی قرآن به کیهان‌شناسی را در آیات زیر بررسی کنید:

یک. مراحل آفرینش جهان (فصلت (۴۱): ۹ ـ ۱۲؛ نازعات (۷۹): ۲۷ ـ ۳۳.)

دو. موجودات زنده در آسمان (شوری (۴۲): ۲۹.)

سه. گسترش جهان (ذاریات (۵۱): ۴۷.)

چهار. کرویت زمین (معارج (۷۰): ۴۰؛ اعراف (۷): ۱۳۷؛ صافات (۳۷): ۵.)

پنج. پایان جهان و خاموش شدن خورشید و ستارگان (تکویر (۸۱): ۱ ـ ۲؛ رعد (۱۳): ۲؛ انفطار (۸۲): ۱ ـ ۲.)

منابع برای مطالعه و پژوهش

۱. تفسیر نمونه، ناصر مکارم شیرازی، ذیل آیات مورد بحث.

۲. پژوهشی در اعجاز علمی قرآن، ج ۱ و ۲، محمدعلی رضایی‌اصفهانی، رشت، کتاب مبین.

۳. اشارات اعجازآمیز قرآن، همو، قم، معارف.

---

۱. برای آگاهی از یکصد طرح تحقیقاتی، پایان‌نامه‌ها و مقالات در زمینه علوم پزشکی و دین بنگرید به: فصلنامه پژوهش و حوزه، ش ۱۷ ـ ۱۸، ص ۲۱۸ به بعد.

۴. درآمدی بر تفسیر علمی قرآن، همو، تهران، اُسوه.

۵. اولین دانشگاه و آخرین پیامبر، پاک‌نژاد، تهران، کتابفروشی اسلامیه.

۶. طب در قرآن، دیاب و قرقوز، ترجمه علی چراغی، تهران، حفظی.

۷. فلسفه احکام، احمد اهتمام، اصفهان، چاپخانه اسلام.

۸. مقایسه‌ای میان تورات، انجیل، قرآن و علم، موریس بوکای، ترجمه ذبیح‌الله دبیر، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

۱۰. روزه درمان بیماری‌های روح و جسم، حسین موسوی راد لاهیجی، قم، انتشارات اسلامی.

۱۲. زنده جاوید و اعجاز جاویدان، محمدعلی سادات، تبریز، فلق.

۱۳. اسلام و هیئت، هبةالدین شهرستانی، نجف، مطبعة الغری.

۱۴. اعجاز قرآن، محمدحسین طباطبایی، قم، بنیاد علمی و فکری علامه طباطبائی.

۱۵. قرآن و علوم طبیعت، مهدی گلشنی، تهران، مطهر.

۱۶. تکامل در قرآن، علی مشکینی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

فصل پنجم: قرآن و بهداشت روان

درآمد

«فشار روانی» را «بیماری تمدن جدید» نام نهاده‌اند، از این‌رو راهکارهای مقابله با آن و تأمین بهداشت روانی انسان معاصر اهمیت ویژه‌ای یافته؛ به‌گونه‌ای که برخی روانشناسان، عصر حاضر را عصر اضطراب نامیده‌اند؛[1] اضطرابی که هسته مرکزی بسیاری از بیماری‌های روانی تلقی می‌شود.

بهداشت روانی

در مورد بهداشت روانی تعریف‌های متعددی بیان شده که به دو مورد اشاره می‌کنیم:

۱. براساس تعریف سازمان بهداشت جهانی (WHO)، بهداشت روانی عبارت است از حالت رفاه کامل جسمی، روانی و اجتماعی، نه اینکه تنها بیماری نباشد.[2]

---

۱. ***مجموعه مقالات همایش نقش دین در بهداشت روان (نقش دین در بهداشت روان)***، ص ۶۷. براساس آمار سازمان بهداشت جهانی، از نظر سطح ابتلا به بیماری‌های روانی، کشورهای انگلستان، فنلاند، اسکاتلند و ایرلند در رأس کشورهای جهان قرار دارند.
براساس آمار، در اروپا و آمریکا ۹ / ۲۶ درصد زنان و ۱۲/۵ درصد مردان به بیماری افسردگی مبتلا هستند و تقریباً ۳ درصد جمعیت نیز دچار اضطراب‌اند. (***شناخت درمان افسردگی***، ص ۱۸.) براساس برخی گزارشها، بررسی‌های روان‌پزشکان ایرانی در استان‌های مختلف نشان می‌دهد ۴۵ تا ۵۵ درصد مراجعه‌کنندگان به پزشک، مبتلا به اختلال روانی هستند. (***نگاهی قرآنی به فشار روانی***، ص ۱۳.)

۲. ***خلاصه روانپزشکی علوم رفتاری، روانپزشکی بالینی***، ج ۱؛ نیز: ***اسلام و بهداشت روانی***، ج ۱، ص ۱۹۵.

۲. بهداشت روانی به معنای سلامت فکر است و منظور نشان دادن وضع مثبت و سلامت روانی است که می‌تواند به ایجاد تحرک، پیشرفت و تکامل فردی، ملی و بین‌المللی کمک نماید؛ زیرا وقتی سلامت روانی شناخته شد، برای دست‌یابی به آن اقدام می‌شود و بدین رو راه برای تکامل فردی و اجتماعی بازمی‌گردد.[۱]

فشار روانی

فشار روانی یا استرس، نقطه مقابل بهداشت روانی است که برای آن تعریف‌های متعددی بیان شده:

۱. براون و کمپ بل (۱۹۴۴ م): فشار روانی چیزی است که از خارج بر فرد تحمیل می‌شود و ناراحتی‌های جسمانی و روانی در پی دارد.[۲]

۲. اضطراب یک حالت احساسی ـ هیجانی است که از ویژگی‌های برجسته آن ایجاد حالت بی‌قراری و دلواپسی است که با اتفاقات زمان و شرایط مکانی تناسب ندارد.[۳]

نشانه‌های فشار روانی

بخشی از آشکارترین بازتاب‌های فشار روانی در رفتار و احساسات از این قرار است:

۱. ایجاد اختلال در تفکر صحیح و عاقلانه؛

۲. خستگی و عدم‌انعطاف در نگرش و بینش؛

۳. پرخاشگری نابجا و تحریک‌پذیری؛

۴. انزوا و ترک وابستگان؛

۵. افراط در خوردن، کشیدن سیگار و نوشیدن مشروب؛

۶. گرایش به سرعت در حرکت، سخن و حتی تنفس؛

۷. ناتوانی در حفظ آرامش خود؛

۸. بی‌نظمی در رفتار؛

---

۱. *اصول بهداشت روانی*، ص ۱۳.

۲. *نگاهی قرآنی به فشار روانی*، ص ۳۵ ـ ۳۶.

۳. *اسلام و بهداشت روان*، ج ۱، ص ۱۵۵.

۹. گیج شدن و چند بار فکر کردن درباره عقاید خاص؛

۱۰. حالت تأثیر عاطفی مانند خشم یا نشاط ناگهانی، افسردگی یا فعالیت بیش از حد.[۱]

پیشینه

بهداشت روانی از دیرباز مورد توجه مسلمانان بوده است که سرچشمه‌های آن را می‌توان در آیات قرآن و احادیث اهل‌بیت علیهم‌السلام کاوید.

شفابخشی قرآن و راهکارهایی که برای مقابله با فشارهای روحی و تأمین بهداشت روانی انسان بیان کرده، مورد توجه بسیاری از پژوهشگران بهداشت روانی قرار گرفته است. در روایتی آمده است: هنگامی که در محضر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شخصی را دیوانه خواندند، حضرت فرمود: «این مرد بیمار است، نه دیوانه؛ دیوانه کسی است که تکبر ورزد.»[۲] آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله در عصری که پیکر دیوانگان را پناهگاه شیطان و ارواح خبیثه و جن می‌دانستند و انواع شکنجه را بر این دردمندان روامی‌داشتند، آنها را بیمار خواند و مرز بیماری‌های روانی را از خرافات جدا ساخت.

در حدیثی از امام‌علی علیه‌السلام چنین می‌خوانیم: «آگاه باشید که ازجمله بلاها فقر است و بیماری بدن از فقر شدیدتر است و بیماری دل از بیماری بدن شدیدتر است.»[۳]

پزشکان مسلمان که علوم‌پزشکی را از مکتب بقراط و جالینوس وام گرفته بودند، براساس آموزه‌های قرآن و سنت، به بهداشت روانی انسان روی آوردند. از باب نمونه، علی‌بن ربن طبری (۱۹۲ ـ ۲۴۷ ق) از نخستین کسانی است که کتاب **فردوس الحکمة** را در هفت جلد تألیف کرد و در آن مهم‌ترین مسائل پزشکی و بهداشت روانی را توضیح داد.[۴] سپس محمدبن زکریای رازی (۲۵۱ ـ ۳۱۳ ق) طب النفوس یا طب روحانی را نوشت که در شمار کهن‌ترین آثار بهداشت روانی جای دارد.

---

۱. بنگرید به: ***فشار روانی***، مارتین شفر، ص ۳۷ ـ ۴۳؛ ***فشار روانی***، کوپر، ص ۱۶.

۲. بنگرید به: ***معانی الاخبار***، ص ۲۲۶؛ ***میزان الحکمة***، ج ۳، ص ۲۶۵۵.

۳. ***نهج البلاغة***، حکمت ۳۸۸.

۴. فصلنامه اندیشه و رفتار، (ش ۱ ـ ۲، پاییز ۱۳۷۴ ش)، ص ۸ ـ ۹.

این نگارش‌ها با فراز و نشیب‌هایی ادامه یافته و در عصر ما در قالب پایان‌نامه‌ها، مجلات و مقالات علمی، انتشار نتایج تحقیقات تجربی و همایش‌های علمی تبلور یافته است.

برای مطالعه بیشتر

روانشناسان غربی نیز در عصر حاضر پژوهش‌های وسیعی دربارهٔ رابطه مذهب با بهداشت روانی انجام داده و به نتایج مثبتی نیز رسیده‌اند؛ ازجمله اینکه آنها اذعان نموده‌اند عبادت و انجام اعمال دینی، سپری ایمنی در مقابل بیماری‌هاست. افزون براین، بررسی‌ها نشان داده عمر دینداران طولانی‌تر و سیستم دفاعی بدن آنها قوی‌تر است؛ به‌گونه‌ای که کمتر از غیرمذهبی‌ها در بیمارستان بستری می‌شوند. این در حالی است که آنان در انجام فعالیت‌های فیزیکی پایدارند. (پت کوری، ۱۳۷۶.)

بنابراین، دعا، نیایش و بازشناسی دوباره خود، بیشترین نقش را در درمان دارد. (کاپلان، مارکز، مارک، ۱۹۹۷.)

نیز در بررسی‌هایی که درمورد خودکشی صورت گرفته،[1] به این نتیجه رسیدند که اعتقادات مذهبی، به تعدیل و برطرف کردن این مشکل کمک شایانی می‌کند.[2]

قدرت محافظتی مذهب[3] ـ که ابتدا دورکهیم[4] آن را در ۱۹۵۱ مطرح کرد ـ[5] در بررسی‌های مختلف مورد تأیید قرار گرفت.[6]

---

۱. جی، بی، الیس (J. B Ellis) و پی سی اسمیت (P. C. Smith) در سال ۱۹۹۱.

۲. *اسلام و بهداشت روان*، ج ۱، ص ۱۶۴ـ۱۶۵.

3. relligion,s proteclive power.

4. E. Durkhim.

5. Pescosolido B A, Georgiana sh: Purkheim, suicide and religion: Toward a network theory of suicede, American sociolo gical Reveew, 1989, 54 (1), 33 - 48.

6. Neelaman J. Halpern P, Leon P: Tolerance of Suicide, religion and sicid rates: An ecological and indevidual study in 19 western countries, Psycholo gical Medicine, 1997 Sep; 27 (5); 1165 - 1171.

شفا بخشی قرآن

وَنُنَزِّلُ مِنَ ٱلْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَلاَ يَزِيدُ ٱلظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَاراً.[۱]

و ما آنچه را برای مؤمنان مایهٔ درمان و رحمت است از قرآن نازل می‌کنیم، و [لی] ستمگران را جز زیان نمی‌افزاید.

در آیات متعددی، از قرآن با عنوان «شفا» یاد شده؛ آن‌سان که گاه قرآن شفادهنده دل‌ها معرفی شده است: «قَدْ جَاءَتْكُم مَوْعِظَةٌ مِن رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي ٱلصُّدُورِ؛[۲] به یقین، برای شما از جانب پروردگارتان اندرزی، و درمانی برای آنچه در سینه‌هاست، و رهنمود و رحمتی برای گروندگان [به خدا] آمده است.»

این در حالی است که قرآن در کنار شفا، مایه هدایت نیز دانسته شده: «قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءٌ؛[۳] بگو: «این [کتاب] برای کسانی که ایمان آورده‌اند رهنمود و درمانی است.»

واژه «شفا» در لغت به معنای نقطه آخر چیزی است که مشرف به نابودی یا نجات باشد، از این رو شفا یافتن بیمار به معنای عافیت یافتن و نجات از بیماری است. بر همین پایه، مقصود از «شفای قرآن» نجات از انحطاط و سقوط مادی یا معنوی است که به وسیله هدایت انجام می‌پذیرد.[۴]

شفا در اصطلاح در مقابل بیماری‌ها، عیب‌ها و نقص‌ها به‌کار می‌رود. بنابراین نخستین کاری که قرآن برای انسان انجام می‌دهد، پاکسازی درون او از انواع بیماری‌های فکری، اخلاقی و اجتماعی است. سپس رحمت الهی شامل حالش می‌شود و فضایل انسانی و اخلاق الهی در وجود او جوانه می‌زند. آری، در آیه «مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ»، شفا به «پاکسازی»، و رحمت به «بازسازی» انسان اشارت دارد.

شفابخشی قرآن از دیدگاه امام علی ﷺ

از امیرمؤمنان ﷺ چنین حکایت شده است: «از قرآن برای بیماری‌های خود شفا بخواهید و برای حل مشکلاتتان از آن یاری طلبید؛ چرا که در آن، درمان بزرگ‌ترین دردهاست: درد کفر، نفاق، گمراهی و ضلالت.»[۵]

---

۱. اسراء (۱۷): ۸۲.

۲. یونس (۱۰): ۵۷.

۳. فصلت (۴۱): ۴۴.

۴. *مفردات الفاظ القرآن*، ص ۴۵۹؛ *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، ج ۶، ص ۹۱ ـ ۹۲.

۵. «فَاسْتَشْفُوهُ مِنْ أَدْوَائِكُم وَاسْتَعِينُوا بِهِ عَلَىٰ لأْوَائِكُم فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنْ أَكْبَرِ الدَّاءِ وَ هُوَ الْكُفْرُ وَالنِّفَاقُ وَالْغَيُّ وَالضَّلَالُ.»

نیز در کلام دیگری می‌فرماید: «قرآن داروی شفابخشی است که هیچ بیماری از آن برنمی‌خیزید.»[۱]

برخی مفسران در مورد شفابخشی قرآن می‌نویسند:

بدون شک بیماری‌های روحی و اخلاقی انسان شباهت زیادی به بیماری‌های جسمی او دارد: هر دو کشنده است؛ هر دو نیاز به طبیب، درمان و پرهیز دارد؛ هر دو گاهی سبب سرایت به دیگران می‌شود ... چه تشبیه جالب و پرمعنا و پرمایه‌ای؟ آری، قرآن نسخه حیات‌بخش است برای آنها که می‌خواهند با جهل، کبر، غرور، حسد و نفاق به مبارزه برخیزند. قرآن نسخه شفابخشی است برای برطرف ساختن ضعف‌ها، زبونی‌ها، ترس‌های بی‌دلیل، اختلافات و پراکندگی‌ها؛ برای آنها که از بیماری عشق به دنیا، وابستگی به مادیات و تسلیم بی‌قید و شرط در برابر شهوات رنج می‌برند. قرآن نسخه شفابخش جهانی است که آتش جنگ در هر سوی آن افروخته است و در زیر بار مسابقه تسلیحاتی کمرش خم شده است.[۲]

گستره شفابخشی قرآن

باران که در لطافت طبعش ملال نیست در باغ لاله روید و در شوره‌زار خس

قرآن‌کریم قطره‌های زلال باران رحمت الهی است که بر همگان می‌بارد و همچون غذایی نیروبخش است که اگر یک دانشمند نیک سرشت از آن بخورد، برای تعلیم و تربیت و دانش‌افزایی نیرو می‌گیرد، و اگر به یک ستمگر داده شود، برای بیدادگری بیشتر از آن سود می‌برد؛ درحالی‌که غذا یکسان است، اما تفاوت در افراد و زمینه‌های فکری و درونی آنهاست.[۳]

قرآن مایه هدایت کسانی است که در جستجوی حق هستند و با همین انگیزه به سراغ قرآن می‌آیند، نه افراد متعصب، لجوج و منفی‌نگر که هرگز از قرآن بهره‌ای نخواهند برد.[۴]

⇦ (*نهج‌البلاغه*، خطبه ۱۷۶.)

۱. «شِفاءٌ لا تُخْشَى أَسقامُه.» (*نهج البلاغه*، خطبه ۱۹۸.)

۲. *تفسیر نمونه*، ج ۱۲، ص ۲۳۸ ـ ۲۳۹.

۳. یعنی مقتضی (نور قرآن) وجود دارد، ولی مانع از درون افراد است.

۴. بنگرید به: *تفسیر نمونه*، ج ۱۲، ص ۲۳۷ ـ ۲۳۸.

آری، قرآن مایه هدایت همه مردم است (هُدًی لِلنّاس)،[۱] اما کسانی از آن بهره می‌برند که خودنگهدار باشند و حق‌ستیزی نکنند، یا به سخن دیگر، از حداقل تقوا برخوردار باشند (هدًی للمتقین).[۲] البته اگر کسی بدان ایمان آورد و نیکوکار باشد،[۳] به مراحل عالی هدایت قرآن دست می‌یابد، اما در صورت ناپاکی و آلودگی، از دسترسی به حقایق قرآن محروم می‌ماند (لا یمسّه الا المطهرون)[۴] و بلکه به دلیل حق‌ستیزی، بر گمراهی و زیانکاری خود می‌افزاید (و لا یزید الظالمین الا خساراً).[۵]

تاریخ، شاهدی گویا بر شفابخشی قرآن

یکی از شواهد شفابخشی قرآن، مطالعات تاریخی است؛ بدین‌معناکه با مقایسه عرب جاهلی پیش از نزول قرآن، با تربیت‌شدگان مکتب قرآن و پیامبرﷺ می‌توان دریافت که پس از نزول وحی، تحولی عظیم روی داده که در آن شفابخشی قرآن کاملاً جلوه‌گر است. آنها نه‌تنها با نسخه شفابخش قرآن، درمان یافتند، بلکه آنچنان نیرومند شدند که ابرقدرت‌های جبار جهان را نیز به زانو درآوردند.

دویست سال پس از تعالیم قرآن، جامعه‌ای متمدن به‌وجود آمد که در آن وحدت در تفکر و وحدت عملی جامع نمود یافت و از این سو تفرقه‌ها و غارتگری‌ها جای خود را به حاکمیت قانون داد.

کسانی که به یکدیگر رحم نمی‌کردند و غرق در رباخواری بودند، به ایثار، انفاق و وام دادن روی آوردند. دخترانی که محکوم بودند زنده‌به‌گور شوند و زنانی که برده‌وار زندگی می‌کردند، نجات یافتند و در ارث پدر و مادر خود شریک شدند و حتی در امور اجتماعی دخالت کردند.

مردم جزیرةالعرب که تنها تعداد انگشت شماری از آنان باسواد بودند، به علم و دانش روی آوردند؛ آن‌گونه که کتاب‌هایی فراوان نوشتند و تا قرن‌ها پیشتاز و محور علمی جهان شدند. برای مثال، مسلمانان چنان در علوم‌پزشکی رشد کردند که تاریخ علم‌نگاران غرب نوشتند: «یکی از پادشاهان

---

۱. بقره (۲): ۱۸۵.
۲. بقره (۲): ۲.
۳. «هدی و رحمة لقوم یومنون.» (اعراف (۷): ۵۲ و ۲۰۳.) نیز: «هدی و رحمة للمحسنین.» (لقمان (۳۱): ۳.)
۴. واقعه (۵۶): ۷۹.
۵. اسراء (۱۷): ۸۲.

اروپا (منطقه باستیل) هنگامی که بیمار شد، برای معالجه به نزد دشمنان خود (یعنی مسلمانان) به شهر قرطبه رفت.»[۱]

در کشورهای اسلامی بیمارستان‌های متعدد و پیشرفته‌ای بنا نهاده شد که شمار آن را تا هشتاد بیمارستان ذکر کرده‌اند.[۲] همچنین مسلمانان اولین مدرسه پزشکی را در اروپا (سالیدین ایتالیا) بنیان نهاده،[۳] از سویی در شهرهای بزرگ نیز برای مراقبت از بیماران روانی، تیمارستان‌هایی ساختند.

بیمارستان کبیر منصوری در سال ۶۸۴ ق. در مصر ساخته شد که بزرگ‌ترین مرکز پزشکی قرون وسطی به شمار می‌رفت. این بیمارستان شامل بخش‌های مختلفی چون داروخانه، تجربه‌خانه، بخش سرپایی، مطبخ، حمام، کتابخانه، مسجد و سالن مطالعه بود. در این مرکز پیشرفته، بیمارانی که به بی‌خوابی مبتلا می‌شدند، به قصه‌گویان حرفه‌ای گوش می‌دادند و هنگامی که یک بیمار فقیر معالجه می‌شد، مبلغی از طرف بیمارستان به او می‌دادند که در مدت استراحت نیازی به کار کردن نداشته باشد.[۴]

برخی نویسندگان، این تحول شگرف اجتماعی، اخلاقی و علمی مسلمانان را یکی از ابعاد اعجاز قرآن نامیده‌اند[۵] که دستاورد آن، تبدیل جامعه فقیر، جاهل و خرافی به جامعه‌ای متمدن، دانش‌دوست و مرفه بوده؛ کاری بس بزرگ در این مدت کوتاه جز با شفابخشی اعجازآمیز قرآن ممکن نبوده است.

بیماری‌های درمان‌پذیر

قرآن‌کریم نسخه‌ای الهی است که بسیاری از دردها را معرفی نموده و راهکارهای درمان آنها را نیز مشخص کرده است. درواقع قرآن به چنین دردهایی پرداخته است:

الف) بیماری‌های فکری و عقیدتی مانند کفر و گمراهی؛ امام‌علی‌ؑ این دردها را بزرگ‌ترین دردهای بشری معرفی می‌کند؛[۶] چراکه موجب انحراف کلی در زندگی بشر شده، سرمایه عمر، تلاش و سعادت جاودانی انسان را به نابودی می‌کشاند.

---

۱. *تاریخ علوم*، پی یر روسو، ص ۱۱۷.
۲. بنگرید به: *تاریخ البیمارستانات فی الاسلام*.
۳. *مسلمانان و دانش جدید*، ص ۱۲۳.
۴. بنگرید به: *صبح الاعشی*، ج ۳، ص ۳۶۹؛ *رحلة ابن‌بطوطة*، ج ۱، ص ۷۱؛ *دانش مسلمین*، ص ۱۷۲ ـ ۱۷۳.
۵. *علوم القرآن*، ص ۱۲۹ ـ ۱۳۰.
۶. *نهج‌البلاغة*، خطبه ۱۷۶.

قرآن‌کریم در آیات متعددی با کفر و گمراهی به مبارزه برخاسته، آحاد مردم را به هدایت و توحیدی فرامی‌خواند که آن را هدف پیامبران الهی دانسته است.[۱]

ب) بیماری‌های اجتماعی مانند جهل، تفرقه، ظلم، ستیزه‌جویی، خشونت و جنگ، فقر، فسادهای اجتماعی، خیانت، زن‌ستیزی و پیمان‌شکنی از جمله مهم‌ترین بیماری‌های اجتماعی بشر در طول تاریخ بوده است. قرآن‌کریم برای این بیماری‌ها راهکارهای مناسب معرفی کرده که بدانها می‌پردازیم.

۱. دانش افزایی

يَرْفَعِ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَٱلَّذِينَ أُوتُوا ٱلْعِلْمَ دَرَجَاتٍ.[۲]

تا خدا [رتبهٔ] کسانی از شما را که گرویده و کسانی را که دانشمندند [بر حسب] درجات بلند گرداند.

جهل و ناآگاهی نوعی نقصان فردی است که جامعه را زبون و بیمار کرده، زمینه تسلط خرافات و استعمار و استثمار را فراهم می‌سازد. قرآن‌کریم با دعوت به علم عملاً با این بیماری فردی و اجتماعی مبارزه کرده است.

همانطور که در مبحث «قرآن و علم» گذشت، تشویق قرآن به دانش‌افزایی موجب شد که جامعه عرب جاهلی ـ که کمتر از بیست نفر باسواد داشت ـ در کمتر از دو قرن به جامعه‌ای متمدن تبدیل شود؛ جامعه‌ای‌که گوی سبقت را از ملت‌های دیگر ربود.

۲. عدالت محوری

«إِعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ:[۳] عدالت کنید که آن به تقوا نزدیکتر است.»

ستمکاری به خویشتن و دیگران نوعی بیماری است. قرآن‌کریم انسان‌ها را به دادگستری

---

۱. بنگرید به: اعراف (۷): ۵۹، ۶۵، ۷۳ و ۸۵؛ هود (۱۱): ۵۰، ۶۱ و ۸۴؛ نحل (۱۶): ۳۶.
۲. مجادله (۵۸): ۱۱.
۳. مائده (۵): ۸.

فرامی‌خواند[۱] و عدالت را به تقوا نزدیک‌تر دانسته، به‌کرّات ستمکاران را سرزنش و تهدید می‌کند[۲] و راه توبه را به‌سوی آنان می‌گشاید.[۳] قرآن همچنین مردم را از تمایل به ستمکاران و تکیه بر آنان برحذر می‌دارد.[۴]

در اسلام عدالت شرط گواهی دادن، داوری کردن، امامت جماعت، رهبری امت و موارد دیگر[۵] است تا افراد جامعه اسلامی به‌سوی عدالت‌ورزی حرکت کنند و از ستمکاری فاصله گیرند. تا بدین رو جامعه‌ای سالم و عدالت‌محور داشته باشند و از سویی بهداشت روانی آنها در اجتماع نیز تأمین گردد.

۳. تعدیل ثروت

فقر یکی از عوامل فشار اقتصادی و روانی بر مردم و زمینه‌ساز فساد اجتماعی و فردی است. قرآن‌کریم راه‌هایی مختلف را برشمرده که موجب شود فقر رخت بربندد: وضع مالیات بر درآمد (خمس، زکات و ...)،[۶] توزیع عادلانه اموال عمومی (انفال و ...)،[۷] تشویق به بخشش و نیکوکاری،[۸] ممنوعیت رشوه‌خواری[۹] و رباخواری[۱۰].

۴. سفارش به امانت‌داری و رعایت عهد و پیمان

وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْؤولاً.[۱۱]

و به پیمان [خود] وفا کنید، زیرا که از پیمان پرسش خواهد شد.

---

۱. بنگرید به: مائده (۵): ۸؛ نساء (۴): ۱۳۵؛ انعام (۶): ۱۵۲؛ نحل (۱۶): ۹۰.
۲. بنگرید به: آل عمران (۳): ۵۷، ۱۴۰، ۱۵۱ و ۱۹۲؛ نساء (۴): ۱۶۸؛ انفال (۸): ۲۵.
۳. بنگرید به: نساء (۴): ۶۴.
۴. بنگرید به: یونس (۱۰): ۱۱۳.
۵. بنگرید به: بقره (۲): ۱۲۴؛ طلاق (۶۵): ۲؛ نساء (۴): ۳.
۶. بنگرید به: بقره (۲): ۴۳ و ۸۳ و ۱۱۰؛ انفال (۸): ۴۱.
۷. بنگرید به: سوره انفال (۸): ۱.
۸. بنگرید به: بقره (۲): ۲۶۲؛ فرقان (۲۵): ۶۴؛ حدید (۵۷): ۷.
۹. بقره (۲): ۱۸۸.
۱۰. بنگرید به: بقره (۲): ۲۷۵ و ۲۷۸؛ آل‌عمران (۳): ۱۳۰.
۱۱. اسراء (۱۷): ۳۴ نیز بنگرید به: مؤمنون (۲۳): ۸.

خیانت در امانت و پیمان‌شکنی نوعی بیماری اجتماعی است که موجب بی‌اعتمادی مردم نسبت به یکدیگر می‌گردد. از همین رو، قرآن مردم را به امانت‌داری و رعایت عهد و پیمان فراخوانده است تا اعتماد عمومی به وجود آید و سلامت مردم در روابط اجتماعی نیز تأمین گردد.

۵. دعوت به وحدت

وَٱعْتَصِمُوا بِحَبْلِ ٱللَّهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا.[۱]

و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید، و پراکنده نشوید.

اگر اختلافات اجتماعی از حد طبیعی فراتر رود، موجب تفرقه و پراکندگی جامعه می‌شود که نوعی بیماری اجتماعی است. قرآن‌کریم ضمن برحذرداشتن از تفرقه، کشمکش‌های اجتماعی را موجب سستی خوانده است: «وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا:[۲] و با هم نزاع مکنید که سُست شوید.»

قرآن همچنین همگان را به وحدت فراخوانده[۳] تا جامعه اسلامی به سامان رسد و از عوارض این بیماری مصون بماند.

۶. فراخوان به صلح و پرهیز از جنگ (جز در موارد ضروری)

«إِن جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَٱجْنَحْ لَهَا:[۴] اگر به صلح گراییدند، تو[نیز] بدان گرای.»

جنگ و ستیز یکی از بلاهای اجتماعی است که در طول تاریخ بشر را آزار داده است، از این رو قرآن‌کریم انسان‌ها را به صلح فرامی‌خواند[۵] تا بشریت از این بلای اجتماعی مصون بماند. البته در موارد ضروری دفاع از خود و جامعه جایز است و جهاد اسلامی نیز در همین راستاست.

---

۱. آل‌عمران (۳): ۱۰۳.

۲. انفال (۸): ۴۶.

۳. آل‌عمران (۳): ۱۰۳.

۴. انفال (۸): ۶۱.

۵. نیز بنگرید به: محمّد (۴۷): ۳۵؛ نساء (۴): ۹۰ و ۱۲۸؛ حجرات (۴۹): ۹.

۷. سالم‌سازی محیط با امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه با فساد

وَلْتَكُن مِنكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.[۱]

و باید از میان شما، گروهی، [مردم را] به نیکی دعوت کنند و به‌کار شایسته وادارند و از زشتی بازدارند، و آنان همان رستگارانند.

فساد فردی و اجتماعی، بنای جامعه را سست و سپس آن را ویران می‌کند، اما قرآن‌کریم با دستورهایی پیشگیرانه، از این بلای اجتماعی جلوگیری کرده است.[۲]

نهی‌ازمنکر نوعی مبارزه با فساد است، چنان‌که قوانین جزایی اسلام نیز همین نقش را دارد. ازاین‌رو، امربه‌معروف نیز جامعه را در راستای اهداف عالی رشد می‌دهد و سلامت آن را تداوم می‌بخشد. آری، قرآن اعلام می‌کند که خداوند فساد را دوست ندارد[۳] و جزای فسادگران مرگ است[۴] تا بدین رو جامعه‌ای سالم و محیطی مساعد برای رشد و بالندگی شخصیت انسان فراهم گردد.

۸. دفاع از حقوق زنان

وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ * بِأَيِّ ذَنبٍ قُتِلَتْ.[۵]

پرسند چو زان دخترک زنده به‌گور: به کدامین گناه کشته شده است؟

آزار بانوان و پایمال کردن حقوق آنان پیشینه‌ای طولانی در تاریخ دارد.[۶] همچنین عرب جاهلی به زنان ارث نمی‌دادند، بلکه گاه زنان را به‌عنوان ارث نیز تقسیم،[۷] و دختران را نیز زنده‌به‌گور

---

۱. آل‌عمران (۳): ۱۰۴.
۲. بنگرید به: لقمان (۳۱): ۱۷؛ آل‌عمران (۳): ۱۱۴؛ توبه (۹): ۷۱.
۳. بنگرید به: بقره (۲): ۲۰۵.
۴. بنگرید به: مائده (۵): ۳۳.
۵. تکویر (۸۱): ۸ ـ ۹.
۶. بنگرید به: **نظام حقوق زن در اسلام** و مسئله **حجاب**.
۷. بنگرید به: ذیل آیه ۲۲ نساء (۴).

می‌کردند.[۱] هنوز هم در جهان آزار زنان و شکستن حریم آنها به‌گونه‌هایی دیگر ادامه دارد. اما قرآن‌کریم با وضع قوانین مختلف، از حقوق زنان دفاع کرد؛ بدین‌گونه که با زنده‌به‌گور کردن دختران مخالفت کرد و حق ارث برای آنان قرار داده، حق مهریه و هزینه زندگی آنان را به رسمیت شناخت.[۲]

آری، قرآن با زن‌ستیزی مبارزه نمود و جایگاه، منزلت و کرامت زن مسلمان را رفعت بخشید.

ج) بیماری‌های اخلاقی، روحی و روانی مانند نفاق، تکبر، حسد، دنیاطلبی، ترس، شهوت‌پرستی و نگرانی و اضطراب. این بیماری‌ها بهداشت روانی انسان را تهدید کرده و در طول تاریخ پیامدهایی منفی در زندگی بشر بر جای نهاده است. از این رو، قرآن‌کریم این انحرافات اخلاقی را برشمرده، ما را بدین امور فرا می‌خواند:

۱. ترک نفاق و در پیش گرفتن اخلاص

قُلْ إِنِّی أُمِرْتُ أَن أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّینَ.[۳]

بگو: من مأمورم که خدا را ـ در حالی که آیینم را برای او خالص گردانیده‌ام ـ بپرستم.

نفاق یعنی دو چهره بودن و دو شخصیت از خود نشان دادن که نوعی بیماری روانی است. قرآن‌کریم منافقان را سرزنش نموده[۴] و ضمن سفارش به اخلاص، افراد مخلص را نیز ستوده است. درواقع در سایه اخلاص، سلامت و بهداشت روانی انسان تأمین می‌شود.

۲. پرهیز از ترس، و ترغیب به شجاعت در امور

ترس بی‌مورد نوعی بیماری روانی است. از این‌روی، قرآن‌کریم مردم را دعوت می‌کند که از مردم نهراسند،[۵] بلکه با فراهم آوردن امکانات، دشمنان خدا را به هراس افکنند.[۶]

---

۱. بنگرید به: تکویر (۸۱): ۸.
۲. بنگرید به: نساء (۴): ۷ و ۱۱؛ بقره (۲): ۲۲۶ ـ ۲۴۱.
۳. زمر (۳۹): ۱۱. نیز بنگرید به: زمر (۳۹): ۲ و ۱۴؛ بقره (۲): ۱۳۹.
۴. بنگرید به: بقره (۲): ۸ ـ ۲۰؛ منافقون (۶۳).
۵. بنگرید به: احزاب (۳۳): ۳۴؛ مائده (۵): ۴۴.
۶. انفال (۸): ۶۰.

۳. دعوت به آرامش و امنیت

«أَلاَ بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ:[۱] آگاه باش که با یاد خدا دلها آرامش می‌یابد.»

نگرانی و اضطراب عامل اساسی بیماری‌های روانی است که زندگی و بهداشت روانی انسان را تهدید می‌کند. قرآن‌کریم ضمن توجه به مسئلهٔ آرامش و امنیت انسان، راه رسیدن به آن را ذکر خدا دانسته و البته وعده آن را به مؤمنان داده است.[۲]

۴. دوری از تکبر و دعوت به فروتنی

وَلاَ تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلاَ تَمْشِ فِی الْأَرْضِ مَرَحاً إِنَّ اللَّهَ لاَ یُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ * وَاقْصِدْ فِی مَشْیِكَ وَاغْضُضْ مِن صَوْتِكَ إِنَّ أَنكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِیرِ.[۳]

و از مردم [به نخوت] رُخ برمتاب، و در زمین خرامان راه مرو که خدا خودپسندِ لافزن را دوست نمی‌دارد. و در راه‌رفتنِ خود میانه‌رو باش، و صدایت را آهسته ساز، که بدترین آوازها بانگ خران است.

تکبر بی‌جا، نوعی بیماری اخلاقی و روانی است که قرآن آن را سرزنش کرده[۴] و در مقابل، مردم را به فروتنی خوانده است[۵] تا بهداشت اخلاقی و روانی آنان تحقق یابد.

۵. ترک دنیاپرستی و روی آوردن به انفاق و ایثار

بهره‌مندی از دنیا و مواهب الهی نیکوست، اما دلبستگی به دنیا و آن را هدف نهایی خود قرار دادن، زیبنده نیست. از این رو، قرآن‌کریم دلبستگی انسان را به دنیا می‌کاهد و او را به ایثار و انفاق تشویق می‌کند.[۶] درحقیقت مادی‌گری بی‌حدومرز از عوامل بیماری‌های روانی است.[۷]

---

۱. رعد (۱۳): ۲۸.
۲. بنگرید به: بقره (۲): ۳۸، ۶۲ و ۱۱۲؛ مائده (۵): ۶۹؛ انعام (۶): ۴۸.
۳. لقمان (۳۱): ۱۸ ـ ۱۹.
۴. بنگرید به: احقاف (۴۶): ۲۰؛ غافر (۴۰): ۶۰؛ اعراف (۷): ۳۶ و ۱۳۳؛ ابراهیم (۱۴): ۲۱.
۵. حدید (۵۷): ۱۶.
۶. بنگرید به: بقره (۲): ۲۰۰؛ آل‌عمران (۳): ۱۴ و ۱۸۵؛ نساء (۴): ۷۷، ۹۴ و ۱۳۴؛ انعام (۶): ۳۲.

۶. دوری از شهوت‌پرستی و درپیش‌گرفتن اعتدال در امور

وَأَنكِحُوا ٱلأَيَـٰمَىٰ مِنكُمْ وَٱلصَّـٰلِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِن يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ ٱللَّهُ مِن فَضْلِهِ وَٱللَّهُ وَٰسِعٌ عَلِيمٌ.[۸]

بی‌همسران خود، و غلامان و کنیزان درستکارتان را همسر دهید. اگر تنگدستند، خداوند آنان را از فضل خویش بی‌نیاز خواهد کرد، و خداگشایشگر داناست.

ازدواج امری نیکوست، اما شهوت‌پرستی آن‌چنان مذموم است که روح و جسم انسان را تخریب می‌کند. از همین‌رو، قرآن‌کریم انسان را به ازدواج و اعتدال در امور تشویق می‌کند.[۹]

شایان ذکر است که قرآن‌کریم استفاده حلال، معقول و معتدل از دنیا و نعمت‌های آن[۱۰] و نیز لذت بردن از همسر حلال را ممنوع نمی‌سازد،[۱۱] بلکه دلبستگی افراطی به این امور را ناپسند می‌شمرد.

عوامل فشار روانی و راهکارهای قرآن برای تامین بهداشت روانی

شناخت همه عوامل مؤثر در فشارهای روحی و راهکارهای تأمین بهداشت روانی، از حوصله این بحث بیرون است، از این رو تنها به برخی از مهم‌ترین آنها می‌پردازیم.

عوامل فشار روانی

۱. برهم‌خوردن تعادل حیاتی بدن که این عوامل باعث آن می‌شود: خستگی، ناخوشی، استرس زایمان و بیماری مزمن؛

۲. نقش سازمانی (موقعیت شغلی، منزلت اجتماعی و پیشرفت حرفه‌ای)؛

۳. بحران‌های خانوادگی (طلاق، سوگ همسر، سوگ فرزند و مسائل اقتصادی خانواده)؛

---

۷. *نقش دین در بهداشت روان*، ص ۶۷.

۸. نور (۲۴): ۳۲.

۹. بنگرید به: نور (۲۴): ۳۲؛ نساء (۴): ۳.

۱۰. بنگرید به: بقره (۲): ۲۰۱؛ اعراف (۷): ۳۱.

۱۱. بنگرید به: نور (۲۴): ۳۲؛ نساء (۴): ۳.

۴. محیط (آلودگی صوتی، آلودگی هوا، قوانین و مقررات انعطاف‌ناپذیر، مهاجرت)؛
۵. سیاست، شامل فشارهای روانی سیاست‌مداران (عطش قدرت، فشار کاری و ...)، رابطه سلطه‌گر و سلطه‌پذیر (احساس نابرابری)، جنگ روانی (شایعه‌پراکنی و ...) و بحران‌های سیاسی و اقتصادی؛
۶. شخصیت، شامل تیپ B و A (افراد پرشتاب و کندشتاب)، شخصیت بدبین و همچنین وسواس و وسوسه؛
۷. دودلی و تردید؛
۸. احساس خلأ اخلاقی که ناشی از این عوامل است: یادآوری خاطرات تلخ (حافظه عاطفی و نفس لوّامه)، احساس گناه، حسادت و تهمت‌های ناروا؛
۹. احساس خلأ معنوی که عواملی چند باعث آن است: خلأ وجودی، احساس تنهایی و طردشدگی، نداشتن پشتیبان و تکیه‌گاه و همچنین خرافات و تصورات باطل؛
۱۰. باورهای اعتقادی و دینی (فشار مسئولیت و تکلیف و نیز ترس از مرگ).[1]

راهکارهای تأمین بهداشت روانی

قرآن به دو طریق جان‌های آدمیان را شافی است:

اول اینکه گاه قرآن از بیماری‌های روحی، اخلاقی و اجتماعی جلوگیری کرده، بدین طریق بهداشت روانی انسان را تأمین می‌کند. مثلاً برای سالم‌سازی محیط به «امربه‌معروف» سفارش می‌کند و یا با سفارش به «توکل» و «ذکر»، مانع از احساس تنهایی می‌شود. این پیشگیری اولیه، از بروز فشارهای روانی جلوگیری می‌کند.

دوم آنکه گاهی قرآن به درمان بیماری‌ها می‌پردازد که این خود پیشگیری ثانویه است؛ یعنی هنگامی که جامعه‌ای گرفتار فساد و گناه شد، «نهی‌ازمنکر» را پیشنهاد، و یا «توبه» را برای پاکسازی روح توصیه می‌کند. قرآن در پیشگیری درجه سوم، از عوارض زودرس و یا دیررس بیماری می‌کاهد؛ بدین‌بیان که شخص گناهکار پس از توبه، به دامن اجتماع بازمی‌گردد.

راهکارهای تأمین بهداشت روانی در قرآن‌کریم بسیار آمده که ما به مهم‌ترین آنها می‌پردازیم:[2]

---

۱. ***نگاهی به فشار روانی***، ص ۹۸ ـ ۱۶۴.
۲. برای آگاهی بیشتر در بارهٔ این تقسیمات بنگرید به: ***نگاهی قرآنی به فشار روانی***؛ ***اصول بهداشت روانی***؛ ***اسلام و***

۱. راهکارهای معرفتی برای تأمین بهداشت روانی

مقصود از این راهکارها، روش‌های شناختی برای مقابله با فشار روانی است که به دیدگاه و اعتقاد فرد نسبت به هستی، آغاز و فرجام جهان و زندگی و معنای آن می‌پردازد و از سویی تأثیر آن را در افزایش یا کاهش فشارهای روانی و تأمین بهداشت روانی او مورد ارزیابی قرار می‌دهد.

یک. وحدت شخصیت انسان و رابطه آن با توحید قرآنی

قرآن‌کریم انسان را به توحید و وحدت معبود فراخوانده،[۱] از این سو او را از دوگانگی در شخصیت و دوچهرگی (نفاق) بازمی‌دارد[۲] تا وحدت روان و بهداشت روانی انسان تأمین گردد. برخی صاحب‌نظران دراین‌باره می‌گویند: «پژوهش‌ها در منابع و مجموعه آثار در سلامت روان نشان می‌دهد که اساسی‌ترین و مهم‌ترین مسئله در شخصیت سالم، وحدت روان و تعهد مذهبی است. وحدت روان، با سیستم ارزشی که بتواند به حیات معنا و هدف بدهد، مرتبط است. در بین سیستم‌های ارزشی، مذهب بالاترین قابلیت برای ایجاد وحدت شخصیت را داراست. اساس و مبنای مذهب اسلام بر وحدت و توحید می‌باشد. وحدت شخصیت و یگانگی روان انسان، مظهر و نماینده بارز توحید ذات مقدس خالق است.»[۳]

دو. نقش ایمان در بهداشت روانی

ٱلَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُم بِظُلْمٍ أُوْلَٰئِكَ لَهُمُ ٱلْأَمْنُ وَهُم مُّهْتَدُونَ.[۴]

کسانی که ایمان آورده و ایمان خود را به شرک نیالوده‌اند، آنان راست ایمنی و ایشان راه‌یافتگانند.

این آیه را از شاخص‌ترین آیات مربوط به آرامش روانی دانسته‌اند[۵] که در آن امنیت، آرامش، بهداشت روانی و هدایت را از آثار ایمان برمی‌شمارد. آری، هنگامی که ترس شدید بر جان انسان

⇦ *بهداشت روان*، ج ۱ و ۲.

۱. بنگرید به: بقره (۲): ۱۶۳؛ نساء (۴): ۱۷۱؛ مائده (۵): ۳؛ توحید (۱۱۲).

۲. بنگرید به: بقره (۲): ۸ ـ ۲۰؛ منافقون (۶۳).

۳. مقاله «نقش مذهب در سلامت روان»، *نقش دین در بهداشت روان*، (مجموعه سخنرانی‌ها) سخنرانی ش ۵.

۴. انعام (۶): ۸۲.

۵. *نگاهی قرآنی به فشار روانی*، ص ۱۸۳.

پنجه می‌افکند و او خود را تنها احساس می‌کند، تنها عاملی که می‌تواند با این احساس مقابله کند، ایمان به خداست.

برای مطالعه بیشتر

چنان‌که گفتیم، قرآن‌کریم انسان را به ایمان فرا می‌خواند؛ چه آنکه موجب آرامش روانی‌اش می‌گردد. پژوهش‌های متعددی نقش ایمان مذهبی را در بهداشت روانی مؤثر دانسته‌اند؛ ازجمله:

۱. آیت‌الله سبحانی ایمان را بهداشت روانی مؤثر دانسته، با اشاره به آمار زیاد خودکشی در افراد غیرمذهبی می‌نویسند:

مردان بزرگ در سایه ایمان به خدا و به آنچه که خدا مقرر نموده و صلاح انسان در آن است، در مقابل مشکلات کوه‌آسا ایستاده و خم به ابرو نمی‌آورند و می‌گویند: «إِنَّا لِلَّهِ وإِنّا إِلَيهِ رَاجِعُونَ.[1]»[2]

۲. برخی صاحب‌نظران پس از یادآوری اینکه سوگِ ناشی از داغدیدگی، واکنشی طبیعی است ـ که عوامل متعددی در شدت و مدت آن تأثیر دارد ـ می‌گوید: تحقیقات زیادی نشان داده‌اند که داشتن تفکر و عملکرد مذهبی به طور محسوس موجب کاهش شدت درد فقدان و دوره آن می‌شود که این تأثیر از طریق مکانیسم‌های چندی صورت می‌گیرد؛ مثل اعتقاد (ایمان)، توکل به خداوند (Trust in God)، داشتن صبر، تسلیم رضای خداوند بودن (تسلیم نظام الهی)، پناه بردن به خدا در هنگام مصیبت‌ها ... .[3]

۳. از سال ۱۳۷۶ تا ۱۳۷۷ پژوهشی از نوع مطالعه توصیفی ـ مقطعی انجام گرفت. این پژوهش که چهار نفر از پزشکان و روانپزشکان در بیمارستان الزهرای اصفهان آن را انجام دادند، بر روی ۱۴۸ نفر بیمار که منتظر عمل جراحی بودند، صورت گرفت.

---

۱. «ما از خداییم و فقط به سوی او بازمی‌گردیم.» (بقره (۲): ۱۵۶.)

۲. *نقش دین در بهداشت روان*، ص ۵۰.

۳. *نقش دین در بهداشت روان*، (مجموعه سخنرانی‌ها) سخنرانی ش ۳۱.

نتیجه این پژوهش نشان داد که اضطراب در افرادی که اعتقادات مذهبی‌شان قوی است، به‌مراتب کمتر از کسانی است که اعتقادات مذهبی ضعیفی دارند. از این رو، بین اضطراب قبل از عمل جراحی و اعتقاد مذهبی رابطه‌ای معکوس و معنادار وجود دارد. ($P < ۰/۰۵$). در پایان این پژوهش یادآوری شده است که یافته‌های مطالعه حاضر، مکمل و مؤید مطالعه پیشین در زمینه جایگاه و تأثیر مذهب در بهداشت روانی و سلامت روحی و جسمی است.[۱]

۴. در پژوهش دیگری که در ارزیابی ۹۱ دانشجوی دختر و پسر دانشگاه شهید بهشتی تهران انجام شد، به این نتیجه رسیدند که بین اعتقادات مذهبی و سطح اقتصادیِ آزمودنی‌های پژوهش و استرس، تفاوتی معنادار وجود دارد که مبین تأثیر اعتقادات و باورهای مذهبی در چالش‌های اقتصادی و استرس ناشی از آن است.[۲]

سه. ممنوعیت یأس و ناامیدی در قرآن و تأثیر امید در کاهش افسردگی

وَلاَ تَيْأَسُوا مِن رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لاَ يَيْأَسُ مِن رَوْحِ اللَّهِ إِلاَّ الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ.[۳]

از رحمت خدا نومید مباشید، زیرا جز گروه کافران کسی از رحمت خدا نومید نمی‌شود.

در این آیه ناامیدی، کاری کفرآمیز تلقی شده است، از این رو «یأس از رحمت الهی» از گناهان کبیره به شمار می‌آید. درواقع قرآن می‌خواهد که مسلمانان به رحمت الهی امیدوار باشند و به دام افسردگی و یأس درنغلطند.

آری، مسلمانانْ جهان را بن‌بست مشکلات نمی‌بینند و در سخت‌ترین حالات بر خدا تکیه می‌کنند و به رحمت او امیدوارند، از این رو با آرامش زندگی می‌کنند و مشکلات را بهتر برمی‌تابند.

نتایج [یک آزمون] نشان داد بیمارانی که باورهای مذهبی قوی‌تر داشتند و اعمال مذهبی را

---

۱. *اسلام و بهداشت روان*، ج ۱، ص ۱۸۹ ـ ۱۹۲.
۲. همان، مقاله ابوالقاسم خوش‌کنش.
۳. یوسف (۱۲): ۸۷.

انجام می‌دادند، نسبت به گروه دیگر کمتر افسردگی داشتند. همچنین دانستن خداوند به‌عنوان منشأ قدرت و آرامش و انجام فرایض دینی، به صورت معناداری با درجه پایین افسردگی در هنگام ترخیص از بیمارستان ارتباط داشته است.[۱]

چهار. تاثیر هدف‌مندی و معناداری زندگی در بهداشت روانی

انسان در زندگی نیازمند هدف و معناست. انسان بی‌هدف که زندگی را بی‌معنا می‌داند، مشکلات روحی و جسمی را بر نمی‌تابد، از این‌رو، خیلی زود از پای درمی‌آید و گاه به بن‌بست می‌رسد و به خودکشی اقدام می‌کند. اما انسانی که در پرتو آموزه‌های وحی الهی پرورش یافته، جهان آفرینش را عبث و بیهوده و بی‌هدف نمی‌داند: «مَا خَلَقْنَا ٱلسَّماوَاتِ وَٱلأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِٱلْحَقِّ:[۲] [ما] آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو است جز به حقّ نیافریدیم.»

از آنجاکه زندگی انسان بی‌هدف و بی‌معنا نیست[۳] و از سویی جهان مبدأ و منتهی و هدفی دارد[۴] و آن خداوند بزرگ است، در راه او باید کوشید تا به ملاقاتش رسید،[۵] اگرچه در این راه مرارت‌های بسیاری باشد.

گاه از معناجویی و معناداری زندگی انسان و هدفمندی آن با عنوان «حس انسجام» یاد می‌شود. حس انسجام، نظریه‌ای وجودی است که آنتونوفسکی[۶] آن را در سال ۱۹۸۷ مطرح کرد. نظریه او برخاسته از پژوهش‌های مربوط به بازماندگان اردوگاه‌های کار اجباری بود. این افراد با وجود تجارب وحشتناک فشارزا توانستند از نظر جسمی و روانی سالم بمانند.[۷]

ویکتور فرانکل نیز بررسی‌هایی در مورد اردوگاه‌های کار اجباری انجام داده و یافته‌های خود را براساس نقل قولی از فیلسوف آلمانی، نیچه (۱۸۴۴ ـ ۱۹۰۰ م) چنین خلاصه کرده است: «آن که «چرایی» دارد، می‌تواند «هر چگونه‌ای» را تحمل کند.»

---

۱. فصلنامه اندیشه و رفتار (مجله روانپزشکی و روانشناسی بالینی)، ضمیمه ش ۹ ـ ۱۰، تابستان و پاییز ۷۶، ص ۴۱.
۲. احقاف (۴۶): ۳؛ نیز بنگرید به: انبیاء (۲۱): ۱۶ ـ ۱۷؛ دخان (۴۴): ۳۸ ـ ۳۹؛ ص (۳۸): ۲۷.
۳. «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثاً وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ.» (مؤمنون (۲۳): ۱۱۵.)
۴. مؤمنون (۲۳): ۱۱۵؛ آل‌عمران (۳): ۱۰۹؛ بقره (۲): ۱۵۶.
۵. «يَا أَيُّهَا ٱلإِنسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحاً فَمُلَاقِيهِ.» (انشقاق (۸۴): ۶.)
6. Antono Vsky.
۷. *نقش دین در بهداشت روان*، ص ۳۷.

فرانکل دریافت کسانی که توانستند از آن اردوگاه‌ها نجات یابند، در یک هدف عمومی با هم سهیم بودند که به خاطر آن زندگی می‌کردند.[۱]

آری، جهان‌بینی الهی چنین هدف و معنایی را برای پیروانش به ارمغان می‌آورد. انسان مؤمن که به خدا و تدبیر جهان ایمان دارد، حوادث را هدفمند و توجیه‌پذیر می‌یابد و بر خدا تکیه کرده، در برابر مشکلات مقاومت می‌کند، از همین‌رو کمتر به فشار روانی و یأس دچار می‌آید. درواقع بدین روست که بهداشت روانی او تأمین می‌شود.[۲]

پنج. اصل قضا و قدر و تصادفی نبودن رویدادها (توحید افعالی)

از منظر قرآن، امور جهان تصادفی نیست، بلکه تحت نظارت خدا انجام می‌پذیرد.[۳] فرد مسلمان با اینکه خود را مجبور و غیرمسئول نمی‌داند، توحید افعالی را می‌پذیرد؛ بدین معنا خدا را سرچشمه هر حرکت و تأثیر، و پرورش‌دهنده همه موجودات می‌داند. براساس این بینش، همه نیکی‌ها و مصیبت‌ها بر پایه تقدیر الهی است و خداوند براساس حکمت و مصلحت کارها را سامان داده و خیر و خوبی انسان‌ها را می‌خواهد و مشکلات نیز برای امتحان و رشد آنهاست:[۴]

أَحَسِبَ ٱلنَّاسُ أَن يُتْرَكُوا أَن يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لاَ يُفْتَنُونَ * وَلَقَدْ فَتَنَّا ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ ٱلْكَاذِبِينَ.[۵]

آیا مردم پنداشتند که تا گفتند ایمان آوردیم، رها می‌شوند و مورد آزمایش قرار نمی‌گیرند؟ و به یقین، کسانی را که پیش از اینان بودند آزمودیم، تا خدا آنان را که راست گفته‌اند معلوم دارد و دروغگویان را [نیز] معلوم دارد.

بنابراین مؤمنان کارهای خود را به اراده و خواست خدا ارجاع می‌دهند[۶] و هرگاه بر انجام کاری

---

۱. *انسان در جستجوی معنا*، ص ۴۵؛ *فشار روانی و اضطراب پاول*، ص ۱۶۸ ـ ۱۷۶.
۲. بنگرید به: ***نگاهی قرآنی به فشار روانی***، ص ۱۷۹ ـ ۱۸۱.
۳. بنگرید به: کهف (۱۸): ۲۳ ـ ۲۴؛ انعام (۶): ۵۹.
۴. بنگرید به: بقره (۲): ۱۵۵؛ عنکبوت (۲۹): ۲ ـ ۳.
۵. عنکبوت (۲۹): ۲ ـ ۳.
۶. بنگرید به: کهف (۱۸): ۲۳.

تصمیم گرفتند، بر خدا توکل کرده،[۱] از شکست هراسی به دل راه نمی‌دهند. اینان به قضا و قدر الهی راضی‌اند و اگر به مصیبتی گرفتار آیند، تحمل می‌کنند و می‌گویند: ما از خداییم و به سوی خدا بازمی‌گردیم.[۲]

از این‌رو، اعتقاد به قضا و قدر الهی یکی از راهکارهای مقابله با فشار روانی است[۳] و در برابر، عدم درک فلسفه شداید و مصائب، از مهم‌ترین عوامل بیماری‌های روانی به شمار می‌آید.[۴]

شش. تاثیر اعتقاد به معاد و نگاه مثبت به مرگ در بهداشت روانی

اللّهُ یَتَوَفَّی الْأَنْفُسَ حِینَ مَوْتِها وَ الَّتِی لَمْ تَمُتْ فِی مَنامِها فَیُمْسِكُ الَّتِی قَضیٰ عَلَیْهَا الْمَوْتَ وَ یُرْسِلُ الْأُخْریٰ إِلیٰ أَجَلٍ مُسَمًّی إِنَّ فِی ذٰلِكَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ.[۵]

خدا روح مردم را هنگام مرگشان به تمامی بازمی‌ستاند و [نیز] روحی را که در [موقع] خوابش نمرده است، [قبض می‌کند]؛ پس آن [نفسی] را که مرگ را بر او واجب کرده، نگاه می‌دارد و آن دیگر [نفس‌ها] را تا هنگامی معین [به سوی زندگی دنیا] بازپس می‌فرستد. قطعاً در این [امر] برای مردمی که می‌اندیشند، نشانه‌هایی [از قدرت خدا]ست.

قرآن‌کریم از مرگ با عنوان «توفّی»، یعنی گرفتن کامل جان انسان ـ توسط فرشتگان ـ یاد می‌کند؛[۶] بدین مفهوم که مرگ نابودی نیست، بلکه دروازه ورود انسان از یک جهان به جهان دیگر است. براساس این بینش، یاد مرگ برای مؤمنان ـ به‌عنوان مقصد زندگی دنیوی و آغاز زندگی اخروی ـ آسودگی خاطر و راحتی در برخورد با مشکلات دنیوی را در پی دارد؛ زیرا انسان‌های شایسته با مرگ به ملاقات خدا می‌رسند: «وَ اتَّقُوا اللّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلاقُوهُ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِینَ:[۷] و از خدا پروا کنید و بدانید که او را دیدار خواهید کرد، و مؤمنان را [به این دیدار] مژده ده.»

---

۱. بنگرید به: آل‌عمران (۳): ۱۵۹.
۲. بنگرید به: بقره (۲): ۱۵۶.
۳. *نگاهی قرآنی به فشار روانی*، ص ۱۸۸.
۴. *نقش دین در بهداشت روان*، ص ۶۷.
۵. زمر (۳۹): ۴۲.
۶. بنگرید به: زمر (۳۹): ۴۲؛ سجده (۳۲): ۱۱.
۷. بنگرید به: بقره (۲): ۲۲۳ و نیز: انشقاق (۸۴): ۶.

از این‌رو، مؤمنان با خاطری آسوده و امید به پروردگار، به کارهای نیک روی می‌آورند[۱] و از مرگ نمی‌هراسند، بلکه می‌گویند: «هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسْنَيَيْنِ:[۲] آیا جز یکی از دو نیکی [= پیروزی یا شهادت و رسیدن به ملاقات الهی و بهشت] در انتظار ماست.»

آری، یکی از محوری‌ترین راهکارهای مقابله با فشار روانی، ایجاد نگرش مثبت به مرگ است.[۳]

برخی نویسندگان دراین‌باره می‌نویسند: «چند عامل نقش مهم‌تری [در بیماری‌های روانی] ایفا می‌کنند: ۱. مادی‌گرایی بی‌حد و مرز؛ ۲. عدم‌درک فلسفه شداید و مصائب؛ ۳. تصور مرگ و نیستی؛ ۴. عقده‌های روانی؛ ۵. اختلال در عزت نفس.

اعتقاد به معاد آثار سوء این عوامل را خنثی نموده، نقشی اساسی در پیشگیری از بروز بیماری‌های روانی دارد.»[۴]

برخی دیگر نیز نوشته‌اند: اعتقاد به وجود حیات پس از مرگ برای انسان‌ها، در مقابله با ناملایمات ناشی از مرگ و داغدیدگی نقش بسیار مهمی دارد.[۵]

پاره‌ای دیگر از صاحب‌نظران برآن‌اند که اعتقاد به معاد، انسان را از ناامیدی ـ که یکی از علائم محوری افسردگی است ـ مصون می‌دارد و ذهنیت او را به ورای جهان مادی هدایت می‌کند. بدین رو، آدمی در پرتو نور خداوند خود را می‌یابد و به عدل و فضل خداوندی امیدوار می‌شود.[۶]

هفت. رابطه توکل با بهداشت روانی

إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللّهُ فَلا غالِبَ لَكُمْ وَ إِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَ عَلَى اللهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ.[۷]

اگر خدا شما را یاری کند، هیچ‌کس بر شما غالب نخواهد شد، و اگر دست از یاری شما بردارد، چه کسی بعد از او شما را یاری خواهد کرد؟ و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند.

---

۱. بنگرید به: کهف (۱۸): ۱۱۰.
۲. توبه (۹): ۵۲.
۳. *نگاهی قرآنی به فشار روانی*، ص ۱۹۰.
۴. *نقش دین در بهداشت روان*، ص ۶۷.
۵. همان، ص ۸۳.
۶. مقاله «رابطه اعتقادات مذهبی در درمان بیماری‌های افسردگی»، *نقش دین در بهداشت روان*، ص ۲۱.
۷. آل‌عمران (۳): ۱۶۰.

همچنین آیات بسیاری از قرآن انسان‌ها را به توکل بر خدا فراخوانده است.[۱] توکل به معنای آماده‌سازی مقدمات کار و تلاش کامل و سپس تکیه و اعتماد بر قدرت بی‌کران الهی است، نه به معنای رها کردن کارها.[۲] کسی که بر خدا تکیه می‌کند، احساس می‌کند که تکیه‌گاهی قدرتمند و همیشه زنده دارد که همواره همراه اوست، از این رو احساس ترس، اضطراب، ناامیدی، ناراحتی و تنهایی نمی‌کند و یا دست‌کم این حالات کمتر به او روی می‌کند. آری، توکل بر خدا از فشارهای روانی می‌کاهد و بهداشت روانی انسان را تأمین می‌کند. البته هر اندازه توحید افعالی و اعتقادات مذهبی انسان افزایش یابد، بر توکل او افزوده می‌شود، مولوی در این‌باره چه خوش سروده است:

اینکه بینی مرده و افسرده‌ای　　زان بود که ترک سرور کرده‌ای

از این رو، توکل را یکی از راهکارهای مقابله با فشارهای روانی دانسته‌اند.[۳]

هر که در بحر توکل غرق گشت　　همتش از ماسوی‌الله درگذشت[۴]

برای مطالعه بیشتر

برخی از پژوهشگران در پژوهشی با نام «توکل به خداوند متعال به‌عنوان راهبرد حل مشکلات زندگی» روش‌های مقابله در افراد متوکل را ـ به کمک اطلاعات حاصل از مصاحبه ـ بررسی کرده و به این نتیجه رسیده‌اند که افراد متوکل از اضطراب و تشویش به‌دورند و چنین ویژگی‌هایی دارند:

۱. نسبت دادن اتفاقات و رویدادها به خداوند؛

۲. امیدواری به خدا و حسن ظن به او؛

۳. معنا دادن به اتفاقات و وقایع زندگی؛

---

۱. آل‌عمران (۳): ۱۲۲ و ۱۶۰؛ مائده (۵): ۱۱ و ۲۳؛ توبه (۹): ۵۱؛ یونس (۱۰): ۸۴.

۲. در مورد «توکل» تعریف‌های بسیاری شده است. دراین‌باره بنگرید به: *معراج السعادة*، ص ۷۷۹؛ تفاسیر قرآن ذیل آیات توکل.

۳. *نگاهی قرآنی به فشار روانی*، ص ۱۸۹.

۴. مولوی.

۴. تحت کنترل داشتن اتفاقات زندگی؛

۵. داشتن احساس تعهد نسبت به انجام وظیفه؛

۶. وظیفه‌مداری در مقابل نتیجه‌مداری؛

۷. داشتن حالت پذیرش، و باگشاده‌رویی اتفاقات زندگی را پذیرفتن؛

۸. داشتن جرئت تصمیم‌گیری؛

۹. استفاده از روش‌های سالم در مقابله با فشار روانی.[۱]

۲. راهکارهای رفتاری برای تأمین بهداشت روانی

یک. ارتباط با منبع قدرت معنوی

ارتباط با سرچشمه هستی و انجام اعمال مذهبی تامین کننده بهداشت روانی انسان است و این مطلب در آیات قرآن اشاره شده است و برخی پژوهش‌های تجربی روانشناختی نیز آن را تایید می‌کند.

اول. یاد خدا

الَّذِینَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِکْرِ اللَّهِ أَلا بِذِکْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ.[۲]

همان کسانی که ایمان آورده‌اند و دلهایشان به یاد خدا آرام می‌گیرد. آگاه باش که با یاد خدا دلها آرامش می‌یابد.

یاد و ذکر خدا، سبب می‌شود که به او متصل گردیم این ذکر گاه در الفاظ تبلور می‌یابد و گاه نیز در دل، که البته یاد درونی و ذکر قلبی مرتبه‌ای بالاتر دارد.

---

۱. *نقش دین در بهداشت روان*، مقاله باقر غباری نباب، خسرو باقری، جعفر بوالهری، محمد خدایاری، محسن شکوهی یکتا و هادی دوست محمدی؛ نیز بنگرید به: همان، ص ۲۱؛ *اسلام و بهداشت روان*، ج ۱، ص ۱۲۷ـ۱۴۴.

۲. رعد (۱۳): ۲۸.

برخی از صاحب نظران در مورد آیه مزبور می‌گویند: «در این آیه شریفه دو مدعی وجود دارد: اول اینکه دل فقط به یاد خدا آرامش می‌یابد و دوم آنکه دل به هیچ چیز دیگر آرام نمی‌گیرد... دل آدمی به دنبال محبوبی است که زوال نداشته باشد و افول ننماید. لذا فردی که به هر محبوب غیرحقیقی دل می‌بندد، از ابتدا در اندیشه زوال اوست و نگران، و اما چون حق‌تعالی تنها محبوب بالاصالة و حقیقی است و جمیل علی‌الاطلاق، هنگامی که دل سر بر آستان او نهاد، دیگر اندوه زوالْ آن را نمی‌آزارد و لذا غم و اندوهی نخواهد داشت.»[۱]

دوم. دعا

وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ.[۲]

و هرگاه بندگان من، از تو در بارهٔ من بپرسند، [بگو] من نزدیکم، و دعای دعاکننده را ـ به هنگامی که مرا بخواند ـ اجابت می‌کنم، پس [آنان] باید فرمان مرا گردن نهند و به من ایمان آورند، باشد که راه یابند.

قرآن‌کریم بارها از دعا سخن گفته و مردم را به دعا کردن تشویق نموده[۳] و از این سو، وعده پاسخگویی و اجابت را نیز داده است. دعا به معنای خواندن خداوند و یاری جستن از قدرت بی‌کران اوست. به‌هنگام دعا نوعی رابطه عاطفی بین انسان و خدا برقرار می‌شود؛ به‌گونه‌ای که انسان می‌تواند دردهای ناگفتنی‌اش را با او در میان گذارد.

در برخی پژوهش‌ها آشکار گردید که یکی از رفتارهای مذهبی که با سلامت و تندرستی ارتباط دارد، دعاست؛[۴] تاجایی که حتی در یک بررسی، طول عمر بیشترِ افرادی که دعا می‌کنند، گزارش شده است.[۵]

---

۱. *نقش دین در بهداشت روان*، (مجموعه سخنرانی‌ها) سخنرانی ش ۲۸.
۲. بقره (۲): ۱۸۶.
۳. بنگرید به: فرقان (۲۵): ۷۷؛ مریم (۱۹): ۴؛ ابراهیم (۱۴): ۴۰.
۴. فنی، مالونی، مک لکو، ۱۹۵۵؛ پالوما، پتدلتون، ۱۹۹۱؛ *اسلام و بهداشت روان*، ص ۲۵۸.
۵. فالکمن، ۲۰۰۰؛ *اسلام و بهداشت روان*، ج ۱، ص ۲۶۶.

سوم. نماز

وَأَقِمِ ٱلصَّلاَةَ إِنَّ ٱلصَّلاَةَ تَنْهَىٰ عَنِ ٱلْفَحْشَاءِ وَٱلْمُنكَرِ.[۱]

و نماز را برپا دار، که نماز از کار زشت و ناپسند بازمی‌دارد.

قرآن‌کریم بارها مسلمانان را به نماز فراخوانده،[۲] و آن را مایه ذکر و دوری از گناهان می‌داند.[۳] درواقع انسان می‌تواند از نماز یاری بجوید.[۴] نماز نوعی دعای سامان‌یافته است که مسلمانان موظف‌اند روزی پنج بار آن را انجام دهند.

در دین مبین اسلام، نماز ـ به‌عنوان عبادت برتر ـ عامل مؤثری است در نجات انسان از غوطه‌ور شدن در آلودگی‌ها، و منشأ مهمی است برای خودسازی فرد و جامعه. نمازی که با آگاهی، عشق، خشوع و اخلاص به جای آورده شود، موجب طهارت روح و قرب الهی می‌گردد. قرآن دربارهٔ تأثیر نماز در انسان می‌فرماید:

إِنَّ ٱلإِنْسانَ خُلِقَ هَلُوعاً * إِذا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً * وَ إِذا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعاً * إِلَّا الْمُصَلِّينَ * الَّذِينَ هُمْ عَلىٰ صَلاتِهِمْ دائِمُونَ.[۵]

به‌راستی که انسان سخت آزمند [و بی‌تاب] خلق شده است: چون صدمه‌ای به او رسد، عجز و لابه کند و چون خیری به او رسد، بخل ورزد، غیر از نمازگزاران؛ همان کسانی که بر نمازشان پایداری می‌کنند.

امام‌علی﵇ نیز دربارهٔ آثار نماز چنین می‌فرماید: «نماز به همه وجود انسان آرامش می‌بخشد؛ چشم‌ها را خاشع و خاضع می‌گرداند؛ نفس سرکش را رام، و دل‌ها را نرم، و تکبر و خود بزرگ‌بینی را محو می‌کند.»[۶]

---

۱. عنکبوت (۲۹): ۴۵.
۲. بنگرید به: بقره (۲): ۱۱۰ و ۲۳۸؛ اسراء (۱۷): ۷۸.
۳. بنگرید به: طه (۲۰): ۱۴.
۴. بنگرید به: بقره (۲): ۴۵ و ۱۵۳.
۵. معارج (۷۰): ۱۹ ـ ۲۳.
۶. *نهج‌البلاغه*، خطبه ۱۹۶.

برای مطالعه بیشتر

نماز انسان را از بسیاری مشکلات روحی و روانی و آلودگی‌های اجتماعی مصون می‌دارد. برخی از این مطالب در تحقیقات تجربی آمده است: نتیجهٔ تحقیق در پژوهش «نقش نماز در میزان شیوع اضطراب در دختران دانش‌آموزِ مقطع دبیرستان شهرستان قم، سال تحصیلی ۷۸ ـ ۷۹» نشان داد که همبستگی دو متغیر نماز و اضطراب (با اطمینان ۹۹٪) معکوس است؛ یعنی آن دسته از افرادی که نماز می‌خوانند اضطراب کمتری دارند.[۱]

در پژوهش دیگری با عنوان «تأثیر نماز به‌عنوان یکی از ارکان اسلام بر سلامت جسمانی ـ روانی نسل جوان» ـ که برروی ۹۳ نفر از دانشجویان صورت گرفت ـ به این نتیجه رسیدند که بین دانشجویانِ نمازخوان و دانشجویانی که نماز نمی‌خوانند، از نظر سلامت جسمی و روانی تفاوت وجود دارد؛ یعنی نماز موجب سلامت روانی و جسمی و سلامت اجتماعی می‌گردد.[۲]

در پژوهش دیگری، «تأثیر ابعاد مختلف نماز در تأمین و تقویت بهداشت روانی» بررسی شد و نتایج زیر به‌دست آمد:

الف) ابعاد علمی

۱. تأثیر نماز در کاهش استرس‌ها و دردها و افسردگی (از نظر آزادسازی اندروفین‌ها از هیپوفیز)؛

۲. تأثیر نماز در درمان بیماری‌هایی مانند دیسک؛

۳. دقت در مقدمات نماز ازقبیل پاکیزه بودن لباس، مکان نمازگزار، وضو، غسل، تیمم از نظر تمرین و رعایت مسائل بهداشتی ... .

ب) ابعاد اعتقادی

۱. بررسی اجمالی کلمات، جملات و آیات اذان، اقامه، ذکرها و دعاها در هر رکعت و تمرین پیوستن به بی‌نهایت مطلق برای تطهیر روح انسان.

۲. رعایت ارکان، واجبات و مستحبات نماز، پشتوانه عظیمی برای خداباوری و خداترسی.[۳]

---

۱. *اسلام و بهداشت روان*، ج ۱، ص ۱۱۹ ـ ۱۲۶.

۲. همان، ج ۱، ص ۲۲۳ ـ ۲۲۸.

۳. *نقش دین در بهداشت روان*، ص ۴۵ ـ ۴۶. از الکسیس کارل حکایت شده که نماز عامل ایجاد نشاط معنوی

چهارم. قرائت قرآن و تأثیر آن در کاهش اضطراب

«فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ:[1] هرچه از قرآن میسّر می‌شود بخوانید.»

قرآن‌کریم به‌کرّات مسلمانان را به قرآن خواندن فرامی‌خواند[2] و از آنان می‌خواهد هنگامی که دیگران قرآن می‌خوانند، سکوت کنند و به آن گوش فرادهند.[3]

ازجمله راه‌های انس با قرآن و سخن گفتن با خدا تلاوت قرآن است. قرآن آهنگی دلنشین دارد و تلاوت آن بر جان آدمی می‌نشیند و به او آرامش می‌بخشد.

برای مطالعه بیشتر

برخی پژوهش‌های تجربی آرام‌بخش بودن قرآن و تأثیر روانی آن را نمایان‌تر، و نقش ندای قرآن در کاهش اضطراب و تأمین بهداشت روانی را روشن‌تر ساخته است؛ ازجمله: در پژوهشی میزان تأثیر آوای قرآن بر کاهش درد بیماران بعد از «اعمال جراحی شکم» مورد بررسی قرار گرفت: در بررسی دو گروه از بیماران، برای یک گروه بعد از جراحی قرائت قرآن پخش شد و برای گروه دیگر پخش نشد. پس از آن، میزان درد و مصرف مُسکن آنها مورد بررسی قرار گرفت و در پایان بدین نتیجه رسیدند که آوای قرآن باعث کاهش شدت درد بیماران بعد از اعمال جراحی شکم می‌شود.[4]

در پژوهش مشابهی، «تأثیر تلاوت قرآن‌کریم بر کاهش اضطراب و افسردگی» بر روی ۶۰ نفر از دختران دبیرستانی که روزانه نیم ساعت قرآن می‌خواندند، مورد بررسی

⇦ است. سرت بوت، روانشناس انگلیسی بر نظر ویلیام جیمز درباره نماز تأکید می‌کند: «ما می‌توانیم به وسیله نماز به انباری بزرگ از نشاط عقلانی گام نهیم؛ منطقه‌ای که در شرایط عادی توان رسیدن به آن را نداریم.» (*نگاهی قرآنی به فشار روانی*، ص ۲۳۴، به نقل از *نقش دین در بهداشت روان*، ص ۱۰۶.)

۱. مزّمّل (۷۳): ۲۰.

۲. بنگرید به: نحل (۱۶): ۹۸؛ اسراء (۱۷): ۴۵.

۳. بنگرید به: اعراف (۷): ۲۰۴.

۴. بنگرید به: *استعانت از قرآن‌کریم در شفای جسمانی*.

قرار گرفت. گروه مقایسه، کسانی بودند که با قرآن انس نداشتند. در این پژوهش برای‌سنجش میزان اضطراب و افسردگی، از آزمون اضطراب «کتل» و آزمون افسردگی «بک» استفاده شد. نتایج تحلیل داده‌ها نشان داد که میزان اضطراب و گرایش به افسردگی در آزمودنی‌هایی که پیوسته قرآن می‌خواندند، به شکل چشم‌گیری کمتر از آزمودنی‌های گروه مقایسه بود.[۱]

پنجم. روزه

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ.[۲]

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، روزه بر شما مقرر شده است، همان‌گونه که بر کسانی که پیش از شما [بودند] مقرر شده بود، باشد که پرهیزگاری کنید.

قرآن‌کریم انسان‌ها را به روزه‌داری فرامی‌خواند تا مردم خودنگهدار، پارسا و باتقوا شوند.[۳] در جایی دیگر نیز می‌فرماید: «وَ أَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ؛[۴] و اگر بدانید، روزه گرفتن برای شما بهتر است.»

روزه‌داری فواید جسمانی و روحی روانی دارد که در اینجا تنها به تأثیرات روانی آن در تأمین بهداشت روانی اشاره می‌کنیم:

در اردن دانشمندی به‌نام داراکه[۵] (۱۹۹۲) در یک بررسی نشان داد که تعداد خودکشی در ماه رمضان در مقایسه با ماه‌های دیگر سال کاهش درخورتوجهی را نشان می‌دهد.[۶]

در پژوهش دیگری که گروهی از پژوهشگران «تأثیر روزه‌داری بر وضعیت سلامت روانی» را

---

۱. *نقش دین در بهداشت روان*، ص ۷۹.
۲. بقره(۲): ۱۸۳.
۳. بنگرید به: بقره(۲): ۱۸۳ ـ ۱۸۵ و ۱۸۷.
۴. بقره(۲): ۱۸۴.
5. Darakeh.
۶. *اسلام و بهداشت روان*، ج ۱، ص ۲۴۲.

مورد بررسی قرار دادند، ۲۰۰ نفر زن و مرد قبل و بعد از ماه مبارک رمضان با استفاده از پرسشنامه GHO آزموده شدند که براساس داده‌ها، روزه‌داری به‌گونه‌ای معنادار باعث کاهش علایم اضطرابی، بهبود در عملکرد اجتماعی و کاهش افسردگی شده است.[۱]

دو. قوانین بازدارنده برای تأمین بهداشت روانی

ممنوعیت خودکشی

«وَلاَ تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ:[۲] و خودتان را مکشید.»

براساس آموزه‌های قرآن‌کریم و روایات اهل‌بیت علیهم‌السلام خودکشی نه تنها جایز نیست،[۳] بلکه گناه کبیره‌ای است که انسان را به دوزخ می‌کشاند. این نوع نگرش و ایمان مذهبی به خدا و معاد از جمله عوامل بازدارنده خودکشی‌هاست.

آمارهای دقیق در همه جهان یک مطلب را به‌روشنی ثابت می‌کند که میان خودکشی و دوری از مذهب رابطه مستقیمی وجود دارد و کسانی که دست به خودکشی زده، سپس به نوعی نجات یافته‌اند، غالباً کسانی بوده‌اند که عقاید دینی آنها بسیار ضعیف بوده و از این جهت نتوانسته‌اند فشارهای شکننده را در پرتو ایمان به خدا تحمل کنند، از این جهت پیمانه صبرشان لبریز شده و چاره را در نابودی خود اندیشیده‌اند؛ درحالی‌که مردان بزرگ در سایه ایمان به خدا به آنچه که خدا مقرر نموده و صلاح انسان در آن است، در مقابل مشکلات کوه‌آسا ایستاده و خم به ابرو نمی‌آورند.[۴]

برخی صاحب‌نظران در توضیح اینکه چرا افراد مذهبی کمتر خودکشی می‌کنند، دلایل مختلفی آورده‌اند که از آن جمله بالا بودن عزت‌نفس و داشتن مسئولیت اخلاقی است. همچنین عواملی مانند اعتقاد به بخشایش پروردگار، اعتقاد به مبارزه با وسوسه‌های شیطانی از قبیل خودکشی، اعتقاد به عدالت و روز واپسین را از عوامل دیگر می‌دانند.[۵]

---

۱. بنگرید به: همان، ص ۲۴۱ ـ ۲۵۵.
۲. نساء (۴): ۲۹.
۳. *وسائل الشیعه*، ج ۲۹، ص ۲۴.
۴. مقاله «تأثیر ایمان در بهداشت روانی»، **نقش دین در بهداشت روان**، ص ۵۰.
۵. فصلنامه اندیشه و رفتار، ضمیمه شماره ۹ ـ ۱۰، تابستان ۱۳۷۶، ص ۳۹.

سه. قوانین کنترل‌کننده شهوت برای تأمین بهداشت روانی

شهوت یکی از نعمت‌های الهی است که در وجود انسان نهاده شده؛ به‌گونه‌ای که استفاده معتدل و صحیح از آن موجب بقای نسل انسان می‌شود، اما زیاده‌روی در آن، عوارض سوء جسمانی و روانی دارد.

قرآن‌کریم با نشان‌دادن راه صحیح استفاده از این نیرو، زنان و مردان را به ازدواج تشویق کرده،[1] اما در همان حال راهکارهایی برای جلوگیری از انحرافات جنسی و سوءاستفاده از این نیرو قرار داده است که به آنها می‌پردازیم.

یک. حجاب

حجاب راهکاری است پیشگیرانه که رعایت آن برای مردان و زنان امری ضروری است که البته ضوابط و مقدار آن به تناسب جنسیت آنان متفاوت است. در برخی آیات قرآن چنین دستور داده شده:

قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَٰلِكَ أَزْكَىٰ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ.[2]

به مردان با ایمان بگو: «دیده فرو نهند و پاکدامنی ورزند، که این برای آنان پاکیزه‌تر است، زیرا خدا به آنچه می‌کنند آگاه است.»

در جای دیگر نیز به‌پیامبرﷺ چنین می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِن جَلَابِيبِهِنَّ ذَٰلِكَ أَدْنَىٰ أَن يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً.[3]

ای پیامبر، به زنان و دخترانت و به زنان مؤمنان بگو: «پوششهای خود را بر خود فروتر گیرند. این برای آنکه شناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند [به احتیاط] نزدیکتر است، و خدا آمرزندهٔ مهربان است.

---

۱. بنگرید به: نور (۲۴): ۳۲.
۲. نور (۲۴): ۳۰.
۳. احزاب (۳۳): ۵۹.

از این آیات چنین برمی‌آید که حجاب در زندگی انسان سه ره‌آورد مهم دارد:

۱. پاک‌کننده و رشدآور است؛

۲. نشانه افراد باعفاف است و آنها را به جامعه معرفی می‌کند؛

۳. از آزارهای افراد شهوت‌ران جلوگیری می‌کند. به سخن دیگر حجاب برای بانوان نوعی مصونیت اجتماعی به‌وجود می‌آورد و موجب می‌شود که حریم آنان حفظ شده و بهداشت روانی و اجتماعی آنان تأمین گردد.

هنگامی که بانوان باحجاب باشند، زمینه رشد مفاسد اجتماعی کمتر می‌شود و زن‌آزاری در اجتماع کاهش می‌یابد. درواقع بدین رو خانم‌ها خاطری آسوده‌تر خواهند داشت.

دو. ممنوعیت انحرافات جنسی

قرآن‌کریم به تربیت جنسی اهمیت داده، راه صحیح ارضای جنسی را که همانا ازدواج است، تأیید می‌کند.[1] قرآن برخی موارد را انحراف جنسی می‌شمرد:

۱. زنا:

الزّانِيَةُ وَ الزّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ واحِدٍ مِنْهُما مِائَةَ جَلْدَةٍ وَ لا تَأْخُذْكُمْ بِهِما رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ.[2]

به هر زن زناکار و مرد زناکاری صد تازیانه بزنید، و اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید، در [کار] دین خدا، نسبت به آن دو دلسوزی نکنید.

۲. لواط:

إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِن دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ.[3]

شما از روی شهوت، به جای زنان با مردان درمی‌آمیزید، آری، شما گروهی تجاوزکارید.

---

۱. بنگرید به: نور (۲۴): ۳۲.

۲. نور (۲۴): ۲؛ نیز بنگرید به: نور (۲۴): ۳.

۳. اعراف (۷): ۸۱؛ نیز بنگرید به: نمل (۲۷): ۵۵؛ عنکبوت (۲۹): ۲۹.

۳. استمنا (خودارضایی):[۱]

قرآن‌کریم برای سالم‌سازی محیط جنسی اجتماع، حتی نگاه شهوت‌آمیز مردان به زنان و بالعکس را ممنوع اعلام کرده؛[۲] چرا که زمینه‌ساز انحراف جنسی است.

این انحرافات جنسی ـ که قرآن‌کریم ممنوع اعلام کرده ـ زیان‌آور و زمینه‌ساز برخی بیماری‌ها مانند ایدز است؛ ضمن آنکه محیط اجتماعی را آلوده ساخته، بهداشت روانی را در معرض خطر قرار می‌دهد. درحقیقت این دستورهای کنترل‌کننده و از سویی دستور نهی‌ازمنکر که در آیات قرآن آمده،[۳] نوعی پیشگیری از بیماری‌های جنسی است که جلوه دیگری از تأمین بهداشت روانی می‌باشد.[۴]

۳. راهکارهای عاطفی تأمین‌کننده بهداشت روانی

در قرآن‌کریم سفارش‌هایی عاطفی هست که در ازدیاد محبت و پیوندهای اجتماعی و خانوادگی تأثیر بسزایی دارد و از این طریق بهداشت روانی مردم فزونی می‌یابد.

یک. محبت به پدر و مادر و صله‌رحم (گسترش نظام حمایت خانواده)

«وَوَصَّيْنَا ٱلْإِنسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْناً؛[۵] و به انسان سفارش کردیم که به پدر و مادر خود نیکی کند.»

قرآن‌کریم در آیات متعددی درباره محبت به پدر و مادر و «صله‌رحم»[۶] سفارش کرده است. صله‌رحم و محبت به پدر و مادر به صورت‌های مختلفی همچون دید و بازدید، یاری‌رسانی و... تبلور می‌یابد و باعث تقویت پیوندهای خانوادگی و اجتماعی مسلمانان شده، نظام حمایتی، عاطفی را در اجتماع شکل می‌دهد.

---

۱. بنگرید به تفاسیر قرآن، ذیل آیه ۷ سورهٔ مؤمنون (۲۳).
۲. بنگرید به: نور (۲۴): ۳۰ ـ ۳۱.
۳. ر.ک: آل‌عمران / ۱۰۴ ـ ۱۱۰.
۴. برخی نویسندگان نیز این مطلب را بررسی کرده و با نظریات دانشمندان غربی مقایسه کرده‌اند. در این‌باره بنگرید به: «مقاله بررسی نقطه نظرات دین اسلام در مورد پیشگیری (بهداشت روانی) از بیماری‌های جنسی؛ تکیه بر نقش خانواده» *نقش دین در بهداشت روان*، ص ۶۱.
۵. عنکبوت (۲۹): ۸.
۶. بنگرید به: بقره (۲): ۲۷؛ نساء (۴): ۱.

برخورد مثبت عاطفی و اجتماعی خویشاوندان، یکی از مؤثرترین عوامل در برخورد با رویدادها و موقعیت‌های فشارزای زندگی است. در این دنیای مالامال از فشار روانی، اگر بدانیم کسانی از ما حمایت می‌کنند، بیشتر در مقابل فشارها مقاومت می‌کنیم و بدین رو بهداشت روانی ما تأمین می‌شود. لئونارد سایم در پژوهش خویش اهمیت حمایت اجتماعی را در سلامت روان تأیید کرد. او نتیجه گرفت افرادی که با دیگران ارتباط نزدیک ندارند، در مقایسه با کسانی که معاشرت بسیار دارند، دو تا سه برابر بیشتر می‌میرند.[۱]

در برخی مقالات نیز آثار صله‌رحم در زندگی فردی و اجتماعی و سلامت روانی انسان مورد بررسی قرار گرفته است. در این مقالات نشان داده شده که صله‌رحم در احساس ایمنی، همانندسازی، احساس ارزشمندی و کاهش اضطراب اجتماعی مؤثر است.[۲]

دو. سفارش به صبر و بالا رفتن سطح مقاومت

«وَٱسْتَعِينُوا بِٱلصَّبْرِ وَٱلصَّلَاةِ:[۳] از شکیبایی و نماز یاری جویید.»

قرآن‌کریم بارها انسان‌ها را به شکیبایی فراخوانده[۴] و از سویی الگوهای صبر همچون یعقوب، ایوب و... را در قرآن معرفی کرده است.[۵] قرآن به صابران مژده می‌دهد که در هنگام سختی‌ها به یاد خدا باشند و آیه استرجاع إِنَّا لِلّهِ وإِنَّا إِلَيهِ رَاجِعُونَ.[۶] را بر زبان جاری سازند.

این سفارش‌ها و نویدهای قرآنی موجب می‌شود که انسان در حوادث زندگی خود را تنها احساس نکند. اگر انسان در برابر عوامل استرس‌زا و تضادهای اجتماعی صبور و مقاوم نباشد، مشکلاتش پیچیده‌تر می‌گردد و چه‌بسا مسئله‌ای کوچک به معضلی بزرگ تبدیل شود. بنابراین اگر در برابر مشکلات عجولانه برخورد نکند، فشار روانی‌اش کاهش می‌یابد.[۷]

---

۱. *نگاهی قرآنی به فشار روانی*، ص ۲۱۱، ۲۲۵ و ۲۲۸.
۲. مقاله «نقش صله رحم در بهداشت روان»، *نقش دین در بهداشت روان*، ص ۱۹.
۳. بقره (۲): ۴۵.
۴. بنگرید به: بقره (۲): ۴۵ و ۱۴۳؛ آل‌عمران (۳): ۱۸۶.
۵. بنگرید به: انعام (۶): ۳۶؛ یوسف (۱۲): ۱۸ ـ ۸۳؛ ص (۳۸): ۴۴؛ انبیاء (۲۱): ۷۶، ۸۵ و ۹۱.
۶. بقره (۲): ۱۵۶.
۷. *روان‌شناسی سلامت*، ج ۲، ص ۷۶۲ ـ ۷۶۳، به نقل از: *نگاهی قرآنی به فشار روانی*، ص ۲۲۲ ـ ۲۲۳.

سه. توبه

قرآن‌کریم به «توبه» گناهکاران توجه ویژه کرده و از مؤمنان می‌خواهد که توبه کنند و به سوی خدا بازگردند تا رستگار شوند.[۱] نیز اعلام می‌کند که خدا توبه‌کاران را دوست دارد: «إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلتَّوَّٰبِينَ»[۲]

در احادیث نیز آمده است که توبه‌کننده، همچون کسی است که تاکنون گناهی نکرده است.[۳] توبه که نخستین مرحله رسیدن به سلامت است، نوعی تخلیه هیجانی به شمار می‌رود. مقصود از تخلیه هیجانی آن است که انسان از راه‌های صحیح برون‌ریزی عاطفی (توبه، دعا، نیایش، گریستن، زیارت و ...) عقده‌گشایی کند تا بدین روی ضعف‌ها و کسالت‌هایش جبران، و بهداشت روانی‌اش تأمین گردد. وقتی انسان از گذشته پشیمان شود و راه توبه پیش‌گیرد، اضطراب و فشار روانی‌اش کاهش می‌یابد و به آرامش می‌رسد.[۴]

۴. راهکارهای تأمین بهداشت روانی در حوزه اجتماع

قرآن‌کریم به روابط اجتماعی سالم انسان‌ها توجه کرده، سفارش‌هایی در این باب دارد که زمینه‌ساز روابط بهتر مسلمانان و پیوندهای عاطفی و حمایتی در اجتماع است؛ آن‌سان که فشارهای روانی مردم را می‌کاهد و بهداشت روانی آنان را تقویت و یا تأمین می‌کند. اینک به برخی از اینها می‌پردازیم.

یک. حمایت اقتصادی از اقشار آسیب‌پذیر

قرآن در این مورد به انفاق، خمس و زکات سفارش کرده[۵] که موارد مصرف آن غالباً اقشار آسیب‌پذیر جامعه هستند. درواقع حمایت از آنان موجب کاهش فشار اقتصادی و روانی بر آنان و کاهش بزهکاری در جامعه می‌شود.

---

۱. بنگرید به: نور (۲۴): ۳۱.
۲. بقره (۲): ۲۲۲.
۳. «التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لاَ ذَنْبَ لَه.» (*الکافی*، ج ۲، ص ۴۳۵.)
۴. *نگاهی قرآنی به فشار روانی*، ص ۲۱۵ ـ ۲۱۶.
۵. بنگرید به: بقره (۲): ۱۷۷، ۲۶۷، ۲۷۱، ۲۷۳ و ۲۷۴؛ انفال (۸): ۴۱.

دو. حمایت از یتیمان

«فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ:[1] و اما یتیم را میازار.»

قرآن‌کریم به‌کرّات دربارهٔ حمایت از یتیمان سفارش نموده و مردم را از خوردن مال یتیمان بازداشته است.[2] حمایت از کودکان بی‌سرپرست موجب کاهش اضطراب آنان و تأمین زندگی آینده و درنتیجه سبب کاهش انحراف و بزهکاری در جامعه می‌شود.

سه. حمایت اقتصادی و روانی از بیماران روانی و عقب‌ماندگان ذهنی

قرآن‌کریم در این باب نیز به مؤمنان سفارش کرده که از آنان حمایت اقتصادی کرده، رفتاری محبت‌آمیز و درست با آنها داشته باشند؛ امری که موجب کاهش دردهای آنان و جلوگیری از پیامدهای منفی در آینده می‌شود.

چهار. انسان مأمور به وظیفه است، نه نتیجه

«لاَ يُكَلِّفُ اَللّهُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَهَا:[3] خداوند هیچ‌کس را جز به قدر توانایی‌اش تکلیف نمی‌کند.»

یکی از عوامل فشار روانی هنگامی است که انسان نتواند وظیفه خود را انجام دهد. قرآن وظیفه انسان را به اندازه توانایی او می‌شمارد و بدین رو او را از این دغدغه و فشار روانی رهایی می‌بخشد. از این رو، انسان مسلمان در برابر شکست‌ها هرگز مأیوس نمی‌شود.

پنج. حُسن‌ظن به مردم

بدبینی به یکدیگر یکی از مواردی است که موجب فشار روانی می‌شود از همین‌روی، قرآن‌کریم «گمانه‌زنی بدبینانه» را سرزنش می‌کند و حتی برخی گمان‌های بد را گناه می‌شمارد: «إِنَّ بَعْضَ اَلظَّنِّ إِثْمٌ:[4] پاره‌ای از گمانها گناه است.»

---

۱. ضحی (۹۳): ۹. نیز بنگرید به: بقره (۲): ۲۱۵ و ۲۲۰؛ نساء (۴): ۶ و ۱۲۷؛ انعام (۶): ۱۵۲.
۲. بنگرید به: نساء (۴): ۱۰.
۳. بقره (۲): ۲۸۶.
۴. حجرات (۴۹): ۱۲.

در حدیثی از امام علی﵇ چنین نقل شده: «حسن‌ظن مایه راحتی دل و سلامت دین است.»[۱] این عمل موجب می‌شود که مردم در اجتماع احساس آرامش و امنیت کنند.

شش. ازدواج، زمینه‌ساز بهداشت روانی فرد و جامعه

افراد مجرد تحت‌تأثیر تحریکات جنسی گاه گرفتار فشارهای روانی و فسادهای اجتماعی می‌شوند. قرآن‌کریم با دعوت به ازدواج[۲] از این فشارها می‌کاهد و سلامت روانی فرد و اجتماع را تأمین می‌کند.

هفت. سالم سازی اجتماع با مسئولیت‌پذیری همگان (امربه‌معروف)[۳]

پژوهش و اندیشه

۱. تأثیر «توسل» به پیامبرﷺ و اهل‌بیت﵈ را در کنترل و کاهش فشارهای روحی و تأمین بهداشت روانی مسلمانان تحلیل کنید.

۲. نقش «زیارت مکان‌ها و افراد مقدس» را در رهایی از فشارهای روانی بررسی کنید.

۳. تأثیر حجاب را در تأمین بهداشت روانی فردی و اجتماعی زنان و نیز نقش آن را در امنیت اجتماعی آنان به صورت میدانی و آماری بررسی کنید.

۴. نقش «امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر» را در تأمین امنیت و بهداشت روانی اجتماعی بررسی کنید.

۵. تأثیر دعوت قرآن به فطرت را در تأمین بهداشت روانی انسان بازکاوید.

۶. نقش حُسن‌ظن به خدا را ـ که در احادیث اسلامی بر آن تاکید شده ـ در تأمین بهداشت روانی انسان بررسی کنید.

۷. نقش ممنوعیت سوءظن را در سلامت روانی فرد و جامعه بررسی کنید.

۸. تأثیر ممنوعیت غیبت را در کاهش فشار روانی و سلامت روانی فرد و اجتماع بررسی کنید.

---

۱. *غررالحکم و دررالکلم*، ج ۲، ص ۶۵.
۲. بنگرید به: نور (۲۴): ۳۲.
۳. بنگرید به: آل‌عمران (۳): ۱۰۴ ـ ۱۱۰.

۹. نقش ممنوعیت تهمت و ریشخند افراد را در سلامت روانی فرد و اجتماع بررسی کنید.

۱۰. تأثیر برادری مؤمنان را در بهداشت روانی مسلمانان تحلیل کنید.

۱۱. نقش محبت به والدین را در کاهش اضطراب و تأمین بهداشت روانی آنان به‌صورت آماری بررسی کنید.

۱۲. نقش عزاداری‌ها را در کاهش افسردگی و تأمین بهداشت روانی بررسی کنید.

۱۳. تأثیر گریه در مراسم عاشورا و سوگواری‌ها را در عقده‌گشایی و تأمین بهداشت روانی مؤمنان بررسی کنید.

منابع برای مطالعه و پژوهش

۱. نگاهی قرآنی به فشار روانی، اسحاق حسینی کوهساری، کانون اندیشه جوان.

۲. استعانت از قرآن‌کریم در شفای جسمانی، علیرضا نیکبخت نصرآبادی، تهران، قبله.

۳. فصلنامه اندیشه و رفتار، ش ۹ و ۱۰؛ طب و تزکیه، ش ۲۹؛ پژوهش و حوزه؛ ش ۱۷ ـ ۱۸؛ فصلنامه دانشگاه اسلامی، ش ۴.

۴. فهرست مقالات، طرح‌ها و پایان‌نامه‌ها را در مورد بهداشت روانی در این منابع ببینید:

یک. اسلام و بهداشت روان، ج ۱ و ۲، قم، نشر معارف.

دو. اصول بهداشت روانی، سید ابوالقاسم حسینی، ۱۳۷۴.

سه. فصلنامه پژوهش و حوزه، ش ۱۷ ـ ۱۸، ص ۲۱۸ به بعد.

فصل ششم: سنت‌های الهی

سنت در لغت و اصطلاح

«سنت» در لغت به معنای سیره، شیوه و روش است.[1] گرچه برخی این واژه را مختص به شیوه نیکو و درست دانسته‌اند،[2] از نظر عموم واژه‌شناسان این کلمه می‌تواند شیوه نیکو و نادرست را نیز دربرگیرد؛[3] چنان‌که در روایتی از پیامبر اکرمﷺ آمده است:

> مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً فَلَهُ أَجْرُها وَ أَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِها إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ مَنْ سَنَّ سُنَّةً سَيِّئَةً كَانَ عَلَيْهِ وِزْرُهَا وَ وِزْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا.[4]
>
> هرکس سنت نیکو پایه‌گذاری کند، برای او و برای کسی که بدان عمل کند، تا روز قیامت پاداش نیکو خواهد بود و هرکس سنت نادرستی را بنیان نهد، وزر و وبال آن برعهده او و کسی که بدان عمل کند، خواهد بود.

برخی دیگر از واژه‌شناسان سنت را به معنای دوام و عادت دانسته‌اند[5] که در این معنا به کاری که یک یا دو بار انجام گیرد، سنت اطلاق نمی‌شود. براین اساس، در مفهوم واژگانی سنت، دو عنصر

---

۱. *لسان العرب*، ج ۶، ص ۳۹۹.
۲. *تاج العروس*، ج ۹، ص ۲۴۴.
۳. *لسان العرب*، ج ۶، ص ۳۹۹؛ ـ نیز: *تاج العروس*، ج ۹، ص ۲۴۴.
۴. *بحار الانوار*، ج ۷۱، ص ۲۰۴.
۵. *التعریفات*، ص ۵۴.

معنایی لحاظ شده است: ۱. راه و طریق. ۲. دوام و استمرار. از این‌رو به راه و روشی که دوام و استمرار ندارد، نمی‌توان «سنت» گفت. بدین‌جهت میان مفهوم «سنت» و «قانون» از نظر استمرار و دوام، همسانی و بلکه تطابق وجود دارد؛ زیرا قانون نیز مَنشی است که از استمرار و دوام برخوردار است.

با این توضیح، «سنت الهی» به معنای شیوه و منش مستمر خداوند یا قانون الهی خواهد بود. اما با این همه، «سنت الهی» را به‌گونه‌هایی مختلف تعریف کرده‌اند:

۱. احکام، فرمان‌ها و نواهی خداوند؛[۱]

۲. منش استوار الهی؛[۲]

۳. منش حکیمانه و شیوه اطاعت الهی؛[۳]

۴. روش الهی که ـ همانند ریزش پیاپی آب از آسمان ـ در اجتماع بشری جاری است؛[۴]

۵. آن بخش از تدبیر و سازماندهی خداوند که استمرار و تکرار داشته و از سویی غیرقابل‌تبدیل و تحول است.[۵]

با عنایت به کارکردهای واژه سنت در قرآن ـ که ۱۶ بار به صورت مفرد (سنة) و جمع (سنن) به کار رفته ـ می‌توان سنت الهی را این‌چنین تعریف کرد: قوانین ثابت و هدفمند خداوند که به‌گونه‌های مختلف در نظام تکوین و حیات فردی و اجتماعی انسان‌ها جاری است.

تقسیم‌بندی سنت‌های الهی

در نگاهی جامع می‌توان سنت‌های الهی را به سه دسته اساسی بخش‌بندی کرد:

۱. سنت‌های ناظر به هستی و نظام تکوین مانند قانون هدایت تکوینی؛

۲. سنت‌های مربوط به انسان و نظام انسانی نظیر سنت امتحان و امداد؛

۳. سنت‌های حاکم بر نظام تکوین و نظام انسانی مانند سنت تدریج و قانون علیت.

---

۱. *لسان العرب*، ج ۶، ص ۳۹۹.

۲. همان.

۳. *مفردات الفاظ القرآن*، ص ۴۲۹.

۴. *قرآن و سنن الهی در اجتماع بشر*، ص ۵۱.

۵. *درآمدی بر جامعه‌شناسی اسلامی*، ص ۳۹۰، به نقل از: *سنت‌های اجتماعی در قرآن کریم*، ص ۱۴.

سنت‌های مربوط به انسان و نظام انسانی را نیز می‌توان سه دسته دانست:

یک. سنت‌های الهی که منحصر به مؤمنان صالح است، نظیر سنت هدایت خاص؛

دو. سنت‌های الهی که به کافران و فاسقان اختصاص دارد، مانند سنت مکر، املا و استدراج؛

سه. سنت‌های عام و فراگیر که هر دو دسته مؤمنان صالح و کافران فاسق را دربرمی‌گیرد، نظیر سنت امتحان.

برای مطالعه بیشتر

پاره‌ای از سنت‌های الهی در قرآن بدین شرح است:[1]

۱. سنت ارسال پیامبران: «وَ إِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلّا خَلا فِيهَا نَذِيرٌ؛[2] و هیچ امتی نبوده، مگر اینکه در آن هشداردهنده‌ای گذشته است.»

۲. سنت امداد و حمایت از صالحان: «وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً * وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لا يَحْتَسِبُ؛[3] و هر کس از خدا پروا کند، [خدا] برای او راه بیرون‌شدنی قرار می‌دهد و از جایی که حسابش را نمی‌کند، به او روزی می‌رساند.»

۳. سنت هدایت خاص نسبت به صالحان: «وَ الَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَ آتاهُمْ تَقْوَاهُمْ؛[4] و [لی] آنان که به هدایت گراییدند، [خدا] آنان را هرچه بیشتر هدایت بخشید و [توفیق] پرهیزگاری‌شان داد.»

۴. سنت تدریج: «إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيّامٍ؛[5] درحقیقت، پروردگار شما آن خدایی است که آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید.»

۵. سنت حیات و مرگ امت‌ها: «وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذا جاءَ أَجَلُهُمْ لا يَسْتَأْخِرُونَ ساعَةً

---

۱. موارد یاد شده، سنت‌هایی است که در این فصل به اجمال یا تفصیل از آنها سخن به‌میان آمده است.

۲. فاطر (۳۵): ۲۴.

۳. طلاق (۶۵): ۲ ـ ۳.

۴. محمّد (۴۷): ۱۷.

۵. اعراف (۷): ۵۴. آفرینش آسمان و زمین در شش روز ـ به‌رغم فرمان‌های آنی خداوند ـ بیانگر سنت تدریج است.

وَ لا یَستَقْدِمُونَ:[1] و برای هر امتی اجلی است؛ پس چون اجلشان فرارسد، نه [می‌توانند] ساعتی آن را پس‌اندازند و نه پیش.»

۶. سنت تغییر امت‌ها به‌دلیل تغییر اراده آنان: «إِنَّ اللَّهَ لا یُغَیِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتّی یُغَیِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ:[2] درحقیقت، خدا حال قومی را تغییر نمی‌دهد تا آنان حال خود را تغییر دهند.»

نیز این آیه: «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ یَكُ مُغَیِّراً نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلی قَوْمٍ حَتّی یُغَیِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَ أَنَّ اللَّهَ سَمِیعٌ عَلِیمٌ:[3] این [کیفر] بدان سبب است که خداوند نعمتی راکه بر قومی ارزانی داشته تغییر نمی‌دهد، مگر آنکه آنان آنچه را در دل دارند تغییر دهند، و خدا شنوای داناست.»

۷. سنت تدافع: «لَوْ لَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهُدِّمَتْ صَوَامِعُ وَ بِیَعٌ وَ صَلَوَاتٌ وَ مَسَاجِدُ یُذْكَرُ فِیهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِیراً:[4] و اگر خدا بعضی از مردم را با بعض دیگر دفع نمی‌کرد، صومعه‌ها و کلیساها و کنیسه‌ها و مساجدی که نام خدا در آنها بسیار برده می‌شود، سخت ویران می‌شد.»

۸. سنت استدراج و املا: «وَ الَّذِینَ كَذَّبُوا بِآیَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُم مِنْ حَیْثُ لا یَعْلَمُونَ * وَ أُمْلی لَهُمْ إِنَّ كَیْدِی مَتِینٌ:[5] و کسانی که آیات ما را تکذیب کردند، به‌تدریج از جایی که نمی‌دانند، گریبانشان را خواهیم گرفت و به آنان مهلت می‌دهم، که تدبیر من استوار است.»

۹. سنت مکر: «أَ فَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلا یَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ:[6] آیا از مکر

---

۱. اعراف (۷): ۳۴.

۲. رعد (۱۳): ۱۱.

۳. انفال (۸): ۵۳.

۴. حج (۲۲): ۴۰. براساس این سنت، خداوند با درگیر کردن ستمکاران با یکدیگر امنیت و آرامش مردم و مراکز مذهبی را تأمین می‌کند.

۵. اعراف (۷): ۱۸۲ ـ ۱۸۳.

۶. اعراف (۷): ۹۹.

خدا خود را ایمن دانستند، [با آنکه] جز مردم زیانکار [کسی] خود را از مکر خدا ایمن نمی‌داند؟»

۱۰. سنت آشکار شدن مکر و دروغ: «أَنَّ اللَّهَ لا يَهْدِي كَيْدَ الخائِنِينَ:[1] و خدا نیرنگ خائنان را به جایی نمی‌رساند.»

۱۱. سنت بازگشت نیرنگ به مکرکننده: «وَ لا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلاّ بِأَهْلِهِ:[2] و نیرنگ زشت جز [دامن] صاحبش را نگیرد.»

آنچه در این بخش مورد بررسی قرار می‌گیرد، سنت هدایت تکوینی، سنت امتحان و سنت امداد است که در دو حوزه نظام تکوین و نظام انسانی، گسترده‌اند.

ویژگی‌های سنت‌های الهی

برای سنت‌های الهی ویژگی‌های متعددی می‌توان برشمرد که آگاهی از آنها ما را با اهمیتشان بیشتر آشنا می‌سازد. این ویژگی‌ها درباره تمام تقسیمات پیش‌گفته صادق است.

۱. هدفمندی

مهمترین ویژگی سنت‌های الهی هدفمند بودن آنهاست. به عبارت روشن‌تر، سنت‌های الهی بسان برخی از قوانین بشری نیستند که برخاسته از سلایق اشخاص و گروه‌ها است و بدون در نظر گرفتن هدفی خاص یا معقول تنظیم می‌شوند. هدفمندی سنت‌ها هم از رهگذر برخورداری خداوند از صفت حکمت (برهان لم) و هم با در نظر گرفتن حکیمانه بودن هر یک از سنت‌های الهی (برهان إن) اثبات می‌شود.

تفاوت دیگر سنت‌های الهی با قوانین بشری در این است که گاه قوانین بشری به‌منظور تأمین نیازهای قانونگذار تدوین می‌شود، یا دست‌کم قانونگذار بسان سایر شهروندان به وضع آن قانون

---

۱. یوسف (۱۲): ۵۲.

۲. فاطر (۳۵): ۴۳.

نیازمند است. قانون حفظ اسرار حکومت و یا ممنوعیت دخالت در حریم شخصی اشخاص از این دست است.

اما در سنت‌ها یا قوانین الهی تمام اهداف و دستاوردهای سنت‌ها به نظام هستی یا انسان‌ها بازمی‌گردد؛ زیرا خداوند ـ در مقام بنیانگذار و مجری این سنت‌ها ـ غنی مطلق و بالذات است و هرگز گرد نیاز بر دامنش نمی‌نشیند.[۱] برای مثال، هدف از سنت امتحان رشد و تکامل آدمیان و جدا شدن انسان‌های مؤمن و خالص از انسان‌های منافق و ناخالص است[۲] و هدف از سنت کیفر دنیوی ستمکاران نیز اجرای عدالت و ستاندن داد ستمدیدگان از آنهاست، نه به‌خاطر تشفّی خشم الهی. سنت تدافع[۳] نیز ازجمله سنت‌هایی است که رعایت اصل مصلحت و خیر انسان‌ها در آن کاملاً آشکار است. با این توضیح، اهدافی را می‌توان برای سنت‌های خداوند برشمرد:

یک. صلاح خواهی

خداوند کانون خیر و صلاح است و اصالتاً هرگز برای بندگان خود شر و بدی را اراده نکرده است. این نکته بارها در آیات قرآن مورد تأکید قرار گرفته که خداوند نسبت به همه بندگان مهربان و صاحب فضل و نیکی است[۴] و حتی در تشریع و تنظیم برنامه‌های عبادی، دشواری و سختی بندگانش را نخواسته است[۵] و هرگز به اندازه نخ باریک هسته خرما به آنان ستم روانمی‌دارد.[۶]

---

۱. این آیه بیانگر غنای ذاتی خداوند و نیازمندی انسان‌هاست: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَ اللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ: ای مردم! شما به خدا نیازمندید، و خداست که بی‌نیاز ستوده است.» (فاطر (۳۵): ۱۵.)

۲. «وَ لِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ يَمْحَقَ الْكَافِرِينَ: و تا خدا کسانی را که ایمان آورده‌اند، خالص گرداند و کافران را [به‌تدریج] نابود سازد.» (آل‌عمران (۳): ۱۴۱.)

۳. حج (۲۲): ۴۰.

۴. نظیر این آیه: «إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ: آری، خدا بر مردم بسیار صاحب تفضل است، ولی بیشتر مردم سپاس نمی‌دارند.» (غافر (۴۰): ۶۱.)

۵. «يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَ لا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ: خدا برای شما آسانی می‌خواهد و برای شما دشواری نمی‌خواهد.» (بقره (۲): ۱۸۵.)؛ «مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ: در دین بر شما سختی قرار نداده است.» (حج (۲۲): ۷۸.)

۶. «فَمَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولئكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَ لا يُظْلَمُونَ فَتِيلاً: پس هر کس کارنامه‌اش را به دست راستش دهند، آنان کارنامه خود را می‌خوانند و به قدر نخک هسته خرمایی به آنها ستم نمی‌شود.» (اسراء (۱۷): ۷۱.) گفتنی است فتیل رشته مانند سفید رنگی است که در شکاف هسته خرماست. (بنگرید به: **فرهنگ لاروس**، ج ۲، ص ۱۵۵۷.)

بنابراین اگر گفته می‌شود که مثلاً ازجمله سنت‌ها و قوانین الهی امتحان و آزمایش بندگان است، نه بدین معناست که خداوند از رهگذر این امتحان‌ها خواهان شکست بندگانش است و بسان معلمی نامهربان می‌خواهد بر ناکامی و مردودی شاگردان خود لبخند بزند. درواقع باید به‌یقین باور داشت که خداوند از رهگذر امتحان، خیر و صلاح آنها را خواسته و حتی سنت‌هایی همچون مکر،[۱] استدراج، املاء[۲] و کیفرهای دنیوی[۳] گرچه ممکن است با محاسبه خصوص آنها مهر و خیرخواهی به نظر نرسد، با ملاحظه مجموعه هستی و نظام انسانی، چیزی جز خیر و صلاح نیست؛ زیرا اگر قرار باشد کافران و بدکاران رها و لجام‌گسیخته به سلامت و امنیت اجتماعی مردم صدمه بزنند، کیفر و عقوبت آنان برای مجموعه پیکره یک اجتماع سراسر خیر و صلاح خواهد بود.

دو. کمال‌خواهی

خداوند رشد و کمال انسان‌ها در سایه عبودیت و قرب به خود را هدف آفرینش معرفی کرده[۴] و از آنجا که خداوندْ کاملی است مطلق، طبیعتاً برای انسانی که خلیفه اوست،[۵] در مجموعِ برنامه‌ها و قوانین خود کمال او را لحاظ کرده است. سنت‌های خداوند نیز مشمول همین قاعده است. سنت ارسال پیامبران،[۶] امداد و حمایت الهی از مؤمنان صالح[۷] و هدایت خاص آنان[۸] و ... با در نظر گرفتن زمینه‌های رشد و کمال انسان‌های شایسته پیش‌بینی شده است.

---

۱. بنگرید به: اعراف (۷): ۹۹.

۲. بنگرید به: اعراف (۷): ۱۸۲ ـ ۱۸۳.

۳. برخی آیات از امکان عذاب‌های دنیوی در اثر ظلم و گناه حکایت می‌کند؛ نظیر این آیه: «أَ فَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرىٰ أَن يَأْتِيَهُم بَأْسُنَا بَيَاتاً وَ هُمْ نَائِمُونَ: آیا ساکنان شهرها ایمن شده‌اند از اینکه عذاب ما شامگاهان ـ درحالی‌که به خواب فرورفته‌اند ـ به آنان برسد؟» (اعراف (۷): ۹۷.)

۴. «وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ: و جن و انس را نیافریدم، جز برای آنکه مرا بپرستند.» (ذاریات (۵۱): ۵۶.)

۵. «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً: و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی خواهم گماشت.» (بقره (۲): ۳۰.)

۶. بنگرید به: فاطر (۳۵): ۲۴.

۷. بنگرید به: طلاق (۶۵): ۲ ـ ۳.

۸. بنگرید به: محمّد (۴۷): ۱۷.

۲. سازواری

مقصود از سازواری آن است که سنت‌های الهی را نباید با قوانین حکومت‌ها در عرصه‌های مختلف اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی مقایسه کرد که در بسیاری از موارد به دلیل ناسازواری و گاه تناقض با یکدیگر بسان جزایر پراکنده‌اند که به‌سختی می‌توان با کشیدن پل میان ساکنانشان تعامل برقرار کرد.

باری، سنت‌های الهی بسان اندام‌های مختلف انسانی‌اند که هر یک بنا به مصلحتی و برای هدفی خاص پیش‌بینی شده است و اگر به هریک از آنها به صورت جزئی نگریسته شود، جزایری پراکنده خواهند بود، اما در نگاه کلی با سازواری و هماهنگی کامل، پیکرهٔ زیبا و معتدل انسانی را تشکیل می‌دهند. از باب مثال، اگر در سنت تدریج، سبب‌مداری (نظام علت و معلولی) در نظام هستی به صورت جزئی نگریسته شود، هیچ ارتباطی میان این سنت‌ها با سنت‌هایی همچون هدایت تشریعی،[1] امداد الهی، امتحان و استدراج نخواهیم یافت. اما وقتی همه سنت‌ها در کنار یکدیگر و با عقل جمعی بنگریم، درخواهیم یافت که همه آنها بسان همان اندام‌های انسانی‌اند که پیکره بی‌بدیلی را به تصویر می‌کشند. براین اساس، سنت‌های ناظر به نظام انسانی همچون هدایت تشریعی یا امداد الهی یا امتحان و استدراج با سنت‌های ناظر به نظام هستی همچون سنت تدریج و سبب‌مداری کاملاً سازوار و هماهنگ‌اند؛ چه خداوند براساس سنت تدریج هیچ‌گاه با رخدادی ناگهانی و بدون پیش‌زمینه مؤمنی را امداد نمی‌رساند، یا کافران را دچار استدراج نمی‌کند یا انسان‌ها را به محک امتحان نمی‌آزماید؛ چنان‌که سنت سبب‌مداری و نظام علت و معلول، تحقق سنت‌های پیش‌گفته در نظام انسانی را در بستری طبیعی توجیه می‌کند.

۳. فراگیری

از جمله ضعف‌های قوانین بشری آن است که عموماً منطقه‌ای بوده و براساس جغرافیای فکری و انسانی خاصی تنظیم شده‌اند. شاید در اینجا مهم‌ترین عامل محدودیتْ آن باشد که پدیدآورندگان این قوانین، خود به محیط و منطقه‌ای خاص تعلق داشته و هرگز نخواسته و نتوانسته‌اند خویش را از حصر جغرافیایی مکانی خارج سازند. از همین روست که قوانین بسیاری از کشورها و ملت‌ها با یکدیگر

---

۱. روایت «أَبَى اللَّهُ أَنْ يُجرِيَ الْأَشياءَ بِأَسباب». (*الکافی*، ج ۱، ص ۱۸۳.) ناظر به این قانون است. برای آگاهی بیشتر بنگرید به: ملاصدرا، *شرح اصول الکافی*، ج ۱، ص ۵۳۰.

متفاوت است و بسیاری از آنان به‌دلیل ناظر بودن به شرایط خاص محیطی و جغرافیایی، در سایر مناطق قابل‌تسرّی و اجرا نیستند، اما سنت‌های خداوند از این محدودیتها آزادند و درحقیقت تمام انسان‌ها ـ با هر زبان، رنگ، نژاد و ملیت ـ را دربرمی‌گیرد. مثلاً وقتی خداوند در باره امت‌ها می‌فرماید که آنان را در اثر کفر و ستم به عذاب استیصال یا عقوبت دنیوی گرفتار، و یا به‌دلیل کفران و ناسپاسی، نعمت‌ها را از آنان سلب خواهد نمود و یا همچنین اعلام کرده است که رحمت خاص و ولایت و حمایت الهی شامل حال مؤمنان خواهد شد و هیچ پرهیزگاری در بن‌بست زندگی گرفتار نخواهد ماند، یا فاسقان بی‌خبر دچار مکر الهی خواهند شد و ... تمام این سنت‌ها در سرتاسر گیتی بدون هیچ تفاوت و کم و کاستی تحقق خواهد یافت؛ اعم از آنکه مخاطب این سنت‌ها سفیدپوستان باشند یا سیاه‌پوستان، شمال‌نشین باشند یا جنوب‌نشین و یا به کشورهای ثروتمند تعلق داشته باشند یا جهان‌سوم. این امر از فرامکانی بودن و نیز عدالت خداوند و عدم‌تبعیض میان بندگان حکایت دارد.

۴. ثبات و ماندگاری

سنت‌های خداوند بسان قوانین بشری نیست که هر از چندگاهی با تغییر اوضاع و احوال مردم و مقتضیات هر عصر و برخورد با ضعف‌ها و اشکالاتِ برنامه‌ها و قوانین پیشین تغییر کنند، یا دست‌کم تغییر آن در یک سده تنها یک‌بار اتفاق افتد، بلکه به عکس، به تصریح قرآن سنت‌های خداوند از آغاز آفرینش تا فرجام هستی ـ که معلوم نیست چقدر به طول خواهد انجامید ـ بدون هیچ تغییر و دگرگونی اجرا شده و خواهد شد.

در آیاتی چند پس از پای‌فشاری بر سنت خداوند دربارهٔ امت‌های پیشین، بر ماندگاری و عدم تغییر آن تأکید رفته است: در سوره احزاب پس از تأکید بر سنت هلاک ساختن منافقان دین‌نما در میان امتهای پیشین اعلام شده است که این سنت درباره دین‌نمایان دروغین در امت اسلامی نیز جاری خواهد بود:

سُنَّةَ اللَّهِ فی الَّذِینَ خَلَوْا مِن قَبْلُ وَ لَن تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِیلاً.[1]

درباره کسانی که پیش‌تر بوده‌اند، [همین] سنت خدا [جاری بوده] است، و در سنت خدا هرگز تغییری نخواهی یافت.

---

۱. احزاب (۳۳): ۶۲.

در سوره فاطر نیز با تأکید بر این نکته که مشرکان در اندیشه نیرنگ به مؤمنان‌اند، این سنت الهی گوشزد شده که نیرنگ سوء تنها به مکرکننده باز خواهد گشت. در ادامه نیز دو بار بر عدم‌تغییر و تحول این سنت الهی پای فشرده شده است:

اسْتِكْبَاراً فِي الأَرْضِ وَ مَكْرَ السَّيِّئِ وَ لا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلّا بِأَهْلِهِ فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلّا سُنَّتَ الأَوَّلِينَ فَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلاً وَ لَن تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تحْوِيلاً.[1]

[انگیزه] این کارشان فقط گردنکشی در [روی] زمین و نیرنگ زشت بود و نیرنگ زشت جز [دامن] صاحبش را نگیرد. پس آیا جز سنت [و سرنوشت شوم] پیشینیان را انتظار می‌برند؟ و هرگز برای سنت خدا دگرگونی نخواهی یافت.

نتایج بررسی سنت‌ها

سنت‌ها و قوانینی که در نظام تکوین به‌صورت عام‌اند (نظیر سنت و قانون ارتباط متقابل میان علت‌ها و معلول‌ها) و نیز سنت‌هایی که در حیات فردی و اجتماعی به‌صورت خاص جاری هستند (مانند سنت امتحان)، همگی حکایت‌گر دست‌کم چهار امرند:

۱. با عنایت به فراگیری و تخلف‌ناپذیری سنت‌های الهی می‌توان به این نتیجه رسید که در سرتاسر گیتی و در فراخنای تاریخ تنها یک اراده حکمفرماست و آن اراده خداوندی است؛ خداوندی قاهر، قادر و عادل که در اجرای سنت‌های خود میان گذشتگان و مردم این روزگار، اغنیا و مستمندان، پیامبران و توده مردم تفاوت نمی‌نهد.

۲. از هم‌سویی و سازواری این سنت‌ها و هدفمندی آنها که در یک‌یکشان مشهود است، می‌توان به حکیمانه بودن آنها و حکمت مطلق خداوند که مجری این سنت‌هاست، پی‌برد. باری، قانون‌مندی و قانون‌گراییِ پیکره هستی هرگز با پوچ‌گرایی و لغومنشی جمع‌پذیر نیست.

۳. سریان سنت‌های الهی در نظام تکوین، مبیّن نظم گسترده و شگفت‌آوری است که بر اجزای عالم حاکم است؛ نظمی حیرت‌انگیز که بنیاد عالم براساس آن استوار و پابرجاست. مثلاً اگر نظام علت و معلول ـ که براساس اراده خداوند مبنی بر انجام امورِ منطبق بر اسباب شکل گرفته ـ کنار نهاده

---

۱. فاطر (۳۵): ۴۳.

شود، پژوهش‌های علمی در عرصه‌های مختلف علوم ـ که از پیش‌زمینه‌های اصلی و بنیادین آن‌ها سریان نظام علت و معلول در تمام اجزای هستی است ـ هرگز به نتیجه نخواهد رسید.

۴. وجود و حتمیت سنت‌های خداوند در عرصه حیات انسانی ـ به‌ویژه سنت‌هایی همچون هدایت خاص که ویژه مؤمنان است و سنت مکر که مختص کافران و فاسقان است ـ بر معنادار بودن هستی و رویکرد آن به سوی خیر و نیکی و حمایت از صالحان و مؤمنان تأکید دارد. این امر ضمن آنکه مؤمنان صالح را در راهشان پایدارتر می‌کند، برای فاسقان نیز هشداری است تا به راهی که سازوار با سنت‌های حاکم بر هستی است، بازگردند.

تفسیر پاره‌ای از سنت‌ها

در این بخش به معرفی سه سنت هدایت عام تکوینی، سنت امتحان و سنت امداد می‌پردازیم:

۱. سنت هدایت عام تکوینی

مقصود از هدایت عام آن است که تمام اجزای عالم ـ اعم از جمادات، نباتات، حیوانات و نیز انسان‌ها ـ در نظام تکوین به سوی کمال درخور خود رهسپار و روانه‌اند که به آن در اصطلاح «ایصال و رساندن به مطلوب»[1] می‌گویند. دانه گندمی که در دل زمین کاشته می‌شود، به‌جای آنکه ره به اعماق زمین ببرد، به سمت بالا حرکت می‌کند و آن‌گاه که ساقه و سپس خوشه‌دار می‌شود به‌جای یک دانه هفتصد دانه به ثمر می‌نشاند ـ تا غذای اصلی میلیونها انسان را فراهم آورد ـ همه اینها براساس همین هدایت تکوینی است. آنچه دهقان در مراحل کاشت، داشت و برداشت انجام می‌دهد، تنها معدّات و زمینه‌هایی است که باز خداوند برای تحقق سنت هدایت عام تکوینی، آنها را لازم دانسته تا چنان نباشد که مردم اصل تلاش و کوشش را به کناری وانهند. براین اساس، قرآن می‌فرماید:

أَفَرَءَيْتُم مَا تَحْرُثُونَ ءَأَنتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ ۞ لَو نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَاماً.[2]

آیا شما آن را [بی‌یاری ما] زراعت می‌کنید، یا ماییم که زراعت می‌کنیم؟ اگر بخواهیم، قطعاً خاشاکش می‌گردانیم.

---

۱. هدایت تکوینی ایصال الی‌المطلوب، و هدایت تشریعی به معنای ارائه طریق است. (بنگرید به: *شرح الأسماء الحسنی*، ج ۱، ص ۱۳۷؛ *المیزان*، ج ۱، ص ۳۴ و ج ۱۴، ص ۱۶۶ ـ ۱۶۷.)

۲. واقعه (۵۶): ۶۳ ـ ۶۴. برای آگاهی از تفسیر این آیه بنگرید به: *المیزان*، ج ۱۹، ص ۱۳۵.

براساس همین هدایت عام تکوینی است که زنبورعسل فرمان گرفته است تا خانه شگرف خود را از میان کوه‌ها، درختان و داربست‌ها برگزیند و با طی مسیرهای مشخص از شهد گل‌ها بهره جوید و عسلی ناب را ـ که مایه شفای مردم است ـ تحویل جهانیان دهد:

وَ أَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتاً وَ مِنَ الشَّجَرِ وَ مِمَّا يَعْرِشونَ * ثُمَّ كُلِي مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلاً يَخْرُجُ مِن بُطونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ.[1]

و پروردگار تو به زنبورعسل وحی [= الهام غریزی] کرد که از پاره‌ای کوه‌ها و از برخی درختان و از آنچه داربست [و چفته‌سازی] می‌کنند، خانه‌هایی برای خود درست کن، سپس از همه میوه‌ها بخور و راه‌های پروردگارت را فرمانبردارانه بپوی. [آن‌گاه] از درون [شکم] آن، شهدی که به رنگ‌های گوناگون است، بیرون می‌آید [که] در آن برای مردم درمانی است.

هدایت تکوینی براساس صفت رحمانیت خداوند شامل انسان‌ها نیز شده است.[2] خداوند براساس همین هدایت عام به همه انسان‌ها ابزار شناخت و معرفت ارزانی داشته:

وَ اللَّهُ أَخْرَجَكُم مِن بُطونِ أُمَّهَاتِكُمْ لا تَعْلَمُونَ شَيْئاً وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الأَبْصارَ وَ الأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشكُرُونَ.[3]

همچنین خوبی و بدی را در نهاد و سرشتشان به آنان الهام کرد: «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا.[4]، إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شاكِراً وَ إِمَّا كَفُوراً.»[5]

هدایت عام تکوینی شامل همه اقسام پیش‌گفته، از زبان موسی‌ؑ بازگو شده است؛ آنجا که موسی و هارون‌ؑ برای دعوت فرعون و همراهانش به یکتاپرستی نزد آنان رفتند و فرعون پرسید:

---

۱. نحل (۱۶): ۶۸ ـ ۶۹.

۲. عموم مفسران تفاوت رحمن با رحیم را در فراگیری رحمت الهی نسبت به همه اجزای عالم دانسته‌اند. در این‌باره بنگرید به: *المیزان*، ج ۱، ص ۱۸؛ *البیان فی تفسیر القرآن*، ص ۴۲۹ ـ ۴۳۱.

۳. «و خدا شما را از شکم مادرانتان ـ درحالی‌که چیزی نمی‌دانستید ـ بیرون آورد و برای شما گوش و چشمها و دلها قرار داد، باشد که سپاسگزاری کنید.» (نحل (۱۶): ۷۸.)

۴. «سپس پلیدکاری و پرهیزگاری‌اش را به آن الهام کرد.» (شمس (۹۱): ۸.) بر همین اساس اعلام شده که راه رشد و سعادت یا راه قهقرا و شقاوت به انسان تعلیم شده است.

۵. «ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد [و پذیرا گردد]، یا ناسپاس!» (انسان (۷۶): ۳.)

فَمَن رَبُّکُمَا یامُوسی؛[۱] پروردگار شما کیست؟ موسی﵇ در پاسخ گفت:

رَبُّنَا الَّذِی أَعْطیٰ کُلَّ شَیْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدیٰ.[۲]

پروردگار ما کسی است که هر چیزی را خلقتی که درخور اوست داده، سپس آن را هدایت فرموده است.

علامه طباطبایی در ذیل این آیه چنین آورده است:

هدایت به این معناست که راه رسیدن شیء به آن نمایانده شود، یا آن به مطلوبش رسانده شود، [که] هر دو معنا به یک حقیقت بازمی‌گردد وآن نوعی از ایصال در رساندن شیء به مطلوب و هدف آن است ... براین‌اساس، معنای آیه این است که خداوند میان هر چیز با تجهیز قوا و ابزارها در آن، با آثاری که به هدف نهایی‌اش منتهی گردد، رابطه برقرار می‌سازد؛ نظیر جنین انسانی که در آغاز به صورت اولیه خود مصور و ذاتاً دارای قوا و اعضایی است که با افعال و آثار آن چنان تناسب دارد که آن را در روح و بدن به انسان کامل می‌رساند ... از آنچه گفته شد، به دست می‌آید که مقصود از این هدایت، هدایت عامی است که هر چیز را دربرمی‌گیرد، نه هدایت خاص انسان‌ها.[۳]

حکیم سخنور فارسی، سعدی شیرازی هدایت عام الهی را چه زیبا به نظم کشیده است:

دهد نطفه را صورتی چون پری — که کردست بر آب صورتگری
نهد لعل و پیروزه در صلب سنگ — گل و لعل در شاخ پیروزه رنگ
ز ابر افکند قطره‌ای سوی یم — زصلب اوفتد نطفه‌ای در شکم
از آن قطره لؤلؤی لالا کند — وزین صورتی سرو بالا کند[۴]

نیز در جایی دیگر گفته است:

از در بخشندگی و بنده‌نوازی — مرغ هوا را نصیب ماهی دریا

---

۱. طه (۲۰): ۴۹.
۲. طه (۲۰): ۵۰.
۳. *المیزان*، ج ۱۴، ص ۱۶۶ ـ ۱۶۷.
۴. *بوستان سعدی*، ص ۹.

قسمت خود می‌خورند منعم و درویش — روزی خود می‌برند پشه و عنقا
جانور از نطفه می‌کند شکر از نی — برگ تر از چوب خشک و چشمه زخارا
شربت نوش آفرید از مگس نحل — نخل تناور کند ز دانهٔ خرما[1]

۲. سنت امتحان و ابتلا

یکی از سنت‌های ثابت الهی در نظام انسانی، امتحان انسان‌هاست. این سنت در قرآن در قالب واژه‌های «امتحان»، «ابتلا»، «فتنه» و «تمحیص» آمده است.

برای مطالعه بیشتر

امتحان از ریشه «محن» به معنای گداختن شیء برای خالص کردن آن است. وقتی گفته می‌شود «محنت الذهب و الفضة»، بدین معناست که طلا و نقره را در آتش گداختم و با جداکردن شائبه‌ها آنها را صاف و خالص کردم.[2]

«فتنه» نیز به معنای ابتلا و امتحان آمده است. ابن‌منظور همان معنایی که برای امتحان آورده، برای «فتن» نیز ذکر کرده است: «فتنت الفضة و الذهب»؛[3] یعنی گداختن نقره و طلا در آتش برای پیراستن آنها از ناخالصی.

«ابتلا» از ریشه «بلو» یا «بلی» نیز به معنای امتحان و اختبار آمده،[4] از این رو عنصر معنایی آزمون برای جداسازی خوب از بد نیز در مفهوم آن لحاظ شده است.

«تمحیص» نیز از ریشه «محص» به معنای تخلیص و پاک‌سازی به کار رفته است. راغب اصفهانی واژه «محص» را به معنای پاک‌سازی طلا برای جداسازی ناخالصی‌های آن دانسته است.[5]

---

۱. *گزیده‌ای از تأثیر قرآن بر نظم فارسی*، ص ۲۷.
۲. *لسان العرب*، ج ۱۳، ص ۴۲.
۳. همان، ج ۱۰، ص ۱۷۸.
۴. بنگرید به: همان، ج ۱، ص ۴۹۷.
۵. *مفردات الفاظ القرآن*، ص ۷۶۱.

به‌رغم تفاوت اندک میان کارکرد این چهار واژه، همه آنها مشترکاً در یک معنا به‌کار رفته‌اند و آن آزمودن همراه با سختی و دشواری است که برای جدا کردن ناخالصی‌ها از یک شیء انجام می‌گیرد. نیز وقتی این واژه‌ها درباره انسان‌ها به‌کار می‌رود، بدین معناست که خداوند آدمیان را نیز بسان طلا و نقره در تنور تکالیف و آزمون‌های مختلف چنان می‌گدازد تا خالص‌ها از ناخالصی‌ها جدا گردد.

فراگیری سنت امتحان

خداوند در سوره عنکبوت پندار عدم‌امتحان مؤمنان با صرف ادعای دین‌باوری را باطل دانسته و اعلام کرده است این سنت که برای گذشتگان اعمال شده، همچنان برای همه مؤمنان نیز استمرار خواهد یافت:

أَحَسِبَ النَّاسُ أَن يُتْرَكُوا أَن يَقُولُوا ءَامَنَّا وَ هُمْ لا يُفْتَنُونَ ۞ وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ.[1]

آیا مردم پنداشتند که تا گفتند ایمان آوردیم، رها می‌شوند و مورد آزمایش قرار نمی‌گیرند؟ و به‌یقین، کسانی را که پیش از اینان بودند، آزمودیم.

در جایی دیگر نیز بر این نکته پای فشرده شده که همه انسان‌ها در رهگذر بیم و ترس، گرسنگی، کاستی اموال، جان‌ها و دستاوردها امتحان خواهند شد:

وَ لَنَبْلُوَنَّكُم بِشَىْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الأَمْوَالِ وَ الأَنفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ.[2]

و قطعاً شما را به چیزی از[قبیلِ] ترس و گرسنگی، و کاهشی در اموال و جان‌ها و محصولات می‌آزماییم، و مژده ده شکیبایان را.

در سوره توبه نیز درباره منافقان و بیماردلان اعلام شده که آنان در هر سال یک یا دو بار امتحان می‌شوند: «أَ وَ لا يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِى كُلِّ عَامٍ مَّرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ:[3] آیا نمی‌بینند که آنان در هر سال، یک یا دو بار آزموده می‌شوند.»

---

۱. عنکبوت (۲۹): ۲ ـ ۳.
۲. بقره (۲): ۱۵۵. برای آگاهی از تفسیر این آیه بنگرید به: *المیزان*، ج ۱، ص ۳۵۲ ـ ۳۵۴.
۳. توبه (۹): ۱۲۶.

سنت امتحان نه تنها همه انسان‌ها و دین‌باوران در پهنه تاریخ را دربرمی‌گیرد، بلکه انبیا و اولیای الهی را نیز شامل می‌شود. بر این اساس، خداوند از امتحان ابراهیم،[۱] موسی،[۲] داود،[۳] سلیمان[۴] و... سخن به میان آورده که این خود گویای عدالت فراگیر الهی است ؛ بدین بیان که خداوند حتی پیامبران اولوالعزم را در کوره امتحان‌هایی بس سخت‌تر از امتحان‌های عموم مردم، آزموده است.

حکمت امتحان

هنگامی که از امتحان انسان‌ها سخن به میان می‌آید، بی‌درنگ این پرسش به ذهن می‌رسد که مگر خداوند از حقیقت جان انسان‌ها و میزان خالصی و ناخالصی آنان خبر ندارد که در پی آزمونشان برآمده است؟ از نظر این دست از پرسشگران، امتحان الهی بسان امتحان‌های متداول بشری است که مثلاً دانشجویان برای ارزیابی میزان توان علمی خود باید از سد کنکور عبور کنند، یا برای ارزیابی میزان احاطه به مباحث طرح‌شده در کلاس‌ها می‌باید آزموده شوند. باری، این آزمون‌ها مسبوق به جهل و ناآگاهی از سطح علمی مخاطب است، اما چنین جهلی در ساحت حضرت باری که علم او مطلق، حضوری و فراتر از حصار زمان و مکان است، معنا ندارد. بنابراین آزمون و امتحان انسان‌ها به چه منظور انجام می‌گیرد؟ با درنگریستن در آیات قرآن در زمینه امتحان انسان‌ها می‌توان به این پرسش دو پاسخ داد که بدان‌ها می‌پردازیم:

---

۱. «وَ إِذِ ابْتَلىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَاماً: و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیازمود و وی آن همه را به انجام رسانید، [خدا به او] فرمود: من تو را پیشوای مردم قرار دادم.» (بقره (۲): ۱۲۴.)

۲. «وَ قَتَلْتَ نَفْساً فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ وَ فَتَنَّاكَ فُتُوناً: و [سپس] شخصی را کُشتی و [ما] تو را از اندوه رهانیدیم و تو را بارها آزمودیم.» (طه (۲۰): ۴۰.)

۳. «وَ ظَنَّ دَاوُودُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَ خَرَّ رَاكِعاً وَ أَنَابَ: و داوود دانست که ما او را آزمایش کرده‌ایم؛ پس، از پروردگارش آمرزش خواست و به رو درافتاد و توبه کرد.» (ص (۳۸): ۲۴.)

۴. «وَ لَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَ أَلْقَيْنَا عَلىٰ كُرْسِيِّهِ جَسَداً ثُمَّ أَنَابَ: و قطعاً سلیمان را آزمودیم و بر تخت او جسدی بیفکندیم؛ پس به توبه باز آمد.» (ص (۳۸): ۳۴.)

۱. زمینه‌سازی رشد و تعالی انسان

تفاوت اساسی امتحان‌های واقعی بشری و امتحان‌های الهی آن است که در امتحان‌های بشری هدف اساسی، در ورای امتحان دنبال شده و آن هدف در پایان امتحان تحقق می‌یابد. از این منظر، امتحان تنها مقدمه و رهگذاری برای رسیدن به آن هدف است و خود اصالتاً هیچ نقشی ندارد. اما در امتحان الهی افزون بر هدف، رشد و تعالی انسان‌ها نیز مطمح نظر است؛ درست نظیر طلا و نقره در کوره انداختن که تنها برای دانستن میزان خالصی آنها نیست، بلکه در کنار این هدف بر آن‌اند تا آنها را از ناخالصی‌ها نیز بپیرایند. از این جهت باید انتخاب چهار واژه پیش‌گفته، یعنی امتحان، ابتلا، فتنه و تمحیص را برای تبیین سنت آزمایش، بسیار حکیمانه دانست. باری، چنان‌که در روایتی آمده است، «انسان‌ها بسان معدن‌های طلا و نقره هستند»[1] که ظهور طلا و نقره وجودشان در سایه گداختن در تنور آزمایش‌های الهی میسر است. بدین رو خداوند پس از اعلام سنت امتحان با شیوه‌های مختلف، فرموده است:

وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ * الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُم مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ.[2]

و مژده ده شکیبایان را؛ [همان] کسانی که چون مصیبتی به آنان برسد، می‌گویند: «ما از آنِ خدا هستیم و به سوی او بازمی‌گردیم.

این امر در سوره اعراف به صورت روشن‌تری بازتابانده شده؛ آنجا که خداوند فرموده است:

وَ بَلَوْنَاهُم بِالْحَسَنَاتِ وَ السَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ.[3]

و آنها را به خوشی‌ها و ناخوشی‌ها آزمودیم، باشد که ایشان بازگردند.

براساس این آیه، هدف از آزمایش مردم ـ با نیکی‌ها و بدی‌ها، و شادی‌ها و تلخی‌ها ـ آن است که مردم به سوی خداوند بازگردند بازگشتی که به معنای رشد و کمال‌یابی است. همچنین در سوره انعام هدف از ارسال پیامبران و سختی‌ها و دشواری‌هایی که مردم بدانها دچار شده‌اند، خاشع شدن

---

۱. «النّاسُ مَعادِنٌ كَمَعادِنِ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ.» (*الکافی*، ج ۸، ص ۱۷۷؛ گفتار حضرت امیر ﷺ در خطبه نخست نهج‌البلاغه در تبیین فلسفه رسالت (وَ يُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ) نیز بیانگر وجود چنین سرمایه‌هایی عظیم در جان انسان‌هاست.

۲. بقره (۲): ۱۵۵ ـ ۱۵۶.

۳. اعراف (۷): ۱۶۸.

دل‌های مردم در برابر خداوند اعلام شده است:

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلى أُمَمٍ مِن قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُم بِالْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ.[۱]

و به‌یقین، ما به سوی امت‌هایی که پیش از تو بودند، [پیامبرانی] فرستادیم و آنان را به تنگی معیشت و بیماری دچار ساختیم تا به زاری و خاکساری درآیند.

تضرع به معنای تذلل و کرنش در برابر خداوند است. علامه طباطبایی معتقد است این آیه بیانگر سنت الهی در میان امت‌های گذشته است؛ بدین‌گونه که خداوند در کنار ارسال پیامبران و دعوت مردم به توحید، آنان را به انواع سختی‌ها و محنت‌ها مبتلا می‌کرد، تا جایی که خود به اختیار خویش به خداوند روی آورند، هرچند عموماً به قساوت قلبی بیشتر مبتلا می‌شدند.[۲]

۲. جداسازی راستگویان از مدعیان دروغین

بسیاری از مردم مدعی‌اند که انسان‌هایی دین‌باور و درست‌کارند، اما اگر همینان را در جایی گردآورند، یا به‌صورت غیرحضوری از آنان پرسش کنند که در عرصه ایمان و عمل صالح برای خود چه نمره‌ای قائل هستید، بسیار اندک‌اند کسانی که واقع‌بینانه و به‌دور از ادعاهای کاذب و بزرگنمایی‌ها نمره کمی به خود بدهند و یوسف‌وار بگویند که من نفس را از بدی تبرئه نمی‌کنم: «وَ مَا أُبَرِّئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ؛[۳] و من نفس خود را تبرئه نمی‌کنم، چرا که نفس قطعاً به بدی امر می‌کند.»

ریشه این امر را باید در انانیت، خودخواهی و خودپسندی انسان‌ها جستجو کرد. خداوند از این حقیقت با آیه «كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ»[۴] پرده برداشته است. حال اگر قرار باشد امتحان و آزمونی در کار نباشد تا صف مدعیان راستین از مدعیان دروغین جدا شود، چگونه ممکن است کیفر و پاداش انسان‌ها منطبق بر عدالت و براساس شایستگی‌های افراد به آنها داده شود. به تعبیر حافظ:

خوش بود گر محک تجربه آید به میان — تا سیه‌روی شود هر که در او غش باشد[۵]

---

۱. انعام (۶): ۴۲.
۲. بنگرید به: *المیزان*، ج ۷، ص ۸۹.
۳. یوسف (۱۲): ۵۳.
۴. «هر حزبی بدانچه پیش آنهاست، دلخوش شدند.» (روم (۳۰): ۳۲.)
۵. *دیوان حافظ*، ص ۱۰۶.

برای مطالعه بیشتر

همان‌گونه که نمره دادن یک استاد به دانشجویان به صرف ادعای آنان مبنی بر مطالعه درس، کاری ناروا و غیرعادلانه است، این امر در باره نوع تعامل خداوند با انسان‌ها نیز صادق است. اشکال پیش‌گفته در باره علم و آگاهی پیشین خداوند نیز مانع از اجرای چنین امتحانی نخواهد بود. برای مثال، خداوند از آغاز می‌داند که شماری اندک از یاران امام‌حسین ﷺ در امتحان سخت و دشوارِ همراهی با امام تا مرز شهادت، پیروز و سربلند خواهند ماند و در برابر، شماری انبوه از مردم به‌دلیل دنیاپرستی و چشم فرو بستن بر حقیقت نه‌تنها ایمان، که انسانیت خود را خواهند باخت. اما آیا اگر صحنه کربلا به وقوع نمی‌پیوست و مجرمان این رخداد تنها براساس علم الهی در آتش دوزخ فرومی‌افتادند، آیا زبان به اعتراض و گلایه نمی‌گشودند که خدایا چرا پیش از جنایتْ قصاصمان کردی؟ ما شاید با تحقق رخداد کربلا نمره بهتری می‌گرفتیم!

آشکار شدن چهره حقیقی انسان‌ها برای خود آنان و برای دیگران به‌منظور بستن راه هرگونه عذر و بهانه‌ای را می‌باید از اهداف اصلی آزمایش انسان‌ها برشمرد. این امر در آیات چندی است:

در آغاز سوره عنکبوت پس از تأکید بر استمرار سنت امتحان چنین می‌خوانیم:

وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ.[1]

و به‌یقین، کسانی را که پیش از اینان بودند، آزمودیم تا خدا آنان را که راست گفته‌اند، معلوم دارد و دروغگویان را [نیز] معلوم دارد.

گرچه به‌ظاهر هدف از امتحانْ علم الهی دانسته شده، مفهوم آیهٔ تحقق علم الهی به معلوم در مرحله تحقق خارجی است که به آن اصطلاحاً «علم فعلی» گفته می‌شود.[2] در جایی دیگر، هدف از

---

۱. عنکبوت (۲۹): ۳.

۲. بنگرید به: *المیزان*، ج ۱۶، ص ۱۰۰؛ نیز *تفسیر کبیر*، ج ۱۳، ص ۳۰.

امتحان آشکار شدن صف مجاهدان و صابران اعلام شده است:

وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتّى نَعْلَمَ الْمُجاهِدِينَ مِنكُمْ وَ الصّابِرِينَ.[1]

و البته شما را می‌آزماییم تا مجاهدان و شکیبایان شما را بازشناسانیم.

براساس همین هدف، یعنی جداسازی پاکان از ناپاکان و از سویی بر پایهٔ واژه‌های پیش‌گفته درباره امتحان، گاه در آیات قرآن از واژه «تمحیص» (جداسازی سکه‌های تقلبی طلا و نقره از سکه‌های سره) استفاده شده که ذکرش رفت.

در سوره آل‌عمران با اشاره به ماجرای جنگ احد و برخورد منافقانه گروهی به‌ظاهر مسلمان و گله از رخدادهای تلخ این جنگ، یکی از اهداف جنگ احد آزمودن دل‌های مسلمانان و جداسازی صف مؤمنان راستین از مدعیان دروغین معرفی شده است:

وَ لِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَ لِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ.[2]

و [اینها] برای این است که خداوند، آنچه در دل‌های شماست، [درعمل] بیازماید و آنچه در قلب‌های شماست، پاک گرداند، و خدا به راز سینه‌ها آگاه است.

عبارت اخیر در این آیه، در پاسخ به شبهه پیشین است که خداوند نه‌تنها از دل‌ها، که از ذات و نهانخانه دل‌ها نیز آگاهی دارد و از این جهت امتحان برای تحقق علم خداوند نیست، بلکه به‌منظور ظهور عینی و خارجی هویت واقعی انسان‌ها انجام می‌گیرد.

۳. سنت امداد

یکی از سنت‌های الهی که درباره مؤمنان به یک شکل، و برای کافران نیز به شکلی دیگر جاری است، سنت امداد می‌باشد.

---

۱. محمّد (۴۷): ۳۱.
۲. آل‌عمران (۳): ۱۵۴.

برای مطالعه بیشتر

امداد از ریشه «مدّ» به معنای کشیدن است و «مدت» را به‌دلیل زمان طولانی بدین نام می‌خوانند.[۱] بر همین اساس، مد به معنای امهال و فرصت دادن آمده[۲] زیرا با فرصت دادن گویا زمان کشیده شده است.

مد در مفهوم مثبت و منفی به کار می‌رود.[۳] مثلاً خداوند برای بازگو کردن نعمت خداوند، در کشاندن سایه از واژه «مد» استفاده کرده است: «أَلَمْ تَرَ إِلى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ»؛[۴] چنان‌که در تبیین کشاندن منافقان در طغیان و سرکشی نیز از همین واژه بهره جسته است: «وَ يَمُدُّهُمْ فِي طُغْيانِهِمْ يَعْمَهُونَ»[۵] اما واژه «مد» در باب «افعال» در معنای مثبت، یعنی کشاندن مطلوب به کار می‌رود؛ همان که در فارسی به آن یاری رساندن می‌گوییم، نظیر آیهٔ: «يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلافٍ مِنَ الْمَلائِكَةِ مُسَوِّمِينَ»،[۶] که بازگوکننده حمایت خداوند از مسلمانان در جنگ بدر ـ با فرستادن پنج هزار فرشته ـ است. به نظر می‌رسد که کارکرد واژه «مد» برای مؤمنان و کافران از این جهت که معنای «امتداد و کشاندن» در هر دو به کار رفته، یکی باشد؛ با این تفاوت که در باره مؤمنان کشاندن آنان به اوج و تعالی است، اما کافران به حضیض حیوانی و پلشتی کشانده می‌شوند.

سنت امداد را می‌توان چنین تعریف نمود: «خداوند براساس شایستگی‌ها و خواسته‌ها مسیر انسان‌ها را هموار ساخته، بی‌آنکه مانع آرمان‌های آنان شود، راه رسیدن به مقصد را برایشان تسریع می‌کند.» به استناد این قانون، خداوند مؤمنان و آخرت‌خواهان را برای رسیدن به کمال مطلوب یاری

---

۱. *مفردات الفاظ القرآن*، ص ۷۶۳.
۲. *لسان العرب*، ج ۱۳، ص ۵۰.
۳. *مفردات الفاظ القرآن*، ص ۷۶۳.
۴. «آیا ندیده‌ای که پروردگارت چگونه سایه را گسترده است؟» (فرقان (۲۵): ۴۵.)
۵. «و آنان را در طغیانشان فرومی‌گذارد تا سرگردان شوند.» (بقره (۲): ۱۵.)
۶. «همان‌گاه پروردگارتان شما را با پنج هزار فرشته نشاندار یاری خواهد کرد.» (آل‌عمران (۳): ۱۲۵.)

می‌رساند و در مقابل بی‌آنکه مانع شود، راه رسیدن کافران و فاسقان را به مقاصدشان ـ که خود بر رسیدن به آن تأکید دارند ـ تسریع می‌بخشد. این قانونِ فراشمول در این آیه شریفه آمده است:

مَن كانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُوماً مَدْحُوراً * وَ مَنْ أَرَادَ الآخِرَةَ وَ سعَى لَهَا سَعْيَهَا وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولئكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُوراً * كُلّاً نُمِدُّ هؤُلاءِ وَ هؤُلاءِ مِنْ عَطاءِ رَبِّكَ وَ مَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ محْظُوراً.[1]

هر کس خواهان [دنیای] زودگذر است، به‌زودی هرکه را خواهیم [نصیبی] از آن می‌دهیم؛ آن‌گاه جهنم را که در آن خوار و رانده داخل خواهد شد، برای او مقرر می‌داریم، و هر کس خواهان آخرت است و نهایت کوشش را برای آن بکند و مؤمن باشد، آنان‌اند که تلاش آنها مورد حق‌شناسی واقع خواهد شد. هر دو [دسته، یعنی] اینان و آنان را از عطای پروردگارت مدد می‌بخشیم، و عطای پروردگارت [از کسی] منع نشده است.

از این آیه چند نکته مهم برمی‌آید:

۱. مردم دو دسته هستند: گروهی دنیاطلب و گروهی دیگر آخرت‌خواه‌اند.

۲. از دنیا به‌عنوان «عاجله»، یعنی پدیده‌ای شتاب‌آمیز، و از جهان پس از مرگ نیز با عنوان رایج آخرت به معنای فردایی پس از امروز یاد کرده است تا نشان دهد که دنیاپرستان براساس غریزه شتاب‌خواهی خواهان آن‌اند تا از لذایذ نقد دنیا به هر قیمتی بهره برند، اما در برابر، مؤمنان عاقبت‌اندیش به فردایی بهتر می‌اندیشند؛ نکته‌ای که در آیه‌ای دیگر با صراحت بیشتری آمده است:

إِنَّ هؤُلاءِ يحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَ يَذَرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْماً ثَقِيلاً.[2]

اینان دنیای زودگذر را دوست دارند و روزی گرانبار را [به‌غفلت] پشت سر می‌افکنند.

۳. از آنجاکه دنیاطلبی حرکت به سمت سقوط انسانی است، هیچ شرطی نمی‌خواهد، اما چون آخرت‌طلبی حرکت به سوی کمال است و پاداش به همراه دارد، برای آن دو شرط ذکر شده: ۱. تلاش بایسته؛ ۲. ایمان و دین‌باوری.

---

۱. اسراء (۱۷): ۱۸ ـ ۲۰.

۲. انسان (۷۶): ۲۷.

۴. خداوند براساس عطابخشی، عطا و جود خود را از هیچ‌یک از دو گروه نه‌تنها دریغ نمی‌کند، بلکه آنان را در رسیدن به مقصودشان یاری می‌رساند، هرچند این مدد رساندن بی‌حد و فراگیر نیست (عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَن نُرِيدُ) زیرا ممکن است به مقصود رسیدن آنها برخلاف مصلحتشان باشد، از همین رو گاه این همراهی به صورت محدود انجام می‌گیرد.

۵. دنیاخواهان در انتخاب دنیاخواهی خود مختارند، اما پیامد چنین انتخابی دیگر از دست ایشان خارج است. از این رو، پس از مرگ تنها آتش جهنم در انتظار آنان خواهد بود؛ زیرا وقتی تمام همتشان دنیا و دنیاخواهی باشد، افزون بر ارتکاب گناهان و تضییع حقوق بندگان خدا، برگ عیشی برای فردای خود پیش‌نفرستاده‌اند. بدین‌ترتیب پیامد دنیاخواهی فروغلتیدن در عذاب خواهد بود.

گذشته از برخی دیگر از آیات مانند: «وَ يَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ»[1] که درباره منافقان است، عموم آیاتی که درباره پدیده امداد سخن گفته، از یاری رساندن خداوند به مؤمنان نیز مطالبی به میان آورده است.

امداد الهی به مؤمنان و صالحان

از آموزه‌هایی که قرآن به کرّات بدان تأکید کرده، حمایت ویژه خداوند از بندگان دین‌باور و صالح است. چنان‌که پیش از این نیز گفتیم، به اذعان عموم مفسران دو صفت رحمن و رحیم پس از اسم جلاله «الله» ـ که ۱۱۴ بار در قرآن آمده ـ برای تبیین این نکته است که خداوند در کنار صفت رحمانیت و مهرگستری نسبت به همه انسان‌ها که به آن رحمت عام می‌گویند[2] دارای رحمت ویژه نسبت به مؤمنان نیز هست که واژه رحیم بدان ناظر است. براساس همین رحمت خاص، بارها در قرآن

---

۱. «و آنان را در طغیانشان فرومی‌گذارد تا سرگردان شوند.» (بقره (۲): ۱۵.)

۲. این ابیات سعدی ناظر به فراگیری رحمت خداوند است:

اگر با پدر جنگ جوید کسی — پدر بی‌گمان خشم گیرد بسی
وگر خویش راضی نباشد ز خویش — چو بیگانگانش براند ز پیش
وگر ترک خدمت کند لشکری — شود شاه لشکرکش از وی بری
ولیکن خداوند بالا و پست — به عصیان در رزق بر کس نبست
ادیم زمین سفره عام اوست — برین خوان یغما چه دشمن چه دوست

بوستان سعدی، ص ۶.

تأکید شده که خداوند دوستدار، حامی و یار مؤمنان است:

اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ ءَامَنُوا يُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ.[۱]

خداوند سرور کسانی است که ایمان آورده‌اند؛ آنان را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی به‌درمی‌برد.

همچنین بارها در کنار یادکرد قصه‌های پیامبران و امت‌های پیشین، از سنت یاری کردن پیامبران و مؤمنان نیز یاد کرده است، هرچند که آنان در ظاهر ضعیف و اندک بوده‌اند. درواقع بر همین مبناست که غلبه بر کافران سنت تغییرناپذیر خداوند اعلام شده است: «كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَ رُسُلِي؛[۲] خدا مقرر کرده است که حتماً من و فرستادگانم چیره خواهیم گردید.»

این درحالی است که خداوند یاری کردن مؤمنان را به‌عنوان حقی تخلف‌ناپذیر بر عهده گرفته است: «وكانَ حَقّاً عَلَيْنا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ.»[۳]

باز براساس همین سنت امداد است که خداوند سرانجامِ جهان را از آنِ صالحان می‌داند که با پیروزی بر کافران، فاسقان و ستمکاران، وارث زمین خواهند شد:

وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ.[۴]

و درحقیقت، در زبور پس از تورات نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد.

نیز برپایه همین سنت یاری رساندن به مؤمنان صالح است که خداوند بارها مسلمانان را در تنگناها و جنگ‌ها یاری رساند؛ نظیر این آیه:

أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُم بِثَلَاثَةِ ءَالَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنزَلِينَ.[۵]

آیا شما را بس نیست که پروردگارتان شما را با سه هزار فرشتهٔ فرودآمده یاری کند؟

دو چندان کردن شمار مسلمانان در چشم دشمنان، و کاستن شمار آنان در چشم مؤمنان نیز در

---

۱. بقره (۲): ۲۵۷؛ نیز این آیه: «وَ اللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ؛ و خدا یار پرهیزگاران است.» (جاثیه (۴۵): ۱۹.)
۲. مجادله (۵۸): ۲۱.
۳. روم (۳۰): ۴۷.
۴. انبیاء (۲۱): ۱۰۵.
۵. آل‌عمران (۳): ۱۲۴.

قرآن آمده است:

وَ إِذْ يُرِيكَمُوهُمْ إِذِ الْتَقَيْتُمْ فی أَعْيُنِكُمْ قَلِيلاً وَ يُقَلِّلُكُمْ فِی أَعْيُنِهِمْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْراً كانَ مَفْعُولاً.[1]

و آن‌گاه که چون با هم برخورد کردید، آنان را در دیدگان شما اندک جلوه داد و شما را [نیز] در دیدگان آنان کم نمودار ساخت تا خداوند کاری را که انجام‌شدنی بود، تحقق بخشد.

خداوند گاه به صورت علنی با فرستادن سه یا پنج هزار فرشته به یاری مؤمنان شتافته و به قلب آنان آرامش و اطمینان بخشیده است.[2]

افزون بر امت اسلامی که با فرض ایمان و عمل صالح هماره از سنت امداد و یاری خداوند بهره‌مندند پرهیزکاران با بهره‌یافتن از نیروی تشخیص حق از باطل (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَاناً)[3] یا روزی‌های خاص ـ بی‌آنکه انتظارش را داشته باشند ـ و خارج شدن از تنگناها، یکسره مشمول امداد الهی‌اند. (وَ مَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مخْرَجاً * وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لا يَحْتَسِبُ.)[4]

باری، همه اجزای هستی لشکر خدایند و هرکس با خدا باشد، همانا او اجزای هستی را به خدمت و یاری‌اش گسیل می‌دارد.

برای مطالعه بیشتر

شهید مطهری معتقد است که بسیاری از اکتشافات بشری ریشه در امدادهای غیبی دارد. او از ژاک هادامار این سخن را نقل کرده است:

وقتی ما به شرایط اکتشافات و اختراعات می‌اندیشیم، محال است بتوانیم اثر ادراکات ناگهانی درونی را نادیده بگیریم. هر دانشمند محققی کم‌وبیش این احساس را کرده

---

۱. انفال (۸): ۴۴.

۲. آل‌عمران (۳): ۱۲۳ ـ ۱۲۶. برای آگاهی بیشتر دراین‌باره بنگرید به: *المیزان*، ج ۹، ص ۲۰ ـ ۲۳؛ نیز *تفسیر نمونه*، ج ۳، ص ۷۸ و ج ۷، ص ۹۸ ـ ۱۰۳.

۳. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر از خدا پروا دارید، برای شما [نیروی] تشخیص [حق از باطل] قرار می‌دهد.» (انفال (۸): ۲۹.)

۴. «و هر کس از خدا پرواکند، [خدا] برای او راه بیرون‌شدنی قرار می‌دهد و از جایی که حسابش را نمی‌کند، به او روزی می‌رساند.» (طلاق (۶۵): ۲ ـ ۳.)

است که زندگی و مطالب علمی او از یک رشته فعالیت‌های متناوب ـ که در عده‌ای از آنها اراده و شعور وی مؤثر بوده و بقیه حاصل یک سلسله الهامات درونی می‌باشد ـ تشکیل شده است.

نیز در ادامه افزوده است:

دانشمند بزرگ عصر ما اینشتاین نیز چنین عقیده‌ای در باره فرضیه‌های بزرگ داشته و مدعی بوده است که مبدأ پیدایش فرضیه‌های بزرگ نوعی الهام و اشراق است.[1]

پژوهش و اندیشه

۱. درباره سنت املاء و استدراج تحقیقی ارائه کنید.

۲. امدادهای غیبی و سنت حمایت الهی از مؤمنان را بررسی کنید.

۳. فهرستی از سنت‌های الهی را در قرآن تهیه نموده، برای هر کدام آیه‌ای ذکر کنید.

منابع برای مطالعه و پژوهش

۱. جامعه و تاریخ از نگاه قرآن، محمدتقی مصباح‌یزدی، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی.

۲. قرآن و سنن الهی در اجتماع بشر، محمد محمدی گیلانی، تهران، سایه.

۳. برداشتی از جامعه و سنن اجتماعی در قرآن، محمدجعفر نجفی علمی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

۴. سنت‌های الهی، عبدالکریم زیدان، ترجمه مصطفی ذوالفقار نسب.

---

۱. *امدادهای غیبی در زندگی بشر*، ص ۸۰ ـ ۸۱.

فصل هفتم: ازدواج

یکی از شیرین‌ترین و پرخاطره‌ترین رخدادهای دوران حیات هر شخص ازدواج است؛ زیرا پسر یا دختر در سایه ازدواج، افزون بر پاسخ‌یابی معقول و منطقی به نیازهای غریزی، برای یک عمر در کنار خود، همنشین و هم‌رازی می‌یابد که می‌تواند بهتر و بیشتر از هرکس دیگر ـ حتی والدین و دوستان نزدیک ـ شادی‌ها و کامیابی‌های خود را با او تقسیم کند و در برخورد با تلخی‌ها و ناکامی‌ها به او پناه آورد. فرد در کنار همسر و در پرتو تلاش دو سویه، به استقلال مالی می‌رسد و با برخورداری از فرزندان، ضمن آنکه بازار زندگی‌اش رونق و صفایی دوباره می‌یابد، به نیاز جاودانه زیستن خود نیز پاسخی درخور می‌دهد و با تربیت فرزندانی صالح، خود را از نعمات دنیوی و اخروی بهره‌مند می‌سازد.

آنچه در این بین جای پرسش دارد، این است که اولاً نگاه دین به پدیدهٔ ازدواج چیست؟ دوم آنکه، ویژگی‌های همسر شایسته کدام است؟ و سوم اینکه، اسلام برای تحکیم روابط خانوادگی چه تمهیداتی اندیشیده است؟ در این فصل به دو پرسش نخست پاسخ می‌دهیم و به پرسش سوم نیز در فصل «روابط خانوادگی» خواهیم پرداخت.

جایگاه و ثمرات ازدواج از منظر قرآن و روایات

در کتاب مقدس در سِفْر تکوین (کتاب پیدایش) آمده است که خداوند پس از ورود آدم به باغ عدن برای آنکه او را از تنهایی بیرون آورد، خواب را بر او مستولی ساخت و سپس یکی از استخوان‌های

دنده‌اش را گرفت و از آن همسرش حوا را آفرید،[۱] اما از آیات قرآن چنین برمی‌آید که اولاً آفرینش حوا پیش از این انجام گرفته است؛ چه آنکه در بخشی از آیات خطاب به آدم آمده است که تو با همسرت در بهشت ساکن شوید: «وَ قُلْنا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ.»[۲] همچنین به هر دو خطاب شد که شیطان دشمن شماست: «فَقُلْنا يَا آدَمُ إِنَّ هٰذا عَدُوٌّ لَكَ وَ لِزَوْجِكَ.»[۳] نیز آمده است که شیطان، آدم و حوا هر دو را فریب داد: « فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطانُ.»[۴]

دوم آنکه، قرآن آفرینش حوا را از جان آدم می‌داند، نه استخوان دنده‌اش. به سخن دیگر، گوهر آفرینش زن و مرد یکی است:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ خَلَقَ مِنْها زَوْجَها.[۵]

ای مردم! از پروردگارتان که شما را از «نفس واحدی» آفرید و جفتش را [نیز] از او آفرید، پروا دارید.

براساس این آیات، آفرینش حوا با فاصلهٔ کوتاهی پس از آفرینش آدم و حتی پیش از ورود او به بهشت خاص انجام گرفته است. این امر از نیاز غریزی و فطری انسان به داشتن همسر حکایت دارد. بدین جهت خداوند در آیات متعددی در نظر گرفتن همسر برای انسان‌ها ـ اعم از زن یا مرد ـ را از نعمت‌های خود برشمرده است؛ مانند:

وَ اللّٰهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْواجاً وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَزْواجِكُمْ بَنِينَ وَ حَفَدَةً.[۶]

و خدا برای شما از خودتان همسرانی قرار داد و از همسرانتان برای شما پسران و نوادگانی نهاد.

افزوده شدن جمله «وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَزْواجِكُمْ بَنِينَ وَ حَفَدَةً» اشاره به نعمت فرزندداری دارد که در سایه ازدواج میسر است و خود یکی از نیازهای عاطفی انسان به شمار می‌رود. خداوند در آیه نخستِ

---

۱. **کتاب مقدس**، سفر تکوین، فصل اول: ۲، ۲۱ ـ ۲۴.
۲. بقره (۲): ۳۵.
۳. طه (۲۰): ۱۱۷.
۴. اعراف (۷): ۲۰.
۵. نساء (۴): ۱. برای آگاهی بیشتر در این زمینه بنگرید به: *زن در آیینه جلال و جمال*، ص ۴۲ ـ ۴۴.
۶. نحل (۱۶): ۷۲.

سوره نساء پس از اشاره به آفرینش آدم و حوا ایجاد و کثرت نسل انسانی را در سایه همین زوجیت می‌داند:

خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَها وَ بَثَّ مِنْهُما رِجالاً كَثِيراً وَ نِساءً.[1]

و جفتش را [نیز] از او آفرید و از آن دو، مردان و زنان بسیاری پراکنده کرد.

براساس این آیه، ازدواج افزون بر ارضای نیازهای عاطفی و فرزندداری و از سویی پاسخ به حس جاودانه ماندن، باعث تکثیر و بقای نسل آدمی می‌شود. در سوره روم تصویری روشن‌تر از ثمرات ازدواج نمایانده شده است.

وَ مِنْ آياتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْواجاً لِتَسْكُنُوا إِلَيْها وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً.[2]

و از نشانه‌های او اینکه از [نوع] خودتان همسرانی برای شما آفرید تا بدانها آرام گیرید، و میانتان دوستی و رحمت نهاد.

از این آیه چند نکته مهم برمی‌آید:

۱. چنان‌که اشاره کردیم، وجود همسر یکی از نشانه‌های قدرت و مهر خداوند نسبت به بندگان است که جای شکر و سپاس دارد.

۲. جمله «خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْواجاً» تأکیدی بر ادعای پیشین است که زن و مرد از یک گوهر آفریده شده‌اند و چنان نیست که زن از استخوان دنده مرد آفریده شده باشد.

۳. همان‌گونه که واژه‌شناسان گفته‌اند، به هر یک از مرد یا زن، زوج اطلاق می‌شود.[3] بنابراین خطاب آیه شامل مرد و زن هر دو است؛ یعنی خداوند برای شما مردان و زنان همسرانی از جنس خودتان قرار داده، نه آنکه تنها خطاب به مردان باشد که خداوند برای شما از زنان همسرانی قرار داده است.

۴. حکمت ازدواج در این آیه، سکون و آرامش‌یافتن مرد در کنار زن، و زن در کنار مرد دانسته شده است. این بدان معناست که از یک سو انسان به آرامش نیاز دارد و از دیگر سو کسی که همسری

---

۱. نساء (۴): ۱.

۲. روم (۳۰): ۲۱.

۳. *مفردات الفاظ القرآن*، ص ۳۸۴.

برنمی‌گزیند، درحقیقت سکون و آرامش روحی و فکری خود را در معرض آسیب قرار داده است؛ آرامشی که بخشی از آن مربوط به نیازهای جنسی، و بخشی دیگر ناظر به نیازهای عاطفی است. علامه طباطبایی دراین‌باره می‌گوید:

> ازآنجاکه زن و مرد نسبت به یکدیگر ناقص و نیازمندند، هریک به دیگری روی می‌آورد تا در کنار او آرامش بگیرد؛ زیرا هر ناقصی به کمالش مشتاق، و هر نیازمندی به چیزی که نیازش را برطرف کند، نیازمند است.[۱]

شهید مطهری نیز دراین‌باره چنین آورده است:

> تجربه نشان داده است که افرادی که در تمام عمر به‌خاطر هدف‌های معنوی، مجرد زندگی کرده و نخواسته‌اند زن و بچه داشته باشند که مانع رسیدن آنها به معنویات شود، در همه آنها یک نوع نقص ـ ولو به صورت خاصی ـ وجود داشته است. گویی انسان یک نوع کمال روحی دارد که آن کمال روحی جز در مدرسه خانواده در هیچ مدرسه‌ای کسب نمی‌شود.[۲]

۵. عمری کنار هم زیستن و در شادی‌ها و غم‌ها شریک یکدیگر بودن، محبت و همدلی ویژه‌ای می‌طلبد که بسیار فراتر از محبت‌های رایج میان دوستان است. بدین رو خداوند چنین محبت و پیوند قلبی را با تصرف تکوینی در میان دلهای زن و مرد ایجاد کرده است: «وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً.»

در تفاوت مودت و رحمت گفته شده که رحمت مهر باطنی و قلبی است و مودت اثری است که درنتیجه آن، مهر قلبی بر زبان یا رفتار ظاهر می‌شود؛[۳] یعنی خداوند در دل و در زبان و رفتار شما مهر و ملاطفت نسبت به یکدیگر را قرار داد.

بر پایهٔ این ثمرات، بسیار طبیعی است که ازدواج به‌عنوان سنت رایج میان پیامبران مورد تأکید باشد. بدین‌رو خداوند در توصیف پیامبرانﷺ چنین آورده است:

> وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلاً مِنْ قَبْلِكَ وَ جَعَلْنا لَهُمْ أَزْواجاً وَ ذُرِّيَّةً.[۴]
>
> و قطعاً پیش از تو [نیز] رسولانی فرستادیم و برای آنان زنان و فرزندانی قرار دادیم.

---

۱. *المیزان*، ج ۱۶، ص ۱۶۶.
۲. *تعلیم و تربیت در اسلام*، ص ۲۴۹.
۳. *المیزان*، ج ۱۶، ص ۱۶۶.
۴. رعد (۱۳): ۳۸.

این آیه در پاسخ به کسانی آمده که می‌گفتند کسانی که اقتضائات بشری داشته، مانند سایر مردم غذا می‌خورند، در بازار راه می‌روند[۱] و ازدواج می‌کنند، شایستگی پیامبری و هدایت مردم را ندارند و این تنها فرشتگان‌اند که به دلیل پیراستگی از این شائبه‌ها سزاوار آن‌اند که در دریافت وحی و ابلاغ آن به مردم وساطت کنند. قرآن در پاسخ به این سخنان می‌گوید: سنت ازدواج و فرزندداری فقط به پیامبرخاتمﷺ اختصاص ندارد، بلکه این سنت رایج میان همه پیامبران است.[۲] به عبارت روشن‌تر، از نظر خداوند میان اقتضائات بشری و رسیدن به مقام پیامبری منافاتی وجود ندارد.

اسلام و تشویق به ازدواج

افزون بر آیات پیش‌گفته ـ که برای ازدواج آثار مادی و معنوی برشمرده و آن را سنت پیامبرانﷺ دانسته ـ در اسلام حتی درباره پیشگامی و تسریع در ازدواج تشویق‌های فراوانی شده است. در سوره نور دراین‌باره چنین آمده:

وَ أَنْكِحُوا الْأَيامىٰ مِنْكُمْ وَ الصَّالِحِينَ مِنْ عِبادِكُمْ وَ إِمائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَراءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ اللَّهُ واسِعٌ عَلِيمٌ * وَ لْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لا يَجِدُونَ نِكاحاً.[۳]

بی‌همسران خود، و غلامان و کنیزان درستکارتان را همسر دهید؛ اگر تنگدست‌اند، خداوند آنان را از فضل خویش بی‌نیاز خواهد کرد، و خدا گشایشگر داناست و کسانی که [وسیله] زناشویی نمی‌یابند، باید عفت ورزند.

«أیامیٰ» جمع «أیم» است به معنای کسی که همسر ندارد؛ حال چه اصلاً ازدواج نکرده، یا به هر دلیل همسری نداشته باشد.[۴] برای بهتر دانستن مفهوم این آیه، نکاتی را در بارهٔ آن بازمی‌گوییم:

۱. فرمان به والدین برای همسر دادن فرزندان در این آیه، پس از آیاتی آمده که در آنها از مردان

---

۱. «وَ قالُوا ما لِهٰذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعامَ وَ يَمْشِي فِي الْأَسْواقِ لَوْ لا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونَ مَعَهُ نَذِيراً؛ و گفتند: این چه پیامبری است که غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود؟ چرا فرشته‌ای به سوی او نازل نشده تا همراه وی هشداردهنده باشد؟» (فرقان (۲۵): ۷.) نیز بنگرید به: فرقان (۲۵): ۲۰.

۲. برای آگاهی بیشتر در این زمینه بنگرید به: *تفسیرکبیر*، ج ۱۰، ص ۶۹؛ نیز: *روح المعانی*، ج ۸، ص ۳۴۲ ـ ۳۴۳.

۳. نور (۲۴): ۳۲ ـ ۳۳.

۴. *مفردات الفاظ القرآن*، ص ۱۰۰؛ نیز: *تفسیر جلالین*، ص ۴۶۲.

و زنان مؤمن خواسته شده چشمان خود را از حرام فروپوشند و خود را پیراسته نگاه دارند و نیز از زنان مؤمن خواسته شده که زینت‌های خود را آشکار نساخته، روسری بر سر کنند.[1] با این رهنمون‌ها فرمان به ازدواج داده شده و سپس اعلام شده که اگر کسی امکان ازدواج نداشت، پاکدامنی پیشه کند: «وَ لْيَسْتَعْفِفِ الَّذينَ لا يَجِدُونَ نِكاحاً.»

این رهنمون‌ها حاکی از چهار مرحله در برخورد با غریزه جنسی است:

یک. دعوت مردان و زنان مؤمن به عفت چشم و دامن، و مبارزه با خواهش‌ها و امیال نفسانی؛

دو. دعوت از دختران و زنان برای حفظ پوشش و پرهیز از زینت‌گرایی، به‌منظور دامن نزدن به شهوت‌رانی و امیال شهوانی؛

سه. فرمان به والدین برای مهیا ساختن زمینه‌های ازدواج جوانان و بیم نداشتن از فقر و مستمندی؛

چهار. ضرورت حفظ و پاکدامنی برای جوانانی که به هر دلیل زمینه ازدواج برای آنان فراهم نیست.

این نکات بیانگر آن است که اسلام با سرکوب غرایز جنسی مخالف است؛ تاآنجاکه ضمن دعوت به کنترل این غریزه، ازدواج را بهترین راه‌حل برای برخورد با این پدیده می‌داند.

۲. ممکن است این پرسش مطرح شود که چرا به‌جای فرمان دادن یا دعوت جوانان به ازدواج، اولیای آنان مخاطب فرمان الهی قرار گرفته‌اند؟[2] این امر از حکمت و عقلانیت بی‌بدیل احکام قرآنی حکایت دارد؛ زیرا جوانان چه به‌دلیل مشکلات مالی و عدم‌اشتغال و چه به‌علت شرم و آزرم عموماً از اقدام مستقیم دراین‌باره می‌پرهیزند. از این‌روی، مناسب‌تر آن است که والدین آنان مخاطب این فرمان قرار گیرند. از سوی دیگر، هیچ منعی ندارد که خطاب آیه را عام‌تر دانسته، حکومت اسلامی را نیز ـ که در سطحی ولایت و مسئولیت امت را برعهده دارد ـ مشمول این فرمان بدانیم. به دیگر سخن، بر حکومت اسلامی نیز لازم است زمینه‌های لازم برای تسهیل و تسریع ازدواج جوانان را فراهم سازد.

۳. جمله «إِنْ يَكُونُوا فُقَراءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» حکایت از آن دارد که مهم‌ترین عامل بازدارنده ازدواج برای جوانان، بیم از فقر و مستمندی است.

باری، اندیشه هزینه مراسم ازدواج، تأمین معاش، مسکن و سایر نیازمندی‌های زندگی زناشویی معمولاً جوانان را از ازدواج بازمی‌دارد. خداوند برای این دست از جوانان حمایت الهی و

---

۱. نور (۲۴): ۳۰ ـ ۳۱.

۲. می‌دانیم که امر «وانکحوا» ظهور در وجوب دارد. (بنگرید به: **تفسیرکبیر**، ج ۱۲، ص ۲۱۲.)

بی‌نیازسازی خانواده‌ها را ضمانت کرده است. این بدان معناست که خداوند از رهگذار اسباب و علل عادی و متداول، زوج‌های جوان را ـ که برای حفظ پاکدامنی خود و در پاسخ به دعوت خداوند ازدواج کرده‌اند ـ از تنگناهای مادی می‌رهاند. بر همین اساس، در روایات آمده است اگر کسی به خاطر ترس از فقر ازدواج نکند، دچار سوءظن به خدا شده است. امام‌صادق﵇ می‌فرماید:

مَنْ تَرَكَ التَّزْوِيجَ مَخَافَةَ الْفَقْرِ فَقَدْ أَسَاءَ الظَّنَّ بِاللَّهِ عَزَّوجَلَّ، إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ.[1]

هر کس از بیم فقر ازدواج را ترک کند، به خداوند متعال بدگمان شده است؛ چه خداوند می‌فرماید: اگر آنان [= جوانان در آستانه ازدواج] تنگدست‌اند، خداوند آنان را از فضل خویش بی‌نیاز خواهد کرد.

نیز در روایتی دیگر، پیامبر اکرمﷺ ازدواج را مایه افزایش روزی دانسته است:

اتَّخِذُوا الأَهْلَ فَإِنَّهُ أَرْزَقُ لَكُمْ.[2]

ازدواج کنید که باعث فراوانی روزی شما می‌شود.

روایات نیز همسو با قرآن بر اهمیت و ترغیب به ازدواج پای فشرده‌اند. محورهای مورد تأکید روایات بدین شرح است:

۱. ازدواج سنت پیامبرﷺ و رویگردانی از آن نیز رویگردانی از سنت آن حضرت به شمار می‌رود:

النِّكَاحُ سُنَّتِي فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي.[3]

این درحالی است که محبوب‌ترین و محکم‌ترین بنیاد در اسلام ازدواج دانسته شده:

مَا بُنِيَ فِي الإِسْلَامِ بِنَاء أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ عَزَّوجَلَّ و أَعَزَّ مِنَ التَّزْوِيجِ.[4]

هیچ بنایی در اسلام نزد خداوند محبوب‌تر و گرامی‌تر از ازدواج تشکیل نشده است.

---

۱. *میزان الحکمة*، ج ۲، ص ۱۱۸۰.
۲. همان، ص ۱۱۷۹.
۳. همان، ص ۱۱۷۸.
۴. همان.

۲. ازدواج زمینه به‌دست آوردن نیم یا بخشی از دین اعلام شده و تحصیلِ بخش دیگر آن نیز با تقوا دانسته شده است: «مَنْ تَزَوَّجَ فَقَدْ أَحْرَزَ شَطْرَ دِينِه فَلْيَتَّقِ اللّهَ فِي الشَّطْرِ الثَّانِي.»[۱]

بر همین اساس عبادت همسردار، بر افراد عزب ترجیح داده شده است.[۲]

۳. از ترک ازدواج به‌دلیل بیم از فقر، نهی شده و حتی ازدواج زمینه کسب روزی معرفی شده است؛ چنان‌که روایات آن را ذکر کردیم.

۴. از آنجاکه عزب ماندن و عدم‌پاسخگویی معقول و منطقی به نیازهای غریزی، شخص را در معرض آفات و انحرافات اخلاقی و رفتاری قرار می‌دهد، در روایات کسانی که تا لحظهٔ مرگ عزب بمانند بدترین مردگان دانسته شده‌اند: «شِرارُ مَوْتَاكُمُ الْعُزَّابُ.»[۳]

۵. در احادیث، دختران به‌مثابه میوه‌های درختان می‌باشند که می‌باید در زمان مناسب چیده شوند. از این‌رو به تعجیل در ازدواج در سنین جوانی توصیه شده است.[۴]

۶. در روایات برای کسانی که زمینه ازدواج جوانان را فراهم می‌سازند، پاداش‌های اخروی وعده داده شده است:

مَنْ زوّج اعزباً كانَ مِمَّن يَنْظُرُ اللّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيهِ يَومَ الْقِيامَةِ.[۵]

هر کس مقدمات ازدواج جوان مجردی را فراهم آورد، جزو کسانی خواهد بود که خداوند در روز قیامت به آنها [با مهربانی و رأفت] می‌نگرد.

تفکر رهبانی ترک ازدواج

از آنچه از قرآن و روایات درباره ازدواج گفتیم، می‌توان بدین نتیجه رسید که اسلام با غریزه جنسی برخوردی منطقی و واقع‌بینانه دارد و ضمن تأکید بر ضرورت وجود این غریزه و حکمت خداوند در پیش‌بینی آن، ازدواج را بهترین راه‌حل برای پاسخ به این غریزه می‌شناسد. در برابر برخورد اسلام با

---

۱. همان، ص ۱۱۷۹.

۲. همان. امام‌صادق‌علیه‌السلام فرمود: «رَكْعَتانِ يُصَلّيهما مُتَزَوِّجٌ أَفْضَلُ مِنْ سَبعينَ رَكعَةً يُصَلّيها غَيْرُ متزوّج: دو رکعت نمازی که همسردار به‌جای آورد، برتر از هفتاد رکعت نمازی است که شخص مجرد به‌جای می‌آورد.»

۳. همان، ص ۱۱۸۰.

۴. همان، ص ۱۱۸۱.

۵. همان، ص ۱۱۸۰ ـ ۱۱۸۱.

غریزه جنسی، تفکر رهبانیت و ترک ازدواج نیز هست که در گذشته و حال پیروانی داشته و دارد.

تفکر رهبانی، زن را مظهر دنیادوستی و دنیاگرایی می‌شناسد و معتقد است تنها راه رهایی از دنیاگرایی فاصله گرفتن از زنان است. این تفکر حتی زن را موجودی پلید می‌شناسد. باری، «عقاید تحقیرآمیز راجع به زن در میان ملل و اقوام قدیم، مبنی بر این است که زنْ انسان کامل نیست، [بلکه] برزخی است میان انسان و حیوان؛ زن دارای نفس ناطقه نیست؛ زن به بهشت هرگز راه نخواهد یافت و امثال اینها زیاد وجود داشته است.»[1]

برای مطالعه بیشتر

در میان ادیان غیرآسمانی، از همه بیشتر در آیین بودا بر تفکر رهبانی تأکید شده است. بودا می‌گوید: فرزندان، ثروت و خویشاوندی را فراموش کنید.[2]

از نگاه بودا، «حب به زن و فرزند چون متعاقب به مرگ و یا جدایی یا باعث فقر و تهیدستی می‌گردد، ... از این‌رو باید دل را به هیچ‌چیز و هیچ‌کس نبست.[3] از این جهت، ترک مطلق شهوت و ارزش‌های شهوانی در میان توصیه‌های ده گانه، چهارمین توصیه بودا بوده است.[4] بر این اساس در باره آیین بودا چنین داوری شده است:

گرایش اصلی در اخلاق دین بودایی، منفی، سرکوبگرانه، توأم با سکوت و خاموشی، فردی و غیراجتماعی است.[5]

بنابراین ارزش ننهادن به زن و زندگی خانوادگی، از نقاط ضعف دین بودایی شمرده می‌شود.[6]

در میان ادیان آسمانی، دین مسیحیت کنونی ـ که دچار تحریف شده ـ به ترک دنیا و به‌طورخاص

---

۱. *اخلاق جنسی در اسلام و جهان غرب*، ص ۱۵.
۲. *ادیان زنده دنیا*، ص ۱۰۶.
۳. *تاریخ جامع ادیان*، ص ۱۹۵.
۴. همان، ص ۱۹۷.
۵. *ادیان زنده دنیا*، ص ۱۰۶.
۶. همان، ص ۱۲۴.

به ترک ازدواج گرایش نشان داده است. آیه‌ای از سورهٔ حدید به همین رهبانیت برساخته ـ که به‌دروغ به حضرت مسیح علیه السلام نسبت داده شده ـ اشاره دارد:

وَ رَهْبانِيَّةً ابْتَدَعُوها ما كَتَبْناها عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغاءَ رِضْوانِ اللَّهِ فَما رَعَوْها حَقَّ رِعايَتِها.[1]

و [اما] ترک دنیایی که از پیش خود درآوردند، ما آن را بر ایشان مقرر نکردیم، مگر برای آنکه کسب خشنودی خدا کنند؛ با این حال آن را چنان‌که حق رعایت آن بود، منظور نداشتند.

«رهبانیت» به کارِ منسوب به رهبان (راهب‌ها) گفته می‌شود و راهب کسی است که به مرتبه خوف و خشیت از خداوند رسیده است.[2] رهبانیتی که از نظر قرآن نصرانیان برساخته‌اند، «تکالیفی [است] که فراتر از حد واجب بر خود لازم می‌کرده‌اند، اعم از عزلت و گوشه‌گیری، لباس خشن بر تن کردن، کناره‌گیری از زنان و عبادت کردن در میان غارها و صومعه‌ها.»[3]

امروزه روحانیان مسیحی اعم از کشیش‌ها و راهبه‌ها ـ به استثنای پاره‌ای از گروه‌های مسیحی که خود را تابع کلیسا نمی‌دانند ـ با چنین برداشتی از آیین مسیحیت و به ادعای خود با پیروی از عیسی علیه السلام ازدواج را بر خود حرام دانسته در تمام حیات خود مجرد می‌مانند.

برای مطالعه بیشتر

گریز از ازدواج در میان مسیحیت به‌دلیل تصویر پلیدی است که از زن و ازدواج با او ساخته‌اند. ازدواج از نظر این آیین عمل پلیدی است که انسان را از رشد و تعالی روحی بازمی‌دارد. بدین رو به عکس اسلام که مجرد زیستن را مذموم دانسته، ازدواج را زمینه رسیدن به کمال می‌داند، در آیین مسیحیت عزب ماندن عین کمال و رشد دانسته شده است. از این جهت، کلیسا تنها از باب دفع افسد به فاسد و اینکه گریزی از ازدواج نیست، آن را تجویز کرده است. برتراندراسل دراین‌باره می‌گوید:

در رسالات قدیسین به دو یا سه توصیف زیبا از ازدواج برمی‌خوریم، ولی در سایر

---

۱. حدید (۵۷): ۲۷.

۲. تفسیرکبیر، ج ۱۵، ص ۲۴۶.

۳. همان.

موارد پدران کلیسا از ازدواج به زشت‌ترین صورت یاد کرده‌اند.[۱]

شهید مطهری نیز درهمین‌باره چنین آورده:

از نظر آنان [=عالمان مسیحی] زن ذاتاً موجودی پلید بود و همبستری ولو با زن شرعی عمل کثیفی بود و لهذا افراد مقدس و پاک و منزه ـ افرادی که شایستگی داشتند به مقامات عالی روحانی برسند ـ کسانی بودند که در همه عمر زن را لمس نکرده بودند. پاپ از میان افرادی انتخاب می‌شده و اکنون هم چنین است که تمام عمر را مجرد به سر برده بودند ... می‌گفتند افرادی استعداد دارند این عمل مقدس را انجام دهند که در تمام عمر با هیچ زن تماس نداشته باشند ... همین‌ها هستند که بعداً کشیش و کاردینال می‌شوند و بعضی به حد پاپ [شدن] می‌شوند. می‌گفتند: «اما مردم که نمی‌توانند مجرد باشند؛ اگر ما به اکثر مردم بگوییم مجرد زندگی کنند، اینها مرتکب عمل زنا می‌شوند که پلیدتر است» ... بنابراین از باب دفع افسد به فاسد ازدواج را اجازه می‌دادند.[۲]

مقایسه‌ای میان تفکر رهبانی و نگاه اسلامی به ازدواج

مقایسه چنین تصویر نامناسبی از زن و ازدواج (در ادیان غیرآسمانی یا ادیان آسمانیِ دستخوش تحریف) با آنچه در اسلام درباره ارزش و جایگاه زن و ازدواج آمده، اصالت و آسمانی بودن دین اسلام را اثبات می‌کند. باری براساس روایات اسلامی، محبت و عشق به زنان ازجمله اخلاق پیامبران بوده است. امام‌صادق علیه‌السلام فرموده است: «مِنْ أَخْلَاقِ الْأَنْبِياءِ حُبُّ النِّسَاءِ.»[۳]

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده است:

حُبِّبَ إِلَيَّ مِن دنیاکُم النِّساءُ و الطِّیبُ و جُعِلَ قُرَّةَ عینی فِی الصَّلاةِ.[۴]

از دنیای شما، زنان و عطر محبوب من است و روشنی چشم من نماز است.

---

۱. *اخلاق جنسی در اسلام و جهان غرب*، ص ۱۴، به نقل از: *زناشویی و اخلاق*، ص ۳۱.
۲. *آشنایی با قرآن*، ج ۴، ص ۱۸.
۳. *الکافی*، ج ۵، ص ۳۲۰.
۴. *وسائل الشیعه*، ج ۲، ص ۱۴۳.

هنگامی که شماری از اصحاب پس از شنیدن نکوهش دنیا از زبان پیامبرﷺ به مسجد رفته، سوگند یاد کردند که تا زنده‌اند روزها روزه بگیرند و شب‌ها را نخوابند و از همسرانشان فاصله بگیرند، پیامبر مردم را گردآورد و چنین فرمود:

چرا گروهی زنان، غذا، عطر، خواب و لذایذ دنیا را بر خود حرام کرده‌اند؟ بدانید که من شما را فرمان نداده‌ام که کشیش و راهب باشید، و در دین من کنار گذاشتن گوشت و زنان و صومعه‌نشینی نیست؛ گردش امت من روزه، و رهبانیت آنان جهاد است ... بدانید که پیش از شما گروهی به‌خاطر سخت‌گیری زیاد بر خود، هلاک شدند و خداوند نیز بر آنان سخت گرفت.[1]

آن‌گاه این آیه نازل شد:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ * وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالاً طَيِّباً.[2]

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چیزهای پاکیزه‌ای را که خدا برای [استفاده] شما حلال کرده، حرام مشمارید و از حد مگذرید ـ که خدا ازحدگذرندگان را دوست نمی‌دارد ـ و از آنچه خداوند روزیِ شما گردانیده، حلال و پاکیزه را بخورید.

از گفتار پیامبرﷺ چنین برمی‌آید که ترک ازدواج به بهانه رهبانیت از سوی کشیشان و راهبان، در دوران ایشان رایج بوده است.

ویژگی‌های همسر شایسته از نگاه قرآن

گرچه قرآن به‌صراحت ویژگی‌های همسر شایسته را باز نگفته، از لابه‌لای آیات می‌توان شماری از ویژگی‌ها را به دست داد در اینجا به بررسی چهار ویژگی بسنده می‌کنیم:

---

۱. *مجمع البیان*، ج ۳، ص ۳۶۴.
۲. مائده (۵): ۸۷ ـ ۸۸.

۱. ایمان و خداباوری

در فرهنگ و آموزه‌های قرآن هماره ایمان بر تمام ارزش‌های مادی ترجیح داده شده است. بدین جهت در قرآن به‌عکس نگاه تحقیرآمیز مترفان و متکبران که ثروت و جایگاه اجتماعی را ارزشی انسانی و مایه فخر و مباهات می‌دانستند، بر این نکته تأکید شده که پیامبرانﷺ عموماً از انسان‌های متوسط و گاه توده فقیر انتخاب شده‌اند؛ تاجایی‌که مشرکان اعتراض می‌کردند چرا قرآن بر افراد متموّل و نام‌آوری همچون ولیدبن مغیره فرود نیامده است:

وَ قالُوا لَوْ لا نُزِّلَ هٰذَا الْقُرْآنُ عَلىٰ رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ.[۱]

و گفتند: چرا این قرآن بر مردی بزرگ از [آن] دو شهر فرودنیامده است؟

انبیا نیز ملزم شدند از پیروان پابرهنه خود در برابر طعنه کافران حمایت کنند؛ چنان‌که قرآن دراین‌باره می‌فرماید:

وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَداةِ وَ الْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَ لا تَعْدُ عَيْناكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَياةِ الدُّنْيا.[۲]

و با کسانی که پروردگارشان را صبح و شام می‌خوانند [و] خشنودی او را می‌خواهند، شکیبایی پیشه کن و دو دیده‌ات را از آنان برمگیر که زیور زندگی دنیا را بخواهی.

این درحالی است که سوره عبس نیز برای هشدار به کسانی که به‌خاطر فقرْ مستمندان را تحقیر می‌کنند، فروفرستاده شد.[۳] بر این اساس، خداوند ایمان را مهم‌تر از هر ارزش مادی دیگر ـ ازجمله زیبایی ـ دانسته است.

---

۱. زخرف (۴۳): ۳۱. در این‌باره بنگرید به: *تفسیر تبیان*، ج ۹، ص ۱۹۵ ـ ۱۹۶.

۲. کهف (۱۸): ۲۸. آیه‌ای دیگر نیز ناظر به این نکته است: «وَ لا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَداةِ وَ الْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ: وکسانی را که پروردگار خود را بامدادان و شامگاهان می‌خوانند ـ درحالی‌که خشنودی او را می‌خواهند ـ مران.» (انعام (۶): ۵۲.)

۳. برای آگاهی بیشتر از سبب نزول آیات نخستین این سوره، بنگرید به: *المیزان*، ج ۲۰، ص ۱۹۹ ـ ۲۰۰؛ *مجمع البیان*، ج ۱۰، ص ۶۶۳ ـ ۶۶۴.

خداوند در سوره بقره شرط ازدواج با مشرکان را ایمان آنان دانسته است:

وَ لا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكاتِ حَتَّى يُؤْمِنَّ وَ لَأَمَةٌ مُؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ وَ لَوْ أَعْجَبَتْكُمْ وَ لا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُوا وَ لَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ وَ لَوْ أَعْجَبَكُمْ أُولئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَ الْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ.[1]

و با زنان مشرک ازدواج مکنید تا ایمان بیاورند. قطعاً کنیز باایمان بهتر از زن مشرک است، هرچند [زیبایی] او شما را به شگفت آورد، و به مردان مشرک زن مدهید تا ایمان بیاورند. قطعاً برده باایمان بهتر از مرد آزاد مشرک است، هرچند شما را به شگفت آورد. آنان [شما را] به سوی آتش فرامی‌خوانند، و خدا به فرمان خود، [شما را] به سوی بهشت و آمرزش می‌خواند.

چنان‌که پیداست، نهی در این آیه شامل ازدواج پسران و دختران آزاد مسلمان با دختران و پسران آزاد مشرک است. خداوند در این مقام تذکر می‌دهد که اگر مردی مسلمان و آزاد ـ که بالطبع باید با زن آزاد که هم‌کفو اوست، ازدواج کند ـ کنیزی مؤمن را به همسری برگزیند، بهتر از ازدواج با دختری آزاد و زیبا اما فاقد ایمان است. همچنین به‌عکس، ازدواج دختر مسلمان آزاد با بنده مسلمان، بهتر از ازدواج با جوان مشرکِ بی‌ایمان است، هرچند آزاد و زیبا باشد. به دیگر بیان، ایمان و خداباوری و یکتاپرستی، بر آزاد و زیبا بودن ترجیح داده شده است. استدلال قرآن بر این برتری آن است که گرچه مشرکان ـ به دلیل آزاد و زیبا بودن ـ برتری ظاهری دارند، چون زناشویی با آنان باعث لغزش‌های عقیدتی و اخلاقی فرد مسلمان می‌شود، کنیزان و بردگان مسلمان بر آنان ترجیح دارند. این امر برای جوانان که گاه سخت شیفته و شیدای جمال و زیبایی ظاهری یا موقعیت مادی و اجتماعی دختران و پسران می‌شوند و ارزش‌های دینی و معنوی را فدای آن می‌سازند، هشدار و رهنمون مناسبی است. گفتنی است بسیاری از ازدواج‌هایی که براساس زیبایی‌های ظاهری شکل گرفته، بعدها از هم فروپاشیده است.

نکته دیگر آنکه، به زن و شوهرها نیز توصیه شده است که به ارزش‌های معنوی اهتمام ورزند. در سوره نساء پس از توصیه به مردان برای معاشرت نیک با زنان اعلام شده که اگر ظاهر زنانتان یا هر جهت دیگر آنان چندان خوشایندتان نیست، نباید از یاد ببرید که چه‌بسا خداوند به‌خاطر ارزش‌های

---

۱. بقره (۲): ۲۲۱.

پنهان معنوی و روحی، خیر فراوان در آنها به ودیعت نهاده باشد:

وَ عاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَ يَجْعَلَ اللَّهُ فيهِ خَيْراً كَثيراً.[1]

و با آنها به شایستگی رفتار کنید و اگر از آنان خوشتان نیامد، پس چه‌بسا چیزی را خوش نمی‌دارید و خدا در آن مصلحت فراوان قرار می‌دهد.

در روایات، ضمن همتا دانستن مردان و زنان، چنین دستور داده شده که در صورت برخورداری شخص از دین و امانت‌داری، با ازدواج او مخالفت نکنید که باعث فتنه و فساد می‌شود.[2] از سویی دیگر توصیه شده که همواره دین بر زیبایی، مال، نسب و موقعیت اجتماعی ترجیح داده شود. چنانکه رسول‌اکرمﷺ فرمود:

تُنْكَحُ الْمَرْأَةُ علىٰ أَربعٍ خصال: علىٰ مالِها، و علی دينِها، و علی جمالها، و علی حَسَبِها و نسبها، فعليكَ بذاتِ الدّين.

با زن به خاطر چهار خصلت ازدواج می‌شود: به خاطر مالش، دینش، زیبایی‌اش و حسب و نسب خانوادگی، تو به خاطر دینش ازدواج کن.[3]

۲. عفت و پاکدامنی

خداوند یکی از ویژگی‌های همسران بهشتی را طهارت و پاکی آنان دانسته است:

«وَ لَهُمْ فيها أَزْواجٌ مُطَهَّرَةٌ:[4] و در آنجا همسرانی پاکیزه خواهند داشت.»

این ویژگی در سه آیه تکرار شده که انتخاب آن در میان سایر ویژگی‌ها بیانگر اهمیت آن است.[5] طهارت مورد اشاره در این آیه، افزون بر عفت و پاکدامنی می‌تواند به طهارت و پاکی روحی آنان نیز اشاره داشته باشد؛ یعنی همسران بهشتی علاوه بر آلوده نبودن دامنشان از هرگونه گناه، از نظر

---

۱. نساء (۴): ۱۹.

۲. رسول خداﷺ فرمود: «إذا جائكم مَنْ تَرْضَوْنَ دِينَه و أَمانَتَه يخطب [اليكم] فَزَوِّجُوه، إن لا تَفْعَلوه تَكُنْ فِتنةٌ فِي الأَرضِ و فسادٌ كبيرٌ.» (*ميزان الحكمة*، ج ۲، ص ۱۱۸۱.)

۳. همان.

۴. بقره (۲): ۲۵؛ آل‌عمران (۳): ۱۵؛ نساء (۴): ۵۷.

۵. *تفسیر نمونه*، ج ۱، ص ۹۶.

روحی نیز دارای صفای باطن‌اند؛ آن سان که گَرد رذایل اخلاقی ـ که معمولاً به پیوند زناشویی آسیب می‌رساند ـ بر آینه جانشان ننشسته است. در سوره رحمن نیز در توصیف همسران بهشتی آمده است:

فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَ لا جَانٌّ.[1]

در آن [باغ‌ها، دلبرانی] فروهشته‌نگاه‌اند که دست هیچ انس و جنی پیش از ایشان به آنها نرسیده است.

«طَرْف» به معنای نگاه است و «قَاصِرَاتُ الطَّرْف»، یعنی زنانی که تنها چشمشان به همسرانشان دوخته است و هرگز به دیگران چشم هوس نمی‌دوزند.[2] بی‌تردید یکی از بنیادی‌ترین ارکان حفظ و ماندگاری بنای خانواده، عفیف بودن همسران به‌ویژه زن پیش از ازدواج و پس از آن است. در روایتی پیامبر اکرمﷺ فرمود: از گیاه روییده در مزبله اجتناب کنید. سؤال شد: ای رسول‌خدا! مقصود از چنین گیاهی چیست؟ فرمود: زنی زیبا که در خانواده‌ای ناصالح رشد کرده است.[3]

شاید تمثیل چنین دخترانی به گیاهان روییده در مزبله، از آن روست که آنها باوجود زیبایی ظاهری، به‌دلیل تربیت غلط و همنشینی با خانواده لجام‌گسیخته، عفت و پاکدامنی برای آنان مفهوم روشنی ندارد. البته این امر را نباید تنها ویژهٔ دختران و زنان دانست، بلکه عفت و پاکدامنی مردان نیز در حفظ و ماندگاری و دل‌سپردن زن به حریم و حرمت خانواده تأثیر بسزایی دارد. شاید یکی از معانی آیه «الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَ الْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَ الطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَ الطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ»[4] همین نکته باشد؛ یعنی زنان پلید شایسته مردان پلیدند و به‌عکس مردان پلید نیز شایسته زنان پلید. اما در برابر، زنان پاک برای مردان پاک، و مردان پاک نیز برای زنان پاک‌اند.[5] ضرورت مجانست و هم‌سنخی در طهارت و پاکی میان زن و مرد، از پیام‌های اصلی این آیه است.

---

۱. الرحمن (۵۵): ۵۱

۲. بنگرید به: *روح المعانی*، ج ۱۵، ص ۱۸۱.

۳. «إِيَّاكُم وَخَضْراءَ الدِّمَنِ، قيل: يا رسولَ اللّه و ما خَضْراءُ الدِّمَنِ؟ قال: الْمَرأَةُ الْحَسْناءُ فِي مَنبِتِ السُّوءِ.» (*میزان الحکمة*، ج ۲، ص ۱۱۸۳.)

۴. «زنان پلید برای مردان پلیدند و مردان پلید برای زنان پلید؛ و زنان پاک برای مردان پاک‌اند، و مردان پاک برای زنان پاک.» (نور (۲۴): ۲۶.)

۵. برای آگاهی از تفسیر آیه بنگرید به: *روح المعانی*، ج ۱۰، ص ۱۹۳؛ نیز: *تفسیر کبیر*، ج ۱۲، ص ۱۹۵ ـ ۱۹۶.

۳. نیک خلقی

اخلاق نیک و خوش‌خلقی به‌مثابه روغنی است که از سایش و فرسودگی قطعات انسانی در اثر برخورد و اصطکاک مداوم جلوگیری می‌کند. زن و شوهری که در سراسر زندگی می‌باید یکدیگر را در کنار هم نظاره‌گر باشند، اگر یکی یا هر دوی آنان خوش‌خلق نباشند، خیلی زود زندگی‌شان به جدایی می‌انجامد. گرچه بدرفتاری و سوءخلق ممکن است برای لحظاتی زمام نفس افراد را از دستشان برباید، اگر این رفتارها ملکه نشده باشد، هم‌چنان تحمل‌پذیر است. اما آنجا که بدخلقی صفت راسخ و ماندگار نفسانی فرد شود مقابله با آن بسیار دشوار خواهد بود. آمار نشان می‌دهد که یکی از مؤثرترین عواملی که همسران را به طلاق می‌کشاند، سوءخلق آنهاست. بنابراین بهترین راه مقابله با این آسیب، انتخاب همسری خوش‌خلق در آغاز راه ازدواج است.

برخی از مفسران مقصود از آیه «فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حِسَانٌ»[1] در توصیف همسران بهشتی را زنان خیّر، نیک‌منش، زیبارو و زیباسیرت دانسته‌اند. بر این اساس مقصود از «حسان» تنها زیبایی اندام و چهره نیست، بلکه زیبایی سیرت را نیز دربرمی‌گیرد[2] که بالطبع خوش‌خلقی از برترین مصادیق آن است.

در روایات نیز از ازدواج با بدخلق‌ها نهی شده است. شخصی می‌گوید از امام‌رضاؑ در نامه‌ای پرسیدم: کسی از خویشاوندانم از دخترم خواستگاری کرده است، اما او سوءخلق دارد. امام فرمود: اگر بدخلق است، با او وصلت نکن.[3]

۴. برخورداری از فضایل اخلاقی

قرآن‌کریم ضمن تبیین ماجرای موسیؑ، گریز او از مصر به خاطر کشتن یکی از قبطیان و ورودش به دیار شعیب و ملاقات با دختران او و یاری رساندن به آنان در سیراب کردن گوسفندان و سرانجام ازدواج با یکی از آن دختران را بیان کرده است.

محور اصلی طرح این ماجرا بیانی است از مقدمات به رسالت رسیدن موسیؑ، اما در کنار آن، نکات درس‌آموزی درباره معیارهای همسر شایسته به دست داده شده که برای روشن شدن این امر

---

۱. «در آنجا [زنانی] نکوخوی و نکورویند.» (الرحمن (۵۵): ۷۰)

۲. بنگرید به: *المیزان*، ج ۱۹، ص ۱۱۱؛ نیز: *روح المعانی*، ج ۱۵، ص ۱۸۸.

۳. *میزان الحکمة*، ج ۲، ص ۱۱۸۳.

نخست آیات این ماجرا را از نظر می‌گذرانیم:

و چون به آب مدین رسید، گروهی از مردم را بر آن یافت که [دام‌های خود را] آب می‌دادند، و پشت سرشان دو زن را یافت که [گوسفندان خود را] دور می‌کردند. [موسی] گفت: «منظورتان [از این کار] چیست؟» گفتند: «[ما به گوسفندان خود] آب نمی‌دهیم تا شبانان [همگی گوسفندانشان را] برگردانند، و پدر ما پیری سالخورده است.» پس برای آن دو [گوسفندان را] آب داد، آن گاه به سوی سایه برگشت و گفت: «پروردگارا! من به هر خیری که سویم بفرستی، سخت نیازمندم.» پس یکی از آن دو زن درحالی‌که به آزرم گام برمی‌داشت، نزد وی آمد [و] گفت: «پدرم تو را می‌طلبد تا تو را به پاداش آب دادن [گوسفندان] برای ما، مزد دهد»، و چون [موسی] نزد او آمد و سرگذشت [خود] را بر او حکایت کرد، [وی] گفت: «مترس که از گروه ستمگران نجات یافتی.» یکی از آن دو [دختر] گفت: «ای پدر! او را استخدام کن؛ چرا که بهترین کسی است که استخدام می‌کنی: هم نیرومند [و هم] مورد اعتماد است.» [شعیب] گفت: «من می‌خواهم یکی از این دو دختر خود را [که مشاهده می‌کنی]، به نکاح تو درآورم، به این [شرط] که هشت سال برای من کار کنی و اگر ده سال را تمام گردانی، اختیار با توست و نمی‌خواهم بر تو سخت گیرم و مرا ان‌شاءالله از درستکاران خواهی یافت.»[1]

از این آیات هفت نکته دانسته می‌شود:

۱. دختران شعیب پیامبر در اطراف شهر مدین بسان سایر مردم به چرای گوسفندان اشتغال داشتند. آنان پیری پدر و ناتوانی او را دلیل کار خود اعلام کردند. این امر ضمن تأکید بر اهمیت یاری والدین و ضرورت همکاری و همدلی اعضای خانواده در تأمین نیازهای اقتصادی، بیانگر نکته مهم دیگری است و آن اینکه دین با حضور زنان در اجتماع و برعهده گرفتن کارهای دشوار ـ همچون شبانی گوسفندان ـ هیچ مخالفتی ندارد.

۲. از جمله «لا نَسْقِی حَتَّیٰ یُصْدِرَ الرِّعَاءُ»[2] چنین برمی‌آید که دختران شعیب ضمن حضور در اجتماع مردان، از اختلاط و هم‌دوشی با آنان ـ که مستلزم شکستن حریم الهی است ـ اجتناب

---

۱. قصص (۲۸): ۲۳ ـ ۲۸.

۲. «[ما به گوسفندان خود] آب نمی‌دهیم تا شبانان [همگی گوسفندانشان را] برگردانند.» (قصص (۲۸): ۲۳.)

کرده‌اند. از جمله «فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ»[1] نیز در می‌یابیم که منش دختران شعیب در زندگی رعایت شرم، آزرم و حیا بوده است.

بر این اساس، زنان با رعایت اصل عدم‌اختلاط و اصل عفت و حیا آزادند تا مسئولیت‌های جاری زندگی را بر عهده گیرند. از سوی دیگر، همین دو جمله شخصیت اخلاقی و رفتاری دختران شعیب را نیز به تصویر کشیده که بی‌تردید در گزینش یکی از آنان به‌عنوان همسر مؤثر بوده است.

۳. موسی جوان مجردی که تنها در بیابان‌ها راه می‌سپرد، به دختران شعیب رسید و بی‌آنکه تحت تأثیر هواهای نفسانی خود باشد با کمال عفت و پاکدامنی با آنان به گفتگو پرداخت و با وجود گرسنگی و خستگی شدید، گوسفندان دختران شعیب را آب داد. این امر نشان می‌دهد که سخن گفتن دختران و پسران با یکدیگر درصورتی‌که با هدفی معقول و به دور از هوس‌های شیطانی باشد، بی‌اشکال است. از دیگر سوی، عفت و پاک‌منشی موسی‌ؑ مورد توجه دختران شعیب قرار گرفت؛ چنان که یکی از آنان یعنی «صفورا» که بعداً به همسری او درآمد، به پدرش توصیه کرد که او را استخدام کند؛ زیرا او مردی قوی و امین است. توانمندی موسی‌ؑ با کشیدن آب از ته چاه برای آنان آشکار شد، اما امانت‌داری او چگونه برایشان ثابت شد؟ گفته‌اند هنگامی که موسی‌ؑ به همراه یکی از دختران شعیب روانه خانه شعیب بود، وزش باد دامن آن دختر را بالا زد و موسی با دیدن این صحنه از او خواست تا از آن دختر پیشی‌گیرد تا چشمش به چنین صحنه‌هایی نیفتد.[2]

پس آنان چه در برخورد اولیه و چه به هنگام برگشت موسی به خانه شعیب، عفت و پاکدامنی او را دریافتند و بر همین اساس یکی از آنان موسی را به امانت‌داری ستود و بی‌تردید همین صفات اخلاقی بود که در پیشنهاد شعیب مبنی بر ازدواج او با یکی از دخترانش مؤثر افتاد.

۴. روح فتوت و جوانمردی در رفتار موسی با یاری رساندن به دختران شعیب ـ با وجود خستگی و گرسنگی زیاد و آن هم بی‌هیچ چشمداشت مادی ـ موج می‌زند. او با این کار نشان داد که انسانی بزرگ و بافتوّت است.

۵. درباره جمله «رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ»[3] پروردگارا، من به هر خیری که سویم بفرستی

---

۱. «پس یکی از آن دو زن ـ در حالی که به آزرم گام بر می‌داشت ـ نزد وی آمد.» (قصص (۲۸): ۲۵.)
۲. *تفسیر نور الثقلین*، ج ۴، ص ۱۲۲ ـ ۱۲۳؛ نیز: *تفسیر صافی*، ج ۴، ص ۸۷.
۳. قصص (۲۸): ۲۴.

سخت نیازمندم.» گفته‌اند که او چون بسیار گرسنه بود، پس از یاری رساندن به دختران شعیب زیر سایه درختی رفت و از خدا خواست تا مشتی خرما یا تکه‌ای نان[۱] به او ارزانی دارد. این امر نشان می‌دهد موسی﵇ هنگامی که دیار مصر و کاخ فرعون را ترک کرد، درحقیقت تمام آنچه داشت را رها ساخته و هیچ مالی همراه نداشته است، اما با این حال در کنار کسب امنیت، همسری شایسته ـ همچون دختر شعیب ـ نصیبش شد و از زندگی خوش و لذت‌بخشی بهره‌مند گشت. این امر بیانگر تحقق وعده الهی است که پیش از این نیز از آن یاد کردیم و آن اینکه خداوند با لطف خود همسران فقیر را بی‌نیاز می‌سازد. (إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ.)[۲]

۶. شعیبِ پیامبر با دیدن موسی﵇ و ارزیابی شخصیت انسانی و اخلاقی او، ازدواج با یکی از دخترانش را به وی پیشنهاد می‌کند، با آنکه این امر خلاف مرسوم و عادت است؛ زیرا خواستگاری می‌باید از سوی داماد باشد، نه پدر عروس. این امر نشان می‌دهد که از نظر قرآن آنجا که انسان به دامادی صالح و شایسته و برخوردار از سجایای اخلاقی برخورد و خود نیز دختری هم‌کفو و شایسته داشت، بسیار بجا و نیکوست که خود پیشدستی کرده، با پیشنهاد ازدواج مقدمات این پیوند را فراهم آورد.

۷. مهر از شرایط ازدواج، و هدیه‌ای است که خداوند برعهده گرفتن و پرداخت آن را از سوی مردان لازم دانسته است. در این ماجرا چون شعیب دانست که موسی﵇ مالی ندارد، با واگذاری مسئولیت اداره امور زندگی‌اش به مدت هشت یا ده سال (در عین تحفّظ بر اصل مهر) آن را متناسب با توان داماد خود در نظر گرفت. افزون بر این، با مخیر ساختن موسی﵇ میان هشت یا ده سال و تأکید بر اصل عدم‌سخت‌گیری (وَ مَا أُرِيدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ)،[۳] به همه خانواده‌ها این پیام مهم را ابلاغ کرد که در ازدواج باید بر اصل آسان‌گیری و رعایت توان جوانان پای فشارند.

رعایت همین نکات، پیوندی مستحکم میان موسی﵇ و همسرش برقرار کرد و او نیز در پاسخ

---

۱. در برخی از روایات، «خیر» را غذا یا تکه‌ای نان، و در برخی دیگر مشتی خرما گفته‌اند. که مضمون همه آنها تقاضای غذاست. (بنگرید به: *تفسیر نور الثقلین*، ج ۴، ص ۱۲۱؛ *تفسیر صافی*، ج ۴، ص ۸۶.)

۲. نور (۲۴): ۳۲.

۳. قصص (۲۸): ۲۷.

به محبت و بزرگواری شعیب، به جای هشت سال، ده سال به او خدمت نمود.[۱]

پژوهش و اندیشه

۱. شرایط همسر شایسته را از منظر آیات و احادیث بررسی کنید.

۲. مراحل برخورد با غریزه جنسی را از نگاه قرآن بررسی کنید.

۳. دربارهٔ موانع ازدواج پیش‌روی جوانان و راه‌حل‌های مقابله با آن تحقیقی ارائه کنید.

۴. کتاب «بررسی نگرش دانشجویان درباره ازدواج» را مورد مطالعه قرار داده و مقاله‌ای ارائه کنید.

منابع برای مطالعه و پژوهش

۱. تفسیر نمونه، ناصر مکارم‌شیرازی، ج ۱۴، تهران، دارالکتب الاسلامیه.

۲. اخلاق در قرآن، محمدتقی مصباح یزدی، ج ۲، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

۳. اخلاق جنسی در اسلام و جهان غرب، مرتضی مطهری، تهران، صدرا.

۴. خانواده در قرآن، احمد بهشتی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.

۵. نظام خانواده در اسلام، حسین انصاریان، قم، امالیها.

۶. ازدواج مکتب انسان‌سازی، سیدرضا پاک‌نژاد، قم، اخلاق.

۷. مسائل ازدواج و حقوق خانواده، علی‌اکبر بابازاده، قم، بدر.

۸. بررسی نگرش دانشجویان در باره ازدواج، معاونت آموزشی و پژوهشی نهاد، تهران، روابط عمومی نهاد نمایندگی ولی فقیه در دانشگاهها.

۹. سایت www.WOMENRC.com

---

۱. *تفسیر نور الثقلین*، ج ۴، ص ۱۲۴ ـ ۱۲۵؛ نیز: *تفسیر صافی*، ج ۴، ص ۸۷.

فصل هشتم: روابط خانوادگی (آیین همسرداری)

گستره مفهوم خانواده

خانواده به‌عنوان کوچک‌ترین واحد اجتماعی مفهومی انتزاعی است که در محدودترین گستره مفهومی خود، با ازدواج میان مرد و زن شکل می‌گیرد.[1] بر این اساس، ازدواج را باید نخستین مرحله شکل‌گیری این مفهوم دانست. در این مرحله، مقصود از روابط خانوادگی فقط رابطه زن و شوهر است که به بررسی آیین و اخلاق همسرداری می‌پردازد. با تولد فرزندان مفهوم خانواده گستردگی بیشتری می‌یابد و اگر قرار باشد روابط خانوادگی در این مرحله نیز مورد بررسی قرار گیرد، می‌باید افزون بر روابط زن و شوهر، روابطی دیگر را نیز بررسیم که از این قرارند:

۱ . روابط هر یک از والدین با فرزندان؛

۲ . روابط فرزندان با والدین؛

۳ . روابط فرزندان با یکدیگر.

با ملاحظه بستگان نزدیک ـ همچون پدربزرگ، مادربزرگ، عمه‌ها، عموها، خاله‌ها، دایی‌ها و فرزندان آنان ـ گستره سوم مفهوم خانواده که به معنای خانواده بزرگ است، شکل می‌گیرد. البته با

---

۱. مفهوم حقوقی خانواده چنین است: «یک واحد حقوقی است که لااقل از یک زن و یک مرد که بین آنها رابطه زوجیت وجود پیدا کرده، ناشی می‌شود، ولی وجود زن و مرد اگرچه در ابتدا شرط حدوث آن است، ولی شرط بقای آن نیست؛ مانند خانواده‌ای که از یک مادر و یک فرزند تشکیل می‌شود و پدر خانواده مرده باشد. به هر صورت لااقل دو نفر شرط تحقق آن است.» (*ترمینولوژی حقوق*، ص ۲۵۶ ـ ۲۵۷.)

ملاحظه همه بستگان با چند واسطه، مفهوم «تبار و عشیره» نیز می‌تواند شکل گیرد. بنابراین بررسی روابط خانوادگی در این گستره وسیع، مباحث گسترده‌ای را نیز می‌طلبد.

در قرآن و روایات به مسائل و مباحث خانواده در هر سه بستر توجه شده است: مباحث مفهوم نخستین خانواده، یعنی روابط همسران بیشتر در قالب واژه‌های «زوج»، «زوجه»[۱] و«نساء»[۲] و همچنین گستره دوم مفهوم خانواده، یعنی همسر و فرزندان بیشتر در مفاهیمی همچون «والدین»،[۳] «اولاد»،[۴] «أبنا»[۵] و نیز مفهوم «اهل»، «آل» و «آل البیت»[۶] آمده است. خانواده به مفهوم سوم که بستگان و فامیل را تشکیل می‌دهد نیز با مفاهیم «رحم» و «ارحام»[۷] مورد توجه قرآن و روایات قرار گرفته است.

حقوق و وظایف متقابل همسران

آنچه در این مبحث موردنظر است، بررسی روابط خانوادگی در مفهوم نخست یا آیین همسرداری است. ما دراین فصل به حقوق و وظایف زن و شوهر نسبت به یکدیگر و آسیب‌شناسی روابط خانوادگی از منظر قرآن خواهیم پرداخت.

۱. مهرورزی

بی‌تردید مهم‌ترین وظیفه زن و شوهر و به‌ویژه شوهران مهرورزی با قلب، زبان و عمل است. اساساً کانون خانواده براساس حس مهرورزی شکل می‌گیرد و چنان‌که در مبحث ازدواج آوردیم، خداوند برای تأمین نیاز فطری انسان به همدم، برای او همسر قرار داد تا به سکون و آرامش رسد. (وَ مِنْ ءَايَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكم مِنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوَجاً لِّتَسكُنُوا إِلَيْهَا.)[۸]

---

۱. نظیر این آیات: بقره (۲): ۳۵؛ احزاب (۳۳): ۳۷؛ طه (۲۰): ۱۳۱.

۲. بنگرید به: نساء (۴):۳، ۴، ۷، ۱۹، ۲۲، ۳۲، ۴۳.

۳. مانند این آیات: بقره(۲): ۸۳، ۱۸۰ و ۲۱۵؛ نساء(۴): ۳۶ و ۱۳۵.

۴. بنگرید به: بقره (۲): ۲۳۳؛ نساء (۴): ۱۱؛ انعام(۶): ۱۵۱.

۵. نظیر: نساء (۴): ۱۱ و ۲۳؛ نور (۲۴): ۳۱؛ احزاب (۳۳): ۵۵.

۶. بنگرید به: نساء (۴): ۳۵؛ مریم (۱۹): ۵۵؛ نمل (۲۷): ۷؛ ص (۳۸): ۴۳.

۷. نظیر این آیات: نساء (۴): ۱؛ انفال (۸): ۷۵؛ احزاب (۳۳): ۶؛ ممتحنه (۶۰): ۳.

۸. روم (۳۰): ۲۲۱.

به‌یقین تأمین نیازهای غریزی در برابر نیازهای عاطفی ـ برای کسب آرامش و سکون ـ نقشی به‌مراتب ضعیف‌تر دارد. بهترین شاهد آن پیوند و دلبستگی عمیقی است که در میان همسران موفق از دوران میانسالی به بعد ـ با وجود فروخوابیدن محسوس نیازهای غریزی ـ وجود دارد.

شهید مطهری دراین‌باره چنین می‌گوید:

> رابطه جنسی یک امر حیوانی و طبیعی است ... ولی مسئله زوجین و کانون خانوادگی و فلسفه خانوادگی و روح خانوادگی عبارت است از روح مافوق غریزه جنسی که میان دو نفر پیدا می‌شود؛ یعنی شخصیت یکدیگر را دوست دارند و تا سنین پیری که دیگر مسئله غریزه جنسی به‌کلی ضعیف یا نابود می‌شود، حلقه خانوادگی و محبت میانشان هست و روزبه‌روز شدیدتر می‌شود.[1]

بر این اساس، بنیاد خانواده که براساس مهر و عشق‌ورزی است، بقا و ماندگاری آن نیز مرهون استمرار آن است. بی‌شک اگر عشق و مهرِ پیش از ازدواج براساس ارزش‌های روحی و معنوی شکل گرفته باشد، پس از ازدواج نیز ماندگار است؛ زیرا زیبایی معنوی هرگز پایان‌پذیر نیست. در برابر، هرچه مهرورزی همسران پیش و در آستانه ازدواج مبتنی بر امور زودگذار مادی ـ نظیر زیبایی‌های ظاهری،ثروت، نسب خانوادگی و موقعیت اجتماعی ـ شکل گرفته باشد، شکننده‌تر خواهد بود؛ چه آنکه دیر یا زود کاخ زیبایی ظاهری زن یا مرد فرومی‌ریزد و بر چهره باطراوت بهاری آنان چین و شکن می‌نشیند و ثروت و حسب و نسب نیز با فراز و نشیب مستمر روزگار درهم می‌شکند. باری، خوش گفته‌اند که «آنچه نپاید، دلبستگی نشاید.»

از اینجا می‌توان به راز ماندگاری عشق و مهر متقابل همسران صالح نسبت به یکدیگر تا آنِ مرگ پی‌برد و در برابر دریافت که چرا عموم ازدواج‌های مبتنی بر مهرورزی‌های ظاهری با گذشت زمانی نه چندان طولانی به دادگاه‌های خانواده و گاه به جدایی می‌کشد.

در کنار اهتمام به اصل گزینش همسران براساس ارزش‌ها و زیبایی‌های معنوی (در کنار زیبایی‌های ظاهری) برای حفظ و ماندگاری مهرورزی متقابل همسران باید این نکته را نیز بدانیم که نوع رفتار گفتاری و کرداری همسران در برخورد با یکدیگر، در تعمیق یا تضعیف مهرورزی بسیار مؤثر است. زن باید بداند که مردْ او را کانون مهر و عطوفت می‌شناسد و از همین روست که تمام رازها و

---

۱. *تعلیم و تربیت در اسلام*، ص ۲۴۸.

رمزهای ناگشوده خود را با او در میان می‌گذارد. او آیینه وجودش را که گاه در بیرون خانه ـ در برخورد با تلخی‌ها و درشتی‌ها ـ مکدّر می‌شود، با روح لطیف همسرش صیقل می‌دهد. آیا چنین نقش سنگینی که مرد برای همسر خود قائل است، جز با مهر و عشق تحقق می‌یابد؟

در برابر، زن نیز مرد خود را بهترین و کامل‌ترین مرد می‌داند، یا دست‌کم دوست دارد که چنین نگرشی نسبت به او داشته باشد. زن بخش اصلی هویت خود را در گرو عشقی می‌داند که به‌خاطر زیبایی‌های ظاهری و باطنی در دل همسرش ایجاد کرده و دوست می‌دارد که در تاریک‌خانه دل همسرش جز مهر و عشق به او چیزی یافت نشود. او همواره به عشق و دلدادگی همسرش به خود می‌بالد و همین باور است که هرگز او را به سوی عشق یا مهر به دیگران نمی‌کشاند. پیداست هر زنی که احساس کند در قلب همسرش محبوبیت و جایگاه چندانی ندارد، این امر را بزرگ‌ترین شکست زندگی خود می‌داند. این دست از همسران اگر راهی معقول و منطقی را برای بازگرداندن عشق پیشین همسر خود پی‌نگیرند، ممکن است در دام عشق دروغین دیگران اسیر گردند.

راز آنکه در روایات تأکید شده که مردان عشق و علاقه خود را به همسر خویش اعلام کنند، همین نکته است پیامبر اکرمﷺ فرمود:

قَوْلُ الرَّجُلِ لِلْمَرْأَةِ إِنِّی أُحِبُّكِ لَا یذهبُ مِنْ قَلْبِها أَبَداً.[1]

گفتار مرد به همسرش که من تو را دوست دارم، هرگز از دل او محو نمی‌شود.

امام‌سجادؑ درباره ضرورت مهرورزی به همسران چنین آورده است:

حق همسرت آن است که بدانی خداوند عَزَّوَجَلَّ او را مایه سکون و همنشینی تو قرار داده است و باید بدانی که او نعمت خداوند بر توست. پس او را گرامی بدار و با او با رفق و مدارا برخورد نما و هرچند حق تو بر او بیشتر است، اما حق او بر تو این است که با او مهربانی کنی.[2]

ضرورت مهرورزی مردان به زنان و گرامی داشتن آنان ـ به‌عنوان اساسی‌ترین حق زنان بر مردان که در گفتار امام‌سجادؑ آمده ـ گویای اهمیت و جایگاه مهرورزی در حفظ بنیاد خانواده است.

---

۱. *میزان الحکمة*، ج ۲، ص ۱۱۸۵.
۲. همان.

۲. همدلی و همراهی

برخی جاهلانه یا مغرضانه به استناد اعلام قرآن مبنی بر قیومیت مردان بر زنان،[۱] از خانواده‌ای که در قرآن ترسیم شده، خانواده‌ای مردسالار را ترسیم می‌کنند که تنها آرا و خواست‌های مرد در آن حاکم است و زن چاره‌ای جز تسلیم و رضا ندارد. درواقع در چنین خانواده‌ای از همدلی و همراهی خبری نیست. اینان نمی‌دانند ـ یا خود را به تجاهل می‌زنند ـ که سپردن زمام کار خانواده به مردان بی‌آنکه لزوماً امتیازی برای آنان باشد، تنها بار مسئولیتشان را سنگین‌تر می‌کند. درعین‌حال قیومیت مردان به هیچ‌رو به معنای استبدادگرایی و خودمحوری نیست؛ زیرا اساساً قرآن با استبداد و تحکم رأی مخالف است. برای مثال، قرآن عیسی‌ؑ را به‌دلیل جبار نبودن ستوده است: «وَ لَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّاراً شَقِيّاً:[۲] و زورگو و نافرمانم نگردانیده است.»

جبار کسی است که ضعف و کاستی تشخیص خود را با ادعا کردن مرتبه‌ای که شایسته آن نیست، جبران کرده،[۳] دیدگاه خود را بر دیگران تحمیل می‌کند.[۴] با اینکه پیامبر اکرمﷺ معصوم است و مسلمانان باید به دستورها و خواسته‌های او بی‌چون‌وچرا عمل کنند،[۵] با این حال با اختصاص سوره‌ای به نام «شوری» ضمن ستایش مؤمنان به مشورت در کارها (وَ أَمْرُهُمْ شُورىٰ بَيْنَهُمْ)[۶] از پیامبرﷺ نیز خواسته شده که با مسلمانان در کارها به مشورت بپردازد:

فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ.[۷]

پس، از آنان درگذر و برایشان آمرزش بخواه، و در کار[ها] با آنان مشورت کن.

---

۱. «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَ بِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ: مردان، سرپرست زنانند، به دلیل آنکه خدا برخی از ایشان را بر برخی برتری داده و [نیز] به دلیل آنکه از اموالشان خرج می‌کنند.» (نساء (۴): ۳۴.)

۲. مریم (۱۹): ۳۲.

۳. *مفردات الفاظ القرآن*، ص ۱۸۴.

۴. *المیزان*، ج ۱۳، ص ۴۷.

۵. نظیر آیه «وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ احْذَرُوا: و اطاعت خدا و اطاعت پیامبر کنید و [از گناهان] برحذر باشید.» (مائده (۵): ۹۲.)

۶. «و کارشان در میانشان مشورت است.» (شوری (۴۲): ۳۸.)

۷. آل عمران (۳): ۱۵۹. علامه طباطبایی در تفسیر این آیه می‌نویسد: «این آیه بیانگر امضای سیره پیامبرﷺ از سوی خداوند است؛ زیرا پیامبر اکرمﷺ سیره عملی‌شان چنین بود که در کارها با مسلمانان مشورت می‌کرد؛ چنان‌که پیش از جنگ احد با آنان مشورت نمود.» (*المیزان*، ج ۴، ص ۵۶.)

پیامبرﷺ چنانکه در سیره ایشان آمده، همواره در کارهای جاری با مسلمانان مشورت می‌کرد و حتی در ماجرای جنگ احد نظر جوانان را مبنی بر خروج از شهر برای رودررو شدن با مشرکان، بر نظر شخصی خود و شماری دیگر ـ به‌دلیل بیشتر بودن و احترام به آنان ـ ترجیح داد.[۱] در مواردی آن‌حضرت در کارهای خود یا امور جاری مسلمانان با همسران خود نیز مشورت می‌نمود؛ چنان‌که نقل شده ایشان در ماجرای صلح حدیبیه و نیز در ماجرای افک[۲] چنین کرد.[۳] قرآن پس از آنکه توصیه کرده مادران به فرزندانشان طی دو سال شیر دهند، افزوده است که اگر زن و شوهر هر دو پس از مشورت به پایان دادن دوران شیرخوارگی فرزند خود رضایت دهند، می‌توانند آن را قطع کنند:

فَإِنْ أَرَادَا فِصَالاً عَن تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَ تَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا.[۴]

پس اگر [پدر و مادر] بخواهند با رضایت و صوابدید یکدیگر، کودک را [زودتر] از شیر بازگیرند، گناهی بر آن دو نیست.

مراغی در همین باره می‌نویسد:

بسیار جالب است که قرآن برای اعمالی خُرد همچون تربیت فرزندان به مشورت توصیه کرده و استبداد و خودمحوری هر یک از والدین بدون مشورت با دیگری در این کار را جایز ندانسته است.[۵]

این امر از ضرورت همدلی و همراهی همسران با یکدیگر حکایت دارد. باری، خانواده از این جهت به قایقی می‌ماند که در سایه همراهی به‌سوی کمال و هدف نهایی رهسپار است. این قایق هنگامی مسیر خود را به‌درستی و در زمانی مناسب طی می‌کند که سرنشینان هم‌زمان و هماهنگ و در یک جهت پارو زنند. از این رو می‌باید مرد و زن هر دو در زندگی زناشویی به اصل همدلی و

---

۱. *فروغ ابدیت*، ج ۲، ص ۴۵۰ ـ ۴۵۱.
۲. بنگرید به: نور (۲۴): ۱۱.
۳. *بحارالانوار*، ج ۲۰، ص ۳۱۲؛ نیز: *صحیح بخاری*، ج ۵، ص ۵۸.
۴. بقره (۲): ۲۳۳.
۵. *تفسیر المراغی*، ج ۲، ص ۱۸۸. برای آگاهی بیشتر دربارهٔ اصل مشورت در خانواده بنگرید به: *اخلاق در قرآن*، ج ۳، ص ۷۷ ـ ۷۹.

همراهی با یکدیگر اهتمام بورزند. چنین همدلی و همراهی می‌تواند در عرصه‌های مختلف زندگی همچون مسائل فرهنگی، تربیتی، اقتصادی و ... نیز تبلور یابد.

برای مطالعه بیشتر

احترام به رأی یکدیگر، عدم‌اصرار زیاد بر نظر شخصی، کنار نهادن سلایقی که موردنظر طرف دیگر نیست و همچنین توجه به نتایج مثبت همدلی، از جمله عواملی است که باعث تقویت همدلی و همراهی می‌شود. این نکته را نیز نباید نادیده انگاشت که از بنیادهای اصلی همدلی، نزدیک بودن افق‌های فکری زوجین است که می‌باید پیش از ازدواج بدان توجهی لازم کرد.

آمار فروپاشی کانون خانواده‌ها نشان می‌دهد که بخشی از آنها به‌دلیل بی‌توجهی به اصل همدلی در امور جاری زندگی و راهیافت تناقض‌های فکری و رفتاری میان زوجین است. همدلی به‌ویژه زمانی که زوجین دارای فرزند می‌شوند، ضرورت بیشتری می‌یابد؛ زیرا در بستر اختلاف هرگز نمی‌توان فرزندان صالحی پروراند.

همدلی در برخی از عرصه‌های زندگی همچون امور فرهنگی و معنوی خانواده اهمیت بیشتری دارد؛ آن‌سان که چالش در این عرصه نیز از همه چالش‌ها شکننده‌تر است. اندیشه‌های مرد و زن در زمینه‌هایی همچون دین‌باوری، التزام به دستورها و آموزه‌های دینی، میزان بهره‌مندی از تفریحات و سرگرمی‌ها، حدود پوشش همسر و چگونگی حضور در اجتماع و ... می‌باید بر هم منطبق یا دست‌کم نزدیک به هم باشد. نزدیک بودن افق‌های فکری که باید پیش از ازدواج و باگزینش همسر مورد توجه قرار گیرد، بایسته است که پس از ازدواج نیز استمرار یابد. گاه ممکن است یکی از زوجین در آغاز راه زندگی دچار چرخش فکری شود که این امر خطر بزرگی برای حفظ و بقای بنیاد خانواده به شمار می‌رود.

قرآن با مخاطب ساختن همسران پیامبرﷺ از آنان می‌خواهد که با پیامبر همدل و همراه باشند:

يَاأَيُّهَا النَّبِيُّ قُل لِأَزْوَاجِكَ إِن كُنتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَ أُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحاً جَمِيلاً * وَإِن كُنتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَ رَسولَهُ وَ الدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنكُنَّ أَجْراً عَظِيماً.[1]

ای پیامبر، به همسرانت بگو: «اگر خواهان زندگی دنیا و زینت آنید، بیایید تا مهرتان را بدهم و [خوش و] خُرّم شما را رها کنم. و اگر خواستار خدا و فرستادهٔ وی و سرای آخرتید، پس به راستی خدا برای نیکوکاران شما پاداش بزرگی آماده گردانیده است.

در داستان لوط پیامبرؑ نیز بارها بر این نکته تأکید شده که همسر لوط به‌دلیل همراهی نکردن با آن حضرت در کیش و آیین حق، مستوجب عذاب دنیوی و اخروی شد و حتی همسری با پیامبر خدا به حال او سودی نبخشید؛ مانند این آیه:

فَأَنْجَيْنَاهُ وَ أَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَّرْنَاهَا مِنَ الْغَابِرِينَ.[2]

پس او و خانواده‌اش را نجات دادیم، جز زنش را که مقدّر کردیم از باقی‌ماندگان [در خاکستر آتش] باشد.

سوره تحریم نیز همسر نوح و لوط را درس عبرتی برای کافران می‌داند که ـ با وجود همسری با پیامبران ـ به کفر گراییدند و نگونسار شدند:

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلاً لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئاً وَ قِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِينَ.[3]

خدا برای کسانی که کفر ورزیده‌اند، زن نوح و زن لوط را مَثَل آورده [که] هر دو در نکاح دو بنده از بندگان شایسته ما بودند و به آنها خیانت کردند، و کاری از دست [شوهران] آنها در برابر خدا ساخته نبود، و گفته شد: «با داخل شوندگان داخل آتش شوید.

---

۱. احزاب (۳۳): ۲۸ ـ ۲۹.
۲. نمل (۲۷): ۵۷.
۳. تحریم (۶۶): ۱۰.

۳. رعایت حقوق همسری

در مبحث آیین مهرورزی اشاره خواهیم کرد که رفتارهای ما به دو بخش رفتارهای عادلانه و محسنانه تقسیم می‌شود. رفتارهای عادلانه همان رعایت حقوق دیگران است. دختر و پسری که با هم ارتباطی ندارند، رابطه متقابل حقوقی آنان بسان سایر افراد اجتماع است، اما وقتی با یکدیگر پیمان ازدواج می‌بندند (همان پیمانی که خداوند از آن با عنوان «میثاق غلیظ» یاد کرده)،[1] باید بدانند که از این پس هر یک از آنان با دارا شدن حقوقی خاص، موظف به ایفای آن‌اند. اما در این میان، کم نیستند زنان یا مردانی که با تکیه بر همرازی و علاقه متقابل، حقوق یکدیگر را ضایع می‌کنند، غافل از آنکه همسری و همرازی می‌باید افزون بر رفتارهای عادلانه و ادای حقوق، به رفتارهای محسنانه نیز بینجامد، نه آنکه بهانه‌ای باشد برای تضییع حق یکدیگر. قرآن دراین‌باره می‌فرماید:

وَ لَهُنَّ مِثْلُ الَّذِی عَلَیهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ.[2]

و مانند همان [وظایفی] که بر عهدهٔ زنان است ، به طور شایسته، به نفع آنان [بر عهدهٔ مردان] است.

در اینجا به بررسی برخی از این حقوق می‌پردازیم:

یک. تأمین نیازهای اقتصادی زندگی مشترک

یکی از حقوق اساسی زن، حق خوراک، پوشاک و مسکن است. فقها متفق‌اند که این حقوق تابع شئونات همسر است؛ یعنی اگر او در خانواده‌ای می‌زیسته که از نوع خوراک، پوشاک یا مسکن عالی بهره‌مند بوده، شوهر او نیز می‌باید امکاناتی در این سطح برای او فراهم سازد.[3] خداوند تأمین نیازهای مالی خانواده ـ اعم از زن و فرزندان ـ را برعهده شوهر نهاده است؛ تاجایی‌که زن برای شیر

---

۱. «وَ أَخَذْنَ مِنکُم مِیثَاقاً غَلِیظاً؛ و آنان از شما پیمانی استوار گرفته‌اند؟.» (نساء (۴): ۲۱.) علامه طباطبایی معتقد است مقصود از «میثاق غلیظ» همان علقه‌ای است که مرد با بستن عقد نکاح آن را استحکام بخشیده است. (بنگرید به: *المیزان*، ج ۴، ص ۲۵۸.)

۲. بقره (۲): ۲۲۸.

۳. این مبحث در کتاب‌های فقهیِ استدلالی در فصل «نکاح» آمده و در رساله‌های عملی نیز حکم آن اغلب در مسئله ۲۰۶۲ ذکر شده است.

دادن به فرزند خود نیز می‌تواند از شوهر خود مزد مطالبه کند. به گفته فقیهان، زنان ملزم و مجبور به انجام کارهای خانه نیستند و حتی می‌توانند برای این کارها مزد دریافت دارند.[۱] هرچند هیچ همسری برای انجام این امور از شوهرش مزدی نمی‌طلبد، با این حال اسلام از تبیین چارچوب‌های حقوق همسران ابا نکرده است.

اموال زنان که از طریق ارث یا مهر و یا کار به‌دست آنان رسیده، حق خصوصی آنهاست؛ به‌گونه‌ای که شوهران نمی‌توانند آنان را برای مشارکت در تأمین نیازهای اقتصادی خانواده تحت فشار بگذارند.

بنابراین تأمین نیازهای مالی زن از وظایف شوهر است و در صورت عدم‌رعایت، آن مردْ ناشز[۲] خواهد شد و زن می‌تواند از او نزد حاکم شکایت برد. با این همه یکی از شرایط موردنظر اسلام «تأمین نیازهای اقتصادی خانواده، توانمندی و داشتن قدرت مالی» اعلام شده است. سخن قرآن دراین‌باره چنین است:

وَ عَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَ كِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا.[۳]

و خوراک و پوشاک آنان [مادران] به طور شایسته، بر عهدهٔ پدر است. هیچ کس جز به قدر وسعش مکلف نمی‌شود.

«مولود له» پدر است و مقصود از «معروف» نیز حد متعارف می‌باشد؛ یعنی تأمین نیازهای مالی و لباس همسران در سطح متعارف برعهده مردان است. جمله «لا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا» نیز تأکیدی بر کلمه «معروف» است؛ بدین معنا که اساساً خداوند تکلیفی فراتر از توان اشخاص برعهده آنان ننهاده است.[۴] خداوند در آیه‌ای دیگر، معیار رسیدگی به حقوق همسران را براساس تنگ‌دستی یا

---

۱. در رساله‌های عملی این حکم معمولاً با رقم مسأله ۲۰۶۴ آمده است.

۲. ناشز شوهری است که حقوق ناشی از نکاح را که برای زوجه حاصل شده، ایفا نکند. این حقوق عبارت است از: دادن نفقه و پوشاک و داشتن حسن سلوک. (*ترمینولوژی حقوق*، ص ۷۰۶.)

۳. بقره (۲): ۲۳۳.

۴. برای آگاهی بیشتر بنگرید به: *المیزان*، ج ۲، ص ۲۴۰ ـ ۲۴۱.

گشاده‌دستی شوهرانشان دانسته است:

وَ مَتِّعُوهُنَّ عَلَى الْمُوسِعِ قَدَرُهُ وَ عَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ مَتَاعاً بِالْمَعْرُوفِ.[۱]

و آنان را به طور پسندیده، به نوعی بهره‌مند کنید ـ توانگر به اندازهٔ [توان] خود، و تنگدست به اندازهٔ [وسع] خود.

«موسع» کسی است که وسعت و توان مالی دارد؛ حال آن‌که «مقتر» به کسی می‌گویند که دچار مضیقه و تنگدستی است.[۲] گرچه این آیه ناظر به رسیدگی مالی به زنان مطلّقه است، از نظر ملاک بیانگر قانون عام «لزوم رسیدگی مالی به اندازه توان» است. بنابراین زن باید میزان توان اقتصادی شوهر خود را درنظر داشته، تقاضاهای خود را بر این اساس مطرح کند. بی‌توجهی به این نکته و اصرار بر پاره‌ای از خواسته‌های مالی چه‌بسا زندگی زناشویی را به چالش بکشاند. کم نیستند مردانی که به‌دلیل اصرارهای نابجای زن و تحمیل هزینه‌های فراتر از توان مالی‌شان ـ که گاه هم‌چشمی‌ها منشأ آن است ـ روانه زندان شده، یا کارشان به جدایی کشیده است. از این سو برخی از مردان نیز با وجود امکانات مالی، در تأمین نیازهای مالی همسر و خانواده خود کوتاهی می‌کنند که این خود به پیوند خانواده صدمات جبران‌ناپذیری وارد می‌سازد.

برای مطالعه بیشتر

در روایات نیز بر حق تأمین نیازهای مالی زن تأکید شده است؛ چنان‌که امام‌صادق علیه‌السلام خوراک و پوشاک را ازجمله حقوق زن برشمرده: یشبعها و یکسوها.[۳]

آن حضرت در روایتی دیگر گشایش زندگی زناشویی را با رعایت تدبیر یکی از

---

۱. بقره (۲): ۲۳۶.

۲. برای آگاهی بیشتر بنگرید به: *المیزان*، ج ۲، ص ۲۴۵؛ نیز: *تفسیر بیضاوی*، ج ۱، ص ۱۲۷.

۳. *میزان الحکمة*، ج ۲، ص ۱۱۸۵.

سه خصلتی دانسته که رعایت آن برای مردان ضروری است:[۱]

إِنَّ الْمَرْءَ يَحْتَاجُ فِي مَنْزِلِهِ وَ عِيَالِهِ إِلَىٰ ثَلَاثِ خِلَالٍ يَتَكَلَّفُهَا و إِنْ لَمْ يَكُنْ فِي طَبْعِهِ ذٰلِكَ: مُعَاشَرَةٌ جَمِيلَةٌ وَ سَعَةٌ بِتَقْدِيرٍ وَ غيرةٌ بِتَحَصُّنٍ.[۲]

مرد برای اداره منزل و خانواده خود به سه خصلت نیاز دارد که اگر هم به طور طبیعی آنها را نداشته باشد، باید خود را به‌تکلّف در آنها وادارد: خوش‌رفتاری، گشاده‌دستیِ سنجیده، و غیرت بر حفاظت از آنها.

تکلّف یعنی انجام کاری که از روی مشقت و برخلاف عادت است.[۳] در فلسفه اخلاق گفته شده که اگر صفتی بر جان انسان ننشیند، «حال»، و اگر خوش بنشیند، «ملکه» است.[۴] وقتی رفتاری در جان انسان ریشه نداشته باشد، انجام و مداومت بر آن زحمت بسیاری دارد مانند کسی که طبعاً بخشنده و سخی نیست، اما ناگزیر است رفتار سخاوتمندانه داشته باشد. اتفاقاً چنان‌که در مبحث «آیین مهرورزی» می‌آید، این دست از روایات گواه خوبی است برای اثبات این مدعا که برخی از رفتارهایِ ملکه‌نشده را می‌توان در اثر تکرار و ممارست بر جان نشاند.

ضرورت مداومت بر چنین رفتارهای ملکه نشده بیانگر اهمیت آن است. کوتاهی مرد در تأمین نیازهای مادی همسر درصورتی‌که ناشی از سوء مدیریت باشد، مرد را در نگاه زن فردی ضعیف و بی‌مقدار می‌سازد، اما اگر ناشی از خست نفس باشد ـ که گاه در میان برخی از افراد دیده می‌شود ـ از شخصیت و مکانت معنوی او نزد زن می‌کاهد. از سوی دیگر، نکته درخورتوجه در این روایت آن است که سعه و گشایش‌دهی به همسر، در کنار واژه «تقدیر» (به معنای اندازه گیری) آمده است؛ یعنی بر مردان لازم است که در هرحال اصل میانه‌روی و اعتدال و برنامه‌ریزی در زندگی را فراموش نکنند و از اسراف و تبذیر بپرهیزند.

---

۱. همان.
۲. همان.
۳. *لسان العرب*، ج ۱۲، ص ۱۴۱.
۴. *نهایة الحکمة*، ص ۱۲۰ ـ ۱۲۱.

دو. تمکین و تأمین نیازهای جنسی طرفین

در برابر حق تأمین نیازهای اقتصادی و به‌اصطلاح نفقه که خداوند برعهده مردان نهاده، تـمکین و تأمین نیازهای غریزی همسر را نیز بر دوش زنان گذاشته است. تمکین اصطلاحی است فـقهی و حقوقی که در برابر آن اصطلاح نشوز قرار دارد و ناشزه «زوجه‌ای است که حقوق ناشی از نکاح را که برای زوج حاصل شده، ایفا نکند.»[۱]

گذشته از نگاه فقهی و حقوقی به این امر، از نگاه قرآن یکی از زمـینه‌های شکـل‌گیری بـنیان خانواده تأمین مشروع نیازهای غریزی است که ما در مبحث «ازدواج» گفتیم یکی از معانی سکون و آرامشِ همسران در کنار یکدیگر (لِتَسكُنُوا إِلَيْهَا)[۲] سکون و آرامشی است که در پی برآورده شدن این دست از نیازها به‌دست می‌آید. در سوره بقره آمده است:

هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَ أَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ.[۳]

آنان برای شما لباسی هستند و شما برای آنان لباسی هستید.

درباره مفهوم لباس بودن زن برای مرد، و مرد برای زن، دیدگاه‌های مختلفی بیان شده است. مفسران عموماً گفته‌اند هر یک از زوجین با زندگی زناشویی و تأمین نیازهای غریزی، بسان لباسی که زشتی‌های شخص را می‌پوشاند، دیگری را از درغلتیدن در زشتی‌های گناه بازمی‌دارد.[۴]

همان‌گونه که در مبحث ازدواج آوردیم، منطقی‌ترین برخورد با غرایز جنسی ـ برای فرونیفتادن در گناه ـ ازدواج است. از این‌رو، کاربرد کنایی لباس برای هر یک از زن و مرد بسیار معنادار است. نکته دقیق‌تر که قرآن بدان توجه کرده و در مباحث فقهی کمتر به آن پرداخته شده، این است که اهتمام به تأمین نیازهای غریزی تنها برعهده زنان نهاده نشده، هرچند که مسئولیت زنان در این زمینه بیش از مردان است. درواقع از همین روست که لباس بودن به هردوتن اطلاق شده است.

از سوی دیگر، نیازهای غریزی را نباید در تمکین خلاصه کرد، بلکه بخشی از این نیازها مربوط

---

۱. *ترمینولوژی حقوق*، ص ۷۰۶.

۲. روم (۳۰): ۲۱.

۳. بقره (۲): ۱۸۷.

۴. برای آگاهی بیشتر بنگرید به: *تفسیر کبیر*، ج ۳، ص ۱۱۵؛ نیز: *روح المعانی*، ج ۲، ص ۹۸.

به زیبایی‌شناختی است. توضیح اینکه، همه انسان‌ها فطرتاً زیباگرایند، از این رو هر یک از زن و مرد نیز می‌باید تأمین‌کننده این نیاز برای دیگری باشد. راز اینکه در روایات توصیه شده که زن باید هماره در خانه با لباس‌های مرتب و با زیورآلات و سر و وضعی آراسته در برابر شوهر ظاهر شود، همین نکته است.[۱] اگر مرد همسر خود را چنین آراسته و جذاب ببیند، دیگر زمینه‌ای پیش نخواهد آمد تا با دیدن زیبارویان و مهوشانِ خودآراسته دل ببازد. البته روی سخن با عموم مردم است که در حد طبیعی از سلامت دل و رفتار برخوردارند. اما دربارهٔ کسانی که به تعبیر قرآن بیماردل‌اند و با دیدن هر منظره‌ای یا حتی با شنیدن آوایی دلشان می‌لرزد،[۲] باید چاره‌ای دیگر اندیشید. بی‌شک یکی از معانی روایت معروف «جِهَادُ الْمَرْأَةِ حُسْنُ التَّبَعُّلِ»[۳] (= جهاد زن خوب‌شوهرداری است.) همین نکته است که زن می‌باید چنان در شوهرداری هنرمند و کارآمد باشد که هرگز مرغ دل او بر هیچ آشیان بیگانه‌ای ننشیند. اما وظیفه زیبامنشی و خودآراستگی ظاهر، تنها متوجه زنان نیست، بلکه در مرتبه‌ای فروتر مردان نیز موظف‌اند آراسته و معطر و با لباسی مناسب نزد همسرانشان ظاهر شوند.[۴]

در روایتی این وظیفه زن و شوهر به‌نیکی بازنمایانده شده:

حسن‌بن جهم می‌گوید: امام‌رضا علیه‌السلام را دیدم که خضاب می‌کرد. به ایشان گفتم: فدایت شوم! آیا خضاب می‌کنید؟ امام فرمود: آری، آراستگی بر عفت زنان می‌افزاید؛ زنان چون شوهرانشان آراستگی را ترک نموده‌اند، عفت را رها کرده‌اند. آن‌گاه فرمود: اگر آراسته نباشی، آیا دوست داری که همسرت نیز مانند تو آراسته نباشد؟ گفتم: نه. فرمود: او نیز چنین است.[۵]

چند نکته در این روایت درخور توجه است:

۱. خضاب ـ یعنی استفاده از حنا یا رنگ برای آراسته کردن موها، محاسن و ناخن‌ها ـ یکی از ابزارهای آراستگی مردان (و نیز زنان) است که در روایات به مداومت بر آن توصیه شده است.

۲. از آنجا که راوی این حدیث بسان بسیاری دیگر از مردان، خودآرایی و آراستگی ظاهر را

---

۱. بنگرید به: *الکافی*، ج ۵، ص ۵۱۵.

۲. آیه «فَلا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ» (احزاب (۳۳): ۳۲) به این دست از بیماردلان اشاره دارد.

۳. *الکافی*، ج ۵، ص ۹.

۴. برای آگاهی بیشتر در این زمینه بنگرید به: **بهشت خانواده**.

۵. *میزان الحکمة*، ج ۲، ص ۱۱۸۵.

مخصوص زنان می‌دانست، خضاب کردن امام‌رضاؑ برای او شگفت آمد، از این رو از امامؑ علت آن را پرسید.

۳. امام‌رضاؑ به‌صراحت اعلام کرد که آراستگی مردان باعث تقویت عفت زنان می‌شود و غفلت از آن نیز سبب بی‌عفتی برخی از آنان. توجه به ریشه برخی از گناه‌ها در روابط زناشویی ـ که این‌چنین دقیق در گفتار امام‌رضاؑ آمده ـ از ژرف‌نگری و واقع‌بینی اهل‌بیتؑ نسبت به مسائل اجتماعی حکایت دارد. باری، همان‌گونه که برخی از مردان با غفلت همسرانشان در رعایت حس زیباشناختی و خودآرایی، ناخودآگاه شیفته زنان خودآرا می‌شوند، چنین خطری در پیش‌روی برخی از زنان نیز هست که بر اثر غفلت مردان از آراستگی ظاهر آنان، دل در گرو مردانی آراسته ببندند.

۴. اینکه امام فرمود: همانگونه که تو دوست نداری همسرت نامرتب باشد، او نیز چنین انتظاری از تو دارد، بیانگر حس مشترک زیباشناسی در زوجین و ضرورت پاسخگویی به آن از سوی هر دو است. بر همین اساس در روایات آمده که پیامبر اکرمﷺ حتی بیشتر از غذا، از عطر استفاده می‌کرد.[1]

۴. نیک رفتاری

بخشی از رفتارهای زوجین که به تحکیم روابط خانوادگی کمک می‌کند، رفتارهایی است که می‌باید فراتر از رفتارهای عادلانه و رعایت حقوق متقابل زوجین، از آن یاد کرد؛ به این معنا که هر یک از زن و مرد ممکن است از نظر برخورداری از صفات و سجایای اخلاقی یا رفتارهای ارزشی، دارای کاستی‌ها و ضعف‌هایی باشند. باور اینکه گل بی‌خار تنها خداوند است و ما انسان‌ها در کنار خوبی‌ها و کمالات بدی‌ها و کاستی‌هایی نیز داریم، برای درک واقع‌بینانه از زندگی مشترک زناشویی بسیار کارآمد و گره‌گشاست. دختران و پسران جوان که در آستانه ازدواج‌اند، باید باور کنند که کامیابی آنان زمانی است که بدانند خوبی‌های همسر آینده‌شان بیشتر از بدی‌هایش است، نه آنکه انتظار داشته باشند همسرشان خیر مطلق باشد. درواقع آیا خودْ خیر مطلق‌اند که چنین انتظاری از دیگران دارند؟

بر این اساس، هر یک از زوجین ممکن است در ادای حقوق همسری و رفتارهای زناشویی ضعف‌هایی داشته باشند. آنچه محیط خانواده را در چنین شرایطی از سراشیبی سقوط نجات می‌دهد،

---

۱. «عن ابی‌عبدالله ؑ قال: کَانَ رَسولُ‌اللّهِ ﷺ یُنْفِقُ فی الطِّیبِ أَکْثَرَ مِمّا یُنْفِقُ فِی الطَّعامِ.» (*سنن النبی*، ص ۹۸.)

رفتار محسنانه و همراه با گذشت در برابر ضعف‌های طرف مقابل، و از این سو یافتن راهی معقول برای برطرف کردن این ضعف‌هاست.

ما در این بحث به‌دلیل رعایت اختصار چهار وظیفه را برای زن و مرد برشمردیم حال اگر یکی از این دو در برآوردن نیازهای مذکور کوتاهی کند، طرف مقابل باید چه راهی پیش گیرد؟ در اینجا سه راه‌حل به نظر می‌رسد:

۱. با قاطعیت در برابر همسر خود ایستاده، با زبان تند از حق خود دفاع کند؛

۲. بی‌آنکه کار را به مشاجره بکشاند، با بی‌اعتنایی کامل با ضعف‌های زندگی‌اش برخورد کرده، بدون دنبال کردن راهی برای حل معضل، به راه‌حل‌های دیگر که گاه با پنهان‌کاری همراه است، روی آورد. مثلاً مردی که با بی‌توجهی همسر خود در تأمین نیازهای غریزی روبه‌رو شده، به رفتارهای پرخطر پنهانی روی آورد.

۳. در کنار حلم و خویشتن‌داری و پرهیز از مشاجره، در پی راه‌حل‌هایی منطقی و معقول برآید.

در ارزشیابی این سه راه‌حل، بدترین نوع آن راه‌حل نخست، و بهترین آن نیز راه‌حل سوم است. تجربه نشان داده که برخورد حقوقی همراه با مشاجره، به‌جای حل کردن مشکل فقط به تعمیق شکاف‌ها می‌انجامد. چنین رفتاری سبب می‌شود که روابط گرم خانواده به سردی گراید. زیان رفتارهای خشن و ستیزگرایانه در آنجا که فرزندان نیز حضور دارند، از هر جهت زیان‌بارتر است. سرخوردگی و افسردگی شدید فرزندان و در مواردی فرار از خانه، از پیامدهای تلخ چنین رفتارهایی است.

راه‌حل دوم نیز پذیرفتنی نیست؛ زیرا به آن می‌ماند که انسان به‌جای معالجه غده‌ای بیماری‌زا، به‌غلط بدن خود را رها ساخته، در فکر تهیه بدن دیگری باشد. با صرف‌نظر از اینکه انتخاب راه‌حل‌های پنهان ـ که اغلب با خیانت و گناه همراه است ـ تا چه اندازه عملی است، زیان باقی نهادن نقاط ضعف در زندگی مشترک نیز همچنان دامن او را خواهد گرفت.

راه‌حل سوم راهی است که مورد تأکید قرآن و روایات بوده و در سیره عملی پیشوایان دینی هم به‌روشنی آشکار است. قرآن در فرمانی نغز از مردان می‌خواهد که با همسرانشان به معروف و

نیک رفتاری معاشرت کنند: «وَ عَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ:[1] و با آنها به شایستگی رفتار کنید.»

روایات در کنار تأکید بر خوش‌رفتاری با همسران و حرام دانستن آزار آنان و از سویی توصیه به مردان برای خدمتگزاری به همسران،[2] از هر یک از مرد و زن خواسته که نسبت به رفتار بد همسر خود خویشتن‌داری پیشه کنند.

رسول‌اکرمﷺ درباره خویشتن‌داری مردان در برابر اخلاق سوء همسرانشان چنین فرموده است:

مَنْ صَبَرَ عَلَىٰ سُوءِ خُلقِ امْرَأَتِهِ وَاحتسبه أَعْطاهُ اللّهُ تعالَىٰ بِكُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ يصبر عَلَيْهَا مِنَ الثَّوابِ مَا اعْطى أَيُّوب عَلَىٰ بَلَائِهِ.[3]

هر مردی که به خاطر خدا و به امید پاداش او در برابر بداخلاقی همسرش صبر کند، خدای متعال برای هر روز و شبی که شکیبایی می‌ورزد، همان ثوابی را به او می‌دهد که به ایوب در قبال بلایی که دید، عطا کرد.

از این سو، درباره خویشتن‌داری زنان در برابر سوء خلق همسرانشان نیز چنین فرمود:

مَنْ صَبَرَتْ عَلَىٰ سُوءِ خُلقِ زَوْجِهَا أَعْطَاهَا مِثْلَ [ثواب] آسية بِنْتِ مزاحم.[4]

هر زنی که در برابر بداخلاقی شوهرش بردباری پیشه کند، خداوند بسان پاداش آسیه، دختر مزاحم [= همسر فرعون] به او پاداش می‌دهد.

برخی از همسران پیامبرﷺ بنا به نقل قرآن زمینه‌های آزار پیامبرﷺ را فراهم ساخته، یا اسرار ایشان را فاش می‌کردند،[5] اما هیچ‌گاه نشد که آن‌حضرت با آنان پرخاشگری کند، بلکه همان‌گونه که خود توصیه کرده، با حلم و خویشتن‌داری پیوسته برای تربیت آنان تلاش می‌کرد.

---

۱. نساء (۴): ۱۹.
۲. برای آگاهی بیشتر دربارهٔ این دست روایات بنگرید به: *میزان الحکمة*، ج ۲، ص ۱۱۸۴ ـ ۱۱۸۸.
۳. *میزان الحکمة*، ج ۲، ص ۱۱۸۷.
۴. همان.
۵. بنگرید به: تحریم (۶۶): ۳ ـ ۴.

پژوهش و اندیشه

۱. حقوق و وظایف همسران نسبت به یکدیگر را بررسی کنید.

۲. درباره آفت‌های زندگی زناشویی تحقیقی ارایه کنید.

۳. حقوق متقابل والدین و فرزندان را از منظر آیات و احادیث بررسی کنید.

۴. دربارهٔ صله‌رحم از دیدگاه قرآن‌کریم مقاله‌ای ارایه کنید.

منابع برای مطالعه و پژوهش

۱. نظام حقوق زن در اسلام، مرتضی مطهری، تهران، صدرا.

۲. نظام خانواده در اسلام، حسین انصاریان، قم، ام‌ابیها.

۳. خانواده در قرآن، احمد بهشتی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.

۴. حقوق خانواده، سیدحسین صفایی و اسدالله امامی، تهران، دانشگاه تهران.

۵. مسائل ازدواج و حقوق خانواده، علی‌اکبر بابازاده، قم، بدر.

۶. صله ارحام در اسلام، محمود ارگانی حائری، قم، پیام مهدی (عج).

۷. اخلاق در قرآن، محمدتقی مصباح یزدی، ج ۳، قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

۸. زن در آیینه جلال و جمال، عبدالله جوادی آملی، قم، اسراء.

۹. زناشویی از نظر قرآن مجید و احادیث معتبر، حسن مصطفوی، تهران، گلی.

۱۰. آیین همسرداری، ابراهیم امینی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.

۱۱. آداب زندگی زناشویی در پرتو قرآن و سنت، خالدعبدالرحمن العك، ترجمه محمدصالح سعیدی، سنندج، نشر کردستان.

فصل نهم: روابط اجتماعی (آیین مهرورزی)

رفتارهای متفاوت اجتماعی

از لحظه‌ای که انسان خانه‌اش را ترک می‌کند و پا به کوچه و خیابان می‌نهد و ساعاتی را در محل کار یا تحصیل می‌گذراند، با ده‌ها و گاه صدها نفر برخورد دارد. برخورد ما با بسیاری از افراد سطحی است؛ نظیر کسانی که مثلاً در یک تاکسی با او همراهیم. از سویی برخوردمان با شماری از مردم نیز مانند کسانی که برای نخستین بار برای کاری به او مراجعه کرده‌ایم، تا حدودی با درنگ و طی ساعاتی انجام می‌گیرد. در این بین، تعامل با برخی اشخاص نظیر دوستان، همکاران، دانشجویان، استادان و... همه روزه به صورت طولانی و مستمر است. بنابراین تعامل و برخوردهای اجتماعی را می‌توان در سه بستر سطحی، میانه و گسترده ارزیابی کرد. حال جای این پرسش است که آیا بدون داشتن روحیات و رفتار سالم و داشتن اصول و قواعد ارتباط انسانی مطلوب می‌توان با دیگران در سه بستر پیش‌گفته تعاملی مقبول برقرار کرد؟

بعضی از اشخاص از هنگام خروج از خانه با اولین برخورد با مردم در کوچه و خیابان یا محل کار، رفتاری پرخاشگرانه دارند و با کوچکترین رخدادی برمی‌آشوبند. اینان همیشه نالان‌اند و از هیچ چیز و هیچ‌کس اظهار رضایت ندارند.

در برابر این دسته، گروهی از مردم در برقراری ارتباط سالم، صمیمانه و صادقانه با مردم بسیار موفق‌اند. چهره بشاش، زبان نرم و مهربان و قلب لبریز از احترام و عشق به دیگران از نشانه‌های اینان است. آنان همان‌گونه که دیگران را دوست دارند، محبوب دیگران‌اند. و همان‌سان که مشتاق

دیدار و همنشینی با دوستان‌اند، دیگران نیز برای دیدارشان لحظه شماری می‌کنند. اینان به تعبیر حضرت امیرؑ چنان‌اند که وقتی زنده‌اند، همه مشتاق دیدار با آنهایند و وقتی چشم از جهان فرومی‌بندند، چشم‌ها برایشان گریان است.[1]

البته در کنار این نوع برخورد و تعامل اجتماعی ـ که از نظر آیات و روایات در عالی‌ترین سطح مطلوب قرار دارد ـ و نیز نوع تعامل ناسالم نخست، رفتاری میانه نیز وجود دارد که بیشتر می‌توان آن را رفتار درون‌گرایان دانست. این دست از اشخاص با آنکه آرام‌اند و از درشتخویی و رفتارِ چالشی با دیگران می‌پرهیزند، از این سو رفتار گرم و صمیمانه نیز ندارند. اینان اغلب با هیچ‌کس دوست نمی‌شوند و کسی نیز رغبت نمی‌کند که با آنان دوست شود. شادی بر لب و سیمای آنان هویدا نیست و بیشتر با چهره عبوس و فرورفته در خود، در اجتماع ظاهر می‌شوند. این رفتار را می‌توان رفتار نیمه‌سالم اجتماعی ارزیابی کرد که از رفتار ناسالم نخستین فاصله دارد. از سوی دیگر، این رفتار با رفتار سالم و مطلوب اخلاقی و مهرورزی با دیگران نیز فاصله زیاد داشته و با آن ناهماهنگ است.

عوامل چندگانه رفتارهای اجتماعی

به راستی این رفتارهای چندگانه و متفاوت ـ که بر سلامت روحی و جسمی خود، دیگران و اجتماع تأثیری مستقیم دارد ـ از چه عوامل و زمینه‌هایی ناشی شده است؟

۱. روحیات اخلاقی وراثتی

بخشی از عوامل را می‌باید در روحیات راسخ یا نیمه‌راسخ اشخاص جستجو کرد که عوامل وراثتی، نوع تربیت خانوادگی و اجتماعی ـ به‌ویژه در مراحل اولیه رشد و نمو ـ در پیدایش و ماندگاری آنها مؤثر است. باری، بی‌تردید برخی از افراد شخصیت وجودی‌شان با شادی سرشته شده و شماری نیز سرشتشان با عبوس‌بودن و درون‌گرایی عجین گشته است. برخی از آیات[2] و روایات[3] وجود چنین

---

۱. گفتار حضرت امیرؑ دراین‌باره چنین است: «عاشِرُوا النّاسَ مُعاشَرَةً إن عِشْتُم حَنُّوا إلیکم و إن مُتُّمْ بَکَوْا عَلَیکُم: با مردم چنان معاشرت کنید که هنگام حیات مشتاق دیدارتان باشند و چون مردید، بر شما گریه کنند.» (*بحارالانوار*، ج ۷۵، ص ۷۷)

۲. نظیر این آیه: «قُلْ کلٌّ یَعْمَلُ عَلی شاکلَتِه: بگو: هر کس بر حسب ساختار [روانی و بدنی] خود عمل می‌کند.»

سرشتی را تأیید می‌کند، اما نکته بسیار اساسی آن است که این سرشت، تقویت، تضعیف و حتی دگرگون می‌شود. اساساً از بنیادهای اساسی اخلاق و بلکه دعوت پیامبران امکان تحول و تغییر در روحیات و اخلاقیات وراثتی است؛ زیرا اگر آدمی نتواند در روحیات نفسانیِ میراث‌رسیده از خانواده یا محیط ـ که خود نقشی در ایجاد آنها نداشته ـ دخل و تصرفی کند، موجودی بدون قدرت و اختیار خواهد بود. بدین رو، دعوت او به تهذیب و اصلاح نفسانی هم امری لغو و بیهوده خواهد بود و تمام نظام‌های اخلاقی و دعوت اصلاحی پیامبران از اساس فروخواهد پاشید.[۴]

تجربه نیز اثبات کرده که انسان با خواست و اراده خود می‌تواند باعث رشد یا پس‌رفت روحیات اخلاقی‌اش شود. بسیاری از انسان‌های ذاتاً بشاش، خوشرو و دارای رفتارهای سالم انسانی، در اثر بی‌توجهی به حفظ و بالندگی چنین حالات مثبتی، این رفتارها در آنان تضعیف شده،یا آنها را از دست داده‌اند. در برابر، شماری از افرادِ نوع دوم که در سرشت اولیه خود فاقد روح ارتباط‌اند، با تمرین و مراقبت، از عالی‌ترین سطح ارتباط و تعامل سالم اجتماعی برخوردار شدند.

دراین‌باره گفتاری از حضرت امیر﵇ گواه این مدعاست:

إِنْ لَمْ تَكُنْ حَلِيماً فَتَحَلَّمْ، فَإِنَّه قَلَّ مَنْ تَشَبَّه بِقَوْمٍ إِلَّا أَوْشَكَ أَنْ يَكُونَ مِنْهُمْ.[۵]

اگر حلیم نیستی، خود را به حلم و بردباری بزن؛ زیرا کم شده کسی خود را شبیه قومی کند و از آنان به شمار نیاید.

۲. روحیات اخلاقی اکتسابی

بسیاری از رفتارهای اخلاقی و اجتماعی، برون‌دادهای روحیات اکتسابی درونی ماست که ارتباطی با وراثت ندارد. برای مثال، یکی از پایه‌های اصلی رفتار سالم اجتماعی، احساس همدلی و یگانگی

⇦ (اسراء (۱۷): ۸۴.)

۳. مانند این گفتار امام‌صادق﵇: «إِزَالَةُ الْجِبَالِ أَهْوَنُ مِنْ إِزَالَةِ قَلْبٍ عَنْ موضِعِه: جابه جاکردن کوه آسان‌تر از آن است که دلی را از جای آن جابه جاکنند.» (*تحف العقول*، ص ۳۵۸.)

۴. برای آگاهی بیشتر در این زمینه بنگرید به: *جامع السعادات*، ج ۱، ص ۲۱ ـ ۲۶.

۵. *نهج البلاغه*، حکمت ۲۰۷. در روایت دیگر امام‌صادق﵇ فرمود: «إِذا لَمْ تَكُنْ حَلِيماً فَتَحَلَّمْ.» (*الکافی*، ج ۲، ص ۱۱۲.) علامه شعرانی با استفاده از این روایت اختیار انسان و قدرت او بر تغییر حالات نفسانی را اثبات کرده است. (بنگرید به: مازندرانی، ملاصالح، *شرح اصول الکافی*، ج ۸، ص ۳۱۶.)

است که در آموزه‌های قرآن بر آن تأکید شده است. اینکه مؤمنان با یکدیگر برادرند، با تعبیر «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ»[1] و آنجا که از مؤمنان خواسته شده که از یکدیگر عیب‌جویی نکنند، با عبارت «وَ لا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ»[2] آمده است؛ یعنی مؤمنان بسان یک جان تلقی شده‌اند با این مقیاس، کسی که از دیگری عیب‌جویی کند، درحقیقت از خود عیب‌جویی کرده است؛[3] زیرا در محیط دین‌باوران دو یا چندجانی وجود ندارد: «مردان خدا گر چه هزاران‌اند، یکی‌اند.»

اگر یک‌جانی و همسان‌انگاری به‌عنوان روحیه‌ای اخلاقی در جان آدمی تثبیت شود، بسیاری از رفتارهای ناسالم اجتماعی به‌خودی‌خود رخت برمی‌بندد. از باب مثال، برخی از رفتارهای ناسالم (نظیر غیبت، تهمت، مکر و توطئه، سعایت و سخن‌چینی که جوهر همه آنها تضعیف جایگاه اجتماعی دیگران و تخریب شخصیت آنان است) در تعامل اجتماعی، با داشتن روحیه همسان‌انگاری دیگران از بین می‌رود و به‌جای آنها رفتارهای ارزشی و هنجارهای اخلاقی می‌نشیند.

بر این اساس، اگر می‌بینیم برخی از دوستانمان با شنیدن موفقیت ما صادقانه شاد می‌شوند و با دیدن ناکامی و ناخوشی ما محزون و غمگین می‌گردند، به‌دلیل داشتن همان روحیه یک‌جان‌انگاری است. ما قلباً احساس می‌کنیم که دوستمان درست مانند خودمان است و وقتی او این‌چنین در برابر ما صادق، صمیمی و یکرنگ است، ما نیز نسبت به او چنین احساسی می‌یابیم.

بنابراین بخش عمده رفتارهای مثبت و منفی ما در برخورد با یکدیگر، برون‌دادی از روحیات راسخ اخلاقی ماست و تغییر این رفتارها نیز براساس اصل «آب را از سرچشمه باید بست»، منوط به آن است که روحیات اخلاقی خود را اصلاح کنیم.

۳. عدم‌آگاهی از اصول و قواعد رفتار اجتماعی

این نکته را نباید از نظر دور داشت که بخشی از رفتارهای ناسالم اجتماعی و نبودِ روح مهرورزی در رفتار اجتماعی، ناشی از ناآگاهی برخی از ما از اصول رفتار اجتماعی و حقوق برادری است؛ افزون بر

---

۱. حجرات (۴۹): ۱۰.

۲. «و از یکدیگر عیب مگیرید.» (حجرات (۴۹): ۱۱.)

۳. علامه طباطبایی دراین‌باره می‌گوید: «تعلیق لمز [= عیب‌جویی] به «انفسکم» اشاره به آن است که مؤمنان یک اجتماع واحد و یک جان‌اند. از این‌رو، عیب‌جویی هر یک از آنان نسبت به دیگری درحقیقت عیب‌جویی از خود است. پس همان‌گونه که دوست ندارد کسی از او عیب‌جویی کند، او نیز از عیب‌جویی دیگران اجتناب کند.» (*المیزان*، ج ۱۸، ص ۳۲۲.)

آنکه بخش درخور توجهی از آموزه‌های اخلاقی کتاب و سنت برای تعلیم شیوه‌های مطلوب و سالم تعامل اجتماعی است. امروزه در علم روان‌شناسی و جامعه‌شناسی شاخه‌ای با عنوان ارتباطات اجتماعی پدید آمده که به دنبال آموزش راه‌هایی است برای تقویت ارتباط اجتماعی میان افراد و از سویی شناسایی آسیب‌های تعامل اجتماعی.

برای مثال، گاه اشخاصی با برداشت یک‌سویه از دین و با تلقی ناقص و نارسا از آیات[۱] و روایاتی[۲] که مزاح و شوخی را نکوهش کرده و یا انسان را به صمت و سکوت ترغیب نموده‌اند،[۳] چنین پنداشته‌اند که اسلام با گشاده‌رویی و شادمنشی، نشست و برخاست و گفتگو با دیگران چندان میانه‌ای ندارد، بلکه با گوشه‌گیری و درون‌گرایی موافق است. درواقع روایاتی که شوخی و مزاح را نکوهش کرده‌اند، ناظر به شوخی‌های سرمستانه است که با گفتارهای نامناسب، توأم با آزار دیگران است. صمت و سکوت نیز ناظر به مواردی است که گفتاز لغو و بیهوده بوده، یا احیاناً با گناه و غیبت دیگران همراه است. در برابر، در برخی روایات بر خوش‌رویی و مداعبه، شوخی سالم[۴] و دیدار و گفتگو[۵] با دیگران تأکید فراوان شده است؛ نظیر این روایت: «الْمُؤْمِنُ بِشْرُهُ فِی وَجْهِهِ:[۶] مؤمن شادی‌اش در چهره اوست.»

چنین رفتارهای مهرورزانه‌ای در سیره عملی پیشوایان دینی به‌کرّات دیده می‌شود.

---

۱. نظیر این آیه: «لا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ الْفَرِحِینَ: شادی مکن که خدا شادی‌کنندگان را دوست نمی‌دارد.» (قصص (۲۸): ۷۶.)

۲. نظیر گفتار حضرت امیر علیه‌السلام: «ما مَزَحَ امرُءٌ مَزْحَةً إِلّا مَجَّ مِنْ عَقْلِهِ مَجَّةً: هیچ‌کس شوخی بی‌جا نکند، مگر آنکه اندکی از عقل او کاسته شود.» (*نهج‌البلاغه*، حکمت ۴۵۰.)

۳. مانند این سخن امام‌صادق علیه‌السلام: «ما عُبِدَاللهُ بِشَیْءٍ مِثْلِ الصُّمْتِ: خداوند به چیزی مثل صمت و سکوت عبادت نشد.» (*وسائل الشیعه*، ج۵، ص ۲۰۰.)

۴. ثقةالاسلام کلینی در کتاب **کافی** بابی با عنوان «الدعابة و الضحك»، و شیخ حرّ عاملی در کتاب ***وسائل الشیعه*** بابی با عنوان «استحباب التبسم فی وجه المؤمن» گشوده و در آن، روایاتی مبنی بر ستایش شوخی و مداعبه آورده‌اند. (بنگرید به: *الکافی*، ج ۲، ص ۶۶۳؛ *وسائل الشیعه*، ج ۱۲، ص ۱۲۰.)

۵. امام‌صادق علیه‌السلام فرمود: «التواصل بین الاخوان فی الحضر التزاور و فی السفر التکاتب: پیوند میان برادران در حضور به دیدار هم رفتن، و در سفر با نامه‌نگاری است.» (*الکافی*، ج ۲، ص ۶۷۰.)

۶. *نهج‌البلاغة*، حکمت ۳۳۳.

برای مطالعه بیشتر

در این جا مناسب است گفتگوی یکی از یاران امام‌سجاد﵇ به نام زهری را در ملاقات با امام﵇ نقل کنیم:

امام‌باقر﵇ فرمود: روزی محمدبن شهاب زهری درحالی‌که گرفته و محزون بود، نزد پدرم امام‌سجاد﵇ آمد. امام‌سجاد﵇ از او پرسید: تو را چه شده که چنین محزون و غمناکی؟ زهری گفت: ای فرزند رسول‌خدا! غم‌ها و اندوه‌هایی است که به‌خاطر حسودان و طمع‌ورزان و حتی کسانی که به آنان امید [دوستی] بسته‌ام، یا نیکی به آنان کرده‌ام و در برابر نیکی به من جفا می‌کنند، شب و روز بر من هجوم آورده‌اند. امام‌سجاد﵇ خطاب به زهری فرمود: زبانت را حفظ کن تا به کمک آن، دل برادران و دوستانت را مالک شوی. زهری گفت: ای پسر رسول‌خدا! من با زبان و گفتارم پیوسته با آنان به نیکی رفتار می‌کنم. امام فرمود: ... ای زهری! چه می‌شود که مسلمانان را به‌منزله خانواده‌ات بدانی و بزرگسالشان را به‌منزله پدرت، و خردسالشان را به‌منزله فرزندت، و همسالت را به‌منزله برادرت شمارآوری؟ در این صورت به کدامشان دوست داری که ستم کنی و برای کدامشان حاضر به نفرین هستی و برای کدامشان می‌پسندی که پرده اسرارش را کنار زنی؟ و اگر ابلیس ملعون در دلت انداخت که تو بر یکی از مسلمانان برتری، بنگر که اگر بزرگ‌تر از توست، بگو او بر من در ایمان و عملِ صالح پیشی‌گرفته، پس از من بهتر است، و اگر کوچک‌تر از توست، بگو من در معاصی و گناهان بر او پیشی‌گرفته‌ام، پس او از من بهتر است، و اگر همسال توست، بگو من بر گناهانم یقین دارم، اما نسبت به گناهکاری او شک دارم، پس چرا باید یقین را با شک کنار بگذارم، و اگر دیدی که مسلمانان تو را تعظیم و تکریم می‌کنند، بگو این فضیلتی است که آنان بدان عمل کرده‌اند، و اگر دیدی که نسبت به شما جفاکار بوده و از تو فاصله می‌گیرند، بگو لابد

این رفتار به‌خاطر گناه و خطایی است که من مرتکب شده‌ام. اگر تو به این سفارش‌ها عمل کنی، خداوند زندگی را بر تو آسان می‌کند و دوستانت زیاد و دشمنانت اندک خواهند شد و از نیکی آنان خرسند شده و از جفا و ستمشان متأسف نخواهی شد....[۱]

به‌یقین امام‌سجاد﵇ بهترین و کارآمدترین راه را برای تقویت محبت و دوستی میان مؤمنان بیان داشته است؛ به گونه‌ای که با رعایت همین رهنمون‌ها می‌توان به بسیاری از تلخی‌ها در رفتارهای اجتماعی، پایان داد.

رفتارهای عادلانه و محسنانه

از مجموعه آنچه در آیات و روایات درباره چگونگی و تنظیم روابط و رفتارهای اجتماعی آمده و از سوی دیگر به استناد آیه «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسَانِ»[۲] می‌توان چنین نتیجه گرفت که رفتارهای اجتماعی در نگاه کلی به دو بخش رفتار عادلانه و رفتار محسنانه تقسیم می‌شود.[۳]

عدل به معنای گذاشتن هر چیز در جای بایسته آن است. بر این اساس، عدل در مفهوم اجتماعی‌اش همان رعایت حقوق دیگران و عدم‌تضییع این حقوق است.[۴] اما رفتار محسنانه، رفتاری فراتر از رفتار عادلانه است که براساس آن، شخص نه‌تنها حقوق دیگران را رعایت کرده، از هرگونه تضییع حقوق اشخاص اجتناب می‌کند، بلکه وجودش سراسر خیر و نیکی شده و در کنار خیرخواهی و

---

۱. *بحارالانوار*، ج ۶۸، ص ۲۲۹ ـ ۲۳۰.

۲. «درحقیقت، خدا به دادگری و نیکوکاری فرمان می‌دهد.» (نحل (۱۶): ۹۰.)

۳. علامه طباطبایی دراین‌باره چنین آورده است: «حقیقت عدل، اقامه مساوات و موازنه میان امور است، به‌گونه‌ای که سهم هر کس را به اندازه بایسته آن بپردازد.... عدل در میان مردم آن است که هر چیز را در جای بایسته‌اش ـ از نظر عقل یا شرع یا عرف ـ بگذارد و به نیکوکار با نیکوکاری پاداش دهد و بدکار را به‌خاطر بدی‌اش کیفر دهد ... اما مقصود از احسان، نیکوکاری به دیگران است و معنای آن رساندن خیر یا سود به دیگران نه از باب مجازات و مقابله است؛ به این معنا که به خیرْ پاداش بیشتر دهد و با شر به کمتر از آن مقابله‌به‌مثل کند و به صورت تبرعی و ابتدایی به دیگران خیر برساند.» (*المیزان*، ج ۱۲ ص، ۳۳۲.)

۴. *مفردات الفاظ القرآن*، ص ۵۵۲.

خیررسانی به همنوعان و همکیشان، از لغزش‌ها و بدی‌های آنان نیز می‌گذرد.

اجتناب از رفتارهایی همچون غیبت و تهمت از نمونه‌های رفتار عادلانه، و رفتارهایی مانند فروخوردن خشم، عفو و گذشت و نیکی به دیگران نیز از مصادیق رفتار محسنانه است. اگر از منظری فقهی به این رفتارها بنگریم، رفتار عادلانه جزو مصادیق وجوب، و رفتارهای محسنانه مشمول استحباب خواهد بود. از رفتار عادلانه می‌توان با عنوان رعایت حقوق برادری نیز یاد کرد؛ چنان‌که از رفتار محسنانه ـ با توجه به تعریف آن ـ می‌توان به آیین‌مهروزی نیز تعبیر نمود. با این مقدمه به بررسی سه مورد از رفتارهای عادلانه و محسنانه می‌پردازیم.

۱. صداقت و یکرنگی

یکی از بنیادی‌ترین رفتارهای مطلوب اجتماعی که جزو حقوق برادری شمرده می‌شود ـ و خود پایه و بنیاد شماری از رفتارها به‌شمار می‌رود ـ رعایت اصل صداقت و یکرنگی است. عناصر اصلی این قاعده اخلاقی بدین قرار است:

۱. در نشست و برخاست‌ها و تعامل‌های جمعی هماره صادق باشیم و هیچ‌گاه برای گریز از تنگناها دروغ نگوییم. برای مثال، وقتی دوستی از ما درخواستی کرد که به هر دلیل امکان انجام آن را نداریم، صادقانه بگوییم که قادر به انجام آن نیستیم. چنان‌که قرآن به مؤمنان این چنین درس صداقت می‌دهد:

> يَاأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لا تَدْخُلُوا بُيُوتاً غَيرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْنِسوا ... وَإِنْ قِيلَ لَكُمُ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكَى لَكُمْ.[1]
>
> ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به خانه‌هایی که خانه‌های شما نیست، داخل مشوید تا اجازه بگیرید... و اگر به شما گفته شد: «برگردید» برگردید، که آن برای شما سزاوارتر است.

حکمت چنین رفتاری در این آیه، «ازکی لکم» دانسته شده است. «ازکی» از ریشه «زکاة» به معنای نمو و رشد است؛ یعنی رعایت این اصول باعث طهارت رفتاری و رشد و تعالی آدمی می‌شود.[2]

آیا طبق توصیه قرآن به کسی که نزد ما آمده ـ چون فرصت گفتگو با او را نداریم ـ باید با صداقت

---

۱. نور (۲۴): ۲۷ ـ ۲۸.

۲. برای آگاهی از تفسیر این آیه بنگرید به: *مجمع البیان*، ج ۷، ص ۲۱۴؛ نیز: *روح المعانی*، ج ۱۰، ص ۲۰۱.

و صراحت به وی بگوییم که بازگرد، یا آنکه باید با ظاهرسازی عذری کاذبانه بر زبان آوریم؟

در صورت نخست، دیگران ما را به‌دلیل داشتن صراحت و صداقت خواهند ستود، اما در صورتی که دروغ بگوییم، افزون بر آنکه به پاکی و طهارت روح خود صدمه زده‌ایم (همان که پیام آیه «هو ازکی لکم» اجتناب از آن است)، از اعتبار و وجاهتمان نیز کاسته‌ایم؛ چرا که دیر یا زود دیگران پی‌خواهند برد که ما با آنان صادق نبوده‌ایم.

۲. در ابراز محبت و علاقه به دیگران نیز باید صادق باشیم؛ یعنی بیش از آنکه واقعاً دیگران را دوست می‌داریم، به آنان اظهار دوستی نکنیم و فراتر از وجاهت و اعتباری که برای دیگران قائلیم، از آنان تمجید نکنیم. در این حال، ظاهر و باطن ما از نگاه دیگران یکدست و یکرنگ خواهد بود. عکس این رفتار، رفتار منافقانه است که در روایات از آن به دوزبانی یاد شده است؛ به این معنا که شخص در حضور مردمْ فردی را می‌ستاید، اما در غیابش از او به بدی یاد می‌کند.[۱] درواقع بدین روی، تملق و چرب‌زبانی در میان مردم رواج می‌یابد. از سویی دیگر، هر کس با چشم حقیقت‌بینی که در نهادش به ودیعت نهاده شده، کم‌وبیش درمی‌یابد که چه کسی در ابراز دوستی صادق است و یا از سر صدق مدح و ستایش می‌کند. طبیعی است که صداقت و یکرنگی در محبت‌ورزی و ستایش، رفتارهای اجتماعی را به سلامت نزدیک می‌کند. گفتنی است قرآن ابراز دوستی کاذبانه را رفتاری شیطانی و منافقانه می‌داند. در جنگ بدر، شیطان به صورت یکی از مشرکان ظاهر شد و به‌دروغْ کافران را وعده پیروزی داد و خود را یاور آنان دانست، اما هنگامی که صف کافران با مسلمانان رودررو شد، پا به فرار نهاد و ابراز دوستی و یاری‌گری خود را از یاد برد:

وَ إِذْ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطانُ أَعْمالَهُمْ وَ قالَ لا غالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَ إِنِّي جارٌ لَكُمْ فَلَمَّا تَراءَتِ الْفِئَتانِ نَكَصَ عَلى عَقِبَيْهِ وَ قالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ إِنِّي أَرى مَا لا تَرَوْنَ إِنِّي أَخافُ اللَّهَ وَ اللَّهُ شَدِيدُ الْعِقابِ.[۲]

---

۱. امام‌باقر علیه‌السلام فرمود: «بِئْسَ الْعَبْدُ عبدٌ يكونُ ذا وَجْهَيْنِ و ذا لِسانَيْنِ، يطرى أخاه شاهداً و يأكله غائباً، ان اعطى حسده و ان ابتلى خذله: بد بنده‌ای است کسی که دارای دو چهره و دو زبان است: وقتی دوستش را می‌بیند، ستایش می‌کند و در غیاب او غیبت او می‌گوید؛ اگر دوستش به چیزی دست یابد، به او حسادت می‌کند و اگر دچار دردسر شود، او را خوار می‌سازد.» (*الکافی*، ج ۲، ص ۳۴۳.) ازآنجاکه غیبت و بدگویی در غیاب برادر دینی در حکم خوردن گوشت او دانسته شده، امام‌باقر علیه‌السلام از این پدیده با عنوان «یأکله غائباً» (= او را در غیابش می‌خورد) یاد کرده است.

۲. انفال (۸): ۴۸.

و [یاد کن] هنگامی را که شیطان اعمال آنان را برایشان بیاراست و گفت: «امروز هیچ‌کس از مردم بر شما پیروز نخواهد شد، و من پناه شما هستم. » پس هنگامی که دو گروه، یکدیگر را دیدند، [شیطان] به عقب برگشت و گفت: «من از شما بیزارم، من چیزی را می‌بینم که شما نمی‌بینید، من از خدا بیمناکم. » و خدا سخت‌کیفر است.

قرآن در جایی دیگر این رفتار را که در حضور اظهار دوستی و همدلی، و در غیاب اعلام دشمنی و بیگانگی شود، رفتاری منافقانه دانسته است:

وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا قَالُوا ءَامَنَّا وَ إِذَا خَلَوْا إِلىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعكُمْ إِنَّمَا نحْنُ مُستهْزِءُونَ.[1]

و چون با کسانی که ایمان آورده‌اند، برخورد کنند، می‌گویند: «ایمان آوردیم»، و چون با شیطان‌های خود خلوت کنند، می‌گویند: «درحقیقت ما با شماییم، ما فقط [آنان را] ریشخند می‌کنیم.

۳. بخشی از رفتارهای اجتماعی در عرصه قراردادها و دادوستدهای مالی روی می‌دهد. صداقت و درستی در این عرصه که پیوسته با منافع و مضار سروکار دارد، بسیار مهم بوده و از عوامل مؤثر در تحکیم یا تضعیف روابط اجتماعی است. بدین جهت، در آموزه‌های اسلامی به‌شدت غشّ در معامله (مخلوط کردن متاع معیوب با کالای سالم)، پنهان‌سازی عیب کالا، ستایش کاذب از جنس و ... نکوهش شده است.[2] پیام بلند قرآن در این باب که بارها تکرار شده ـ و از آن ضرورت صداقت، و پرهیز از هرگونه دروغ و نیرنگ در همه قراردادهای اجتماعی اعم از مالی و غیرمالی دانسته می‌شود ـ رعایت قسط در پیمانه و ترازوست:

وَ أَوْفُوا الْكيْلَ وَ الْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ.[3]

---

۱. بقره (۲): ۱۴.

۲. برای آگاهی بیشتر دربارهٔ این دست روایات بنگرید به: ***الکافی***، ج ۵، ص ۱۵۹ ـ ۱۶۱؛ ***المکاسب***، ج ۱، ص ۱۶۵ـ۲۳۹.

۳. «و پیمانه و ترازو را به عدالت، تمام بپیمایید.» (انعام (۶): ۱۵۲).

این فرمان در آیات دیگر نیز آمده است؛ مانند:

فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَ الْمِيزَانَ وَ لا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ.[۱]

پس پیمانه و ترازو را تمام نهید، و اموال مردم را کم مدهید.

در سوره اسراء نیز پس از تأکید بر پر کردن پیمانه و استفاده از ترازوی دقیق برای سنجش، این کار را مایه خیر و فرجام نیک دانسته است: «ذٰلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلاً»[۲]

بر همین اساس، «تطفیف» که به آن کم‌فروشی یا کم گذاشتن در کارها گفته می‌شود، مورد نکوهش قرار گرفته است. از نگاه قرآن، مطفّف کسی است که وقتی کار یا کالایی از مردم می‌طلبد، پر می‌خواهد، اما هنگامی که نوبت به وزن و پیمانه کردن او می‌رسد، در وزن یا پیمانه کم می‌گذارد:

وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ ۞ الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ ۞ وَ إِذَا كَالُوهُمْ أَو وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ.[۳]

وای بر کم‌فروشان، که چون از مردم پیمانه ستانند، تمام ستانند؛ و چون برای آنان پیمانه یا وزن کنند، به ایشان کم دهند.

ممکن است به نظر رسد که این آیات منحصراً ناظر به قراردادها و دادوستدهای مستقیم مالی نظیر خریدوفروش است، اما هیچ دلیلی نداریم که مفاد آیه را در همین عرصه محدود کنیم. برای مثال، مدیر یا کارمند یک مجموعه اداری یا آموزشی در برابر میزان کار و ساعات حضور، حقوقی را در ماه دریافت می‌دارد. حال اگر او از میزان حضور یا کیفیت کار خود بکاهد و مسئولیتی که از او خواسته شده، به طور کامل انجام ندهد و در برابرْ حقوق کامل دریافت کند، وی مشمول قانون «تطفیف» است. در مقابل، اگر آن مدیر یا کارمند کارها و وظایف خود را به صورت کامل انجام دهد، اما در برابرْ حقوق آنان به طور کامل پرداخت نشود، در حق آنان تطفیف روی داده است.

تطفیف با معنای عام و فراگیرش نوعی صداقت‌گریزی است؛ یعنی کسی که در کار یا دادوستد کم می‌گذارد، در ظاهر چنین نشان می‌دهد که کار یا مزد کار را کامل ادا کرده، درحالی‌که درحقیقت چنین نیست.[۴]

---

۱. اعراف (۷): ۸۵.
۲. «این بهتر و خوش فرجام‌تر است.» (اسراء (۱۷): ۳۵.)
۳. مطففین (۸۳): ۱ ـ ۳.
۴. برای آگاهی از تفسیر این آیات بنگرید به: *المیزان*، ج ۲۰، ص ۲۳۰؛ *تفسیر کبیر*، ج ۱۶، ص ۸۸ ـ ۸۹.

۲. خوش‌خلقی و خوش رویی

قرآن به مناسبت‌های مختلف درباره ارزش حسن‌خلق سخن گفته است؛ نظیر این آیات:

وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْناً.[۱]

و بامردم [به زبان] خوش سخن بگویید.

وَ إِذَا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَسِيباً.[۲]

و چون به شما درود گفته شد، شما به [صورتی] بهتر از آن درود گویید، یا همان را [در پاسخ] برگردانید که خدا همواره به هر چیزی حسابرس است.

یکی از مصادیق نیکی به دیگران (وَ أَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ)[۳] و نیکی به والدین که به‌کرّات به آن توصیه شده (نظیر آیهٔ وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْناً)[۴] خوش‌خلقی و نیک‌رویی با آنان است؛ چنان‌که حتی نباید به والدین «اف» (کلمه تنفر و انزجار) گفت:

فَلا تَقُل لَهُمَا أُفٍّ وَ لا تَنهَرْهُمَا وَ قُل لَهُمَا قَوْلاً كَرِيماً.[۵]

به آنها [حتی] «اف» مگو و به آنان پرخاش مکن و با آنها سخنی شایسته بگوی.

بی‌تردید یکی از دلایل تمجید خداوند از رسول‌اکرمﷺ به داشتن خلق عظیم (وَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ)،[۶] روحیه خوش‌خلقی و خوش‌رویی وی بوده است. افزون بر این آیات، در کتب حدیثی و اخلاقی نیز ابوابی خاص به بررسی این مسئله و تبیین جایگاه آن اختصاص یافته است.[۷] این امر حاکی از ارزش و جایگاه این فضیلت اخلاقی در بهسازی زندگی جمعی و تقویت فضای معنویت در اجتماع است.

---

۱. بقره (۲): ۸۳.

۲. نساء (۴): ۸۶.

۳. «و همچنان‌که خدا به تو نیکی کرده، نیکی کن.» (قصص (۲۸): ۷۷.)

۴. «و به انسان سفارش کردیم که به پدر و مادر خود نیکی کند.» (عنکبوت (۲۹): ۸.)

۵. اسراء (۱۷): ۲۳.

۶. «و راستی که تو را خویی والاست!» (قلم (۶۸): ۴.)

۷. در این باب بنگرید به: *الکافی*، ج ۲، ص ۶۳۵ ـ ۶۷۱؛ *میزان الحکمة*، ج ۱، ص ۷۹۸ ـ ۸۰۹.

حسن‌خلق در مفهوم وسیع ـ به معنای اخلاق و سجایای اخلاقی نیک ـ گستره وسیعی از علم اخلاق را دربرمی‌گیرد؛ زیرا با این فرض اگر علم اخلاق را ترسیم‌گر فضایل و رذایل اخلاقی بدانیم،[۱] حسن‌خلق در معنای عامش تمام فضایل اخلاقی را شامل می‌شود. اما گاه مفهوم محدودتری از آن نیز مطمح‌نظر قرار می‌گیرد که همان خوش‌رویی و نرم‌خویی است. امام‌صادق﵇ در پاسخ به این پرسش که «حسن‌خلق چیست»، فرمود: «اینکه نرمخو باشی؛ گفتارت پاک و با برادرت با خوش‌رویی برخورد کنی.»[۲]

امام‌صادق﵇ در روایتی دیگر مفهوم «خلق عظیم» در آیه «إِنَّكَ لَعَلىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ»[۳] را سخا و بخشش و حسن‌خلق دانسته است.[۴] پیامبر اکرمﷺ خطاب به علی﵇ شبیه‌ترین مردم به اخلاق خود را کسی دانسته که از همه خوش‌خوتر، بردبارتر، نسبت به خویشاوندانش نیکوکارتر و از همه باانصاف‌تر است.[۵] همچنین ایشان بهترین مردم را کسی دانسته که از همه خوش‌خوتر و نرم‌خوتر، و با دیگران مأنوس باشد و دیگران نیز با او انس و الفت بگیرند.[۶]

چنان‌که پیداست، صفاتی همچون سخا و بخشش، حلم و بردباری و نیکوکاری به خویشاوندان ـ که در گفتار پیامبرﷺ خطاب به امام‌علی﵇ آمده ـ ناظر به حسن‌خلق به مفهوم عام آن است. با این همه، در تمام این روایات حسن‌خلق به مفهوم خاص آن، یعنی خوش‌رویی و نرم‌خویی نیز به‌کار رفته است. بهترین نشانه حسن‌خلق به مفهوم خوش‌رویی، الفت‌پذیری است که در گفتار پیامبر اکرمﷺ کاملاً نمود یافته است. باری، کسی که با دیگران مألوف است و دیگران نیز او را مناسب الفت و دوستی می‌بینند، قطعاً انسانی عبوس، درشتخو، منزوی و درون‌گرا نیست. در روایاتی دیگر نیز انس

---

۱. برای آگاهی بیشتر دربارهٔ تعریف علم اخلاق ر.ک: ***تهذیب الاخلاق و طهارة الاعراق***، ص ۲۷؛ ***جامع السعادات***، ج ۱، ص ۲۶ ـ ۲۷.

۲. ***میزان الحکمة***، ج ۱، ص ۸۰۰.

۳. قلم (۶۸): ۴.

۴. ***میزان الحکمة***، ج ۱، ص ۸۰۰.

۵. «ألا أُخبِرُكُم بِأَشْبَهِكُم بی خُلقاً؟ قال: بلی یا رسول اللّه، قال: أَحسَنُكُم خُلقاً، أَعظَمُكُم حِلماً، و أَبَرُّكُم بِقرابتِهِ وَ أَشَدُّكُم مِنْ نَفسِه إنصافاً.» (همان.)

۶. «ألا أُنبِئُكُم بِخيارِكُم؟ قالوا: بلی یا رسولَاللهِ، قال: أحاسِنُكُم أَخلاقاً المُوَطَّئون أَكْنافاً، الذین یَألَفونَ و یُؤلَفونَ.» (همان، ص ۸۰۱.)

و الفت ویژگی مؤمنان شمرده شده است: «المؤمن إلف و مألوف.»[۱]

بر این اساس باید اذعان کرد که یکی از کارآمدترین راه‌ها برای تقویت دوستی و برادری، خوش‌رویی و نرم‌خویی با دیگران است.

نشانه‌های خوش‌خلقی

یک. گشاده‌رویی

نخستین نشانه خوش‌خلقی، گشاده‌رویی است. گشاده‌رویی با مردم ضرورتاً بدین معنا نیست که همه مشکلات ما حل شده و چون از هر جهت از گرفتاری‌های جاری رها شده‌ایم، چنین شاد و خوشحالیم، بلکه درواقع مهم نوع برخورد با مشکلات است. مؤمن با تکیه و توکل بر خداوند و با توجه به تفسیر معنادار رخدادهای هستی و زندگی، از یک‌سو نمی‌گذارد مشکلات و اندوه‌ها چنان بر او سایه افکند که برسیمایش ظاهر گردد و بساط لبخند را از لب‌هایش برچیند. از سویی دیگر، در جایی هم که محزون شد (نظیر مواردی که از فیضی معنوی و اخروی محروم شده است)، حزنش را در درون حبس می‌کند و نمی‌گذارد به دیگران انتقال یابد. شاید راز روایت «المُؤْمِنُ بِشْرُهُ فِی وَجْهِه وَ حُزْنُهُ فِی قَلْبِه»[۲] (= مؤمن شادی‌اش در چهره، و اندوهش در دل اوست)، همین نکته باشد. پیامبر اکرمﷺ فرمود:

> مِنْ أخْلاقِ النَّبِیّینَ وَ الصِّدِّیقینَ البَشَاشَةُ إذا تراءَوا وَ الْمُصَافَحَةُ إذا تَلاقَوا.[۳]
>
> از اخلاق پیامبران و صدیقین این است که به هنگام دیدار با روی شاد و گشاده، و به هنگام برخورد با یکدیگر با مصافحه برخورد می‌کنند.

حضرت امیرؑ در گفتاری نغز بشاشت و خوش‌رویی را کمند دوست‌یابی دانسته است: «البَشاشَةُ حِبالَةُ الْمَوَدَّةِ:[۴] خوش‌رویی کمند مودت و دوستی است.»

---

۱. *بحارالانوار*، ج ۶۴، ص ۳۰۹.
۲. *نهج‌البلاغه*، حکمت ۳۳۳.
۳. *سنن النبی*، ص ۶۲.
۴. *نهج‌البلاغه*، حکمت ۶.

دو. نرم‌خویی

قرآن‌کریم یکی از ویژگی‌های اخلاقی پیامبرﷺ را ـ که باعث می‌شد مسلمانان پیرامون ایشان گرد آیند ـ «لینت» و نرم‌خویی ایشان دانسته است:

فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظّاً غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ.[1]

پس به [برکتِ] رحمت الهی، با آنان نرمخو [و پُر مِهر] شدی، و اگر تندخو و سخت‌دل بودی، قطعاً از پیرامون تو پراکنده می‌شدند.

از این آیه سه نکته دانسته می‌شود:

۱. از تقابل لیّن بودن با «فظّ غلیظ القلب» بودن ـ براساس قاعده «تُعْرَفُ الْأَشياءُ بِأَضْدادِها» ـ می‌توان دریافت که نرمی و نرم‌خویی در برابر درشتخویی قرار دارد.

۲. از آنجاکه خداوند نرم‌خویی پیامبرﷺ با مردم را برخاسته از رحمت خداوند دانسته، می‌توان نتیجه گرفت که نرم‌خویی که طبعاً با ملاطفت با دیگران همراه است، شعاعی از رحمت خداوند است. از این‌رو، کسانی که با مردم نرم‌خویند، می‌باید آنان را متخلق به اخلاق خدایی دانست.

۳. پراکنده شدن مردم از گرداگرد پیامبرﷺ در صورت درشتخو بودن، گرچه درباره ایشان اعلام شده، اختصاص به پیامبرﷺ ندارد، بلکه این قانونی کلی است که درشتی و درشتخویی باعث پراکنده شدن افراد از پیرامون انسان می‌شود. به‌دلیل تأثیر نرم‌خویی و نرم‌گویی است که خداوند از موسی و هارونؑ خواسته است تا فرعون را با زبان نرم به خداوند دعوت کنند:

فَقُولا لَهُ قَوْلاً لَيِّناً لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى.[2]

و با او سخنی نرم گویید، شاید که پند پذیرد یا بترسد.

سه. ارتباط گرم و صمیمانه داشتن

از نشانه‌های خوش‌خلقی آن است که شخص با دیگران بسیار گرم و صمیمانه برخورد کند و این مرحله‌ای فراتر از گشاده‌رویی و نرم‌خویی است. ارتباط گرم و صمیمانه نه‌تنها کینه‌ها و دشمنی‌ها را

---

۱. آل‌عمران (۳): ۱۵۹.

۲. طه (۲۰): ۴۴.

می‌زداید، بلکه دل‌ها را بسان حلقه‌های به‌هم‌پیوسته زنجیر با هم پیوند می‌دهد. آیا تا به حال از خود پرسیده‌ایم که چرا پیامبرﷺ و ائمه‌ﷺ در دل‌های مردم نفوذ بسیار داشته‌اند و همه مردم ـ حتی دشمنانشان ـ از بن جانْ آنان را دوست می‌داشتند و لب به ستایششان می‌گشودند؟[1] بی‌تردید یکی از مهم‌ترین عوامل این امر ـ در کنار سایر عوامل معنوی و علمی ـ برخورد گرم، مهربانانه و همراه با تکریم آنان بوده است.

برای مطالعه بیشتر

پیامبرﷺ هماره در سلام کردن، از دیگران و حتی کودکان پیشی می‌گرفت.[2] مصافحه و دست دادن به هنگام ملاقات با دیگران از کارهای همیشگی آن حضرت بود؛ تاجایی‌که حتی افراد تا زمانی که دست خود را شل و رها نمی‌کردند، آن حضرت دست خود را رها نمی‌کرد.[3] سیره پیامبرﷺ چنین بود که هرکس به سمتش حرکت، یا به او پشت می‌کرد، به احترامش چند قدم به سوی او یا در پی او گام برمی‌داشت. حضرت با وجود همه گرفتاری‌ها، کار سنگین دریافت و ابلاغ وحی، اداره جامعه اسلامی و ... هرگز از یارانش غافل نمی‌شد و هنگامی که کسی از یارانش غیبت می‌کرد، از حالش می‌پرسید؛ اگر بیمار بود، به عیادتش می‌رفت و اگر نیازی داشت، نیازش را در حد توان مرتفع می‌ساخت. هنگامی که یارانش به نزدش حضور می‌یافتند، همه از نگاه حضرت به‌یکسان بهره داشتند و حتی به خاطر محبت و مهر بی‌حد پیامبرﷺ هرکس گمان می‌کرد محبوب‌ترین اشخاص نزد پیامبر است.[4]

آیا این همه برخوردهای مهربانانه پیامبرﷺ، با مسلمانان پاک‌نهادی همچون علیؑ، سلمان و ابوذر بود؟ قطعاً چنین نبود، بلکه همه افراد در هر سطحی که از اسلام و ایمان بودند، از برخورد

---

۱. برای نمونه بنگرید به: *موسوعة الامام علی‌بن ابی‌طالب*ؑ، ج ۸، ص ۳۹۰ ـ ۳۹۳.
۲. «و یسلّم علی من استقبله من غنی و فقیر و کبیر و صغیر.» (*سنن النبی*، ص ۴۱.)
۳. «و یصافحه الغنی والفقیر ولا ینزع یده من ید أحد حتّی ینزعها هو.» (همان، ص ۴۱ و ۴۵.)
۴. برای آگاهی بیشتر دربارهٔ اخلاق معاشرت پیامبرﷺ بنگرید به: *سنن النبی*، ص ۴۰ ـ ۹۱.

صمیمانه و مهرورزانه پیامبرﷺ بهره داشتند؛ تاجایی‌که حتی منافقانْ آن حضرت را «اُذُن» می‌گفتند.[۱]

داوری درباره تأثیر این رفتارهای گرم و مهربانانه و جذب دل‌ها، زدودن دشمنی‌ها و نفاق‌ها، ایجاد فضای دوستی و برادری صادقانه ـ که از ارکان اصلی مدینه فاضله است ـ کار چندان دشواری نیست. باری، آموزه‌های اسلامی نظیر سبقت گرفتن در سلام، مصافحه، صله‌رحم، یاری کردن یکدیگر و ... همگی برای تحکیم ارتباط مهربانانه و صادقانه میان دوستان و برادران است.[۲]

بی‌توجهی به هر یک از این آموزه‌ها، میان دوستانْ جدایی می‌افکند و همین امر باعث بدبینی‌ها و ایجاد زمینه‌های سخن‌چینی، سعایت، غیبت و تهمت و سرانجام سبب گسسته شدن رشته دوستی‌ها و صمیمیت‌ها می‌شود. این مسئله نه‌تنها در رفتارها و تعامل‌های خُرد اجتماعی تأثیرهای منفی می‌گذارد، بلکه ـ چنان که بارها شاهد بودیم ـ شکاف میان اشخاص در یک مجموعه کاری یا نهاد اداری و یا نهادهای همسو باعث تعلل و گاه فروپاشی بسیاری از اندیشه‌ها و طرح‌ها می‌گردد. مولانا دراین‌باره چه خوش سروده است:

بیا تا قدر یکدیگر بدانیم — که تا ناگه ز یکدیگر نمانیم
کریمان جان فدای دوست کردند — سگی بگذار ما هم مردمانیم
غرض‌ها تیره دارد دوستی را — غرض‌ها را چرا از دل برانیم
گهی خوشدل شوی از ما که میرم — چرا مرده‌پرست و خصم جانیم
کنون پندار که مُردم آشتی کن — که در تسلیم ما چون مردگانیم
چو بر گورم بخواهی داد بوسه — رخم را بوسه ده اکنون همانیم[۳]

---

۱. «وَ مِنهُمُ الَّذِینَ یُؤذُونَ النَّبِیَّ وَ یَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنُ خَیرٍ لَکُم یُؤمِنُ بِاللَّهِ وَ یُؤمِنُ لِلْمُؤمِنِینَ وَ رَحْمَةٌ لِلَّذِینَ ءَامَنُوا مِنکُمْ: و از ایشان کسانی هستند که پیامبر را آزار می‌دهند و می‌گویند: «او زودباور است.» بگو: «گوش خوبی برای شماست، به خدا ایمان دارد و [سخن] مؤمنان را باور می‌کند، و برای کسانی از شما که ایمان آورده‌اند، رحمتی است.» (توبه (۹): ۶۱.

مقصود منافقان از کلمه «اذن» آن است که پیامبرﷺ سراسر گوش است و هرچه ما و دیگران می‌گویند، تأیید می‌کند. این کج‌اندیشی آنان ناشی از رفتار کریمانه پیامبرﷺ بود که آشکارا گفتار کسی را تکذیب نمی‌کرد، حتی اگر گفتار آنان را نادرست می‌دانست. منافقان این رفتار را به سر تا پا گوش بودن و تأیید کردنِ مطلق حمل می‌کردند. (بنگرید به: *تفسیر تبیان*، ج ۵، ص ۲۴۶ ـ ۲۴۷؛ *تفسیر کشاف*، ج ۲، ص ۲۸۴.)

۲. برای آگاهی از روایات ناظر به حقوق برادری بنگرید به: *الکافی*، ج ۴، روایات باب العشرة؛ *من لا یحضره الفقیه*، ج ۲، ص ۶۲۲ ـ ۶۲۴؛ *میزان الحکمة*، ج ۱، ص ۳۸ ـ ۴۸.

۳. *گزیده‌ای از تأثیر قرآن بر نظم فارسی*، ص ۹۴۲.

۳. عفو و گذشت

رفتار اجتماعی ـ چنان‌که اشاره شد ـ اصول و ضوابطی دارد که رعایت آنها امری ضروری است، اما باید بپذیریم که گاه می‌لغزیم و مرتکب گناه می‌شویم. در چنین مواردی بر ما که مرتکب لغزش شده‌ایم وظیفه‌ای، و بر کسی نیز که بدو ستم شده، وظیفه‌ای دیگر است. وظیفه ما اعتراف به لغزش، عذرخواهی و جلب رضایت اوست، اما او که در حقش جفا کرده‌ایم، شایسته است که عذر ما را بپذیرد و وقتی صداقت ما را دید، از ما درگذرد.

آیات و روایات نیز هم در زمینه عذرخواهی و هم در پذیرش عذر رهنمون‌های کارآمدی دارد.[۱]

یکی از داستان‌های آموزنده قرآن که فضیلت اخلاقی عفو و گذشت را یادآور شده، داستان حضرت یوسف‌ﷺ است. می‌دانیم که یوسف بی‌آنکه گناهی مرتکب شده باشد، تنها ازآن‌رو که بیش از سایر برادرانْ محبوب پدر بود، مورد حسادت آنان قرار گرفت و با توطئه و نیرنگ برادران به چاه افتاد. آن‌گاه وی به‌عنوان غلامی زیبا در بازار مصر فروخته شد و از کاخ عزیز مصر سر در آورد. در آن کاخ نیز باز بی‌آنکه تقصیری متوجه او باشد، صرفاً به‌خاطر زیبایی در کمند عشق نامبارک همسر عزیز مصر، زلیخا گرفتار شد و چون به این عشق شیطانی پاسخ منفی داد، مورد خشم و غضب او قرار گرفت و برای مدتی نسبتاً طولانی ـ تا چهارده سال ـ روانه زندان شد. اما آن‌گاه که یوسف به عزت رسید و مسئولیت خزانه‌داری مصر را برعهده گرفت، گستاخی برادرانش را که او را سارق معرفی کردند، همچنان پنهان نگاه داشت و سرانجام پس از تلخی‌ها و فشارهای جسمی و روحی لحظه‌ای بس تکان‌دهنده و هیجان‌برانگیز فرارسید و یوسف خطاب به برادرانش گفت:

قَالَ هَلْ عَلِمْتُم مَا فَعَلْتُم بِيُوسفَ وَ أَخِيهِ إِذْ أَنتُمْ جَاهِلُونَ.[۲]

گفت: «آیا دانستید وقتی که نادان بودید، با یوسف و برادرش چه کردید؟»

هنگامی که آنان یوسف را شناختند و اذعان کردند که خداوند یوسف را بر آنان برگزیده و آنان خطا

---

۱. حضرت امیرﷺ در بخشی از نامه معروف خود به فرزندش امام‌حسنﷺ چنین آورده است: «وَاقْبَلْ عُذْرَ مَنِ اعْتَذَرَ إِلَيكَ وَخُذِ الْعَفْوَ مِنَ النَّاسِ: عذر کسی که نزد تو عذرخواهی کرد، بپذیر و از مردم درگذر.» (*بحارالانوار*، ج ۷۴، ص ۲۱۵.)

۲. یوسف (۱۲): ۸۹

کرده‌اند، یوسف خطاب به آنان گفت:

لا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ.[۱]

امروز بر شما سرزنشی نیست. خدا شما را می‌آمرزد و او مهربان‌ترین مهربانان است.

تثریب به معنای عتاب، نکوهش و آشکار ساختن گناه است.[۲]

باری، یوسف﵇ با گفتن جمله «يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» خواست این نکته را بازگوید که بخشودن برادران الهام‌گرفته از مغفرت الهی و دستور خداوند مبنی بر گذشت از خطاهای دیگران است. به گفته حافظ:

هاتفی از گوشه میخانه دوش — گفت ببخشند گنه می بنوش
لطف الهی بکند کار خویش — مژده رحمت برساند سروش
لطف خدا بیشتر از جرم ماست — نکته سربسته چه دانی خموش
رندی حافظ نه گناهی است صعب — با کرم پادشه عیب‌پوش[۳]

دعوت خداوند مبنی بر گذشت از لغزش‌های دیگران در برخی آیات آمده است. مثلاً در سوره نور چنین می‌خوانیم:

وَ لْيَعْفُوا وَ لْيَصْفَحُوا أَ لا تُحِبُّونَ أَن يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ.[۴]

و باید عفو کنند و گذشت نمایند. مگر دوست ندارید که خدا بر شما ببخشاید؟

خداوند در این آیه به یک معادله اشاره کرده و آن اینکه اگر دوست دارید خداوند شما را ببخشاید، شما نیز مردم را ببخشید و از آنان درگذرید. نکته درخور توجه در این آیه، تفاوت عفو و صفح است. راغب می‌گوید:

صفحْ ترک نکوهش و ملامت، و بلیغ‌تر از عفو است؛ ... زیرا گاه انسان عفو می‌کند، اما صفح نمی‌کند.[۵]

---

۱. یوسف (۱۲): ۹۲.
۲. *مفردات الفاظ القرآن*، ص ۱۷۳؛ نیز: *تفسیر جلالین*، ص ۳۱۷.
۳. *دیوان حافظ*، ص ۱۸۸.
۴. نور (۲۴): ۲۲.
۵. *مفردات الفاظ القرآن*، ص ۴۸۶.

بنابراین در عفو، انسان با در نظر گرفتن گناه و لغزش دیگران، با عذرخواهی آنان به نوعی خود را نسبت به آن به فراموشی می‌زند، اما آن لغزش همچنان در ذهن باقی است؛ حال‌آنکه در صفح، انسان گناه و لغزش دیگران را از بنیاد ذهن خود پاک می‌کند و از آن به‌طور کامل درمی‌گذرد.

بر این اساس به‌کرّات از پیامبرﷺ خواسته شده که از لغزش‌های مسلمانان درگذرد: «فَاعْفُ عَنهُمْ وَ استَغْفِرْ لَهُمْ.»[1]

قرآن عفو و صفح از خطاها و لغزش‌های مؤثر مشرکان را کاری محسنانه دانسته است:

فَاعْفُ عَنهُمْ وَ اصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ.[2]

پس، از آنان درگذر و چشم پوشی کن که خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد.

این امر مدعای آغازین را تأیید می‌کند که برخی از رفتارها همچون عفو و گذشت رفتاری محسنانه است؛ زیرا مقتضای رفتار عادلانه آن است که پاسخ بدی به بدی داده شود. رفتار عادلانه و محسنانه درباره مقابله‌به‌مثل و گذشت، توأمان در این آیه آمده است:

وَ جزاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مثْلُها فَمَنْ عَفَا وَ أَصلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ.[3]

و جزای بدی، مانند آن، بدی است. پس هرکه درگذرد و نیکوکاری کند، پاداش او بر [عهدهٔ] ماست.

اینکه پاداش عفو و گذشت را خداوند خود برعهده گرفته، از آن روست که کار محسنانه فراتر از رفتار متداول، و منطبق بر اصل برابری کیفر و پاداش است. رفتار عادلانه ـ چنان‌که پیش از این گفتیم ـ بسان عدد و ارقام و محاسبات خشک ریاضی است که هرگز با کسریِ یک طرف معادله، برابری با طرف دیگر تحقق نمی‌یابد. بنابراین وقتی کسی فراتر از ارقام و محاسبات ریاضی به‌جای مقابله‌به‌مثل دیگری را می‌بخشد، خداوند این کسری رقم را جبران می‌کند.

---

۱. آل‌عمران (۳): ۱۵۹.
۲. مائده (۵): ۱۳.
۳. شوری (۴۲): ۴۰.

در سوره آل‌عمران یکی از ویژگی‌های پرهیزکاران فروخوردن خشم و بخشش مردم دانسته شده:

وَ الْكاظِمِينَ الْغَيْظَ وَ الْعافِينَ عَنِ النَّاسِ وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ.[1]

علت ذکر «العافین عن الناس» پس از جمله «و الکاظمین الغیظ» بدان جهت است که انسان در برابر لغزش‌ها و درشتخویی‌های دیگران معمولاً لبریز از خشم می‌شود و پس از آن به‌طور طبیعی برای تشفّی خاطر خویش به درشتخویی پاسخ تلخی می‌دهد. اما پرهیزکاران نخست خشم خود را فرومی‌خورند و چون با داشتن حلم و بردباری قادر به فروخوردن خشمشان هستند، از لغزش دیگران درمی‌گذرند. عفو و گذشت در برابر لغزش افراد، با شعار «پاسخ نیک دادن به بدی دیگران» در آیات متعددی بازتابانده شده؛ نظیر این آیه:

وَ لا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَ لَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَداوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ * وَ مَا يُلَقَّاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَ مَا يُلَقَّاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ.[2]

و نیکی با بدی یکسان نیست. [بدی را] به آنچه خود بهتر است، دفع کن؛ آن‌گاه کسی که میان تو و میان او دشمنی است، گویی دوستی یکدل می‌گردد. و این [خصلت] را جز کسانی که شکیبا بوده‌اند نمی‌یابند، و آن را جز صاحب بهره‌ای بزرگ، نخواهد یافت.

ابن یمین درباره حلم و خویشتن‌داری، گذشت و پاسخ نیک به کار زشت دیگران دادن چه زیبا سروده است:

با تو گویم که چیست غایت حلم — هر که زهرت دهد شکر بخشش
کم مباش از درخت سایه فکن — هر که سنگت زند ثمر بخشش
هر که بخراشدت جگر به جفا — همچو کان کریم زر بخشش
از صدف یادگیر نکته حلم — آنکه برّت سرت گهر بخشش[3]

---

۱. آل‌عمران (۳): ۱۳۴.
۲. فصلت (۴۱): ۳۴ ـ ۳۵.
۳. *گزیده‌ای از تأثیر قرآن بر نظم فارسی*، ص ۶۰۹.

پژوهش و اندیشه

۱. درباره رذایل اخلاقی همچون کبر، بخل، خشم و... که مانع تحکیم روابط اجتماعی است تحقیقی ارایه کنید.

۲. با مراجعه به تفاسیر درباره سورهٔ مبارکه حجرات (با تأکید برآیات ناظر به آیین معاشرت) تحقیقی ارایه کنید.

۳. نمونه‌هایی از اخلاق معاشرتی پیامبر اکرمﷺ را جمع‌آوری و به صورت مقاله‌ای ارایه کنید.

۴. رفتارهای معاشرتی را که به تقویت پیوند برادری و دوستی می‌انجامد را از نظر آیات و احادیث بررسی کنید.

منابع برای مطالعه و پژوهش

۱. معراج السعادة، ملااحمد نراقی، قم، هجرت.

۲. احیاء علوم‌الدین، ابوحامد محمد غزالی، ج ۲، ترجمهٔ مؤیدالدین محمد خوارزمی، تهران، علمی و فرهنگی.

۳. اخلاق در قرآن، ناصر مکارم‌شیرازی، ج ۲ و ۳، قم، مدرسة الامام امیرالمؤمنینؑ.

۴. اخلاق در قرآن، محمدتقی مصباح‌یزدی، ج ۳، قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

۵. اخلاق و معاشرت در اسلام، علی قائمی.

۶. علم اخلاق اسلامی (ترجمه جامع السعادات)، ملامهدی نراقی، ترجمه سیدجلال‌الدین مجتبوی، ج ۱، تهران، حکمت.

۷. اخلاق اجتماعی (تفسیر سوره حجرات)، تقریر سیدمرتضی شبستری، تنظیم سیدمحمد رادمنش، تهران، بنیاد قرآن.

۸. روانشناسی شخصیت، نظریه و تحقیق، لارنس پروین، ترجمه محمدجعفر جوادی.

کتابنامه

کتابنامه

* قرآن کریم.

۱. *آشنایی با قرآن*، مرتضی مطهری، صدرا، چ یازدهم، تهران ۱۳۷۹.

۲. *آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن*، محمد جواد بلاغی، مؤسسة البعثة، قم ۱۳۷۸.

۳. *آموزش فلسفه*، محمدتقی مصباح یزدی، سازمان تبلیغات اسلامی، تهران ۱۳۶۸.

۴. *الاتقان فی علوم القرآن*، جلال‌الدین سیوطی، دارالمعرفة، بیروت بی‌تا.

۵. *احصاء العلوم*، فارابی، قاهره، بی نا، بی تا.

۶. *اخلاق جنسی در اسلام و جهان غرب*، مرتضی مطهری، صدرا، چ هفتم، تهران ۱۳۷۲.

۷. *اخلاق در قرآن*، محمدتقی مصباح یزدی، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چ هفتم، قم ۱۳۸۰.

۸. *ادیان زنده دنیا*، رابرت ا.هیوم، ترجمه: عبدالرحیم گواهی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران ۱۳۶۹.

۹. *استعانت از قرآن کریم در شفای جسمانی*، علیرضا نیکبخت، قبله، تهران ۱۳۷۸.

۱۰. *اسلام و بهداشت روان (مجموعه مقالات)*، دفتر نشر معارف، قم ۱۳۸۲.

۱۱. *اسلام و مقتضیات زمان*، مرتضی مطهری، صدرا، چ چهاردهم، تهران ۱۳۷۷.

۱۲. *اسلام و هیئت*، سیدهبة الدین شهرستانی، مطبعة الغری، نجف ۱۳۵۶.

۱۳. *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، سیدمحمدحسین طباطبایی، مقدمه و پاورقی از مرتضی مطهری، صدرا، چ دوازدهم، تهران ۱۳۸۰.

۱۴. *اطیب البیان فی تفسیر القرآن*، سیدعبدالحسین طیب، اسلام، چ سوم، تهران ۱۳۶۶.

۱۵. *اعجاز العلمی فی القرآن الکریم*، حمید النجدی، مطبعة جوهر الشام، دمشق ۱۴۱۴ق.

۱۶. *اعجاز قرآن از نظر علوم امروزی*، یدالله نیازمندشیرازی، شرکت چاپ میهن، تهران ۱۳۳۵.

۱۷. *امدادهای غیبی در زندگی بشر*، مرتضی مطهری، صدرا، تهران ۱۳۵۴.

۱۸. *انسان کامل*، مرتضی مطهری، دفتر انتشارات اسلامی، قم بی تا.

۱۹. *انوار درخشان در تفسیر قرآن*، سیدمحمد حسینی‌همدانی، کتابفروشی لطفی، تهران ۱۳۸۰ق.

۲۰. *اولین دانشگاه و آخرین پیامبر*، سیدرضا پاک‌نژاد، چاپ اسلامیه، تهران ۱۳۶۱.

۲۱. *باد و باران در قرآن*، مهدی بازرگان، به اهتمام سیدمحمدمهدی جعفری، شرکت سهامی انتشار، تهران ۱۳۵۳.

۲۲. *بحارالانوار*، محمدباقر مجلسی، مؤسسة الوفاء، بیروت ۱۴۰۴ ق.

۲۳. *بدایة الحکمة*، سیدمحمدحسین طباطبایی، دارالمصطفی للطباعة و النشر، بیروت ۱۴۰۲ ق.

۲۴. *البرهان فی تفسیر القرآن*، السیدهاشم الحسینی البحرانی، دارالکتب العلمیة، قم ۱۳۳۴.

۲۵. *البرهان فی علوم‌القرآن*، بدرالدین زرکشی، دارالفکر، بیروت ۲۰۰۱ م.

۲۶. *بوستان سعدی*، چاپ شمشاد، چ دوم، تهران ۱۳۷۹.

۲۷. *البیان فی تفسیر القرآن*، سید ابوالقاسم خویی، دارالثقلین، ط الثانیه، قم ۱۴۱۸ق.

۲۸. *پرتوی از قرآن*، سیدمحمود طالقانی، شرکت سهامی انتشار، تهران ۱۳۴۸.

۲۹. *پرواز در ملکوت* (شرح آداب الصلوة امام خمینی)، سیداحمد فهری، نهضت زنان مسلمان، تهران ۱۳۵۹.

۳۰. *پژوهشی در اعجاز علمی قرآن*، محمدعلی رضایی اصفهانی، کتاب مبین، رشت ۱۳۸۱.

۳۱. *پژوهشی در تاریخ قرآن‌کریم*، سیدمحمدباقر حجتی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چ پنجم، تهران ۱۳۶۸.

۳۲. *پویایی فرهنگ و تمدن اسلام و ایران*، علی‌اکبر ولایتی، وزارت امور خارجه، تهران ۱۳۸۲.

۳۳. *پیام قرآن*، ناصر مکارم‌شیرازی، مطبوعاتی هدف، چ سوم، قم ۱۳۷۳.

۳۴. *پیشگویی‌های علمی قرآن*، مصطفی زمانی، پیام اسلام، قم ۱۳۵۰.

۳۵. *تاج‌العروس*، محمد مرتضی زبیدی، المکتبة الحیاة، بیروت بی‌تا.

۳۶. *تاریخ البیمارستانات فی الاسلام*، ذبیح‌الله صفا، دمشق ۱۹۳۹ م.

۳۷. *تاریخ التمدن الاسلامی*، جرجی زیدان، ترجمه علی جواهرکلام، امیر کبیر، تهران ۱۳۳۳.

۳۸. *تاریخ جامع ادیان*، جان بی، ناس، ترجمه علی‌اصغر حکمت، چ هشتم، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۷۵.

۳۹. *تاریخچه زمان*، استفن ویلیام هاولینگ، ترجمه حبیب‌الله دادفرما و زهره دادفرما، انتشارات کیهان، چ دوم، تهران ۱۳۷۲.

۴۰. *تاریخ علوم*، پی‌یر روسو، امیر کبیر، چ چهارم، تهران ۱۳۴۴.

۴۱. *تاریخ قرآن*، محمدهادی معرفت، سمت، تهران ۱۳۷۵.

۴۲. *التبیان فی تفسیر القرآن*، ابوجعفر محمدبن الحسن الطوسی، مکتبة الاعلام الاسلامی، قم ۱۴۰۹ق.

۴۳. *تحف‌العقول*، علی‌بن شعبه حرّانی، مؤسسه نشر اسلامی، قم ۱۴۰۴ ق.

۴۴. *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، حسن مصطفوی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ط الاولی،

تهران ۱۳۷۱.

۴۵. *ترمینولوژی حقوق*، محمدجعفر جعفری لنگرودی، کتابخانه گنج‌دانش، چ ششم، تهران ۱۳۷۲.

۴۶. *تسنیم، تفسیر قرآن‌کریم*، عبدالله جوادی آملی، مرکز نشر اسراء، چ دوم، قم ۱۳۷۹.

۴۷. *تعلیم و تربیت در اسلام*، مرتضی مطهری، صدرا، چ بیست و سوم، تهران ۱۳۷۳.

۴۸. *تفسیر احسن الحدیث*، سید علی‌اکبر قرشی، بنیاد بعثت، تهران، ۱۳۶۶.

۴۹. *تفسیر الجلالین*، جلال‌الدین محلّی و جلال‌الدین سیوطی، دارالمعرفة، بیروت بی‌تا.

۵۰. *تفسیر المراغی*، احمد مصطفی المراغی، داراحیاء التراث العربی، بیروت بی‌تا.

۵۱. *تفسیر بیضاوی*، ناصرالدین بیضاوی، دارالکتب العلمیه، بیروت ۱۴۲۴ ق.

۵۲. *تفسیر خسروی*، شاهزاده علیرضا میرزا خسروانی، چاپ اسلامیه، تهران ۱۳۹۷ ق.

۵۳. *تفسیر راهنما*، اکبر هاشمی‌رفسنجانی، دفتر تبلیغات اسلامی، قم ۱۳۷۵.

۵۴. *تفسیر روح‌المعانی*، شهاب‌الدین محمود آلوسی، دارالفکر، بیروت بی‌تا.

۵۵. *تفسیر کبیر*، فخرالدین رازی، دارالفکر، بیروت ۱۴۲۳ ق.

۵۶. *تفسیر کشاف*، محمودبن عمر زمخشری، دارالکتب العلمیه، بیروت بی‌تا.

۵۷. *تفسیر کنزالدقائق*، محمدبن محمدرضا القمی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران ۱۳۶۶.

۵۸. *تفسیر موضوعی قرآن کریم*، عبدالله جوادی آملی، مرکز نشر اسراء، قم ۱۳۸۱.

۵۹. *تفسیر نمونه*، ناصر مکارم شیرازی، دارالکتب الاسلامیة، چ بیست و ششم، تهران ۱۳۷۳.

۶۰. *تفسیر نورالثقلین*، عبدعلی‌بن جمعه العروسی الحویزی، مؤسسه اسماعیلیان، قم ۱۴۱۵ ق.

۶۱. *تفسیر نوین*، محمدتقی شریعتی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران ۱۳۳۵.

۶۲. *التفسیر والمفسّرون*، محمدحسین ذهبی، دارالأرقام، بیروت بی‌تا.

۶۳. *تفسیر و مفسران*، محمدهادی معرفت، مؤسسه فرهنگی التمهید، قم ۱۳۷۹.

۶۴. *التمهید فی علوم القرآن*، محمدهادی معرفت، موسسة النشر الاسلامی، ۱۴۱۷ ق.

۶۵. *التوحید*، محمدبن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، جامعه مدرسین، قم ۱۳۵۷.

۶۶. *تهذیب الاخلاق و طهارة الاعراق*، ابن مسکویه، بیدار، قم ۱۳۷۱.

۶۷. *جامع‌السعادات*، ملامحمدمهدی نراقی، مطبعة النجف، نجف ۱۹۶۳ م.

۶۸. *الجواهر فی تفسیر القرآن*، طنطاوی جوهری، دارالفکر، بی تا.

۶۹. *چهل حدیث*، امام خمینی، مرکز نشر فرهنگی رجاء، تهران ۱۳۶۸.

۷۰. *حجاب*، مرتضی مطهری، صدرا، چ چهل و سوم، تهران ۱۳۷۵.

۷۱. *حکمت عبادات*، عبدالله جوادی آملی، مرکز نشر اسراء، چ پنجم، قم ۱۳۸۱.

۷۲. *الخصال*، محمدبن علی‌بن بابویه (شیخ صدوق)، جامعه مدرسین، قم بی‌تا.

۷۳. *خلاصه مجموعه مقالات همایش نقش دین و بهداشت روان*، دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی درمانی ایران، تهران ۱۳۷۶.

۷۴. *خوابگردها*، آرتور کوستلر، ترجمه منوچهر روحانی.

۷۵. *دانش عصر فضا*، حسین نوری، نشر مرتضی، قم ۱۳۷۰.

۷۶. *درآمدی بر تفسیر علمی قرآن*، محمدعلی رضایی اصفهانی، اسوه، قم ۱۳۷۵.

۷۷. *الدّرّالمنثور*، جلال‌الدین سیوطی، داراحیاء التراث العربی، بیروت ۱۴۲۱ ق.

۷۸. *دیوان حافظ*، کتابفروشی فخر رازی، چ دوازدهم، تهران ۱۳۶۸.

۷۹. *رابطه علم و دین*، عباسعلی سرفرازی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران ۱۳۶۴.

۸۰. *راه تکامل*، احمد امین، ترجمه بهشتی، لاری و امامی، دارالکتب الاسلامیة، تهران.

۸۱. *روش‌شناسی تفسیر قرآن*، علی‌اکبر بابایی و دیگران، زیر نظر محمود رجبی، سازمان سمت و پژوهشکده حوزه و دانشگاه، تهران و قم ۱۳۷۹.

۸۲. *روش‌ها و گرایش‌های تفسیری قرآن*، محمدعلی رضایی اصفهانی، مرکز جهانی علوم اسلامی، قم ۱۳۸۲.

۸۳. *زن در آیینه جلال و جمال*، عبدالله جوادی آملی، مرکز نشر اسراء، چ چهارم، قم ۱۳۷۸.

۸۴. *زنده جاوید و اعجاز قرآن*، محمدعلی سادات، فلق، تبریز ۱۳۵۷.

۸۵. *سنن‌النبی*، سیدمحمدحسین طباطبایی، ترجمه محمدهادی فقهی، کتابفروشی اسلامیه، چ پنجم، تهران ۱۳۷۰.

۸۶. *شرح اصول الکافی*، صدرالمتألهین، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران ۱۳۶۶.

۸۷. *شرح اصول الکافی*، ملاصالح مازندرانی، داراحیاء التراث العربی، بیروت ۱۴۲۱ ق.

۸۸. *شرح الاسماء الحسنی*، ملاهادی سبزواری، انتشارات دانشگاه تهران، تهران ۱۳۷۲.

۸۹. *صحیح بخاری*، محمدبن اسماعیل بخاری، دارالفکر، بیروت ۱۴۰۱ ق.

۹۰. *الصواعق المحرقة*، احمدبن حجر هیتمی، مکتبة القاهرة، قاهره بی‌تا.

۹۱. *طب در قرآن*، عبدالحمید دیاب و احمد قرقوز، ترجمه علی چراغی، حفظی، تهران بی‌تا.

۹۲. *علوم اسلامی و نقش آن در تحول علمی جهان*، ترجمه محمدرضا قدس، رضوی، تهران ۱۳۷۱.

۹۳. *علوم القرآن*، سیدمحمدباقر حکیم، مجمع الفکر الاسلامی، قم ۱۴۱۷ ق.

۹۴. *العلوم فی القرآن*، الحبال، محمد جمیلی، دارالنفائس، بیروت ۱۴۱۸ ق.

۹۵. *علوم قرآنی*، محمدهادی معرفت، سازمان سمت و مؤسسه فرهنگی التمهید، تهران و قم ۱۳۷۹.

۹۶. *غررالحکم و دررالکلم*، عبدالواحد تمیمی آمدی، شرح و ترجمه سیدهاشم رسولی محلاتی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چ چهارم، تهران ۱۳۸۰.

۹۷. *الفرقان و القرآن*، شیخ خالد عبدالرحمن العك، الحکمة للطباعة و النشر، دمشق ۱۴۱۴ق.

۹۸. *فروغ ابدیت*، جعفر سبحانی، دفتر تبلیغات اسلامی، چ دوم، قم بی‌تا.

۹۹. *فروغ دانش جدید در قرآن و حدیث*، ک. م. حقیقی، لوکس (نوید)، شیراز بی تا.

۱۰۰. *فرهنگ فارسی عمید*، حسن عمید، امیرکبیر، چ بیست و هفتم، تهران ۱۳۸۲.

۱۰۱. *فرهنگ لاروس*، خلیل جرّ، ترجمه: سید حمید طبیبیان، امیرکبیر، چ نهم، تهران ۱۳۷۷.

۱۰۲. *فصلنامه اندیشه و رفتار* (مجله روانپزشکی و روانشناسی بالینی)، ش ۹ و ۱۰، ۱۳۷۶.

۱۰۳. *فلسفه یونان*، فردریک کاپلستون، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، سروش، تهران ۱۳۷۰.

A History of Western Philosophy . Fredrick Copleston ...

۱۰۴. *فیزیک نوین*، اریک اوبلاکر، ترجمه بهروز بیضاوی، قدیانی، تهران ۱۳۷۰.

۱۰۵. *فی ظلال القرآن*، سید قطب، ط الخامسة داراحیاء التراث العربی، بیروت ۱۳۸۶ ق.

۱۰۶. *قاموس قرآن*، سیدعلی‌اکبر قرشی، دارالکتب الاسلامیه، چ دوازدهم، تهران ۱۳۷۶.

۱۰۷. *قرآن در اسلام*، سیدمحمدحسین طباطبایی، دارالکتب الاسلامیه، چ نهم، تهران ۱۳۷۹.

۱۰۸. *قرآن شناسی*، محمدتقی مصباح یزدی، نگارش محمود رجبی، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، قم ۱۳۷۶.

۱۰۹. *قرآن کتاب زندگی* (در آیینه رهنمودهای رهبر معظم انقلاب اسلامی)، قدر ولایت، تهران ۱۳۸۲.

۱۱۰. *قرآن و آخرین پیامبر*، ناصر مکارم شیرازی، دارالکتب الاسلامیة، چ دوم، تهران.

۱۱۱. *القرآن و العلم*، احمد محمد سلیمان.

۱۱۲. *القرآن و العلم الحدیث*، عبدالرزاق نوفل، دارالکتاب العربی، بیروت ۱۴۰۴ ق.

۱۱۳. *قرآن و چگونگی پاسخگویی به نیازهای زمان*، ابراهیم کلانتری، نشر معارف، قم ۱۳۸۲.

۱۱۴. *قرآن و سنن الهی در اجتماع بشر*، محمد محمدی گیلانی، سایه، تهران ۱۳۷۵.

۱۱۵. *قرآن و علم امروز*، عبدالغنی الخطیب، ترجمه اسدالله مبشّری، مطبوعاتی عطائی، تهران ۱۳۶۲.

۱۱۶. *کارنامه اسلام*، عبدالحسین زرین‌کوب، امیر کبیر، تهران ۱۳۶۹.

۱۱۷. *الکافی*، محمدبن یعقوب کلینی، دارالکتب الاسلامیة، تهران ۱۳۶۵.

۱۱۸. *کتاب التعریفات*، علی‌بن محمد جرجانی، ناصرخسرو، تهران، ۱۳۰۶.

۱۱۹. *کتاب التفسیر* (*تفسیر عیاشی*)، محمدبن مسعودبن عیاش السلمی السمرقندی، موسسة الاعلمی

للمطبوعات، بیروت ۱۴۱۱ ق.

۱۲۰. *کتاب الصافی فی تفسیر القرآن (تفسیر صافی)*، محمدمحسن الفیض الکاشانی، موسسة الاعلمی للمطبوعات، ط الثانیة، بیروت ۱۴۰۲ ق.

۱۲۱. *کتاب الوافی*، محمد محسن الفیض الکاشانی، مکتبة الامام امیرالمؤمنین، اصفهان ۱۳۷۱.

۱۲۲. *کتاب مقدس*، اساطیر، تهران ۱۳۸۰.

۱۲۳. *الکتاب والقرآن، قرائة معاصرة*، محمد شحرور، چ دوم، دمشق ۱۹۹۰ م.

۱۲۴. *کشف‌الأسرار و عدة‌الأبرار*، ابوالفضل رشیدالدین میبدی، امیرکبیر، چ سوم، تهران ۱۳۵۷.

۱۲۵. *گزیده‌ای از تأثیر قرآن بر نظم فارسی*، سیدعبدالحمید حیرت سجادی، امیرکبیر، تهران ۱۳۷۱.

۱۲۶. *لسان‌العرب*، ابن منظور، داراحیاء التراث العربی، چ سوم، بیروت بی‌تا.

۱۲۷. *مبانی اقتصاد اسلامی*، سازمان سمت و دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، تهران و قم ۱۳۷۱.

۱۲۸. *مبانی فلسفه*، علی اکبر سیاسی، دانشگاه تهران، تهران بی‌تا.

۱۲۹. *مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن*، ابوعلی الفضل‌بن الحسن الطبرسی الطوسی، ناصرخسرو، تهران بی‌تا.

۱۳۰. *مجموعه چکیده ۴۰ سخنرانی همایش نقش دین در بهداشت روان*، گردآورنده جعفر بوالهری و عباس رمضانی‌فرانی، معاونت دانشجویی، فرهنگی، حقوقی و مجلس وزارت بهداشت، تهران ۱۳۷۶.

۱۳۱. *مجموعه مقالات همایش نقش دین در بهداشت روان (نقش دین در بهداشت روان)*، دفتر نشر معارف، قم ۱۳۸۲.

۱۳۲. *المحاضرات*، سید ابوالقاسم خویی، چ سوم، دارالهادی للمطبوعات، قم ۱۴۱۰ق.

۱۳۳. *المحجة البیضاء*، محمدمحسن الفیض الکاشانی، موسسة النشر الاسلامی، ط الخامسة، قم ۱۴۲۱ ق.

۱۳۴. *مخزن العرفان در علوم قرآن (کنز العرفان)*، بانوامین اصفهانی، نهضت زنان مسلمان، تهران ۱۳۶۱.

۱۳۵. *مرزهای اعجاز*، جعفر سبحانی، کانون انتشارات محمدی، تهران ۱۳۶۳.

۱۳۶. *مطالب شگفت‌انگیز قرآن*، گودرز نجفی، سبحان، تهران ۱۳۷۷.

۱۳۷. *معارف قرآن*، محمدتقی مصباح یزدی، انتشارات در راه حق، قم، ۱۳۶۷.

۱۳۸. *معجم مقاییس اللغة*، احمدبن فارس‌بن زکریا، مکتب‌الاعلام الاسلامی، قم ۱۴۰۴ ق.

۱۳۹. *مفاتیح الأسرار و مصابیح الأبرار*، محمدبن عبدالکریم شهرستانی، نشر نسخ خطی، تهران ۱۳۶۸.

۱۴۰. *مفردات الفاظ القرآن*، راغب اصفهانی، دارالقلم و الدارالشامیه، دمشق و بیروت، ۱۴۱۲ ق.

۱۴۱. *مقایسه‌ای میان تورات، انجیل، قرآن و علم*، موریس بوکای، ترجمه ذبیح‌الله دبیر، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چ سوم، تهران ۱۳۶۵.

The Bible The Quran and Science Maurice Bucaiue ...

۱۴۲. *مقدمتان فی علوم القرآن*، ارثر جفری، مکتبة الخانجی، قاهره ۱۹۵۴ م.

۱۴۳. *المکاسب*، شیخ مرتضی انصاری، مطبوعات دینی، قم ۱۳۶۶.

۱۴۴. *مناهل العرفان فی علوم القرآن*، محمد عبدالعظیم الزرقانی، داراحیاء الکتب العربیة، قاهره بی‌تا.

۱۴۵. *المنطق*، محمدرضا مظفر، دارالتعارف للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۲ ق.

۱۴۶. *من لا یحضره الفقیه*، محمدبن علی‌بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، جامعه مدرسین، قم ۱۴۰۴ق.

۱۴۷. *منهج الصادقین*، ملافتح الله کاشانی، کتابفروشی اسلامیه، تهران ۱۳۴۶.

۱۴۸. *موسوعة الامام علی‌بن ابی‌طالب*، محمدمحمدی ری‌شهری، دارالحدیث، قم ۱۴۲۱ق.

۱۴۹. *میزان الحکمة*، محمد محمدی ری‌شهری، دارالحدیث، چ دوم، قم ۱۴۱۶ق.

۱۵۰. *المیزان فی تفسیر القرآن*، سیدمحمدحسین طباطبایی، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، دفتر

انتشارات اسلامی، قم بی‌تا.

۱۵۱. *المیزان فی تفسیر القرآن*، سیدمحمدحسین طباطبایی، دفتر انتشارات اسلامی، چ چهارم، قم ۱۴۱۴ ق.

۱۵۲. *نظام حقوق زن در اسلام*، مرتضی مطهری، صدرا، تهران ۱۳۵۸.

۱۵۳. *نفحات الرحمن فی تفسیر القرآن*، محمدبن عبدالرحمن نهاوندی، علمی، تهران بی‌تا.

۱۵۴. *نگاهی قرآنی به فشار روانی*، اسحاق حسینی کوهساری، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، کانون اندیشه جوان، تهران ۱۳۸۳.

۱۵۵. *نگرشی بر علوم طبیعی در قرآن*، لطیف راشدی، سبحان، تهران ۱۳۷۷.

۱۵۶. *نهایة‌الحکمة*، سیدمحمدحسین طباطبایی، جامعه مدرسین، قم بی‌تا.

۱۵۷. *نهج البلاغه*، امام علی علیه‌السلام، گردآوری سیدرضی، ترجمه محمد دشتی، نشر الهادی، قم ۱۳۷۹.

۱۵۸. *وسائل الشیعه*، شیخ حرّ عاملی، موسسه آل‌البیت، قم ۱۴۰۹ ق.

۱۵۹. *هدف زندگی*، مرتضی مطهری، دفتر انتشارات اسلامی، قم بی‌تا.

منشورات دفتر نشر معارف

گروه مبانی نظری اسلام		
۱	اسرار نماز	محسن قرائتی
۲	اندیشه اسلامی دو	حسین عزیزی و علی غفارزاده
۳	اندیشه اسلامی دو	آیت‌الله سبحانی و دکتر محمدرضایی
۴	اندیشه اسلامی دو (ویراست دوم)	غفارزاده و عزیزی
۵	اندیشه اسلامی یک	آیت‌الله سبحانی و دکتر محمدرضایی
۶	اندیشه اسلامی یک (ویراست دوم)	آیت‌الله سبحانی و دکتر محمدرضایی
۷	انسان در اسلام	غلامحسین گرامی
۸	بر کرانه نور	رضا کهساری
۹	حقوق اجتماعی و سیاسی در اسلام	حسین جوان آراسته
۱۰	مبانی اندیشه اسلامی دو	حسن یوسفیان
۱۱	هستی و هبوط (ویرایش جدید)	حمید پارسانیا
گروه اخلاق اسلامی		
۱	اخلاق اسلامی	محمد داودی
۲	اخلاق زندگی	ابراهیم کلانتری
۳	آیین زندگی (ویراست ۱)	احمدحسین شریفی
۴	آیین زندگی (ویراست دوم)	احمدحسین شریفی

منشورات دفتر نشر معارف

۵	جستارهایی در روان‌شناسی اخلاق	منصور نصیبری
۶	چکیده مقالات همایش اخلاق اسلامی در دانشگاهها	
۷	رهیافتی بر اخلاق و تربیت اسلامی	فتح‌الله نجارزادگان
۸	عرفان عملی در اسلام	سیدحسین سید موسوی
۹	فلسفه اخلاق	زهرا جلالی
۱۰	فلسفه اخلاق	جمعی از نویسندگان
۱۱	مأخذشناسی اخلاق	حسینعلی رحمتی
۱۲	مجموعه مقالات تربیت اخلاقی (پیش‌فرض‌ها و چالش‌ها)	عباسعلی شاملی
۱۳	مجموعه مقالات فرااخلاق یک	ترجمه محمود فتحعلی
۱۴	مجموعه مقالات فرااخلاق دو	جمعی از مترجمان
گروه آشنایی با منابع اسلامی		
۱	تفسیر موضوعی قرآن کریم	جمعی از نویسندگان
۲	تفسیر موضوعی قرآن کریم	موحدی محب
۳	تفسیر موضوعی قرآن کریم (ویراست دوم)	محسن قرائتی
۴	جرعه‌ای از زلال معرفت (۴۰ حدیث)	حسین ایرانی
۵	رویش سبز	رجب زاده

منشورات دفتر نشر معارف

گروه انقلاب اسلامی		
۱	آشنایی با انقلاب اسلامی	جواد منصوری
۲	آشنایی با قانون اساسی	مهدی نظرپور
۳	اندیشه سیاسی امام خمینی‌ره	یحیی فوزی
۴	اندیشه سیاسی امام خمینی‌ره	رضا حسینی فر
۵	اندیشه سیاسی امام خمینی‌ره (ویراست دوم)	یحیی فوزی
۶	انقلاب اسلامی و چرایی و چگونگی رخداد آن (ویراست دوم و سوم)	جمعی از نویسندگان
۷	انقلاب اسلامی؛ زمینه‌ها و پیامدها (ویراست دوم)	منوچهر محمدی
۸	ایران؛ دیروز، امروز، فردا	محسن نصری
۹	تأملی در اصول کلی نظام حقوق و آزادی	احمدرضا توحیدی
۱۰	کالبد شکافی انقلاب اسلامی	دکتر نوربخش
۱۱	مبانی اقتدار و سامان سیاسی در ایران	رحیم رئوفت
۱۲	مجموعه مقالات همایش انقلاب اسلامی جلد ۱، ۲ و ۳	—
۱۳	مناسبات دولت و روحانیت در ایران معاصر	آیت مظفری
گروه تاریخ و تمدن اسلامی		
۱	اسلام و ایران بررسی تاریخی (مجموعه مقالات)	حسن حضرتی
۲	امام رضاع و ایران (ویرایش جدید)	حسین حر

منشورات دفتر نشر معارف

۳	تاریخ اسلام	محمد ابراهیمی ورکیانی
۴	تاریخ اسلام از منظر قرآن	یعقوب جعفری
۵	تاریخ امامان شیعه	حمید احمدی
۶	تاریخ امامت	اصغر منتظرالقائم
۷	تاریخ امامت (ویراست دوم)	اصغر منتظرالقائم
۸	تاریخ تحلیلی صدر اسلام	محمد نصیری
۹	تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی	فاطمه جان‌احمدی
۱۰	تاریخ تمدن و فرهنگ اسلامی (ویراست دوم)	علی‌اکبر ولایتی
۱۱	تحلیلی از تاریخ تشیع و امامان	محمد نصیری
۱۲	غروب آفتاب در اندلس	—